امرالله جعفری

۸۶/۹/۳۰

۱۸۴۰۹
۲۰۹۵۷۴

دران عهدی که عشق آمد وجودم　　مثال لجه قلزم نمودم
هزار و سیصد و ده بود هجری　　جهان را دشمن جان نمودم

۱۸۴۰۹
۲۰۹۵۷۴

۹۰۶

دیوان ذاکر از محمد حسین آقا متخلص به ذاکر (به فارسی و ترکی و عربی)

به خط محمد تقی تبریزی شهیر به شکوهی که آن را به حسب فرمایش شاعر در غیبت اسلامبول در اوایل جلوس مظفرالدین شاه به رشته تحریر درآورده. عکس شاعر در داخل جلد است

نام شاعر در تذکره‌ها نیامده و این نسخه منحصر است

این دیوان
از نتایج طبع شاعر
سخنور و از مآثر افکار سخندان
معارف پرور جناب حاجی محمد حسین آقا
المتخلص بکبیر ابن مرحمت و مغفرت مآب آقا
کربلائی غفار مرحوم تبریزی در عهد دولت ابد مدت
قدر قدرت دارا عظمت اسکندر حشمت قبلهٔ
سلاطین و غیاث المسلمین صاحب تاج
و نگین السلطان ابن السلطان ابن السلطان
و الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان
مظفر الدین شاه قاجار
و دامت سلطنته الکبری
هزار سیصد و شانزده
سنه ۱۳۱۶

سیبقی الخطُّ منّی فی الکتابِ / فالیتَ الذی یقرا کتابی
و یفنی الکفُّ منّی فی التّرابِ / دعا لی بالخلاص من العذابِ

نمّقه محمد تقی تبریزی الشهیر
شکوهی

بسم الله الرحمن الرحیم

گشود خامه زبان از ازل باسم الله | کشید ناله بلا اله الا الله
بامر قادر بیچون چنان نوشت قلم | نبی محمد و صهرش علی ولی الله
قدیر و فرد و صمد لایموت حی وحید | وما عرفت بنفسی وما وجدت سواه
هو الذی خلق کل دابة فی الارض | ز جن و انس و پری وحش و طیر خاک و گیاه
تمیم ملم نیست فکر جن و انس و ملک | بذات پاک ربوبیتش نیافته راه

چراست و چیست ندانم که هرچه هست که هست | عقول و هم ز ادراک او شده کوتاه

ز حمد رب فلق الکبیر عاجز است بشر

لا حول ولا قوة الا بالله

در نعت شفیع و تحیت محمد المصطفی صلی الله ...

حمد خلاق خداوند قدیر و قدر لمیزل فرد و حید و صمد و حی و قدیم واحد قادر بیچون که فرستاد با نور جلی ختم نبی هادی رهبر که زهر نور منور • ز نور رخ او شمس الضحی بدر و جی ارض و سما لوح و قلم عرش برین روی زمین گشته چنین روشن و انور علم شرع بر افلاک چو شد شقه گشا رنگ زدا از دل مالک دل خصم از این واقعه شد زار و مکدر • سبب خلقت کونین شرف آدم و حوا است هم او عالم و انا ست هم او مخزن اسرار ما ست که او شق قمر کرده بر او روح پری و جن و ملک کاد سنگ گل بشر • چرخ قضا و قدر و کل جهان هرچه در او هست بر این احمد محمود و ز جان بنده کمتر • نه موسی و عیسی و نه یحیی و نه ادریس چه جبرئیل و یوسف همه پیغمبر و رسل که هم آدم و یعقوب سلیمان با آن حشمت خود خادم این درگه اعظم که براه خوانده خدا اطهر اطهر • بخوان گر شش ریزه خور آن حاتم طائی شاه و گدا پست و علا ارض و سما جمله جنبنده و هم مؤمن و کافر • که خاک قدمش

سر منه عیسی بگو مین هم او داد رس امت بیچاره مضطر • که همین منبع اعجاز
کرم ختم نبی بود با صحاب خودش روزی برابر • رو کرد بسلمان که ای مرد
وفا پرور کی پر خوش اختر • تو بیا اخذ کن این مهر زمن خدمت
حکاک ببر کو که درین نقش کند خوب کند نام خدا خالق اکبر بگرفت
بدست مهر نبی حضرت سلمان روان شد سوی حکاک براو گفت
که این مهر بمن داده نبی امر چنین کرده براین نقش کنی نام خدا خالق اکبر •
لیک زمن خواهش دل آنچه درو نقش کنی بعد خدا نام نبی ختم پیغمبر • بهمان
نحو که سلمان نشان داد بحکاک درو کند همان اسم خدا نام نبی با خط خوشتر
چو مهر از کف حکاک گرفت حضرت سلمان روان شد سوی آن صاحب
معراج شرف شد هم داد همان مهر که شد کنده ز دل خرم و خورسند و
مظفر • نظر کرد براو دید نبی حک شده اسم خدا نام نبی احمد و محمود و صیتش
اسد الله علی فاتح خیبر • براو گفت که جز نام خدا من که بتو اذن ندادم
که درین حک کنی نام و من و حیدر و صفدر • بجواب آمد و گفت حضرت
سلمان که من اجرت حکاک ز خود دادم و گفتم که درو حک کند نام تو از منت

بدل حاجت دیگر • که درین گفت شنود حضرت جبریل ز حق آمد و گفت ای نبی الله بخاطر
نذهی راه همین امر خداوند جلیل است بقدرت او کنده درین مهر جلی مظهر خود
نام علی خواجه قنبر • که او محرم راز است هم او منبع احسان کرم جود سخا شمس و
درخشان و ولا دیده مبینای خداوند احد هم ید مبسوط که برگشت براو از افق
غرب فلک خسرو خاور • که درشان که نازل شده بس سوره طه و یا سوره
یس و یا سوره والشمس و یا حرف لکل و یا آیه یوفون و یا آیه بلغ که از کعبه برون کرده صنم
کتف نبی رفته بگو منکر بی شرم حیا تخم زنا کار لعین مرد سیه چهره زنگ
کمتر و بدتر • چه قدر داری عداوت بدل ای احمق بدبخت چو ابلیس
اما گر دی بگو کیست شود مالک این شان و شرف نیست مگر صاحب شمشیر دو سر
خسرو کونین علی شیر خدا ساقی کوثر • که دخیل آمده بر درگه تو دلگیر بیچاره نذیب
که شوی دادرس هرچه تویی روز جزا شافع محشر

ایضا در نعت حضرت نبوی علیه السلام

بریز ساقی از کرم بجام شربت شفا ، هجوم کرده بر تنم جنون و درد بی دوا
شده مریض بستری همای طبع ما رسا ، کشیده شعله بر دلم شرار نار اشتکا
زراه لطف مرحمت دمی نظاره کن مرا

تو ساقیا بحال من ز خود رئوف امجدی　　می بده که آورد به دل نشاط سرمدی

صبوح صبو بریز ده از آن خم محمدی　　شکوفه بسته بر دلم درخت نعت احمدی

چو غنچه لب مرغ دل همیشه دارد آه وا

چگونه وصف وی کنم که او حبیب داور است　　جلیس بزم لامکان عزیز رب اکبر است

رسول خالق جهان شفیع روز محشر است　　هزار شکر بر خدا اکسی تا بمنبر است

جلال و شان شوکتش جلی ز شمس و ضحی

که عجز می‌کند زبان چگونه من کنم بیان　　ز مدح شاه انس و جان مکان اوست لامکان

بر اوست رئوف حسان بهشت اوست　　در امید عاصیان بار رئوف مهربان

عزیز درگه خدا اسم اوست ختم انبیا

نبی کل ما خلق علیم علم ما سوا　　منیر ظلمت جهان دوای درد بیدوا

ملاذ و ملجاء بیکسان پسند ذات کبریا　　وصی این شه جهان سراج شرع مصطفی

مه سپهر هل اتی علیست فاش برملا

تولد علی سبب که کعبه قبله گاه شد　　غدیر خم شاهد است علی دلیل راه شد

بجبرئیل اچو او بدرس پناه شد　　امین وحی لم یلد مقرب اله شد

چه شأن رتبه مایه سرور افتخار ما

تو مظهر خدا استی دلیل راه راستی　　نه گویمت خدا استی نه از خدا جدا استی

بلی تو مرتضی استی ولی کبریا استی　　وصی مصطفی استی خطاب قل کفا استی

ید بسیط لم یزل امیر کشور سخا

تو جانشین احمدی تو خانه زاد داوری　　مثال تو غضنفری نزاد هیچ مادری

تویی امام لو کشف تو قدرت پیمبری　　قسیم جنت و سقر امیر روز اکبری

تویی پناه شیعیان تویی امام لافتی

حقیست نون والقلم الا حسود بدگهر　　علیست محرم حرم فتد بجان تو شرر

علیست تیر ظلم که هر چه کوشی بی ثمر　　علیست نعمت و نقم بجز بسنگ زن بسر

که فیض اوست از عدم هم اوست حامل لوا

برای نقض سینه‌ات الا حسود بدسرشت　　رحیم دین حق شدی مقام کرده بر کنشت

چه قدر لاف میزنی ایا تو ملعین زشت　　خیال خام کرده‌ای ترا برند بر بهشت

بهشت جای آن کسی نه چون کفته نه چرا

علیست حکم او روان قضا غلام درگهش　　علیست یار بیکسان قدر اسیر قنبرش

علیست آنکه در جهان نبود و نود کفش درش　　علیست آنکه قدسیان تمام خادم درش

بلبل آستان وی نسیم همیشه خاکپا

بناکسان این جهان تو دیگر التجا مکن　　الا که مژده میدهم نشاط کن نوا مکن

بگیر دامن علی ز چنگ خود رها مکن
امید روز محشرم چو اوست آه وا مکن
علی است دادخواه ما هم اوست حاکم جزا

ایضا قصیده

الا وصال یار من غم دل فگار من
ملال حال زار من که وصلت علی بود
ز چشم اشکبار من گرفت جیب استار من
سبب ز قهر یار من محبت علی بود
من غنچه لب بکلم فکنده شور غلغلم
چه سان بگاه بلبلم اسیر زلف سنبلم
محبت تا بلیم زاو فتاده بر دلم
امید روز محشرم ولایت علی بود
علی پناه بیکسان علی رئوف مهربان
علی امام انس و جان علی امیر جهان
علی کرم حکم او روان قسیم راه جنان
کلید باب جنتان مودت علی بود
علی است قوت بازوان علی است ورد
علی است عسکر بیان علی است عین ترجمان
علی است منتخب ان که حب اوست فرض جان
در نه اعاصیان شفاعت علی بود
علی امام لافتی سپهر هل اتی
دلیل گل سوا امیر کشور سخا
که اوست مظهر خدا نزول گشته قل کفی
بیان شمس والضحی جلالت علی بود
تو منکرا چه ابتری ز کلب هود بدتری
که هر چه کوشی مضطری کشاده کی لگه دوری
بدون اذن حیدری که امر امر داوری
نه از خود و پیمبری خلافت علی بود

علی امام لو کشف ابو البشر برا و خلف
ز نسبتیا ما سلف هم او صبا بکی طرف
ستاده جمله صف بصف گشاده بهر فیض کف
که بذل بخشش و شرف سخاوت علی بود
علی است نون والقلم که اوست محرم حرم
علی است نیر ظلم کز اوست نعمت و نقم
علی ولی ذوالکرم که فیض اوست از عدم
همین جهان بان پر نعم تنعمت علی بود
تو شمع عرش داوری تو قدرت پیمبری *
بیا الهی مظهری بنور حق مطهری
تو بر همه تیا وری چه مومن چه کافری *
قرار چرخ اخضری رحمت علی بود
علی ز نور حق جلی بلی ز نور حق علی *
علی نجی شده ولی ولی نجی شده علی
جلی ز نور منجلی ز نور منجلی جلی *
همیشه فخر ما علی صداقت علی بود
مراست دل بمهر او فتاده بر کمند او *
ز مدح من به پسند او تعاقب طبع دار او
بجویم از سمند او ز تیغ غم فکند او *
شراره پاش فتح او ز دولت علی بود
ز ذوالفقار پر شرر عدو تمام دیده تر *
هزار فرقه در بدر کشیده رخت بر سقر
نه هوش بر قدر قضا شکسته بال و پر *
الا که بانگ الحذر ز صولت علی بود
قضا کمین غلام وی قدر اسیر دام وی *
خدا است چون امام وی از اوست احترام وی
کراست این مقام وی خلیل گفت نام وی *
که بارشد سلام وی کرامت علی بود

منم که مست جام وی خمار از آن جام وی   زمین به زیر گام وی ز حد برون انعام وی
جهان همه بکام وی کلیم از اهتمام وی   تکلم کلام وی جسارت علی بود
چو یوسف حبس چاه شد علی برادر پناه شد   علی دلیل راه شد بمصر پادشاه شد
نصیبش عز و جاه شد که صاحب شتباه   خدا برین گواه شد ز عزت علی بود
چو نور او ظهور شد که از بسیط نور شد   جهان دیار طور شد حسود دیده کور شد
نه کور بی شعور شد شب طلوع خور شد   که شور شش نشور شد علامت علی بود
مریدم آن نجبا را غلامم آن شبابرا   که برگرفت نقاب را چه دیدم آفتاب را
ز روی تو تراب را شنیدم انخطاب را   بنوش این شراب را ز شربت علی بود
منم که گشته ام شها شفیعه تو جا بجا   کرم تو را نیاز درا من آیت هم از قضا
چرا نیایم و چرا که مال و جانمش فدا   باحتشام لافتی بشوکت علی بود
بگیر تنگ دلبرا ز دامن غضنفرا   بگو ز وصف حیدرا ید بسیط داورا
شفیع روز محشرا که اوست حوض کوثرا
دوای درد بسترا ز تربت علی بود

قصیده در مدح و منقبت مولانا امیر المومنین علیه السلام

قصیده در مدح و منقبت امیر علیه السلام

بیوم الوصل قلبی یا من سعتبنی   توکلت علیک یستغنی
بک اشکو کربتی حتی تغنی   بلاریب امام المتقینی
ولی حق امیر المؤمنینی

بهر سو بنگرم نورت منور   بهر جا بنگرم هستی تو رهبر
گهی در غلغله که بر عرش داور   گهی پا داری بر کتف پیمبر
که از بهر ستا که در زمینی

امیر المؤمنین بحق تو آن حین   در آن بقعه اطهر آن ما اذ الطین
تویی تاج خلافت زیب آمین   تو عین اللهی و ارم صهر یاسین
تویی دین و تو ایمان یقینی
سلاح شرع پیغمبر تویی تو   ید الله غضنفر تویی تو
امیر المؤمنین حیدر تویی تو   ید الله الصمد مظهر تویی تو
تو سیف الله و هم حبل المتینی

تو شمس انور چرخ ولایی   تو ماه برج نقط لافتایی

تو آن بحر صدقی حرف قل کفایی   تو متن سورهٔ شمس الضحایی

تو شمع بزم ختم المرسلینی

بهر راهی که رو کردم تو بودی   بهر کشور سفر کردم تو بودی

بهر شیئی نظر کردم تو بودی   ز هر بابی که سر کردم تو بودی

تویی هر آنچه گویم آن برینی

قدر قدرت قضا فرمان تو هستی   محیط عالم امکان تو هستی

پسندیدات الرحمن تو هستی   دوای درد یاران تو هستی

تو علم الله را گنج خبیری

اگر پرسد کس این معنی ز لا تا شیر   کز این معنی است آن چیا ز در باشد

بگو آن است این تن با شیر   تو گر آری ازین جا که باشد

سخن است گویم هم آن تنی هم انی

گز نظرت خلاق سبحان   در صنع دو شهد زر تو نمایان

تویی که به سعی فرادان   ز آدم عقل سر گودان و حیران

چه تو جان آدمی جان آفرینی

تویی از جانب محبوب ثقلین   تویی یاری در بدر و صفین

تویی آن جا هر ممکن سفین   وصی مصطفی سلطان دارین

تو آن صنع خدای تقربی

ببین کز نعت قهر حذرائی   محب را لطف ربانی

بر روز رستاخیز شفیع مایی   تو سلطان کرم روز جزایی

ملاذا شفیع المذنبینی

تو بر دو کون ز بر ذات الهی   تو آن دین پرور عالم پناهی

تویی حکمت روان ماهی   تو بر گم گشتگان وادی راهی

علی المرتضی یعسوب دینی

در منقبت و مدح حضرت مولانا امیر علیه السلام

چنان مستم در سر زر پا نزدنم   چه مستم گیتی اصلا نزدنم

بجز حب علی حاشا نزدنم   بغیر از عشق او سودا نزدنم

درین بود رحمت همت نزدنم

نیم راحت دمی از جستجویش
سپند فکرم در پی بویش

اسیر نقش هستم محو رویش
چو نی پیچیده نالم گفتگویش

دگر قسم و یا لیلا نزنم

شه نام علی در ورد زبانم
شه مهر آسمان سلطان یزدانم

نه جانم بر رگ و بر استخوانم
به مهر او من ای سلطان جهانم

دگر زشتم و یا زیبا نزنم

بجز تو گویم ای پادشاهم
امیر المؤمنین یا ولی الله

بغیر از تو کس یا بی پناهم
تو ئی آن دست مبسوط اللهم

ز وحدت دگر کس یا لا نزنم

توان جلال کل مشکلاتی
تو بر حق مظهر ذات و صفاتی

در این دریا کشتی نجاتی
کفیل رزق کل کائناتی

بغیر از تو کس تنها نزنم

کجا بود آن زمین پیدا نبودی
که به رقم انوار خدا نبودی

بسم بوی درخشانه بودی
سیان هر کسی هر ذره بودی

مگر من بی تو هیچ اشیا نزنم

هر ذره رقم ای هستی تو بودی
شمس و القمر از نور تو بودی

بوم و بحر و بر سر در تو بودی
روم و مصر در برابر تو بودی

تو بودی جز تو کس آنجا ندانم

بکل ذات به پاینده ئی تو
جهان گیر ظلم پادشاهی تو

همه عالم گدای شاهنشهی تو
زکان و مکان دل آگهی تو

تو ئی غیر از تو من وز ما نزنم

غلام نسبت تکبیرش شاها
فتاده بر کمند آل طاها

بر سر درش ای عالم پناها
ببخش نفسی خلاص بن هواها

ملاذی جز تو ای مولا ندارم

الا ای ساقی جانی بپرس از من تو تنها — بده زان جام روحانی که آرد بر سرم سودا

شنیدم ساقی کوثر لبالب کرده ده ساغر — دمی تا این سر مضطر شود مست از می صهبا

می وصل تو را آرد بچشمم هم خمار آرد — درخت دل ببار آرد تن مرده شود احیا

برغم طعنه دشمن بده جام دگر با من — زنم چه چه درین گلشن مثال بلبل شیدا

گشایم تا زبان تر بمدح فاتح خیبر — امیر المؤمنین حیدر علی عالی اعلا

علی داماد پیغمبر ولی خالق اکبر — غلام درگه قنبر هزار اسکندر و دارا

علی هم اول و آخر علی هم باطن و ظاهر — علی هم طیب و طاهر علی مولای بی‌همتا

علی تاج سر لولاک علی هم لنگر — علی وهم علی ادراک علی هم عروة الوثقی

علی قرب خدا اکرم حریم کبریا محرم — زکل ما سوا اعلم علیم و عالم و دانا

علی کبریا مظهر یدالله غضنفر فر — الا ای منکر ابتر علی حلال مشکلها

علی سلطان بحر و بر امام مؤمن و کافر — علی نور انبیا رهبر علی هم فارس هیجا

علی فیاض جنت قضا فرمان قدر قدرت — قسیم النار و الجنت امیر کشور بطحا

منم سرمست جام وی سگ کمتر غلام وی — جهان در زیر دام وی چه دنیا کل ما فیها

چو نور پاک این مولا بامر خالق طه — تجلی کرد بر سینا کلیم الله شد موسی

علی با قوت دلهر جان که جنبش کشته — هزاران یوسف کنعان اسیر قامت عنا

تویی شاه ملک فطرت غضنفر وش — بذات منکرت لعنت ابوجهلست سرتا پا

تویی مولا انس و جان تویی در نصف دا اکره — تویی هم باطن قران خدارا دیده بینا

تویی شاه فلک کیوان تویی بن تقی یا ان — دوای درد بیماران منیر دیده اعما

محواف ایکیر مضطر زهول وادی محشر
بگیر از دامن حیدر رهاند از غم عقبا

قصیده

بشارت ربو باد ایه که فصل نو بهار آمد — غم وقت مخور دیگر پیام وصل یار آمد

نشسته سنبل از سوی پریشان کرده گیسوی — سحاب از بهر دلجویی چو چشم اشکبار آمد

عروس و لسبهای گل آمیز سوسن و سنبل* — پی آوازه بلبل کنار جویبار آمد

هم آن یار قمر طلعت برای دادن خلعت — از آن کاشانه خلوت به بزم قمحار آمد

هوا شد خرم و خندان جنود فتنه و کردان — غراب و زاغ سرگردان ز گلشن بر کنار آمد

ذلیل عاجز و مضطر چو عبد کمترین بردر — بپای تخت اسکندر امیر زنجبار آمد

تو هم ساقی جانی خلاصم کن ز غم آنی — بگردان جام روحانی بدل عشق نگار آمد

چنان گفت هاتف دوشم ز دست یار می نوشم — همین آوازه بر گوشم که مخفی آشکار آمد

مراد زان می احمر رضای حیدر و صفدر — بعشق ساقی کوثر ولی کردگار آمد

چنان فرمود پیمبر چه حاجت بر کس دیگر — بفتح قلعه خیبر شه دلدل سوار آمد

محور غم ای دل مضطر ز طعن منکر ابتر
برات از شافع محشر بدلگیر زار آمد

قصیده

بریز ای ساقی بساغر تعشق ساقی کوثر — مراد زان می احمر که دارد لذت دیگر
هم آرد عشق را بسر

می وشل رنگ گل کنم ناله چون بلبل — جهان باشد پر از غلغل رهاند دل هم از مشکل
هم آرد یار را در بر

می ده غم زدا گردد مراد دل روا گردد — بدرد من دوا گردد ز دل محنت جدا گردد
ز دیده چشم اشک تر

ز محنت دل کبابم من نه مخمور شرابم من — نه سرمست خرابم من مرید بوترابم من
غلام درگه قنبر

ایسر ز کسی گشتم ز هر سو مهر بگسستم امید خود بر او بستم غلام درگهی هستم
که وصفش کرده پیغمبر
جهان ریزه‌خوار نعمت وجود و جود و همت سخا ابر احسانت قضا در تحت فرمانت
توئی هم زوج اطهر
توئی فیاض بی منت توئی شاه قدرت غضنفر شیر صولت بذات منکر لعنت
توئی بر انبیا رهبر
توئی شاه ملک دربان توئی مقصود از جن توئی هم علم قرآن توئی دین و توئی ایمان
توئی هم فاتح خیبر
وصی مصطفائی تو ولی کبریائی تو خطاب قل کفائی تو امام لافتائی تو
توئی هم حیدر صفدر
ق توئی مولای بی پروا توئی هم هیجا بعلم ما سوا دانا ز ضربت هم بیک یکبار
که برگشت خسرو خاور
توئی روز جزا سلطان شده مهر تو فرمان سبب بر خلقت انسان دوای درد بیماران
پناه است مضطر
تو بر کل جهان شاهی ید مبسوط الهی توانی آنچه گر خواهی توئی از ماه تا ماهی
ز شمس و الضحی اظهر
پناه بیکسانی تو امام انس و جانی تو ملاذ هر نهانی فدای جسم و جان تو
شوم ای شافع محشر

توئی اسم اعظم داور که نورت هم مهر انور امام مؤمن و کافر وصی ختم پیغمبر
ید الله غضنفر
منم سرمست جام تو سگ کمتر غلام تو ز حد بیرون انعام تو سخا در زیر دام تو
توئی بر خسروان افسر
توئی یار و هوادارم طبیب جسم بیمارم کمن بیچاره و زارم چو سر از قبر بردارم
شوی باید مرا یاور
جان رجان دگر ای دل ز بحر جانان مریز این اشک مخواه اکثر ز عصیان بگو وصف شه مردان
ولی خالق اکبر
امیدی جز تو کی دارم غریب و پرستارم کمن روز جزا خوارم کند ما ز غم آزارم
بر غم منکر ابتر
الا ای حیدر بی پروا ترسان سینه خود را ز نوک طعنه اعدا بگیر از وهس مولا
رهاند از غم محشر

قصیده

دوش دیدم صدای عود آمد شاه بخت زخ منود آمد عقده را از دلم گشود آمد بمشامم هم عطر عود آمد
یارم از قصر خود فرود آمد هم بگوشم چنین سرود آمد اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
آمد از حق جبرئیل امین خدمت احمد پیمبر دین وحی آورد با دلیل متین شد تولد سراج شرع مبین

کور شد دیده حسود لعین محمد چو مژده او چنین
نور پاک علی چو ظاهر شد مظهر ذات رب اکبر شد
قوت بازوی پیمبر شد دل بوجهل از این مکدر شد
شد مشوش چو گیسوی سنبل هم برفزود ناله بلبل
گشت مسرور گفت ختم رسل حمد رب جو تم از شکل
رایت کفر شد نگون از غم علم شرع شد چو چرخ علم
هم بهشتی نهاد عدل اقدم سرنگون شد ز سقف کعبه صنم
شد پراکنده قوم شیطان هم برفزود ناله بر دل جان
شد چو فرمان حضرت سبحان هاتفی گفت این چنین بفغان
خرمن عمر فرقه اشرار بر سر بوجهل بار کرد شرار
چون مشیت گرفته بود قرار سر زد این نوع حیدر کرار
گشت مرآت قدرت داور مظهر ذات خالق اکبر
ابا الایتام ابا شبیر و شبر زوج زهرا شفیعه محشر *
چون بنوح از چنین شدی کمک بهر ذریات کاینات
داد از دست شسته چرخ فلک کعبه انس و جن

اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
ظلمت دهر زین منور شد شمس سر زد هم عالم انور شد
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
آمد و بانگ زد بغنچه گل صحن گلزار شد پر از غلغل
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
جور عدوان نهاد رخ بعدم سر بغیر اکشید ظلم و ستم
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
گشت مسعود هم دلیران برکشودند هفت باب جنان
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
جیش ظلم از فضا نمود فرار هم فتاده جمله بر آزار
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
ید حبط رب پیغمبر صاحب ذوالفقار تیغ دو سر
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
کور شد دیده های بیگ رنگ مضطرب شد ز بیم گاو پلنگ
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد

بت علاقه مشیت ازلی قدرت ذات پاک لم یزلی
آفتاب سپهر شرع جلی زین سبب بود گشت اسم علی
گر نبودی علی نبود جهان آسمان و زمین کون و مکان
روز محشر شافع عصیان آدم و شیث موسی عمران
گشت مولای مؤمن کافر امر فرماینده قضا و قدر
قاتل عمرو فاتح خیبر گر نبوده نبود بود و گر
آفتاب سپهر جود و سخا شمس خشان آسمان ولا
جانشین نبی خطاب کفی گر نبودی علی نبود صلا
مرتضی نام بو تراب لقب منبع علم و حلم فضل و ادب
هاشمی نسبت و قریش نسب گر نبودی علی نبود نسب
رایت دین شرع فرازنده فرقه کفر شد پراکنده
شد معبود خود برازنده بر ید الهی گشت زیبنده
سر زد از شرق فلک ماهی داشت بر او نشانه
داد بر خلق و هر آگاهی بشنیدند زاه تا ماهی
گشت بر در دیده او زمان شد چو مقصود ذات الرحمن

بظهور آمد از علی ولی اسم اعلات چونکه نام علی
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
دوزخ هفت زنده رضوان نهر کوثر زنده حور و غلمان
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
باعث خلقت پری و بشر خرمن عمر تو فتح و ظفر
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
چشم بینای خالق یکتا اکرم قرب رب بیهتا
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
پیر کونین با شاه عرب بر کف اوست در و گنج و نسب
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
شد بیرون بام از سراپرده کرد بر ذات کبریا سجده
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
برگرفت منصب ید الهی جبرئیل امین کشید آهی
اسد الله بر وجود آمد در پس پرده هر چه بود آمد
باعث خلقت زمین و زمان شیر داور غضنفر دوران

گر نبود علی نبود جهان زوف حصر عبقری حسان — اسد الله بوجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد

شد هویدا از این جلال خدا قلب آدم از این گرفت صفا — رست ابراهیم از شرار جفا یوسف از چاه غم بجست رها

درد ایوب را نمود دوا شاد شد قلب حضرت مولا — اسد الله بوجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد

کاتب راز اعظم اکرم هم زفرمان اوست لوح و قلم — صاحب بذل و بخشش و جود و کرم وصی برحق رسول امم

گر نبود علی نبود نغم نوح و یعقوب و عیسی و مریم — اسد الله بوجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد

حب او از عذاب فخری بخر باج بر خسروان جهان ندهد — فارس جنگ اسم او اسد الله قال مبعوث کن

نور ما نور طهر رب خدو کنت انی هو وجود صمد — اسد الله بوجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد

محرم راز حریم خدا اقرب اقرب تو سر او انا — صاحب ذوالفقار تیغ لوا شافع هر دو جهان روز جزا

بود نورش چو در سرای خفا گشت فرمان عالم بالا — اسد الله بوجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد

بود دنیا در عالم ظلمت شب دیجور و اوحشت — شد منور زمین خلقت کرد لاهوت قدسیان بهجت

شد جهان همچو صاحب ثروت بود عالم در عالم خلوت — اسد الله بوجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد

غم اندوه حصم گشت زیاد شد پراکنده لشکر حسش جراد — دل ذوالکفل شده زغم آزاد هم برآورده شد مراد و فراد

گفتم استاد آنچه داده یاد باز میگویم هرچه بادا باد

اسد الله بوجود آمد در پس پرده هرچه بود آمد

قصیده در مدح حضرت امیر علیه السلام

شرف عید غدیر است در عید اضحی — کرده مبعوث در آن روز بعهدش انفا

گفت بر خلق جهان امر خدای طه — انی ما هو را بر هوا امر هذا

ابن عمی اسد الله علی اعلا — لی وصی هو من بعدی علیکم مولا

کرده سوگند خدا هست بقرآن مبین — هر که سر پیچد از این امر خداوند قدیم

پا گذارد بصف لشکر شیطان رجیم — تا ابد در سقر او میشود البته مقیم

داور حشر نیست از این سقر حزبی علیم — بر کسی را که نشد زمی صاف ولا

هر که نشناسد علی را وصی احمد اگر — نیست امید بروی که رهد از نار سقر

چیست بحث تو چه میگویی ایا منکر خر — جز علی کو بجهان نیست که مولای دگر

حاکم روز جزا صاحب شمشیر دو سر — مظهر ذات خدا زوج بتول عذرا

گر نبود این شه کونین نبی بود جهان — نه فلک هفت زمین جنت حور و غلمان

نه پدر بود نه فرزند نه این کون و مکان — آدم و شیث و سلیمان نه ابن عمران

باعث خلقت ایا منکر بی شرم بدان — جز علی نیست که او داده طلاق دنیا

جز علی نیست یکی قابل این جاه شود — مظهر ذات صمد قدرت الله شود

وصی ختم نبی هادی این راه شود — کل مخلوق گدا همه او شاه شود

کیست از علم لدنی چنین آگاه شود — نیست غیر از اسد الله غضنفر اجلا

روی دریای کنه دلگیر مذبب چو خسی   چنگ میزد بزن باری بدان کشتی
غیر او نیست مدام تو فریادرسی   از ثنای اسد الله میاسا نفسی
غافل از ناله مشو هر قدر اندر قفسی
گو ز وصف اسد الله چو مرغ شیدا

ایضاً قصیده

ایدا و خواه بکیسان دران دردید وا   اسد قلب زابن ای مظهر ذات خدا
بر بلکمای محنتم افکنده چرخ بیوفا   سیرم ز غم خویشتن از جور این دهر دغا
بنگر بحال مضطرم مولا علی المرتضی
ای پادشاه انس و جان مسند نشین قل   باب پناه بیدلان ای کنز علم کبریا
ای دو بیچارگان مهر سپهر اتی   مغلوب کرده یا علی در شهر غربت غم مرا
بنگر بحال مضطرم مولا علی المرتضی
من بنده درگاه تو دلگیر از و مضطرم   محتاج هستم بخیز لطفی نموده بنگرم
تا مرغ طبع نارسا گوید ثنای حیدرم   باید نوازی از درم ای تو شمس و الضحی
بنگر بحال مضطرم مولا علی المرتضی

قصیده

ای بر دل و یران توئی مولا امیر المؤمنین   باعث بر این فغان توئی مولا امیر المؤمنین

ورد زبان ها توئی مولا امیر المؤمنین   بر درد ما درمان توئی مولا امیر المؤمنین
تو حکمران محشری بر ذات اقدس مظهری   تو قدرت پیغمبری کنز علوم داوری
هم حیدری هم صفدری سیف خدا اکبری   هم قاتل عدوان توئی مولا امیر المؤمنین
تو هستی متن امتحان مهر تو گشته فرض جان   ایدا و خواه بکیسان لشکر توئی برهان
تو هستی عین تجبیران مفتاح باب جنان   ذو العصف والریحان توئی مولا امیر المؤمنین
ای پادشاه انس جان فرمانده کون و مکان   ای تاج بخش خسروان باب امید بیدلان
مولا توئی مدح ما متان الباسم ناز خبان   یاقوت و المرجان توئی مولا امیر المؤمنین
ای مظهر ذات خدا آرام قلب مصطفی   تو هستی شمس و الضحی دست بسیط کبریا
هم چشم بینای خدا باب نجاتی بر بلا*   مقصود الرحمن توئی مولا امیر المؤمنین
فیاض بهمت توئی مقصود از خبت توئی   شاه و قدر قدرت توئی میر اسد صولت توئی
قسام هر قسمت توئی هم باعث خلقت توئی   هم دین هم ایمان توئی مولا امیر المؤمنین
سلطان بحر و بر توئی بر انبیا رهبر توئی   عالم که اسرور توئی داماد پیغمبر توئی
مولا غضنفر توئی هم ساقی کوثر توئی   وضع المیزان توئی مولا امیر المؤمنین
سر مست جام تو منم کمتر غلام تو منم   در بند دام تو منم قربان نام تو منم
در زیر دام تو منم مفتون نام تو منم   شاه فلک کیوان توئی مولا امیر المؤمنین
ای پادشاه ذو الکرم معنای نون و القلم   ای صاحب بذل الکرم محتاج بذل تو منم

باعث توئی شاها مرا تسکین ز چاه درد و غم / ای یوسف کنعان توئی مولا امیر المؤمنین

ای سرور شاه خدم دلدل سوار ذو الحشم / ای یاور مظلوم فیاض فیض بی نقم

باعث توئی ای سرورم کشته کلیم محترم / آن موسی عمران توئی مولا امیر المؤمنین

ای جانشین مصطفی دانای علم ما سوا / مولا توئی عین خدا شمس سپهر قل کفی

درمان درد بندها رب عز و جاهت ملک فدا / هم باطن قرآن توئی مولا امیر المؤمنین

ای بحر تخم زنا بی شرم دون بی حیا / از بهر مرتضی اصلا مکن چون و چرا

بشنو ز من گوییم ترا از وصف محبوب خدا / زان وصف بی پایان توئی مولا امیر المؤمنین

شاه قضا فرمان توئی مولای درویشان توئی / بر دیده گریان توئی می میم اندر جان توئی

در سینه سوزان توئی که فاش که پنهان توئی / راز دل نالان توئی مولا امیر المؤمنین

شاه ملک داران توئی سلطان درویشان توئی / یس و القرآن توئی عالم که السلطان توئی

آئینه شان توئی ذی بخشش ذی احسان توئی / هم قدرت سبحان توئی مولا امیر المؤمنین

دلگیر دل محزون منم چون بلبل مجنون منم / ذی ناله افزون منم در زلف تو مفتون منم

از عشق تو مجنون منم با غم شها اکنون منم

هم شافع عصیان توئی مولا امیر المؤمنین

قصیده در منقبت حضرت مولانا امیر المؤمنین علیه السلام

بیا ساقی باده ده آن که احمر است / صبو صبو بریزده قرار من بساغر است

که روز عید اکبر است لب سر هوای دیگر است / ولادت امام دین بذات پاک مظهر است

بیا ساقی الامان ز باده‌های ارغوان / که وقت وعده چنان بدست نایدم هزاران

گذشته موسم خزان همه عندلیب در فغان / تمام صحن گلستان ز بوی گل معنبر است

گشاده غنچه‌ها دهن کشیده چتر یاسمن / شکوفه بسته نسترن هزار گشته نغمه زن

چو زاغ هم زغن فرار کرده از چمن / چو غرقه محن اسیر دی مکدر است

بریز ساقی می بده پیاله پی به پی بده / مکن درنگ هی بده ببانگ چنگ و نی بده

برغم شاه دی بده خبر ز من بوی بده / به خسروان کی بده نه روز تخت افسر است

بروی که زمین قدم نهاده شاه دین / به پیش ختم مرسلین نهاده بر زمین جبین

نموده سجده بهشتین بذات پاک بهترین / الی کتاب چارمین بخوانده دید از بر است

زبان گشاده مصطفی بوصف شاه لافتی / بگفت فاش برملا شنید کل ماسوا

که این علی مرتضی مه سپهر هل اتی / بدین بسیط کبریا سراج شرع انور است

دوباره آتشه جهان گشاده نطق درفشان / بمدح شاه انس و جان نموده خلق را بیان

که این بنای شیعیان در امید مذنبان / قسیم دوزخ و جنان امیر روز محشر است

همین علی ذو الکرم همین ولی ذو الحشم / قسیم نعمت و نقم عزیز رب محترم

سبب بخلقت امم منیر عالم ظلم / علاج درد رنج و غم پسند ذات داور است

همین علی ز پی نجات امیر کشور وفا   توان قلب مصطفی علیم علم ماسوا

دوای درد بیدوا الملک دین ناخدا   بحشر حامل لوا بروز جنگ صفدر است

زترس آتش سقر مثال الکبریت قدر   گشاده دیده کن نظر غریق بحر دین گر

الا که سید امم خبر ز شک تر دگر

همین امام بحر و بر شفیع روز محشر است

قصیده در مدح و منقبت جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام

بیار ساقی پر کن از شراب جام را   زمره دیدهای من کناره کن مدام را

نقاب چهره فکن کز اشتیاق وجه تو   ز دست داده مرغ دل غمین رنام را

از آن شراب دیبهار بریز جام دم مرا   مکن بهانه ساقیا من هر صیام را

مفهم کوف کافرا من آن شراب صاف را   ز ساقی منکیم طلبت آن می حرام را

می محبت علی شراب مهر او ملی   نموده ای چنین جلی عوالم ظلام را

بر آن شراب طالبم که آن خلیل آذری   شنیده ام مست آن خطابه سلام را

بیار زان می گران که اوست متن امتحان   نموده مست همچنان تمام خاص و عام را

نه خاص و عام و انبیا تمام خلق ماسوا   از آن رسول کبریا شنیده این پیام را

علی است علم انبیا عیسی شاه ز جان   هم او نهاده بر جهان قرار انتظام را

همین امام بو البشر بخشم بنگرد اگر   فکنده بشکند بحر سپهر نیل فام را

علی است مظهر خدا ایدیبط کبریا   از او گرفته انبیا تماما این مقام را

چه یوسف از چه بلا عزیز گشته شد رها   مدد از خویش بر بلا نجات داد این امام را

ببین تو بو تراب را مقام انجناب را   کشید آفتاب را نمود ظهر شام را

قضای ستد اگر فرار میکند قدر   بروز جنگ از اگر کشد حسام را

اگر بخواهد این اسد رگ زمانه بر کند   بیک اشاره میکند گر این کند ام را

بلکه میتی اگر به مهر افکند نظر *   بدست اوست بی گدر بپا کند قیام را

ز بهر این امام دین خدای پاک بیقرین   فزون نموده بر زمین چو نعمت تمام را

الا تو ای گشت رجیم رشت بد سرشت   منه امید بهشت مکن خیال خام را

تو منکر ولای غریق بحر نعتی   مگو گزاف خلوتی چو من بگو کلام را

برای وصف مرتضی اسیر قل کفی   مپوش دون بجای لباس ننگ نام را

ایا حسود گور گر مکن تلاش نقد ر   بچین مدار این شر ز راه دین دام را

چه کینه بستی بو لهب بر امام دین حسب   قبول کرده عجب تو لعنت مدام را

ایا امام داد گر غمم نموده خون جگر   کنی بلطف یک نظر بر این غلام را

چه گدای الکه غمین که تیره بستر چنین

بسنه طبع نازنین ز دست تو لجام را

معجزه از حضرت امام حسن مجتبا علیه السلام

بریز ساقی بر قدح از آن شراب ارغوان / شنیدم این شراب تو نموده پیر را جوان

مرا از آن شراب ده که بر خلیل آذری / نموده نار خصم را بیک پیاله گلستان

بیار ساقی باده مثال رنگ گل شود / علاج درد دل شود گشاید عقده لسان

می بده مزاج وی چو زنجبیل نام وی / خدای ذو الجلال من نهاده عین تجریان

بعشق نور دیده و آن ذات لم یزل / نهاده آرزو بدل ز باب خود مرا [illegible] ران

اسیر زلف دلبرم فقیر فیض ایزدم * / نموده لطف بر لبم لب پیاله ارسان

پی پیاله جام ده ز نغگاسه را * / همای طبع نارسا شود که بلکه تر زبان

بدیده روشنا دهد بقلب من صفا دهد / از آن امام مجتبی نموده معجزی بیان

چو مار نفس معاویه علیه ما علیه را / ز مجمر جفای وی کشید شعله در جهان

شرار آتشش چنان بروی کره زمین / نمانده بود آن قدر که سوزد ارض و آسمان

نسوزد عالم از شرر امام خاتم انبیاء / بنای صلح در میان نهاد امام مهربان

میانه معاویه هم آن وصی مصطفی / گذشت از صلح چون میان خلق شد عیان

که روزی چند کس ز در آمده خدمتش / بگفت جمله یا حسن عجب نموده زیان *

[illegible]

جواب داد مجتبی نه عاجزم نموده وی / غلط نموده درین نقض که مذهبت چنان

اگر بخواهم ای لعین من الحذر اخی ترا / عراق شام می شود دمشق عراق هر زمان

بجنبه باد مرد زن بیک اشاره مرد زن / هم آن سما زمین شود زمین آسمان بدان

ز اهل شام مرد بد بپا ستاده نعره زد / کراست قدرت این چنین تو قادری نشان

نمود بانگ مجتبی که ای لعینه دغا / تو خود که مرد نیستی برو میانه زنان

بدید اهل بزم چه که مرد شامی زن شده / نظر نموده خود بخود بدید گشته زن همان

دوباره گفت شاه دین برو بخانه کن نظر / شده است مرد عیال تو بامر رب لامکان

اگر کند مقاربت تو چون نسا خواهی زاد ازو / چنین شود بلی سزای کار رعایان

رجوع کرد منزلش بدید مرد چون زنش / کشید آهی از دلش بگشت زار چون نگان

نمود فکر پیش خود دوای درد دیده او / کجاست روی این زمین بجز امام انس و جان

دوباره هر دو مرد و زن غریق دجله محن / شدند داخل حرم حزین آه و واکنان

زبان گشاد و گفت یا وصی مظهر خدا / علاج درد بیدوا در امید نه بیان

ز کار خویش نادمم هم از گناه تائبم / و خیل در که توام مثال کلب آستان

یقین کرده ام شها تویی امام ذو الحشم / قضا غلام درگهت تویی پناه شیعیان

ایا که نام تو حسن توان قلب بوالحسن / تویی امید مشکل تمام زار بیکسان

تویی امام مجتبی چراغ بزم مصطفی / پسند ذات کبریا کلید باب جنتان

بلطف بکری لبم ز رب سیده هم قسم / تو خود مرا خلاص کن ازین بلای الهان

چو گشت تاب اگرنه نمود امر مستبا — رها شدند مرد و زن ز زیر آن غم گران

گرفت صورت آن چو مار و عیال خود — شدند بی ملال و غم نسبت بشان روان

بلی که هر که چنین پیچد از امام خود — بهر دو هر کار او ز درد می‌شود فغان

الا تو منکر دینی چو پا کشیدی از جهان — چه خیر بخشد آه و وا چه سود دار دالامان

که آن خدای لم یزل کریم فرد بیدل — نموده کل خلق را درین ولایت امتحان

بده برات دلگیر غریب دلشکسته را

ایا وصی مرتضی قسیم دوزخ و جنان

قصیده در مدح حضرت اسد الله الغالب علی ابن ابیطالب علیه السلام

بیار ساقی پیش من تو آن خم شراب را — چو شیر مست بر کنم زمی ز آن کباب را

که ملکه بهجت آورد و برد ز دیده خواب را — زبیرد از ره دلم بچهره شکناب را

که مدت مدید شد خموش مانده عندل — کل بهار عیش من فرو برده سر بگل

رواست ساقی لطف کن بجام نقد محل — عین نشسته نشنوم ترانه رباب را

بیا بدیع جان نموده خلوت هزار نان — هزار نهاده پای کسی نگار شیش چنان

بخرده صبح دوستان رقیب زشت زاران — ببزم عیش بلبلان چه نسبت آن غراب را

حق امیر مومنین ولی ذات بیقرین — بکن درنگ بر جبین مه شراب عنبرین

بجوره تا از زمین زبانی بلکه پویه این — سمند طبع نازنین طریقه ثواب را

طریقه ثواب من صبوح صبوح شراب من — بچهره شکناب من ترانه رباب من

زچیست اضطراب من بگیت انتظاب کن — ایا دل کباب من بجو تو این جواب را

علی است داد خواه تو هم اوست عز و جاه تو — علی است پادشاه تو شب سیاه و تو

علی است هم پناه تو ز مهر اوست آه تو — بجو شود گواه تو ثنای آن جناب را

چگونه وصف وی کنم ثنای آن شه جهان — نموده رب مهربان کتاب آسمان را

درون مصحف زمان گر است قدر بی‌زبان — کشید بر نبشته بیان بمقام بوتراب را

مکن ملالتش مکرر نه چون ملک و چرا — علی است مظهر خدا بدید بسیط کبریا

همه بهر اهل اتی هم اوست حرف قل کفی — نباشد اسم مرتضی بیا آن کتاب را

ایا حسود بد سیر مگو گزاف بی ثمر — علی است فخر مفتخر هم آن امام دادگر

شعاع داده بر قمر که است قدرت نظر — ز چهره یار من اگر بر افکند نقاب را

بترس مکر لعین ز بوتراب خشمگین — مکوش روز و شب چنین عیب سرفراز دین

پسند ذات بیقرین تمام انبیا یقین — بخوانده داد خود همین امام مستطاب را

همین امام بخیفر قدم نهد برزم اگر — بخشم افکند نظر چه سود جیش بحر و بر

قضا نماید الحذر فرار کن ایا قدر — کشیده حیدر از کمر چه سیف چون شهاب را

همین علی مرتضی همین وصی مصطفی — همین امام ذی سخا همین ولی انما

عزیز در که خدا کشیده انبعلی بلی * — بجای ظهر بر بنا ز مغرب آفتاب را

همین علی ولی البشر امام قاتل الکفر / کننده اشاره مختصر عدو تمام ابده تر
کشنده خنجر به ستقر چرخ میکند گذر / به دلدل خجسته پر اگر زند گذار را
برین غضنفر غزا اگر است قدر قضا / اگر بخواهد این فتی جهان زاکند فنا
به دست او سپهر بلا فنا نموده بر بلا / دوباره میکشد بپا زمانه خراب را
مثال لشکر این جهان نهاده زیب اسمان / چو این امام مهربان که هست داورش
شنوی کسب در جهان چه سود داری ای پسر
گراست قدرت زبان بپرسد این جناب را

قصیدهٔ بهاریات در مدح مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام

دلا شعار خویش کن ثنای حیدر یار را / شنوده دیدی ای پسر که دوباره نوبهار را
مکن ملمع از خون دل که دو چشم اشکبار را / مرنج با فغان خود من غمین و زار را
هوا دمید صبح دم که دیده ای پیک جان / چرا نشسته چنان خبرداری کرد ان
گذشته موسم خزان همه عندلیب در فغان / شنوده ورش باغبان کنار جویبار را
دریده غنچه پیرهن گشاده از روی دهن / کشیده چتر یاسمن شکوفه بسته نسترن
هزاره گشته نغمه زن نشانده صحن چمن / به تخت زرنگار شن عروس گل عذار را
زبوی عطر گلستان شده چو روضه جنان / بنفشه پیش ضیمران سبز و نرگس ارغوان
نشسته خسروان به تخت سبز بوستان / گرفته لشکر خزان به جو دره فرار را
نگار سال چاره گشاده روی شل مه / چه پرسم خوشت وه رقیب شست ایمه

ستاده چون گدا به در زروی غیظ پادشه / اسیر کرده بی سپه امیر زنگبار را
گل و گیاه و غنچه ها نشسته جمله جا بجا / زخاک سر گل حنا بلند کرده بجا
کشیده داوودی جدا گل حسینی زیر پا / شکفته قاقش بر بلا حده نکهتهای خار را
گل صباح چون کمر کشیده ناز را ببر / گرفته لاله سر به سر تمام باغ از در
زسوی چشمه در گذر نشسته شاهی زر کمر / کشیده پرده نیلوفر سرای زرنگار را
نهاده زنبق از عدم به بزم گلستان قدم / به بسته سوسن از الم وقفل از کرم
بگفت سنبل ای صنم بیا که زیورت کنم / نشسته شانه من زنم دو زلف مشکبار را
الا نگار مهربان کجائی ساقی جوان / در این زمان گلستان نهی مرا تو چو بچگان
روانه باشد این جهان مرا زباب خودمان / بیا از این زمان همان شراب بی شمار را
ایا نگار ماه رو بساقی خجسته خو / بوقت آمدن بگو بیار می صبوح صبو
مثال چشمه جو بجو تو خود رقیب را بجو / بجام وی بریز او شراب زهرمار را
برین غلام نقشبان به وه شراب ارغوان / شوم که بلکه تر زبان زبان گشاده این زمان
کنم ز پشت بیان ز مدح ها ز مهربان / ثنای شاه انس و جان ولی کردگار را
که اوست مظهر خدا اهم اوست حرف قل کفی / مدینه بسیط کبریا سراج شرع مصطفی
حکیم علم ها سرا دوای درد بیدوا / از او گرفته انبیاء سکینه و وقار را

بجول قوهٔ صمد بامر خالق احد   بزور جنگ این اسد بزرم اگر قدم نهد
جهان ز کفر پر شود رگ حیا میکشد   ز روی غیظ اگر کشد بدست ذوالفقار را
همین ولی ذوالکرم ابوتراب ذوالحشم   پسند ذات محترم منیر عالم ظلم
مدد از دوست مددم ایا حسود دشمنم   چه نسبت خزف لانعم بصاحب ذخایر را
الا تو منکر وغا بدرد شبهه مبتلا   اسیر لعنت خدا استقر مقام بجا
برای ضعف مرتضی سپهر اطلس اتی   لباس کرده چرا بخویش تنگ عار را
علی است یار بیکسان که مهر اوست   بر اوست لامکان بکان بدست اوست کن فکان
قسیم دوزخ و جنان ایا حبیب ذوالمنن   چگونه میکنی نهان تو مهر آشکار را
چه قدر هستی در جهان ز رفعه دیگر ازنیان   ترا تبس است این بیان بشال مبتلا خزان
نیا رسیده همسران نموده ورد بزبان   علی علی بگو همان لیسال هم نهار را

قصیده در مدح و منقبت حضرت امام العصر علیه السلام

ایا پادشاه انس و جان یابن ابی الحسن   فرمان ده کون و مکان یابن امیر المؤمنین
ادرکنی سلطان جهان   یا صاحب عصر و زمان یابن امیر المؤمنین
مهدی لقب ابوالقاسمی شمس سپهر هاشمی   تو هستی هست دائمی بر عرش اعلا قائمی

کز فاش هستی که نهان ادرکنی سلطان جهان   یا صاحب عصر و زمان یابن امیر المؤمنین
ای وارث تیغ و دو سر بر خیز عدو اشرر   فیاض فیض بی کدر بحر جلالم کی خطر
ایدا دخواه بیکسان ادرکنی سلطان جهان   یا صاحب عصر و زمان یابن امیر المؤمنین
تو زاده پیغمبری تو جانشین حیدری   سیف خدای اکبری قائم مقام داوری
مولا توئی فرمان دهان ادرکنی سلطان جهان   یا صاحب عصر و زمان یابن امیر المؤمنین
ای نور چشم مرتضی از قلب مصطفی   کنز علوم کبریا ذات ارادت بدا
باب پناه بیکسان ادرکنی سلطان جهان   یا صاحب عصر و زمان یابن امیر المؤمنین
ایا پادشاه دادگر تیر ستم از ما ستقر   غرق گنه ماهم بسر خیر بستان تو داگر
با بی نهاده کین زمان ادرکنی سلطان جهان   یا صاحب عصر و زمان یابن امیر المؤمنین
ای قائم عرش برین مولا توئی شاه دین   هم حجت رب متین اندر سماوات و زمین
از شمس نور ای عیان ادرکنی سلطان جهان   یا صاحب عصر و زمان یابن امیر المؤمنین
شاه قدر قدرت توئی ای صولت و هیبت توئی   از کبریا حجت توئی فیاض فی السنت توئی
هم یار و بیچارگان ادرکنی سلطان جهان   یا صاحب عصر و زمان یابن امیر المؤمنین
ای وارث پیغمبران خیز تو ندارم من گمان   چون بلبل باغ خزان پیوسته من دارم فغان
مولا از راه نگاه مران ادرکنی سلطان جهان   یا صاحب عصر و زمان یابن امیر المؤمنین
ای منکر دون دعو و گذاب رشت افترا کر   چشم بیا تا رو برو لعنت نمایم من بتو

آمین بگوید دوستان ادرکنی سلطان جهان یا صاحب عصر و زمان یا ابن امیرالمؤمنین
دیگر هستی هر قدر اندر جهان پر شر زین در مرو جای دگر فریاد کن شام و سحر
مانند کلب آستان ادرکنی سلطان جهان
یا صاحب عصر و زمان یا ابن امیرالمؤمنین

قصیده در منقبت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام

بیا ساقی از کرم از آن شراب احمرا صبوح صبوح و خم بخم بیار پی کررا
بکام جم بریخته کمی ببک ده مرا زبعد کاسه جام ده پی پیاله ساغرا
بیار آن ازان می ازان که رنگ اوست چو شکر هم از شکر لذیذتر که بوست همچو عنبر
رسید بانگ داوری که گشت بر وی کبری شرار نار شعله ور بر آن خلیل آزرا
بعشق شاه انس و جان گشاده عقده دلان بیار زان می گران که اوست شمع انجمن
هم اوست مونس زبان کمی حسود بدگمان براوست لعنت جنان هم اوست عین کوثرا
ز آن شراب طالبم که وصف کرده کبریا درون سوره وفا که نام اوست هل اتی
شراب مهر مرتضی سراج شرع مصطفی که اوست فاتح بر ملا ید بسیط داورا
منم که مست عشق اوش شهان سائل درش قضا غلام کمترش قدر اسیر قنبرش
خدا نموده مظهرش زمهر انور اخترش جهان همه ثناورش چه مومن و چه کافرا
علی است شاه ذوالکرم که فیض اوست از عدم علی است محرم حرم از اوست نعمت نقم
علی است نون والقلم بر اوست قدسیان خدم هم اوست میر ظلم امیر او را کمترا
چه قدر منکر ابتری امیر دره بدری کمی بکار نخوری بگو که داف شبری
برای مهر انوری که هر چه گوئی شعرها یقین ز زاده زری دگر ز حین غضنفرا

حسود

حسود تو عجب خری ز کلب بس کمتری چرا حسد تو می بری کجاست آنها داوری
کند بر او برابری که امام داوری گشاده کی شود دری بدون اذن صفدرا
بس است واعظ ای بقدر بگو ز انجم و قمر ز وصف جنت و سقر بگو ثنای بوالبشر
امام قاتل الکفر بگو که داف بی اثر بکن معطل ای بقدر نشسته روی منبرا
ثنای مرتضی بگو ز وصف لا فتی بگو ز شمس و الضحی بگو ز آیه کفی بگو
مخواف بر ملا بگو ز حرف انما بگو ز ذاتی مجملا بگو مقام عبد حیدرا
علی ولی بی بدل علی محیط هر محل علی است خلقت ازل علی است نور بی خلل
اجل تر ز هر اجل بگو برای من مثل بحق ذات لم یزل نه چون ابا نه چرا
الا حسود کور و کر مکن دگر اگر مگر ز بون نشسته کن نظر بر این حدیث معتبر
علی است شاه بحر و بر پسند ذات داور غلام درگهش قدر ملائک عبد کمترا
مکن تو تکیه آه وا برای ذنب خود چرا از آنکه دادخواه ما علی است حاکم جزا
ملاذ شاه هم گدا دوای درد بیدوا
هم اوست فاتح بر ملا شفیع روز محشرا

در مدح حضرت مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام

دوش رفتم بخرابات مغان بی پروا شنیدم ز درون هاتفی میکرد ندا
گوش دادم که چه میگوید بیمن بانگ عجب گفت ره نیست بیگانه درین راه که ما

خواستم پا بنهم از در میخانه برون — پیر میخانه صدا کرد که ای مفتون
تو که بیگانه نئی گشته‌ای اینگونه زبون — هست در گفتهٔ این هاتف ما سر خفا
سرها هست درین راه که والای سخن — نطق هرگز نتواند که دهد شرح بیان
وهم وامانده و عقول عقلا سرگردان — هست آیا به پس پردهٔ این خانه چه‌ها
گر و تاثیر ببین چه همان مرتبه بین — رخت زهد از بر خود کنده بر آتش این
رنجیم سنگ و طعن را چو ز دامن برچین — ذره‌وش گشته در آن میکده کردم سکنا
کمر خدمت پیران چو ببستم به کمر — بر سلاطین جهان فخر نمودم قد و سر
تاج فخرم بسود از فلک نیلی گذر — پاک و از اوصاف صفت تشبیه الاما
بلکه پیمانه کشیدم می آلوده شدم — از غم زهد و ورع مست و دل آسوده شدم
داخل خلوت شه خواجه نفر بوده شدم — تا بگیرم نفس انید اخوان گشته دوا
گشت تا که نظرم جالب خاطر رهی — اندر آن خانه زده تکیه بر اورنگ شهی
هست آنکه ده او صد یوسف کنعان بچهی — مست و در دست یکی دامن سید را
طعنه میزد به جهان لذت آن بزم آرا — ساقی در رقص بکف جامی پر از باده ناب
بربط و چنگ و نی و عود و دف و تار و رباب — بود هر یک بکف مطرب خوب رشید نقار
بود آماده شده مردم بهان قصر جلی — از پس پرده بدیدم که غلامان علی

هر که در زد بگشودند بر آن بزم ولی — ره ندادند بر آن زاهد پشمینه قبا
رانده شد از در میخانه همان زاهد دوش — و تفقو ما اولی الابصار که میکرد خروش
می طلب کرد ندادش بچه باده فروش — گشت رسوای جهان واعظ اقلیم ریا
دلگیر این خرقهٔ رندی که ببر کرده‌ای دگر — بهر رهن از بر خود کنده بمیخانه ببر

محو عیب دگران گر ز تو جوید ز سر
تا بپا غرق عیب هستی و آغشته نما

در مدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ای دوست برین ناله و افغان تو ئی باعث — در تن من گشته چو مرجان تو ئی باعث
تنها نه برین دیده گریان تو ئی باعث — هر جا که بود حال پریشان تو ئی باعث
سرخود که بیاشفته چنین طرهٔ سنبل — این صحن چمن پر شده از غلغل بلبل
بی تو نشود حل یقین عقدهٔ مشکل — هر مشکل که میشود آسان تو ئی باعث
مهر تو شده روز ازل باعث خلقت — جبریل امین گشته بر آن صاحب قربت
آدم صفی نوح نجی شیث طینت — موسی کلیمی شده شایان تو ئی باعث
چون شعله کشید آتش نمرود ستمگر — افتاد خلیل آن نبی حق بر آذر
یکدفعه علی گفت بحق حق داور — گردید همان نار گلستان تو ئی باعث

حجت توئی بی شبهه از آن خالق احمد
برکل جهان شیخ و یا کودک ابجد

از آدم تا خاتم محمود و محمد
هر لطفی ز حق گشته بر ایشان توئی باعث

بی اذن تو کی رسته شود دانه ز عنبر ا
بی تو نپذیرفته ز کس دردی مداوا

پنهان بحکم ای ید مبسوط تو سرا
بر هستی این عالم امکان توئی باعث

ایوب نبی گشت چو بر درد گرفتار
کردش چو نخین از همه سو لشکر آزار

تو کردی رها از غمش ای حیدر کرار
هر جا که رسد دردی بدرمان توئی باعث

مرآت حقی عین خداوند جلیلی
رویت رخ او است بیچ جمیلی

برگم شده وادی حیران تو دلیلی
بر عزت آن یوسف کنعان توئی باعث

از نام علی که چنین کرد و بگشت
آن بیهده ای الرشد نهد زعم ار پشت

ز آن روست که میگویم انشاالله و خشت
بر سلطنت جاه سلیمان توئی باعث

گیرند همه دار ید تو خلق سراسر
نام تو نوشتند بشد مهر و مه ا نور

تا کی بکنم وصف تو خامهٔ من مضطر
بر شعشعهٔ آن مه رخشان توئی باعث

مظهر توئی بر ذات صمد در یگانه
بد کنز نهان کردی تو فاش بیانه

آوردی تو زان سر پس پرده نشانه
بر فاش گنجینهٔ پنهان توئی باعث

دیدت نبی در عرش تا صاحب خانه
فهمید توئی آئینه بر ذات یگانه

مقصود توئی خلقت کونین بهانه
فرمود برین خلقت انسان توئی باعث

عالم همه عبدند توئی خواجه ایشان
تو فیض دهی بر همه از درگه احسان

عقل عقلا جمله برین شأن تو حیران
مولا بهمین گردش دوران توئی باعث

بودند ملائک همه مبهوت فسرده
بر حق شناسی همه را کردی تو بنده

هستند چنین گاهی بپا گاهی بسجده
ای آینهٔ حضرت منان توئی باعث

بگزیده بجود طهرت آن خالق اکبر
نور تو جلا داده بر آن مهر منور

چون گفتم کنم وصفت ایا ساقی کوثر
نعمت ز زمین گشته فراوان توئی باعث

منکر ز چه مانده درین دشت ضلالت
تو جهل صفت در حق تو کرده جهالت

شک نیست بدین ای شه تو در روز قیامت
بر نقص آن سگ نیران توئی باعث

جسم است جهان شاه و دلا مهر تو جانست
نام تو برین عبد درست ورد زبانست

گو سرور کر به همه کس فاش و عیانست
بر نالهٔ این دلگیر نالان توئی باعث

معجزه از حضرت امیر علیه السلام در خلافت بنی عباس

گروه راوی روایت اینگونه
در زمان حکومت کبه

بود مرد بخیلی در موصل
در بخالت نداشت هیچ بدل

دور ارباب رحمت داور
دشمن خاندان پیغمبر

دختری داشت دوستدار علی / بنده حق‌شناس لم یزلی
از برای معیشت دختر / بهر اطعام آن یگانه گهر
پدرش آن بخیل بد بنیاد / روزی دو قرص نان بر وی داد
بود هر یک مغایر دیگر / داشت از هم تفاوت اظهر
از قضا روزی سائلی بر در / آمده با فغان و درد و کدر
گفت یا اهل بیت محتاجم / نیز فقیری نموده آماجم
بحق پادشاه جن و بشر / ابا الائمه ام ابا شبیر ابا شبر
لقمه نانی نمائید احسانم / تا رهد از گرسنگی جانم
چون صدای فقیر را از در / بشنید آن نگار مه پیکر
جست از جای خویش بی اندیش / نان خود را بداد بر درویش
چون گذشت چند ساعتی دختر / شد گرسنه گرفت نان دگر
غم جوع بر دلش چو سیل آمد / بر سر نان آن بخیل آمد
قرص نانی گرفت چون از بخت / گشت داخل بخانه آن بدبخت
دید بر دست دختر از نانش / شعله زد نار بخل بر جانش
گفت نانت چه کردی ای دختر / که گرفتی ازین طعام پدر

گفت آمد بدر فقیری پدر / داد سوگند بر حق حیدر
دادم آن نانهای داده تو / جهت مهر مرتضی بر او
چون شنید این حکایت از دختر / گشت از بغض غرق درد و کدر
گفت تو دوستی بر حیدر / گفت جانم فدای آن سرور
من کنیز کمترم بر قنبر او / زر خریدم بعبد کمتر او
چون شنید این سخن از آن دختر / گفت آن مرد دشمن حیدر
که کدامین ز دستهای تو این / فیض را داده کرده کار چنین
گفت دختر پدر دل آرام / فیض با دست راست من دادم
گفت آن مرد ظالم ای دختر / مهر حیدر بدل قوی است اگر
دره آن امیر جود و کرم / دست خود را بده که قطع کنم
گفت آن دختر ای لعین دغا / میدهم لیک ناقصم منما
هر قدر کرد التجا دختر / هیچ تأثیر گشت آن ابتر
کرد دستش بریده و از کینش / هم از آن خانه کرد بیرونش
گفت رو هر کجا که میخواهی / تا نماید ترا علی راهی
قطع باد اسرم به تیغ عدو / گر ترحم کنم بشیعه او

الغرض رفت دختر از خانه   در بیابان نمود کاشانه
بسکه خون رفته بود از دستش   زیر نخلی دو چار شد غشش
بی خبر گشت از جهان فنا   موج زد بحر لطف عین خدا
خسرو آن دیار در صحرا   صید میکرد یکه و تنها
صید را گم نمود آن سلطان   جستجو می نمود اسب دوان
دید ناگه درختی در صحرا   بر فلک سر کشیده چون رعنا
چون درخت بهشت پر انور   شد روان با تعجب آن سرور
دید نخلی که دختری غرق بخون   سر نهاده بخاک تیره زبون
در وجاهت مثال حور جنان   خون دستش مثال چشمه روان
همه وحش و طیور آن صحرا   جمع گردیده می کنند نوا
شد پیاده ز توسن آن سرور   بست دست بریده دختر
نگذشته دمی بهوش آمد   بر دلش بحر غم بجوش آمد
بنشسته نمود ناله چو نی   دید شه را سلام کرد بوی
شاه پرسید حال دربدرش   گفت دختر ماجرای سرش
سوخت سلطان مثال پروانه   عرض او را رساند بر خانه

داد فرمان بیاورید همان   مرد بدبخت را کشان کشان
نگذشته دمی از آن فرمان   گشت حاضر بخیل بی ایمان
گفت سلطان ز راه دانائی   کی بخیل فضای تنهائی
از برای محب فرزانه   کنده ام چاهی اندرین خانه
کرده ام عهد با غم انگیزم   آنقدر رافضی بر او ریزم
پر شود تا که آن چه کنده   هم شود حاجتم بر آورده
من شنیدم تو داری یکدختر   شیعه خاص حیدر و صفدر
باید امروز کار او سازم   زود وش آری بچاهش اندازم
چون شنید آن بخیل فرمان را   راست فهمیده حرف سلطان را
گفت آن مرد ظالم ابتر   یک بیک ماجرای آن دختر
شد چو تصدیق گفته دختر   امر کرد آنشه حمیده سیر
داری بر پا نمود جار زدند   آن ستم پیشه را بدار زدند
سنگسارش نمود بیجان شد   هدف تیر قهر سبحان شد
غرض آن پادشاه دین پرور   داشت فرزندی با کمال هنر
کرده آنشه عروسی بهتر   ازدواجش نمود با دختر

شاه لیل زفاف چون داده … دست دختر بدست شهزاده
خود برآمد نهان دل افسرده … گوش می داد از پس پرده
دید شهزاده گفت ای دختر … تشنگی بر دلم فکنده شرر
برخیز از جا گرفته این جامم … پرکن از آب و ده بیاشامم
رفت دختر بصد هزار تعب … آب آورد داد با کف چپ
دید او را بگفت شهزاده … مردم دختری بمن داده
دست چپ را بدادهٔ به فرح … گفته این را نمود آه و اسف
چون شنید این کلام شهزاده … گشت دختر بمرگ آماده
بعد طاعات سر نهاده زمین … گفت ای تن حرف حبل متین
ای ولی خدا ای بی همتا … شافع مذنبان روز جزا
یا علی ای وصی پیغمبر … مظهر ذات خالق داور
ای پناه تمام جن و بشر … ابا الایتام ابی شبیر و شبر
من غریب و فکار و مضطرم … لطف فرما نموده بخطر رم
العلیم علوم سبحانی … در رهت دست خویش سپردانی
داده ام بر لعین و شوم دغا … قطع کرده زبهر مهر و ولا

[illegible]

طاقتم طاق گشته منفعلم … داور پیش ازین مکن خجلم
چاره کن درد این دو چار محن … بکرم یا علی دخیلم من
کرد با درد ناله جوش و خروش … طاقتش غم گرفته رفت از هوش
بود در غش اندر آن خانه … دید ما که که سقف کاشانه
شد بلند سمای رب قدیر … پنج کس را نشسته روی سریر
یکی زان پنج بی شبانه … دید گشتند نازل خانه
سر دختر نهاده بر زانو … رو بحیدر نمود آن بانو
گفت کی پادشاه جن و بشر … یا علی لطف کن باین دختر
دست خود را براه تو داده … شیعهٔ تو ست این دل آزاده
دید آمد دختر نیکو منظر … جست از روی تخت آن سرور
دست خود را دراز کرده بجا … دست قطعش کشیده آن مولا
گشت حاضر چو دست بریده … پیش دست بریده آورده
چسب کرده نموده دلجویش … دست پاکش کشیده بر رویش
یافت مثل ازل سلامت را … دید دختر چو این علامت را
کرد فریاد آن دل آزرده … شاه بشنید از پس پرده
شد برون زار و بی شکیبانه … گشت فی الفور داخل خانه

دیده دختر بروی سجاده | با دو دست درست افتاده
هر دو دستش نهاده روی زمین | رفته بر سجدهٔ خدای مبین
کرد فریاد شهریار آندم | گشت حاضر تمام اهل حرم
امر فرمود تا که آن سرور | عطر و عنبر بروی آن دختر
بفشانند تا بهوش آمد | دیده بگشاده بجوش آمد
شاه پرسید کی یگانه گهر | کو ببینم ترا که کرده نظر
برکشید آه دختر از جگرش | یک بیک گفت ماجرای سرش
شاه تحسین نموده بر دختر | شاد شد هم ز معجز حیدر
دست دختر گرفته بار دگر | داد بر دست شاهزاده پدر
جفت دختر حمیده سیر | کرده بجد سفارش آن سرور
پا نهاده برون شد از خانه | ماند در خانه شمع و پروانه
هر دو مشغول عیش و نوش شدند | بی خبر از ملال دوش شدند
دوست بشنید شاد شد دشمن | گشت مغروق بحر درد و محن
بار الها بحق پیغمبر | بحق جود حیدر و صفدر
نظر لطف جانب ما کن | در رحمت را ادا واکن
هم بکبیر مبتلای کدر | لطف کن ای خدای جن و بشر

ظلمت

ظلمت ذنب او جلی فرما | عفو بر مرتضی علی فرما

معجزهٔ حضرت امام زین العابدین علیه السلام در بغداد

نموده قصه چنین راوی خجسته سیر | امام زین العبا نور دیدهٔ حیدر
بحبس خانهٔ حجاج در عراق زمین | که حبس بود همان سرفراز دین مبین
رفیقی داشت بزندان بزیر غل | که بود شیعهٔ خاص امام کون و مکان
ز اهل بیت و عیالش که گشته بود جدا | فکنده بود بزندان چو عندلیب نوا
برای فرقت آنها همیشه گریان بود | گهی نهان که عیان چون هزاره نالان بود
گهی نظر بامام زمانه کرده چنان | اسیر دیده چو خود میکشید آه و فغان
غم فراق پسر اشتیاق اطفالش | نموده بود مشوش زیاده احوالش
جناب سید سجاد علیم علم خفا | علیم بود که حالش مشوش است چرا
بگفت آنشه دین از نمایش حالت | یقین که داری بسر شور آن اطفالت
خیال رفتن خانه یقین بدل داری | از آن ملال چنین مبتلای آزاری
شنید چونکه کلام امام جن و بشر | نداد گریه امانش که گوید جواب دگر
کشید ناله ز دل شکل بلبل نالان | بریخت اشک بصر همچو دانهٔ مرجان

چو رفت پاسی ز شب آن امام غم پرور گرفت دست یکی زان مبتلای دردکدر
نمود امر دو چشمت بپوش تا آیدم ترا به آنجا رسانم رها شوی از غم
نهاد چشم بهم زار بی‌شکیبانه گشاده دید خودش را بدم در خانه
نمود امر امامش برو بکاشانه ببین اهل و عیالت برون شو از خانه
بگشت داخل خانه بحالت مضطر بدیده خونجگرا هم بدل شرار کدر
چو دید اهل و عیالش بلند کرده فغان نمود ناله چونی جمله از غم هجران
میان گریه عیالش سؤال کرد از او کجاست سید سجاد امام عصر بگو
چه هست سر آن پادشاه هر دو جهان رها شده است بگو یا که هست در زندان
جواب داد که آن سید پریوش مرا رسانده بخانه چو دوش شاد و بدر
دوباره کرد فغان اهل بیت با دل خون غرض نموده قدم نهاد برون
رسیده‌اند بحضور امیر سپهر وفا نمود امر که چشمت بهم نهاده بیا
بداد دست بدستش نهاده چشم بهم گشاده دید خودش را بمحبسخانه غم
چه شور داشت ندانم به امر امام زمن نشد خلاص ز لعین بر شش دمی از محن
گهی بشب بلا که بشام که بر روز آن کشیده جور و جفا از عداوت عدوان
چه ماجراست ندانم فغان گردش دوران امام عصر شود دستگیر با دل خون
هزار لعن شود بر یزید غاصب حق بحق زین العبا آن عزیز رب فلق

ایا امام زمان ای پسند ذات خدا بلطف کن نظری سمت اهل محفل ما
خصوص الکبیر مذنب که مانده این ز رش
بکن کناره ز ما وقت کردن نظرش

معجزه از جناب امام محمد باقر علیه السلام

ثنای بحد و مر بر خدای بیهمتا که کرد او پدران امام اظهر العبا
نموده مست حسین یا بابا مهر علی شده است زاده آن امام منجلی نور جلی
تمام بشنوید ایا جالسان بزم شرف نموده راوی روایت که بود از سلف
نشسته بودم روزی به بزم طاهر بزم خاص امام محمد باقر
گشت داخل محفل جوانی شامی در سلام کرد بر آن پادشاه جن و بشر
بگفت من بمانی دشمنم عدو خدا محب دشمن حیدر عدو آل عبا
بیان بود بوی من محب ظالم غلام کمترین آستان والایم
زملک و مال و طلا بسیر بود آن دشمن برای مهر علی مخفی بگرفت زمن
بمن بکرد وصیت بوقت دادن جان چه نقد داشت ندانم کجا نموده نهان
دو چار آتش فقرم ز بعد فوت او چه چاره سازم ایا سید زمانه بگو
اسیر درد و ملالم ز بر قرض گران علاج کن ز غم ای امام کون و مکان
نمود امر امام آن جوان محزون را خوشی نمایت آن مهر بهشت معوزا

که هرچه خواهی بپرسی تو از خود پدرت   شود خموش ز دل تا که آتش کدورت
جواب داد بر آن سید پیمبر   تو هرچه امر نمائی مرا همان بهتر
نوشت خطی بکلثوم امام دین پرور   نمود امر بر آن شامی خجسته سیر
نموده شکر خداوند کاینات رفیع   بگیر خط ز من نصف شب برو بقیع
ستاده وسط مقابر بدست او قربان   ندا نموده بگو دفعهٔ تو یا زرجان
ز بعد بانگ تو آید جوان آگاهی   رسد به پیش تو گوید ز من چه میخواهی
سلام کرده بده نامه مرا بر او   طلب کن آنچه مراد دلی از آن جوان بگو
شنید چون همه گفته امام زمان   قبول کرده بسوی بقیع گشت روان
در آنمیان مقابر ستاده با فرمان   چنانکه عرض نمودم بگفت یا زرجان
بدید بعد ندا یک جوان شد حاضر   سلام کرده به پیک محمد باقر
گرفت نامه ز دست جوان شامی چون   بخواند گفت بر او ساعتی توقف کن
برفت بعد زمانی دوباره گشت عیان   بخویش مرد سیاهی بکند پیش جوان
که ریسمان سیاهی ببسته بر گردن   سیاه روی و سیه پیرهن سیاه بدن
نمود اشاره شامی بپرس از این پدرت   خلاص گردد از دل تا که هر غم و کدورت
بگفت شامی که این مرد پدرم گویم   سیه نموده همان یک پدر که میجویم

بداد اذن همان دم بر آه شعله ورش   کشید ناله ز دل گفت بر پسر پدرش
پسر منم پدرت ای محب شیر خدا   خوشا بحال تو باشد که بوده بینا
نگشتی کور چو من در جهان کی سر و پا   نکردی بغض عداوت بعترت طاها
بگیر دامن آن سید این باغ جنان   ببین چگونه نموده مرا عداوتشان
سیاه گشته رخم از شرار نار سقر   اسیر قهر خدایم دوچار نار کدر
ز قهر آل امیه مخلد سقرم   نمانده درد و بلا ماند ای پسر بسرم
هزار حیف نگشتم محب آل عبا   چنین نشانه شدم بر خدنگ قهر خدا
دوباره گفت خوشا ای پسر بحالت تو   عجب ز کرده خود من شدم خجالت تو
ولی برو تو از اینجا بباغ پر ثمرم   بزیر نخل فلان گنج هست ای پسرم
که صد هزار طلا هم بقدر نصف همان   نموده ام من پنهان بزیر نخل نهان
حلال تست برون آر مبلغ معدود   ولیک نصف دگر را مکن تصرف خود
بر آستان امامت رسانده کن حاضر   که نذر کرده ام او را بحضرت باقر
شنیده چونکه پسر اینهمه کلام پدر   رجوع کرد بباب امام جن و بشر
گرفت اذن همان دم جوان شامی زار   بگشت داخل بزم امام دین پرور
سلام کرده به پیک ستاده با فرمان   رسید از شه کونین کشف نطق بیان

نمود عرض در آن شب که وعده گاهم بود / بپیش لطف تو مولا دلیل راهم بود

بر آن زمین رسیدم که کرده بودی بیان / ز دل طلب بنمودم خدای یار زبان

رسید مرد جوانی که بسته بود دلبر / سفید عمامه همان نوجوان مه پیکر

بگفت مرحبا ای پیک حجت داور / گرفت نامه ز من خواند آن خجسته سیر

سؤال کرد ز من راز دل بگفتم / امید بر کرم مرتضی علی بستم

برفت از نظرم بعد لحظه دیدم / رسید با یکی همره ستاد ترسیدم

فتاده بود ز آتش ز تشنگی بریان / سیاه بود همه جسم و رخت آن مغلولان

نمود اشاره بمن ای پسر منم پدرت / بپرس مطلب خود زین اسیر دربدرت

غرض سؤال نمودم بگفت کلفتش را / بدست مالک دوزخ اسیر گشتن را

کشیده ناله تصدیق کرده ایما را / نمود فاش هم آن جای نقد پنهان را

حضورت آمده ام ای امام بی پروا / گرفته اذن روم از پی نقود خفا

چو گشت صادر اذن از صدارت عظما / قدم نهاد برون بر زبانش حمد و ثنا

روانه گشت بر بلده رسیده عیش کنان / بگشت داخل باغی که گنج بود نهان

زمین تحت شجر را شکسته خود کنده / نقودهای طلا را برون بر آورده

کشیده یکصد و پنجاه الف زر بیرون / رساند قسمت خود را بخانه آن محزون

دوباره نصف دگر را رساند آن فرخ / به آستان جناب محمد باقر

نمود عرض همان مبلغی است میدانی / که گفته بود همان پدر زشت یزدانی

غرض رساند بر آخر چو شامی خدمت را / نمود بوسه در خانهٔ امامت را

گرفت اذن روان شد بیثرب طاهر / نمود ورد ثنای محمد باقر

بگشت صاحب ثروت بعز و جود دگر / نشد فقیر بامر امام دین پرور

ایا امام زمان ای وصی پیغمبر / ز روی لطف سوی اهل بزم ما بنگر

هر درد دلکه مذنب دوا کن ای مولا

بحق آه یتیمان خسته انجا

قصیده در مدح شاهنشاه ایران ناصر الدین شاه قاجار

دلا ورد زبان کن تو ثنای رب تعالی / نموده لطف پیوسته که مستی از می صهبا

تو هم شکر فزون کن که بعهد چو شه نیکنام / میاسا یکدم از حمد شه مثال بلبل شیدا

بزیر ظل سلطانی ترا پرورده آن الهی / گرفته شهرت نامش تمام از ماه تا ماهی

بزیر خود نه پرورده فلک دیگر چنین شاهی / ندیده هم زمین دیگر چنین سلطان بی پروا

کشیده رایت عدلش بچرخ هفتمین پرده / بهر جا خوان احسانش فزون از انجم گسترده

جلال و شأن این سلطان توان تاب دل آرد / چه سان صف شکن و صف آرا آن

چنین صولت بر و داده جناب خالق داور / ندارد وحشت ذره جهان تا شد از این لشکر

ندیده چشم هم نبیند چنین سلطان دین پرور / غلام کمترین شه از آن بخشد دارا

قدر در جنگ حیرانش قضا در فضا آتش — زند خنجر من عدو السیف جان ستان آتش

چه سان وصف کس کنم باری نسیم بام من و کش — تراب مقدم پاکش مثال لؤلؤ لالا

بجاه این شه دوران سلاطین جهان حیران — ثنا خوان ورش خاقان شهنشاه روان فرمان

چه سان وصفش کنیم ما این ندارد وصف امان — سمند طبع تر ترسم بماند زین صحرا

چه شان و رتبه دارد همین شاه فلک درگه — جهان لشکر سپاه خرگه عدو شش و ایم اندر چه

حسودش چون گدا بر ره شود از علو م اگر — مثال ناصر الدین شه ندیده دیده دنیا

همین شاه غضنفر همین سلطان بحر و بر — همین فی تخت ذی افسر همین خاقان بن پرور

مثال شه بخند زهر سو بسته تا سر — نمانده رخنه دیگر کند ره فرق اعدا

خدا از صدق ثنا بر عطا فرموده سلطانی — چراغ برم ما را ز اهمار کرده نورانی

خموش الخصم انیدر که فرد وانی سیدانی — نزاده مادر گیتی چو این شاه ملک سیما

خوش ناصر بهمنت منیر عالم ظلمت — در ایید این امت بعز و حشمت و شوکت

شود پاینده شد و لیک سیفش با بد قدرت — شود بر فرق خصم این شه قاطع و برا

بکن کم ایجد الکش ز فرق کل ایرانی — نداریم غیر ازین دیگر در اید میدانی

به تخت امن خرج و فرما همین محروسطانی — که ... عموم ما زیر امن خود ماوا

ملطف بکیسان بحر میران در این شه — شود منصور کرنا یا همانا لشکر این شه

کشد جم حسرت بر عبد کمترین شه — خدا بد خواه این شه را ذلیل سرنگون فرما ٦٠

بفیر کشور روشش علا الملک والا را — رئوف مهربانش کن بما با لطف ما را

بفیر اغرت وجاه همین فرزند طاهرا — تجلی منظر داور امیر کشور بطحا

نموده وصف درگاهت سخنوری نیم و بر — تو خاقانی ملک منظر منم دیگر غم پرور

زعبد کمترین کمتر چه گویم هستی آن ابتر

زبانم شد زبون دیگر نمانده بر دلم یارا

قصیده در مدح شاهنشاه ایران اعلیحضرت السلطان مظفر الدین شاه قاجار خلد الله ملکه

ای دل ار بر تنگ چه چون از راه چشمانم چرا — زو لحه گذشته فصل دی فصل گل آمد اندرا

بلبل در فغان گلستان دارد چه لذت بکرا — جاهت جنت کو مثل ایم چو بارش کوثرا

بر اهل گلشن مید ساقی بیاپی ساغرا

مرغ دلم کرده فغان گفت ای میان باغ جان — افسرده بود این گلستان چون شد که بگذشته خزان

خرم شد از نو بوستان گردیده آن دوستان — شاه و گدا اکنون همه مشغول عیش نیم جهان

ما ما که هست اندر جهان آمین ز رب دیگرا

٦١ شاه مظفر دین نقی آن ماه و شاه بهترین — بنشسته بر اورنگ دین کشاده عدل این

فرمان روان همچنین از ماه تا ماهی زمین — امن و امان اینچنین زد هشت کن ایا لحصن لعین

زین شهسوار خشمگین زین خسرو دین پرورا

بر جاه این سلطان دین سر آن سلاطین زمین — بهرام چرخ هفتمین هر لحظه دارد آفرین

عدلت پی در پی ازین بنیر خیلی متین — لطف خدا بادش حصین هست آنچه گویم زین بهین

جمشید جم خاقان چین این شیخ عبد کمترا

این خسرو فرمان‌روان این صاحب تاج کیان
این دادخواه بیکسان این ملجا بیچارگان

این تاج‌بخش خسروان این حسرت [illegible] جهان
این مفخر ایرانیان این فیض‌بخش بیکران

این پادشاه مهربان این سلاطین افسرا

این وارث اورنگ جم این تاج‌دار محتشم
این شیر ده از ظلم زو نام که بنهاد از عدم

ز هستی عالم قدم رشته ایران از نعم
رشته رعیت از نقم قد عدو گردیده خم

از زخم چشم اندر امم حفظش بفرما داورا

یارب تو دادی از شرف با لطف دائم بخش جل
یاور شوی یاورش کل میر انجمنش

منصور باد لشکرش حسرت کشد اسکندرش
بر جاه عبد گستر خود سایه افکن بر سرش

پیوسته اندر دست قیصر شان چاکرا

هم این بشیر روم وی بر حق محمود خدا
تو دوش کن از عرش حق تو بود خدا

جاهش منیر از کرم شود دشمن ز دود خدا
بکشا بروی عرش خوش تخت بیا خدا

دائم نگه دار از بلا این زاده پیغمبرا

بهر مدیح درگهت عالم سراسر آمده
شاه وکدا اینت علما با تحفه بر در آمده

لاکن ز دور چرخ دون اکثیر مضطر آمده
از کشور روم آن زبون زاروکمدر آمده

چون مور بر درگاه تو باز آورده احقرا

قصیده عربی

علی امیر المؤمنین عز تبه
وما السواه فی الخلافة مطمع

یا ابانا قد وجدنا ما صلح
خاب من انت ابوه وافتضح

انما نقد فی منکب الذی
انقد الدر من الماء الملح

انسیت العهد فی خم وما
قاله المبعوث فیه وشرح

فیک وصی احمد فی یومها
او لمن ابواب خیبر قد فتح

فعلیک الخیر من رب السماء
کلما ناح حمام وصدح

یا بنی الزهرا انتم عدتی
وبکم فی الحشر میزانی رجح

انا قد صح ولائی فیکم
لا ابالی ای کلب قد نبح

کوچ از مدینه

نمود بانگ جرس ناله چون درا ز یثرب | شود جلای وطن آل حیدر از یثرب

علی اکبر لیلا برسم چاوشی | ندا نمود که ای اهل کشور از یثرب

الا که عزم سفر کرده میروند بهم | به سمت ماریه آل پیمبر از یثرب

بیاید آنکه سر شور کربلا دارد | شود بهمره ما یار و یاور از یثرب

امیر قافله باشد حسین سردارش | عمویم حضرت عباس جعفر از یثرب

نترسد هر که بیاید که فیض و شیر ره | چرا که همسفر است با غضنفر از یثرب

برون نمود فلک بی‌کس آل فاطمه را

چو حال اکبر بیچاره مضطر از یثرب

ایضا کوچ از مدینه

نمود ترک حسین چون دیار بطحا را | فلک نمود پر از ظلم دار دنیا را

چو خواست در حرم کبریا کند مسکن | دلیل راه بدا دختران زهرا را

به مدینه است عدو در مقام امن خدا | بگیر ریختن خون آل طاها را

ز بیت خالق خود با هزار درد و تعب | برون نمود عدو آن امام تنها را

نمیکند است بجای حسین مکان کند | چه فکر داشت مر آن خیال اعدا را

ندید علاج دگر غیر از این امام زمان | کشد به سمت بلا کاروان اینها را

نمود مسکن خود چون دیار ماریه را | گرفت آل عبا درد و بلا او را

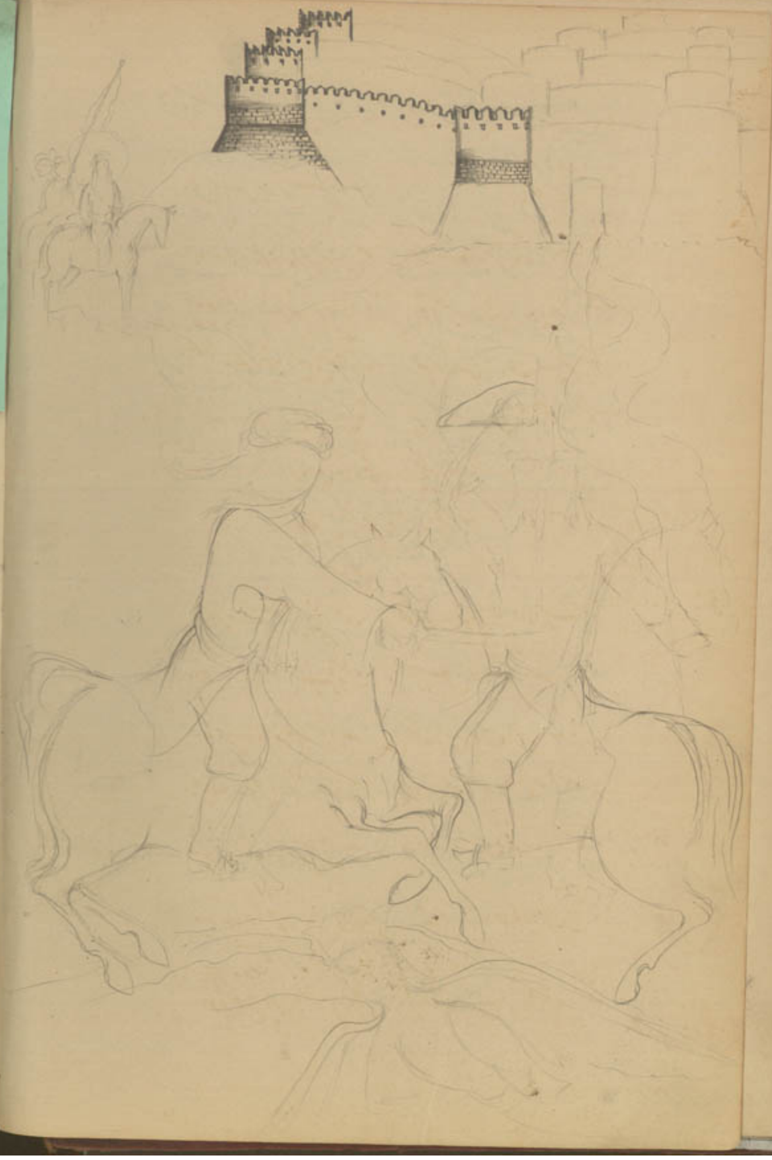

زظلم قوم عدو آه وای عترت او — که خون نمود چنین اشک دیده ما را

ازین غم است که الکیزار وبیچاره

مکان داده بخود مثل قیس صحرا را

ایضا کوچ از مدینه

بکربود عدو آل پاک پیغمبر — کند تجای مکان بکیاه و آب بشر

اذا یقول الهامن معین یا دل خون — بداد او نرسد یکنفر زجای دگر

کشد چو ناله استغونی شرتا من یار — زوی کسی نشود دافع شرار گذر

ازوست کرده مکان با خیال فرقه دون — دیار ماریه را آل حیدر وصفدر

چه گفتی ای دل خون هزار پاره شوی — درآمد یار غم افزا نبود آب مگر

چه بود آب فرات مثال دریا بس — نمود غش چرا از عطش علی اصغر

عطش نمود سکینه چرا نمود فغان — ز آه و ناله آن طفل از رو تشنه جگر

دمیکه ناله کنان بر درپناه آمد — نه تاب داشت نه طاقت ستاده بود بدر

چه گفت بر عمو بیش آه من نمیدانم

که سوخت تاب دل الکیر الم پرور

ایضا درورود به کربلا ائمه را

گذشت فصل چمن موسم خزان آمد — هزاره ها همه بر سوی آشیان آمد

سکینه دید بخود حالت دگر دارد — کشیده ناله ز دل نزد باغبان آمد

کشیده شعله چنین بر دلم شرار گذر — زحیبت عمه بکو گفته بر فغان آمد

کجا نمود گذر کاروان نمیدانم — بخرده جای چنین ناله بر زبان آمد

چه دشت پر خطر است عمه جان بخرده مکان — هزار گونه الم بر دلم عیان آمد

گرفته لرزه تنم بی قرار گشته دلم — چه وحشتی است اندیشت غم آمد بجان

دیار کرب بلا نیست گر نمش عمه — بچین وصل چرا انیقدر نشان آمد

اگر بلا سرم نیست اندرین وادی — بناله انیدل خون بی سبب چسان آمد

دخیل باب تو الکیز مذنب است همین

گسته سلسله چون کلب آستان آمد

آب خواستن جناب سکینه علیها السلام

گذشت فصل خزان موسم بهار آمد — سکینه مثل هزاره براه و زار آمد

کشیده دیده بدل شعله آتش عطشش — زخیمه ناله کنان جسته بر کنار آمد

نداشت جای دگر ناله کشیده ز دل — ببر که حرم عم نامدار آمد

همیگریست همی می نمود ناله چو نی — دلش گرفته شرر با غم هزار آمد

بگفت علاج کن ایدادخواه تشنه لبان — عمو دخیل تو این طفل داغدار آمد

ز بهر آب نظر کن عمو بگریه من — که خون دل ز ره چشم آشکار آمد

ز آشیانه خود الکیر الم پرور

کلاب تا مصیبت هزاره وار آمد

ورود اهلبیت بکربلا

چو بر دیار بلا آل مصطفی آمد — زمین کون و مکان جمله پر نوا آمد

برای جنگ حسین با جنود چون انجم — سنان و شیث لعین و شمر بحیا آمد

حسین کشته عیالش اسیر باید شد — ز شیر کوفه همین امر بر بلا آمد

کشید قرعه فلک تشنه فدا کشتن — بر اسم پاک حسین شاه کربلا آمد

هزار پاره فتادن بروی خاک بلا — بنام حضرت عباس مرتضی آمد

غریق دجله خون یوسف مدینه شود — ز هجر درد دل لیلی پدید آمد

شها و شهید اندران دیار بلا — به قرعه فلک هر یک جدا جدا آمد

سکینه جان دهد عطشان ز نور زینب — ازین علاوه دو صد گونه ماجرا آمد

دو باره قرعه کشید ندر عزای حسین
بنام اکبر بیچاره آه و وا آمد

ایضاً

ره فرات چو شد بسته در دیار بلا — گشاده شد ز عطش راه و جلهای جفا

سوای درد عطش از عداوت عدوان — نماند ظلم نیاید بسر امام هدا

سکینه دید ز بس آتش عطش بر دل — کشیده شعله بسوز دهنش نمانده لبا

فغان ناله کنان بر در پناه آمد — بگفت ایعموا ایا و خواه آل عبا

کجا روات عمو تو عموی من باشی
بسوزدا آل علی از عطش بکربلا

ایضاً

بکوفه شعله کشید آتش جفا افسوس — که سوخت از شررش آل مصطفی افسوس

فرات سر به بیابان نهاده چون دریا — بماند تشنه جگر آل مرتضی افسوس

فدای راه خدا از چرخ بستارا — ولی حسین علی تشنه شد فدا افسوس

فلک کشید ز یثرب عیال فاطمه را — اسیر داد بر آن شمر بحیا افسوس

کسی بکرد ترحم در آن دیار بلا — بحال آل علی مظهر خدا افسوس

شهید کرد عدو نور چشم زهرا را — که در غربت او گشت بیدوا افسوس

عیال از بدنش رو نهاد به قرب شام — سر بریده خود بر سر جدا افسوس

بگوی وقت او گشت سینه زینب — نشان نوک غم از جور اشقیا افسوس

نشد نصیب مه اکبر زار و بیچاره
طواف قبر حسین شاه کربلا افسوس

وقت خطاب علی اکبر از خیمه

گرفت اذن فضا چون شبیه پیغمبر — زباب بخشش خود پادشاه جن و بشر

رجوع کرد بسمت خیام اهل حرم — ندا نمود که ای عترت شبیر و شبر

بیاید از حرم محترم خدا بیرون — که از برای وداع آمده علی اکبر

شنید بانگ وداع علی اکبر را — زانه وزن حرم لیلی الم پرور

گرفت از ره تنش ز صیدی اشت — برون دوید ز خیمه به تن خون جگر

شباب نورس خود دید اگر تو ای حسن — صدا نمود که ای نور دیده مادر

هنوز بر دل خونین من امیدها دارم — چه وقت رفتنت ای نوجوان سیمبر

نظاره کن ز خجم لحظه تصور کن — کجاست طاقت من بر فراق چون تو پسر

ببین ز رفتنه چنین خون شده جگر ترم — ز بعد رفتن تو بس کنم چه خاک بسر

روا مدار که دیگر زار و بیچاره
کند چو مادر تو آه و ناله شام و سحر

ایضاً

چو دید لیلی بیچاره پیکر پسرش — ز پشت دست اسف ناله کرده در نظرش

فغان و اولدا اینچنین کشید ز دل — که ریخت خون دل از دیده جای اشک ترش

ز فرقت پسر چون شبیه پیغمبر — فتاده لرزه بر آن جسم زار در بدرش

نمود فکر ندارد جز او امید دگر — خمیده قامتش از کثرت غم و کدرش

کشیده چنان از دل پر از خونش — نمانده بود دلی سوز د عالم از شررش

نکرد لطف بحال مشوش مادر — صدا نمود ز عقب چون هزاره پدرش

بحال مادر زارم هر آنچه گفت علی اکبر — ملطف آمده لاکن نکرد یکنظرش

نمود دلکه فغان دیگر از غم مادر
بسوخت عالم از آن ناله سحرش

زبانحال جناب لیلا بعلی اکبر

بیا ز رزم بلا کن حذر علی اکبر — کسی نمانده پس از این بغیر علی اکبر

درین دیار پر از قوم کینه میدانی — امیدی جز تو ندارم دگر علی اکبر

بسمت رزم بلا اینچنین سمند مران — ستاده بحرم ای نام ور علی اکبر

بخاطر دل مادر دمی ستاده مرو — فدا شود بتو این مادر علی اکبر

مگر نمی‌شنوی ناله‌های لیلا را — چرا نمیکنی ای پسر علی اکبر

روا مدار برین مادر الم کش خود — شود ز فرقت تو خون جگر علی اکبر

مرا نهاده چنین بیسر و روانت مکن — میان وحشت بلا دیده تر علی اکبر

گرفته نار کدر از شرار ناله دل — که سوخت جان و تنم سربسر علی اکبر

ز بهر دلکیر مذنب بس است هر دو جهان
اگر ملطف کنی یکنظر علی اکبر

شکوه از فلک

بیا بداوری فلک ماجرای شکوه تر — کشیده بود چه سان از کینه تو شرر

برای داد کام یزید بی ایمان — چه قدر کردی جفا بر عیال پیغمبر

هنوز دیده ز سر افلاک گویا بشه — کشاده دست ستم شمر دون با اختر

چه بغض داشتی ای چرخ دون بوقلمون — چه کرده بود بتو نور دیده حیدر

اسیر وادی عیالش که بود میدانی — بریده شمر دغا حنجرش با خنجر

مه سپهر ولا آفتاب چرخ وفا — عزیز فاطمه بود آن امام تشنه جگر

کمان ماشی فلک شد قامت زینب — خمیده بود چه سان در فراق آن سرور

کبود بود ز سیلی رخ سکینه چرا — چه کرده بود بتو آن یتیم غم پرور

ز جور چرخ حسین تشنه داده جان دیگر

بنال ز غم او چون هزار شام و سحر

از زبان جناب زینب علیها السلام

چه شد حسین من ای چرخ بیوفا کو کو — چراغ بزم علی مظهر خدا کو کو

چه کرده چه شد آن طاقت دل زینب — غریب دشت بلا ونج من قفا کو کو

کجاست یاور من آن مه بنی هاشم — توان قلب من زار و بینوا کو کو

پناه تشنه لبان داد خواه بی پدران — فلک فتاده کجا دارم التجا کو کو

کجاست قاسم من ای فلک تو میدانی — گل خزان شده باغ مجتبی کو کو

فغان ز کینه تو بس علی اکبر را — کجا زدیده من کرده جفا کو کو

کسی نمانده فلک ز عیال پیغمبر — بنات فاطمه را یار و اقربا کو کو

بحال دربدرم گر تو منتهی باشد — چه گشته رنگ چو گل قامت سرا کو کو

فلک چه کرده دلیر زار غمگسارا

بس آن هزاره گلزار کربلا کو کو

ایضاً

خزان نمود فلک گلشن پیمبر را — فکنده دربدر از شرب آل حیدر را

کشید شعله چو زد دامن از ره کینه — بنار مجمر جور یزید کافر را

خمید قامت زینب ز بار محنت و غم — شهید کرد حسین ولی داور را

سه روز و شب ز عدا و تنها دبا تشویق — بروی خاک بهان پاره پاره پیکر را

نماند خرم نشود قامتی ز فرقت او — نمود زرد همه رنگهای احمر را

چه کینه داشت ز ام فلک تقوم دغا — اسیر داد بنات رسول اطهر را

کشیده تا بدمشق از دیار کرب و بلا — به پیش دیده خواهر سر برادر را

چه نسبتا چه شباب فغان ز کینه تو — سر پسر جدا روی ناقه مادر را

چنان ز آتش آه الکبیر آسمان سوزد

اگر رها دهم این ناله پر اخگر را

وداع حضرت عباس علیه السلام

دمیکه حضرت عباس زاده حیدر — گرفت اذن قضا از امام تشنه جگر

نهاد پا برکاب عقاب گشت سوار — مثال شعله آذر که خیزد از مجمر

قضا نمود فغان القدر ز ما شاکن — علی است زنده شده ای جوان مه پیکر

گرفت لرزه تن از هیبت نظاره او — فغان ز صولت اینغارس غضنفر فر

نسبت خیمه که آمد ندا نمود الا — وداع میکنم ای اهل بیت پیغمبر

فکند بانگ و داغ آمد میان حرم   فغان غلغله با شد شورش محشر
کشید ناله چو بلبل برآمد از خیمه   نشان تیر جفا زینب الم پرور
بگفت آل علی را نهاده سر گردان   چه وقت رفتن است این ای فدات ای خواهر
جواب داد ازین بانگ العطش زارم   توان و تاب تحمل بدل نمانده دگر
نوای آه بخیمه نموده دلگیرم
مباش ناعم اگر خواهر من مضطر

ایضاً

مرو بر جانب میدان برادر   مسوزان آتش هجران برادر
ندارم طاقت و تاب فراقت   من بیچاره نالان برادر
نهاده دیده بر تو اهل بیتت   تمامًا عترت عمران برادر
ببین بجبر جفای اشقیا را   نموده این چنین طغیان برادر
رضای خانه آل علی را   کند سیل جفا ویران برادر
توقف کن ایا عباس حیدر   مرو ای خواهرت قربان برادر
ستاده بکنار و هشت چگونه   شده جان و تنم لرزان برادر
تویی آرام قلب آل طاها   پناه زینب عطشان برادر
امید مشکل الکبیر مذنب
تویی ای باعث افغان برادر

جواب حضرت ابوالفضل بخواهر خود

منال خواهر من ای فدات ای جانم   بسوز و آتش محنت نمانده چندانم
مریز اشک بصر صبر کن بجور فلک   مزن شرار فغان خواهر امروزانم
زرفته تیر جفا پیکر العزیز بغیبت   ستاده بکرم آیا بجور عدوانم
نگر ندیدی بخیمه چه سان آمده گفت   عمو بغیر تو من داد رس نمیدانم
رسان آب و من بیقرار و تشنه جگر   که جز تو آب نبیندی درین بیابانم
بچشم آمده از دامنم گرفت چنان   کشید ناله که از آتش نموده لرزانم
دوباره گفت دخیلم که در زمان عمو   نمانده تاب تکلم ز بسکه عطشانم
مباش ناعم اگر خواهر الم کش من   نموده حال بخیمه روان میدانم
براو چو وعده نمودم که رفته آب آرم   و یا فتاده بخون خواهی دید غلطانم
دوباره ناله مکن میروم خدا حافظ   برو بخیمه خود و صبر کن بهجرانم
علاج کن الغم بعلاج دیگرت
دخیل باب تو من غرق بحر عصیانم

در مصیبت جناب مسلم علیه السلام

بنال ای دل چو خون بحال سرداری   غریب بود بکوفه نداشت انصاری
بریز چرخ چو مسلم دگر نمیدانم   دو چار جور فلک و دستگیر کفاری
نظر نمود بهر سو بوقت جان دادن   ز یاور و ز برادر ندید دیاری
ز بسکه بود جراحت بجسم در بدنش   که بود خون ز زمین شل اشک ما جاری

ازآن زمان که نهاده فلک بنای ستم   چو او ندیده غریبی بخود آزاری

بریز خون دل ای دل کبیر از ره دیده

بنال از غم مسلم اگر وفا داری

ایضاً

وحید ماند چو مسلم میانهٔ لشکر   گشاده بود ز ناوک تنش هزاران پر

گشاده دیده پر خون نمود نظاره   نه یار دید نه یاور نه خواهر و نه پسر

گرفت روی بسمت مدینه چون بلبل   بگفت ناله کنان ای امام حسن و شبر

ببین چه کرده مرا این گروه عهدشکن   چه قدر زخم رسیده بجانم ای سرور

هزار حیف بکوفه غریب جان دادم   نشد به چشم عموزاده بخبر یاور

برون میار ز یثرب عیال فاطمه را   که بی‌وفاست همین اهل کوفه زان سر

بریز خون جگر را از دیده ای دل کبیر

بنال از غم مسلم مثال مرغ سحر

نوحه ایضاً از شهادت پسران مسلم

فغان ز ظلمیکه حارث نموده در دنیا   که خانهٔ دل اسلم دوباره شد یغما

کسی ندیده بدنیا که صاحبخانه   کشد به تیغ جفا میهمان چون رعنا

نه رحم کرد بحال یتیمی ایشان   نه خوف کرد ز غیظ خدای بی‌همتا

برید چون سر هر دو یتیم را حارث   نمود گریه فلک از زمین و سما

کشید داغ محمد ثعلب ابراهیم   بماند مادر هر دو بدشت غم جویا

برای روضهٔ جنت دگر یتیم شد   گرفته دلگیر مذنب برات از آن مولا

پیش واقعه

فلک بجور بر افراخت چونکه رایت غم   گشاد زاده مرجانه را نخست ستم

برای کشتن فرزند ختم پیغمبر   ز شام شوم بکوفه چنین نمود رقم

بدشت کرب و بلا شمر آتش افروزد   ز ظلم داغ نهد بر دل رسول امم

برون نمود ز یثرب عیال فاطمه را   امیر کوفه بحکم یزید ظلم شیم

امام عصر ز بطحا چو شد جلای وطن   بساط اهل مدینه تمام گشت بهم

کشید قافله را میر کاروان محن   ز روز خیمه بهامون پر بلا و الم

خبر گرفت عدو چون ز حال او شب   فرار کرد ز تخت از ترس سپاه و حشم

چو دید حال دگرگون سید الشهدا   حضور شاه آمد ابا الفضل گفت فدی تو ام

مگر حرمت بهر جان نثاری تو   ستاده ابن عباس کی فرشته خادم

امیر ناوک قهر خدا انگشت چرا   نهاده دام چو صیاد لنگ بام حرم

طمع بخلعه دنیا نموده ابن زیاد   برای قتل حسین علی نهاده قدم

ز مهر نگین خون دیده حیدر   دو دست حضرت عباس را نمود قلم

چشاند شهد شهادت بیاره و اصحابش   بماند یکه و تنها حسین بدیده نم

وحوش و هم همه آب کربلا سیراب   کشید آه تشنگان بچرخ علم

خدنگ قوس جفا حلق نازک اصغر   کجا رواست چه نسبت ای گروه صنم

ز شست حرمله چون تیر پیچ و تاب گرفت | بلند گشت ز آه و از چون حمام حرم
بگفت نعره زنان ره دهید تا بروم | ز خون اصغر فرزند بو تراب چشم
تر آب آتشم از بس فکنده او استادم | هنوز زهر دو امانت بار بدنم
نه بیاید آب و هم چون بگیرم از اصغر | ز رنگ احمر خود میشوم لبا خرم
ز قرص ماه گذشته بطرف شمس رسید | دو نور پاک جدا را چو یک نمود بهم
پدر بدست محبت گرفته خون پسر | بشرق و غرب جهان زد نشانه ماتم
چنانکه خانه دلگیر آتش افروزد
ز بیم نایره دل نجای لا و نعم

ایضا من و اقعه

دلم ز واقعه دشت کربلا خونست | غمم ز گردش چرخ زمانه افزونست
ز تیر پر ستم سر بسر جفای فلک | روان ز دیده ام خون قلب محزونست
برای ریختن اشک زینب و کلثوم | فلک همیشه بکام یزید ملعونست
برند شهر بشهر چون اسیر روم و فرنگ | کجا رواست که یکه بخت وارونست
بهر جرعه آب فرات کربلا | سرشک آل امیر چو رود جیحونست
فغان ز دمی چو ز توسن قتیل علی اکبر | ببین که حال دگرگون مادرش چونست
چگونه شرح دهم کسب حال لیلی را | ز اشتیاق پسر در مقام محزونست
چمن چو رخت برون زد عندلیبانش | بلی بفصل خزان بلبلان بهامونست

ز ظلم بو قلمون تو ای سپهر بلند | بنات فاطمه چون در خرابه مسکونست
بعمر خود نخوردم اشتکار بخت زبون | شکایتم همه زین کج مدار گردونست
ولا نسوز عوض اشک دیده خون ریزد | چرا که قیمت هر یک چو در مشحونست
بخون ناحق سلطان کربلا شاه | صباح شام سما زین قضیه گلگونست
اگر قلم فکند از دلش شرار گذر | نسوزد عالم از آن شعله که مکنونست
در آرزوی زیارت همیشه دلگیرم
اگر نصیب شود طالع همایونت

طرز محتشم

آه از دمی که خانه ایمان خراب شد | از جور کوفیان دل زینب کباب شد
اول خزان نار و ز صرصر ظلم یزید دون | گلهای نورس چمن بو تراب شد
نوشید اشقیا همه عذب فرات را | لاکن بخیمه گاه حسین قحط آب شد
فریاد آه العطش بر فلک رسید | سقای کربلا چو ز خاک از عقاب شد
طاقت نماند بر دل مظلوم کربلا | با غیظ سوی معرکه پا بر رکاب شد
احباب جیش زاده مرجانه را چنان | میر بخت گویا که نزول عذاب شد
شمشیر میزد و نظرش سوی خیمه گاه | بر ناله های زینب علیا جناب شد
بس زخم ها بر آن بدن نازنین زدند | چون دجله خون روانه از آن مستطاب شد
چو بر سنان شمر گرفت طاقت دلش | ما تزلزل ز دو جناح بروی تراب شد

آتش زدند و دود بگردون دون رسید آن خیمه که گیسوی حورش طناب شد
بردند آل فاطمه را سوی قتلگاه دیدند بخون چگونه جوانان خضاب شد
نوحه کنان بنات نبی چون بنات نعش سرها بنیزه چون قمر و آفتاب شد
افسوس الفلک که روا قیمت بخون نشد وارد بکوفه چون اسرای نقاب شد
وای آن زمان که حال دگرگون اهل بیت سرها برهنه داخل بزم شراب شد
شد آدعصر چون نظرش بر سر حسین فتاد گفت ساقی ده پیاله که عمرم شتاب شد
از بهر انتقام بدل کینه که داشت با خیزران اشاره لب آنجناب شد
از روی افتخار تکبر بروی تخت مخمور خمر سامع صوت رباب شد
رو کرد بر یزید امام زمانه گفت بی شرم کن حیا ستمت بی حساب شد
ای بدترین خلق جفاکار بی حیا سمش دلم ز جور تو زیر سحاب شد

الکیه ناله کن بعزاخانه حسین
خوشباش تا بعلت چه ثواب شد

پیش واقعه

این ماتم غریب بیابان کربلاست خون بار از دو دیده اهل عزا سزاست
آن کس که بود زیور آغوش مصطفی بر خاک و خون فتاده دیگر سر از قفاست
کینه بدل اشتی تو زین حسین اگر می پرسم ای فلک بگو تو این چه ماجراست
این آن لب پسند ذات خداوند اکبر است جسمش بخاک مانده سرش ز بر جداست
آنکه فلک محبت او فرض جان شده بنگر سر بریده آن تشنه لب کجاست

جای دگر نداشت مگر خیمه جفا اندر تنور داده مکان اینچه سان جفاست

گر زین ستم نداری خبر بی وفا ببین
دلگیر چون هزاره دو جا پر فغان چراست

ایضا

افکنده ای ز آتش هجران ای یزید این غم بس است دوباره مرنجانم ای یزید
چون تیشه مزن ترا به جد آنکه زاده جان وحشت مکن از شراره فغانم ای یزید
از کربلا بشام سر نیزه آمده خورشید بر سر سوزانم ای یزید
آخر عیال حضرت پیغمبریم ما رحمی نما بدیده گریانم ای یزید
بعد از بریدن سر بابم حسین دگر با ما چه کینه داری نمیدانم ای یزید
که می زنند بکجم بو بر م که می کشند کوه و بیابانم ای یزید

دلگیر را اشتعال بکینه شراره زد
بر آتش جفای تو حیرانم ای یزید

نوحه کردن جناب فاطمه صغرا علیها السلام

من عندلیب گلشن عزانم الفلک کردی خزان تو سنبل و ریحانم الفلک
باعث توئی بناله فریاد غلغلم چون دجله خون ز دیده گریانم الفلک
جسمم علیل بستر غم ناله بر دلم در شهر خود غریب و پریشانم الفلک
چشمم براه آه مدام انیس دل بنگر بحال این تن بی جانم الفلک
از ناوک کمان ستم جفای تو آماج گشته سینه سوزانم الفلک

اشکم چو سیل آه بدل جسم دردناک　　بگرفت اجل علاوه گریبانم الغریب
آه از تو میکشم که تو شهزاده اکبرم　　گم کرده چو یوسف کنعانم الغریب
بر سینه ام تو داغ برادر نهاده　　افکنده بر آتش هجرانم الغریب
از راه دیده بر رخ زردم ز جور تو　　خون میچکد ازین دل بریانم الغریب
بر دست دیو داده انگشتر شش مکر　　چون شد بکو بساط سلیمانم الغریب
شد مدتی خبر ز علی اکبرم نشد　　نه قاصدی ز جانب سلطانم الغریب
بی نور گشته دیده بیچاره فاطمه　　مغلوب شد چو نور درخشانم الغریب
هم عقل و هوش از پی او رفته از سرم　　در فرقتش چو قیس بیابانم الغریب
در کوی هجر آن گل گلزار کربلا　　شب تا سحر چو بلبل نالانم الغریب
بسکه رسیده صرصر غم از تو بر تنم　　در شاخ گل چو غنچه خندانم الغریب
از گردش کج تو بدل رخنها فتد　　سیل سرشک دیده عمانم الغریب
نار کدر فکنده بسر جان بی پدر　　زین درد و غم مریضه دورانم الغریب
کی باشد این روا عوض شربت شفا　　زهر فراق داده دوانم الغریب
در فکر بازگشتن اولاد مصطفی　　افکنده بوادی حیرانم الغریب
از فرقت برادر با جان برابرم　　بنگر آه و ناله افغانم الغریب
گویند بدل هزاره گلزار جان من　　بی سیل گل نه مایل بستانم الغریب

از ظلمهای گردش گردون دون تو　　گشته سفید طره افشانم الغریب

دلگیر را چو فاطمه حسرت نموده
پیوسته بر زبان آتش عطشانم الغریب

گفتگوی فاطمه صغرا علیها السلام با عرب

من عندلیب گلشن طاها یم ایعرب　　گشته خزان تمامی گلهایم ایعرب
نامم علیله فاطمه هم دختر حسین　　آرام جان حضرت زهرا یم ایعرب
همشیره عزیز شهزاده اکبرم　　نور دو چشم زینب کبرا یم ایعرب
سمت بلا نموده سفر آل مصطفی　　من در مدینه یکه و تنها یم ایعرب
آنها غریب وادی کربلا شدند　　من هم غریب کشور بطحا یم ایعرب
در سینه ام ز کثرت اندوه و اشتیاق　　طغیان نموده دجله غمها یم ایعرب
کردم رقم ز خون دلم با هزار غم　　یک نامه بهر لیلا یم ایعرب
باشد اگر خلاص کند زین الم مرا　　یک قاصدی بجانب مولا یم ایعرب
بر راه کوفه بسکه نمودم نظاره من　　بی نور گشت دیده بینایم ایعرب
گردد خلاص فاطمه مشکل ازین مرض　　باید اگر طبیب مسیحا یم ایعرب
آن زمان که از نظرم رفته اکبرم　　در فرقتش چو قیس بصحرا یم ایعرب
دلخون شده حجله چو سیل سرشک من　　بطحائیان ز ناله شبهایم ایعرب

پروانه وار سوخته میسازم از غمش شب تا سحر در آتش سوداییم ای عرب
از ظلم‌های گردش گردون بی وفا چون کهربا ست چهره حمراییم ای عرب
گریند با فغان در و دیوار و بسترم بر آه و زار و حال شکیباییم ای عرب
منزل غریب بستر غم آه ز الم باشد مرا چگونه تسلاییم ای عرب
هوش سرم قرار دلم صبر و طاقتم تاراج کرده لشکر یغماییم ای عرب
زین غم بگو چگونه تحمل شود مرا در دو کبیره با تن صغراییم ای عرب

گوید همیشه ناله و تکبیر با فغان
در ماتمش چو بلبل شیداییم ای عرب

ایضا نوحه فاطمه صغرا

چه شود اگر گذری کنی بزمین کربلا صبا خبری دهی ز برادرم بمن اسیر بلا صبا
ز فراق اکبر گلدرم غم دل فکنده به بسترم تو ز بوی طره اکبرم برسان ز ره وفا صبا
دمی ار اگر چه زروی کنم ز ملال ناله چو نی کنم شب و روز گریه ز پی کنم شده گاه آه نوا صبا
چه قدر طولم از این سفر خبری نشد ز پیام بر کهی دیده براه کهی به در بحرم رسد بسا صبا
قدمی به دشت بلا نهی چه قدر تو شتم اگهی خبر از غم گلدرم دهی بشبیه مصطفی صبا
چو رسیدی کو به برادرم شده زرد چهره احمرم شب و روز ز اشک تو میبرم گشته انتظار صبا
چه خوش عندلیب مدینه را که بگلبن [illegible] کشم حسرت حال [illegible] آل عبا صبا

نه انیس و همدم و یاورم نه طبیبی به در بسترم ز غم عموی غضنفرم شده ام چو کهربا صبا
ز بس آه سرد کشیده ام بمثال قوس خمیده ام شده خون ز سرشک رود دیده ام بسی از [illegible] صبا
دل بی شکیب و توان خود شده خون ز آه فغان خود ز غم فراق جوان خود شده تن مریضه ما صبا
تبه شده چو حال دلم عیان که اثر کرده غمم چه سان به برادرم تو بگو بیان تب و دارم التجا صبا

چو علیله فاطمه خسته تم که شود نصیب زیارتم
بکند تحسر خجالتم من دلگیر [illegible] صبا

ایضا نوحه

خبری نداری بکوی تو چو پسر ز ره ارم علی علی ز فراق چهره چون گلت من اسیر خارم علی علی
شب و روز تا بر من تو نبی [illegible] من ز فراق چون تو جوان من که نمانده طاقت جان من
نه بدل قرارم علی علی
تو خبر نگیری ز حال من ز غم بی جمال من تو نه فکر ملال من همه روز فکر خیال من
ز تو غیر ندارم علی علی
تو غریب وادی کربلا من اسیر تیر بدوا تو میان فرقه اشقیا من از این فراق تو بر ملا
بمیان شرارم علی علی
سفرو یا عراق تو غم جستجوی سراق تو که ز شرار فراق تو کن علاج که اشتیاق تو
کشته اشکارم علی علی
ز فراق چون تو برادرم ز غم تو شبه پیمبرم من علی علیله بسترم نه انیس همدم و یاورم
نه طبیبی دارم علی علی

نظری ز راه وفا نما تو بحال الکبری مبتلا   که شود بدرد دلش دوا شب و روز میکند آه و وا

بغم هزارم علی علی

هش واقعه

دلا بسوز که جان غرق دجلهٔ غم شد   محرم آمد فصل بهار ماتم شد
کشود چون دهنش غنچهٔ ریاض بلا   فغان نالهٔ بلبل از آن مترجم شد
چه رستخیز دگر رخ نمود در عالم   مگر که مجلس ماتم مه محرم شد
ببین هلال چه سان سر زده خمیده چو دال   که در عزای حسین پشت مصطفی خم شد
برای تعزیه سکان عالم لاهوت   بعرش خالق اکبر عزای اعظم شد
چه جای مرثیه خوانیست ای زبان کن گرم   که داغ آتش غم بر عموم عالم شد
خروش ناله و افغان جنبیان بشنو   که آل عترت طه اسیر ظالم شد
حسین فاطمه افسوس تشنه لب جان داد   فرات سر به بیابان نهاد و چون یم شد

ز آه ناله و بیصبر حال در بدرم
چه حال از یتیمان حزین و درهم شد

ایضاً

ای تشنه لب فتاده فدای تو یا حسین   این زینب ستاده فدای تو یا حسین
نامم شهید خنجر فولاد گویمت   یا کشتهٔ سنان جفای تو یا حسین
گویم خلیل کعبهٔ دشت بلا ترا   یا بوتراب ذبح وفای تو یا حسین
گویم بجسم چاک دو صد پاره گویمت   یا نور چشم شیر خدای تو یا حسین

گویم ولی بگویمت ای ذبح من قفا   یا گویمت قتیل بلای تو یا حسین
گویم بجرایی تن بی غسل بی کفن   یا رأس نیزه بر اللّه جای تو یا حسین
گویم غریب یا تو مظلوم کربلا   گو بر کدام این دو رضای تو یا حسین
کشتند تشنه لعن برین قوم بیحیا   کردند منع آب برای تو یا حسین
زینب کنار جسم پرشوی چه سان   غلطان بخون باشی روای تو یا حسین
فرشت تراب هم وضو خون وجود خود   کردی نماز زین العبای تو یا حسین
بس ذبح کشته راه وفا لیک هیچکس   لب تشنه جان نداده سوای تو یا حسین
بر خاک خفته تن صد چاک این تویی   یا کشف کن بنوک جدای تو یا حسین
که دیده که تنور گهی نیزه جای تست   که خفته تراب بلای تو یا حسین
گه کوفه گاه کرب بلا گاه بر دمشق   گاهی درخت باشد جای تو یا حسین
گاه جلیس عرش خداوند اکبری   که در درون طشت طلای تو یا حسین
که در خرابه از غم ظلم یزید دون   گوید سکینه آه کجای تو یا حسین
افسوس زینب زکند غم و الم   یکلحظه ندید رهای تو یا حسین
راهب بدیر کرد نظر چون بروی تو   دانست دلیل راه هدای تو یا حسین
هرگز نخو بیت که نذشته گشته اند   شمش منیر چرخ ولای تو یا حسین

از کوفیان نماند نفهمیده بخیر   بر زینب غریب اخای تو یا حسین

آتش زدند بر حرم محرم خدا   دیدند چون رضا بقضای تو یا حسین

ای فوق نیزه قاری کهف الرقیم اخا   دانسته اند حق ثنای تو یا حسین

دانست شمر زادهٔ ختم پیمبری   هم بخیم حدیث کسای تو یا حسین

فرزند بوتراب ابالفضل اخای تو   هم لشکر زمین و سمای تو یا حسین

فهمید کرد جور جفا ساربان ترا   آرام جان خیر النسای تو یا حسین

وای آن زمان بحال دگرگون مذنبان   گر از جنان بحشر نیای تو یا حسین

عصیان مذنبان ببخشا بفضل خویش   باب امید شاه و گدای تو یا حسین

با لطف یک نظر سوی الجزار کن   بر درد بیدواش دوای تو یا حسین

گر مذنبم ولیک نه الجرم از غمش
چون الحکمران زو جزای تو یا حسین

نوحه کردن جناب سید الشهدا علیه السلام

یا کوکبا ما کان اقصر عمره

ای کوکب منور چرخ ولای علی   کم شد چه قدر عمر تو ای نقطهٔ علی

وکذا تکون کواکب الاسحار

بی قرار چنین از انجم اسحار   نمیکند بفلک نور شان ازین اظهار

ان الکواکب فی محل علوها   لتری صغارا وهو غیر صغیر

ستاره های فلک دیده دیده اگر چه کوچک   ولیک نیست چنین هست در نظر کوچک

ولقد جریت کما جریت لغایة   فبلغتها وابوك فی المضمار

شدی تو جاری چو انجم درین سپهر وفا   رسیدی بمقصد خود یا حسین بیان فضا

جاورت اعدائی وجاور ربه   شتان بین جواره وجواری

عدو قریب تو و قریب بر دشمن   چه قدر هست تفاوت ازین قرین با من

بوقت وقت تو داشتی چو من هر دست   مرا که نیست بجز غمه های در بدرست

فاذا نطقت فانت اول منطقی   واذا سکت فانت فی اضماری

تو بودی وقت تکلم هر اول سخنم   سکوت بودم و بودی بقلب پر محنم

عجل الخسوف الیه قبل اوانه   فغشاه قبل مظنته الابدار

شتاب کرد خسوف از رسیده وقت   هلال بدر نگشته بوی خسوف برفت

وکان قلبی قبره وکانه   فی طیه سر من الاسرار

که خانه دل من قبر او بگویم اگر   از آنچه هست درین طی سرهای دگر

فالعیش نوم والمنیة یقظة   والمرء بینهما خیال سار

عیش خوابست ولی ام اجل بیداریست   مرد در بین همین دو چو خیال ساریست

والنفس ان رضیت اوات   منقادة بازمة الاقدار

نفس بمرگ پسر راضی با نیست درست   چونکه این بسته تقدیر قضا و قدری است
من رضا گشتم علی جان تو بجانان دادی   لیک افسوس که جان بر سر عطشان دادی
لعن بر قومی که لب تشنه بر یدند سرت   خون نمودند چنین سیل سرشک پدرت
یا علی یا ولدی جسم ترا می نگرم   پاره پاره است چسان طرف خیمه برم
گر سکینه نگرد بر تن صد پاره تو   چون شود حال دل آن بیچاره تو
شرر ناله لیلای گرفتار تعب   زده بر چرخ فلک شعله فغان یارب
در غمت دلبر بیچاره گرفتار بلا   میکشد صبح و مسا ناله چو مرغ شیدا
تو هستم آن زار دل افسرده ماتم زده را
داد رس باش تا کن زغم روز جزا

پیش واقعه

حدیث کرب بلا از سر بلا است فلک   ندانم انچه ستم انچه ماجرا است فلک
زبسکه جور در ارض بلا نموده تو   رخ بنات نبی شمل کهربا است فلک
برای خاطر شمر و یزید بی ایمان   ستم بزینب کلثوم کی روا است فلک
همین که با تن صد چاک بی سر خسته   توان قلب حسین شبه مصطفی است فلک
زگردش کج گردون دون تو چون   مقام آل پیمبر ببین کجا است فلک
شرر گرفته اگر سوز این سپهر بلند   یقین زآه یتیمان کربلا است فلک
زجور تو است که دلبر زار بیچاره
همیشه سوخته آتش خطاب است فلک

نوحه کردن جناب [illegible] علیها السلام

بنگر بحال در بدر و زارم ای فلک   سیل سرشک دیده خونبارم ای فلک
از ناوک کمان ستم جفای تو   آماج گشته این تن بیمارم ای فلک
آن زمان قدم که بدنیا نهاده ام   دانی چه قدر کرده آزارم ای فلک
آن دم نهاده شد این نام زینبم   بر درد و غم همیشه گرفتارم ای فلک
چون عندلیب گشته بویرانه منزلم   شد چون خزان زجور تو گلزارم ای فلک
کردی هدف به تیر جفا سینه مرا   دیدی غریب و بیکس و بی یارم ای فلک
بر سینه ام تو داغ برادر نهاده   تو کرده چو یوسف بازارم ای فلک
چون قد من کمان شود از قدح چرخ تو   چون شد حسین بگوشه بازارم ای فلک
کو اکبر آن شبیه پیمبر برادرم   عباس نامدار علمدارم ای فلک
جور جفای کرب بلا بس نبود هم   دادی اسیر فرقه اشرارم ای فلک
از ظلمهای گردش گردون دون تو   اندر خرابه زار و دل افکارم ای فلک
بگرفته ماند تسلای غم شود   جز ناله ام نه یار و نه غمخوارم ای فلک
زان دم بمن بنای عداوت نهاده   جور کدام از تو بیا و آرم ای فلک
از زخمهای ناوک و تیغ جفای تو   بس زخمها به دیده زدل آرم ای فلک
دلگیر کرده چو در تعیم دگر نه
برادای هر غمی که سزاوارم ای فلک

ایضاً

فلک نخواست دمی از الم جدا باشم | ز درد و محنت و غم لحظه رها باشم
قرار داد چنین بهر من مثال پروانه | مدام سوخته آتش جفا باشم
چنین نموده رقم در صحیفه کلک قضا | همیشه غرقه این دجله بکا باشم
کجا رواست فلک من غریب بیچاره | اسیر بستر آزار و بی نوا باشم
روا نبود چو بلبل بهجر غنچه گل | دو چار خار ستم در دو دیده وا باشم
زرنج کوفه و کرب بلا نیاسوده | رواست محنت ویرانه مبتلا باشم
چسان رواست فلک کس اسیر جور ستم | نشان ناوک هر گونه ماجرا باشم
کهی بکوفه کهی شام کی رواست فلک | دو چار درد و غم این قدر بلا باشم

درین خیالم از این باغ دلگیر رفته
هزار ره چمن دشت کربلا باشم

ایضاً

بسینه زخم دو صد تیر ماجرا دارم | بگو دوباره فلک بر سرم چه ما دارم
مزن خدنگ جفا انقدر برنج اخر | بسینه داغ حسین شاه کربلا دارم
چو عندلیب خزان صد هزار ناله بدل | بکوی فرقت آن شبه مصطفی دارم
بدیده اشک چو خون دارم آه و ناله بدل | ز هجر قاسم و عباس مه لقا دارم
چه کرد شیت بعمرم دمی نیاسودم | فلک چه قدر زتو بر دل اشتکا دارم
بر طبیب مرض این تن مریضم را | علاج نیست که در دو دیده دوا دارم
ز بسکه چرخ جفا کار کرده آزارم | ز غم بریشده میل بقا دارم
ز غم جدا نشدم لحظه نیاسودم | چه طالعی است من زار و بی نوا دارم

ربابک ناله دلگیر زار و بیچاره
بدیده دجله خون بر دل آه دارم

ایضاً

نموده صرصر محنت چو غنچه خندانم | چو عندلیب خزان زان همیشه نالانم
ز بسکه کرده جفا چرخ دون بوقلمون | چو نی همیشه ازین غم در آه و افغانم
بکوی فرقت تو ای شهید وادی غم | بیا به بستر غم بین چگونه بیجانم
درین خرابه ز ظلم یزید بی ایمان | نظاره کن چه قدر زار دیده گریانم
ز گردش کج گردون دون ظالم شوم | کهی چو قیس بصحرا کهی بویرانم
غریق دجله اندوه کربلا بودم | غم سکینه علاوه گرفت گریانم
فغان ازین ستم بر بلای چرخ کبود | دو چار درد و غمی کرده نیست درمانم
درین خرابه نظر کن بحال ابتر من | ببین چو زلف سکینه پریشانم
بنوحه نوح بیابان کربلا ایم | ز گریه غرقه گرداب بحر عمانم
بجز سرشک ترم نیست اندرین غربت | علاج با دو برین زخم های پنهانم

از آن دمم که ز یثرب برون نموده فلک   سوار هودج اندوه دشت حیرانم
بعمر خویش ز غربت دمی جدا نشدم   چه طالعی است مرا ای خدا نمیدانم
گهی بکوفه گهی شام که بکرب و بلا   نشان ناوک جور جفای عدوانم
ز جور گردش گردون مثال پروانه   مدام سوخته نار شمع هجرانم
بنال دلکبر بیچاره ز غم زینب
مگو که من هدف تیر قوس عصیانم

ایضاً

از آن زمان که فلک تیر جفا زده   ببینیام چه قدر زخم بر بلا زده
هزار و صید و نیاد زخم بر جسم   حسین فاطمه فرزند مصطفی زده
بدشت ماریه چرخ دون بو قلمون   ببین بسینه زینب چه داغها زده
کشیده شعله چنان این چه دامن فلک   با آتش ستم شمر بحیا زده
هزار تیر جفا در غم علی اکبر   تقلب در بدر شاه کربلا زده
چه آتشی است که بحر مسیر بنی هاشم   فلک تقلب علی مظهر خدا زده
نمودی تیره ز دودش چراغ بطحا را   چه آتشی است فلک این چنین ما زده
توجه کرده بخیه کبود گشته رخش   ز لطمه سیلی این طفل بی نوا زده
قرار طاقت دلکبر رفته بر یغما
ز کوس ظلم که بر دشت نینوا زده

زبان حال ام لیلا بجناب علی اکبر علیه السلام

بیا حذر کن ازین کارزار علی اکبر   توان صبر و دل بیقرار علی اکبر
رواست در غم تو لیلی الم پرور   شبانه روز کند آه زار علی اکبر
بیا ز توسن خود پا بنه بخیمه من   کنم بمقدم تو جان نثار علی اکبر
غریب و دربدرم ناوک فراق مزن   بروی زخم دل داغدار علی اکبر
توئی نوای کوفه بجز تو مدانی   ندارد ارم نه غمگسار علی اکبر
برای ریختن خون دیده مادر   ببین ستاده عدو صد هزار علی اکبر
خراب می شود آن وقت خانه لیلی   بگیسوی تو فتد گر غبار علی اکبر
دمی نشسته نظر کن بحال دربدرم   گذشته داغ دلم از شمار علی اکبر
کنم چه چاره من آن دم که بی تو بمانم   ز من فلک زده دلفگار علی اکبر
روا مدار که سوزد ز نار فرقت تو   دل مکدر این غم دوچار علی اکبر
توئی پناه من ای غنچه ریاض حسین   شبیه روی نبی گلعذار علی اکبر
تو گر نباشی چو بلبل بخیمه بی تو   مدام ناله در این لاله زار علی اکبر
بگوی وقت تو آه کی روا باشد   کشد مرا که ز انتظار علی اکبر
درین خیال همیشه شکسته دل بودم   نهی تو ما در خود و بر مزار علی اکبر
ز جور چرخ غمین زین قضیه دلگیرم
مکن بروز جزا الشجا علی اکبر

زبانحال سکینه با برادرش علی اکبر علیه السلام و التحیه

هزار ره چمن آل مصطفایم علی
گل خزان شده گلشن ولایم علی

سکینه دل زینب عزیز پیغمبر
توان قلب حسین شاه کربلایم علی

جدا ز برج اسد گشته اختر فلک
ستاره افق چرخ قل کفایم علی

بسمت رزم مرو این چنین شتابانه
بستا ده نظری کن برین نوایم علی

چنین بسنده مران لحظه توقف کن
ز آه ناله دل کن دمی رهایم علی

روی برزم بلا دور از وفای من است
چو سایه از عقب تو اگر بیایم علی

دمی بستا ده نظر کن بحال در هر دم
ببین چگونه ز حسرت آواره ام علی

روا مدار بحجر تو زورق جسمم
شود غریق برین دجله بلایم علی

مرو به بستر محنت نهاد چو هر خود
تو ای طبیب برین درد بیدوایم علی

چسان روا است که بی تو ز دست دشمن ما
زنند سیلی برین روی کهربایم علی

بر اشک دیده اکبر گشته زخون بجگر
ز بس گریسته در مجلس عزایم علی

برادر بخش بروز جزا گناهانش

تجلی آه قبیلان جان فدایم علی

زبانحال سکینه بحضرت عباس علیه السلام

عطش گرفته چنان طاقت قرارم عمو
که اختیار تکلم دگر ندارم عمو

کشیده شعله بدل آتش عطشم
از آن فتاده شرر سوخت جسم زارم عمو

نبات تشنه لبان از آتش امید طلبند
چسان جواب دهم آه شرمسارم عمو

به پیش دیده اطفال زار و بیچاره
برای جرعه آبی مکن تو خوارم عمو

توئی پناه من مبتلای درد و کدر
بجز تو نیست درین دشت غمگسارم عمو

فرات سر به بیابان نهاده چون دریا
روا است ما ز عطش سوزد انگارم عمو

گل امید دلم شده دچار خار ستم
فزون نمود بدل ناله هزارم عمو

نظر بلطف کن این حال زار در هر دم
چسان شرار کدر کرده داغدارم عمو

روا است سر بفلک بر کشیده رایت تو
رسد بچرخ برین از دل آه زارم عمو

بترس باد من بی قرار تشنه جگر
زبان دراز نخند از دو غم دو چارم عمو

همیشه دل کریم چاره آرزو دارد
کند زیارت تو بوسه از مزارم عمو

زبانحال سر تربت جناب قاسم علیه السلام

چنین بسنده مران جانب فضای قاسم
توقفی نما مادرت فدا قاسم

مزن ز آتش فرقت بسوز مادر خود
مکن دو چار برین درد بیدوا قاسم

نمود قطع علاقه ز روزها جر خود
ذبیح تشنه لب کعبه وفا قاسم

مرا بس است همین محنت تجادارم
مکن دگر بغم هجر مبتلا قاسم

روا مدار من زار بی شکیبا را
بسوز داین شرر آتش جفا قاسم

روا است در غم تو ای گل ریاض حسن / چو عندلیب شود کارم آه و وا قاسم
روی سر زنم ملا گوچه سان رضا باشم / ستاده صف بصف این قوم اشقیا قاسم
اسیر زلف توام مهر تو کشیده مرا / ز شهر یثرب الی دشت کربلا قاسم
طریق مهر و وفا هرگز این نمیباشد / در این دیار زمن گر شوی جدا قاسم
جدا شوم اگر از تو سرم جدا باشد / اگر بشام روی بر سر جدا قاسم
محبت تو زیثرب نموده ام بدرم / کجاست کوفه کجا شام من کجا قاسم
دو چار نرگس خود کمنیظر تصور کن / اسیر ظلم شود حیف این روا قاسم
بیا دو چاکمن با دلم کش خود / ز آه پرشرر ناله و نوا قاسم
فلک نشانه کند گر دهایتن مرا / ز بعد هجر تو بر تیر ماجرا قاسم
سرشک دیده مبدل بخون گشته / ز جور چرخ فلک دارم اشتکا قاسم
کنم چه چاره چه سازم بگوی نوقتی / بیان کن بمن زار بی نوا قاسم

برات عفو بکر لطف کن با یه
دوباره او بخند گریه در جزا قاسم

زبانحال ام کلثوم با جناب ابا الفضل علیه السلام

در آنید یار امید عیال مضطر / تو ئی پناه یتیمان زار و تشنه جگر
بچرخ میرسد افغان آه اعبا / بخیمه گاه حسین لحظه نباشی اگر
خدا نکرده اگر لحظه جدا باشی / ز نیش دیده خونریز بی نوا خواهر

خزان میشود آنوقت گلشن کلثوم / گل امید دلش میشود دو چار شرر
توئی قرار دل اکبر و اوی غم / توان قلب منی ای اخ خمیده سپر
بیا دو چار بخون جهر المکش خود / بدام بسمل صیاد این قضا و قدر
ببین ستاده برون از شماره جیش ستم / به تیغ و تیر جفا هم بنیزه و خنجر
مزن ندا که رامیه بنی هاشم / که سوزد از شرش خواهر الم پرور
اگر حسن عطشم هم سکینه عطشانست / هم از شرار عطش کرده غش علی اصغر
لب رباب سیه گشته از شرار عطش / ستاده یکه و تنها حسین دیده تر
من از تو آب نخواهم برو اگر سوزم / ز نار هجر بر آتش عطش بهتر

بحال مضطر دلگیر زار بیچاره
بلطف کن نظری ای اخ شبیر و شبر

زبانحال جناب سکینه با عمه خودش ایضا

ز گریه دربر ما کم شبال مرجانست / ز نوحه فلک تنم مبتلای طوفانست
بپرس حال دلم عمه خود نمیدانم / چه سان جواب دهم بچه دل پریشانست
ز دست جور فلک جسم زار در هردم / بروی خاک خرابه فتاده بی جانست
گمان ندارم ازین غم دگر رها باشم / شرار خنده که در دل چنانکه سوزانست
دگر نمیشود آباد شکل منزل من / ز خانه دل آنچنین که ویرانست
کجاست عمه عمویم که بی نمید اند / ز جور چرخ بچه اسیر زندانست

مرا شبیه پیمبر ز پی پرسد　　چه شد سکینه کجا رفت ز دیده پنهانست

نظر بسوی خرابه نمود و می بینی　　بکوی هجر سکینه چگونه گریانست

نشد ز جستن تو دل همی بیابد　　چو قیس سر به بیابان نهاده جویانست

خبر ندارد علی اصغرم بگریه او　　مدام سوخته نار جور هجرانست

از این غم است که دلگیر زار بیچاره

چو عندلیب خزان از غم نالانست

ایضاً

ز جور چرخ همیشه دلم در آزار است　　منم به بستر محنت فتاده بیمار است

کشاده تیر جفا صد هزار زخم بدل　　از این است دیده من اینچنین که خونبار است

بیان کن به من ای عمه کیست در دنیا　　بدست ظلم عدو مثل من گرفتار است

طبیب وار بروی سکینه کن نظری　　تمام درد نهان اش ز چهره اظهار است

بروی خاک خرابه بجسم بیمارم　　انیس آه دلم اشک دیده غمخوار است

بزخمهای دلم اشک دیده مرهم است　　طبیب بیکس اجل داغ دل پرستار است

ز جور چرخ مکانم شده است کنج خراب　　گهی خرابه گهی کوچه گاه بازار است

فغان ز گردش گردون که دودمان نبی　　درین زمانه اگرچه یتیم بسیار است

ولی بزیر فلک عمه کو یتیم چو من　　نشان ناوک تیر جفای اغیار است

از این است دل گرفتار زار بیچاره

درین مصیبت غم دائما عزادار است

ایضاً

آه از آن روز که در دشت بلا غوغا بود　　کافر و گبر و زنا زاده همه آنجا بود

یکی مشغول بجمع کردن اضلاع حرم　　هم زنا زاده دیگر ز پی غوغا بود

بعد تاراج زدند نار جفا جیش ستم　　خیمه را که در آن آل عبا سکنا بود

زینب زار چو پروانه برای اسرا　　اندر آن نار جفا بی مدد و تنها بود

رخ اطفال یتیم از اثر سیلی شمر　　گهی چون نیل سیه گاه چو گل حمرا بود

بهر اطفال گریزان جناب زینب　　گاه در سمت خیم گاه بسوی صحرا بود

هیچکس رحم نمیکرد بر آن زینب که　　طاقت و تاب دل فاطمه زهرا بود

یا ابا الفضل بیا که شوی دادرسش　　بسوی علقمه سر دم ز حسین ایما بود

گاه میگفت سکینه چه شد ای عمه بگو　　در چنین معرکه عباس تو بی‌پروا بود

کو عمویم چه شد آن قاسم و عون و جعفر　　کو علی اکبری که صبر دل لیلا بود

کو لبش آن جگر پاره چه شد ناله او

عندلیب چمن انجمن بی همتا بود

ایضاً

آه از آن دم که سر از شهدا بی سر بود　　نه ابا الفضل نه قاسم نه علی اکبر بود

نوحه میکرد حسین به پیش تنها　　اهل بیت حرمش جمله به معجر بود

گاه در خواب گهی یقظه گهی در غش بود　　با دل خون شده بیماری که در بستر بود

زیک انصار نه یار تشنه کونین بود / نوبت جنگ شهزاده علی اصغر بود
پس آنفرقه حسین آمد و استاد ولی / تحفه نیزه علی اصغرش هم در بر بود
گفت یا قوم نه انصار نه یاری دارم / کشته‌اند هر که درین دشت مرا یاور بود
اینجا آورده‌ام ای قوم چه کرده شما / بهر یک جرعه در خیمه همین مضطر بود
تشنه جان داد این طفل من از حرارت / نیست در خیمه بجز این تحفه که مادر بود
قصد دیگر نماند برای کشتن / آخر این طفلک ختم نبی اختر بود
بچه طفل صغیر است از من نبی / ظلم بر بی‌گنه آیا چه قدر بدتر بود
من حسینم پدرم مظهر ذات داور / جد این طفل همه آنکه خاتم پیغمبر بود
مادرم حضرت زهراست شفیع محشر / عم این طفل ابالفضل غضنفر فر بود
آب میخواهم ایا قوم از این طفل صغیر / سوخت از نار عطش رحم برین بهتر بود
زین کلام ام الخیر حسین ابن علی / شورش و غلغله در معرکه چون محشر بود
گفت من آب بر آن طفل ندهد استم / اندران عصر که یک حرمله کافر بود
گردن انگشت رها خون ز دو تن جاری شد / تیر دو پیکری مانند دم خنجر بود
لرزه آشوب که در عالم لاهوت فکند / بر کف پاک حسین خون ز دهان حنجر بود
اثر اوست که افلاک چنان نگونست / مشرق و مغرب ایشان چنین احمر بود
سوخت از ناله دلگیر سراسر بدنم
آه جانسوز دلش البته بر از اخگر بود

ایضاً

کسیکه محترم عرش کبریا باشد / رواست او هدف ناوک بلا باشد
خیامگه حرم محرم خدا باشد / رواست سوخته آتش جفا باشد
چسان رواست فلک نور چشم پیغمبر / قتیل خنجر آن شمر بیحیا باشد
بجای اشک بریزید ز دیده خون جگر / حسین فاطمه ای چرخ کی روا باشد
چه قدر داغ بدل داشت حسین میدانید / بدرد هجر پسر هر که مبتلا باشد
خصوص تشنه جگر جان دهد تصور کن / پدر حسین پسر شبه مصطفی باشد
ببین برای حسین آنچه قدر دشوار است / تنش بخاک سرش بر سنان جدا باشد
فغان ز آه دل ام لیلی در پسرش / که پیش دیده او از بدن جدا باشد
سر پسر ببرند تا دمشق مادر او / بروی ناقه فلک این چه ماجرا باشد
نظر بر آن سر که کرده ای حسین مگفت / نظاره کن من ای مادرت فدا باشد
کناره کن ز جهت زلف سر بر روست / که منظر نظرم شمس والضحی باشد
بحال ما شمیت بجرم علی بکه / تسلی دل من زار و بینوا باشد
ز کثرت کدرم آنقدر نمانده تنم / دو چار شعله جانسوز آه و وا باشد
ز راه لطف نظاره بسمت ما کن / که بلکه چاره این دردی دوا باشد
بسمت دلگر بیچاره هم نظر کن تا
اسیر آن زه چمن دشت کربلا باشد

ایضا

همیشه کسیت چو من عمه دربدر باشد — مدام سوخته آتش کدر باشد

بجای تسلیتش سیلی سنان زند بکمر — بروی طفلی که او عمه بی پدر باشد

قضا نموده رقم عمه کی روا باشد — برای طفل یتیم این قدر قدر باشد

چو برگ بید تنم لرزه دار از وحشت — شب مصیبت من آه کی سحر باشد

بیان کن بمن ای عمه الم پرور — درین زمانه چو من کیست خون جگر باشد

علی اکبر من بیوفا نبود چنین — چرا ز خواهر خود عمه بی خبر باشد

مکن خیال تو ای چرخ دون بو قلمون — نوای آه سکینه که بی اثر باشد

شرر گرفته نفس پیچهر مینوری — بجز غم دل ما شعله ور باشد

ز زندگانی خود سیر کرده جور فلک — شمار عمر من ای عمه کی بسر باشد

بچشم آید اگر شب به روی [illegible] — نمیکنم گله از جور سر قدر باشد

یتیم هست درین ره لکب منست چون — شبانه روز چنین زار دیده تر باشد

بمن که دیده روا از غم فراق پدر — ز گریه دُرّ ترم این چنین گهر باشد

ز تیر ناله دل سنگ خاره شد چو — ولیک بر دل این قوم بی اثر باشد

فغان ز ناله دلگیر دلکه بر پر است — بهر دلی که رسد سوز دار جگر باشد

بلطف کن نظری یا ابا الحسین حسن

کفایتست بر او گر چه یک نظر باشد

ایضا

چو سوخت از جفا خیمه های طه ها را — اسیر کرد عدو دختران زهرا را

بدشت ماریه ظلم یزید بیدین است — که خون نموده چنین اشک دیده ما را

ز سر کوفه چو شد بحکم شمر ابتر — ببست سلسله آن ناتوان بطحا را

فغان آل پیمبر بچرخ گشت بلند — ز نوک نیزه چو سرهای ماه سیما را

سر شبیه پیمبر بنوک نیزه روان — کشید از عقبش تا دمشق لیلا را

نظر بسمت پسر کرده این چنین گفتیت — کناره کن ز رخت زلف عنبر آسا را

تنم بسوز و علی از شرار فرقت تو — زآه دار بمن ای تنعم هویدا را

ملطف آمد از بر دشت جواب داد — نمود هر چه ندا آن غزال عنا را

دوباره گفت علی این اسیر ایف توام — نظاره کن برخ زرد قیس صحرا را

کشیده شعله دل سوخت سر از کوه — شرار فرقت تو انیس تنها را

زبون نموده عجب بانک ناله اکبر

گلستان وفا عندلیب شیدا را

ایضا

کشیده شعله چنان آتش کدر است — شرر آه دل این کیام در بدر است

بسی نمانده شود غرق زورق جسمم — چه ورطه ایست ندانم چه بحر پرخطر است

هزار رخنه گشوده ز دل بدیده ما — خدنگ ناله آه کدام بی پدر است

هزار سال قرون گذشته زین ماتم — شرر آه سکینه هنوز شعله ور است

ز جور شمر ز ظلم دیار کوفه و شام — میان خاک خرابه هنوز دیده تر است

کجاست سید مظلوم حسین تشنه جگر — مگر ز حال همین طفل زار بی‌خبر است

گذشت واقعه کربلا و کوفه و شام — هنوز لیلی بیچاره در غم پسر است

ز نار آه سکینه فلک بسوخت ولی — اثر نکرد مگر قلب اشقیا حجر است

شرر فکنده عجب سوخت خرمن عمرم

فغان ز ناله دلگیر او که پرشرر است

ایضا و له

بدل شراره که از عمه روشن است امشب — تمام درد و غم عالم ز بهر من است امشب

ز ناوک ستم شمر دون بد اختر — دلم چو خانه زنبور روزن است امشب

درین خرابه دمشق از غم فراق پدر — هزار شعله غم بر دلم زن است امشب

چو عازم سفرم عمه اوست بی‌تابم — که مرغ روح ز تن در پریدن است امشب

بپیچ و تاب فتاده نفس بسینه چنان — خیالش از تن جدا و بریدن است امشب

بجان رسیده ای عمه ز غم سکینه تو — گلی ز باغ جنان میل چیدن است امشب

همه بخواب من و تو ای عمه بیداریم — عجب مجال سخن از گفتن است امشب

وداع بازپسین است ز من ای عمه تو — حلال کن ز جهان وقت رفتن است امشب

بنال دبیر بیچاره بر سکینه عجب

زمان گریه و دم ناله کردن است امشب

ایضا

بیا سکینه تو عمه مضطر است امشب — ز کثرت غم دل آنکه مکدر است امشب

چه محنتی است ندانم فکنده لرزه چنین — تنم چو غنچه گرفتار صرصر است امشب

مپرس حال سکینه ز کثرت کدرم — ملال درد دلم عمه بدتر است امشب

دوا بدرد تنم از طبیب اجل — انیس ناله دل خاک بستر است امشب

اثر ز رخنه دل است بر ره چشمم — ازوست عمه سرشک من احمر است امشب

سبب بناله من چیست بر سرم عمه — هوای دیدن شه همسر است امشب

ز جور چرخ مرا همدم است ناله دل — تسلی بخش فغان آه یاور است امشب

سیاه گشته چو بختم چه قدر تاریک است — نه ماه هست نه روشن ز اختر است امشب

زبون مباش تو دبیر از اثر مور جهان

بنال ناله زاری تو بهتر است امشب

ایضا و له

ای عمه من غم پرور من بیمارم امشب — بنگر که حالم بشدت آزارم امشب

من دل کبابم بر روی تل من بی‌صبر و تابم — بر پرسش آیم جز تو ندارم غمخوارم امشب

از هجر بابا افتاده بر جان آخر — گریانم عمه نالانم عمه خونبارم امشب

ای جانم عمه عطشانم عمه سوزانم عمه — زار و غریبم رو بی‌کسی را تا صبح بیدارم امشب

من بی‌پناهم اندر خرابه بی‌داد خواهم — بس دل فگارم هم اشکبارم هم زارم امشب

من بیقرارم طاقت ندارم ز غم چه دارم — تیر ستم عمه افتاده کرده افگارم امشب

بر بابم عمه بی تابم عمه دردو فراقش
افکنده آتش میزنم آخر بی تابم امشب

ای عمه من ایکاش من یار سکینه
از ظلم کینه امت منصور بردارم امشب

من واغدا رمعان سیاهم بر رو آتش
مثل سپندم از طوق ما بدم جانم امشب

با سوز سینه امشب سکینه بر کربلا رفت

والحمد من سم بر زبر کش با زدوارم امشب

عربی و فارسی

هذا علی الحسین علیه السلام شبیه مصیبته
اجا الوداع ابنیه علی الفضا وحیده

ز حسین نیست جز این دراکه اکبر باشد
بر فضا رفت دمی یاور اکبر باشد

فلما دنی فی لجة الموت وجده
قد اشتد حزنا ثم نادا بحسرة

دیده غرقست بخون زورق جسم تر کش
ریخت افزوده فغان بر رخ زرد اشک آتش

علیا علی بین المنایا ترکتنی
وبادرت فی جنات نحل الاحبة

یا علی ای ولدی ترک نمودی بابرا
پیشتر رفتی ز من جد مبعوث خدا

بنی علی الدنیا بعدک العفا
وها انا منها راحل بعد لحظة

خاک عالم بادا علی بعد تو سر دهر فنا
بعد یک لحظه من از پشت تو می آیم ایا

تشنه جان داده تو بر رخ جانم علی
من هم عطشان بر پشت تو قربانم علی

بنی فان لاقیت جدک فقل له
ایا جدنا صرنا قتیل الرعیة

کو بجدم چو ملاقات نمودی نفعلی
دادا ز دست یزید آه ز ظلم عدوان

امت تو که باز عیب کیتس بودند
جمع گشتند بکوفه همه بار اکشتند

تشنه لب مانده سه روز است تمام آلعبا
شعله ور گشته بکوفه شرر نار جفا

حسینک یبقی بعد اد جرعة
من القوم ما النفوس الزکیة

این حسین تو از فرقه نمود آب طلب
بهر اولاد جگر تشنه گرفتار تعب

رضیعک لا یسقی و لکن رقته
افاضت له یا جد عین السکینة

جرعه آب نداد چو این قوم عدو
آب واد اشک سکینه بعلی اصغر تو

اشک دیگر از این غم شده ممزوج بخون

بکنید صبح و مسا ناله چو مرغ سحون

در خیل آمدن مادر خواب علی اکبر بدر خیمه حضرت ابا الفضل علیه السلام

من مادرالم گرش شهزاده اکبرم
از غم کشیده شعله بدان اه زحرم

سمت فرات رفته درین صف علی اکبرم
وحشت گرفته جانم از این غم بمیدرم

بر در که هست وحیلم از این غم رها کنی
تنها است چو یکه شبه جمال پیمبرم

آمد بخیمه دید که از سوز عطش
با جان از عطش نموده است اصغرم

بحر کمالم القسم برج هاشمی
از درد و فرقتش من بیچاره مضطرم

امداد کن بیا پسرم داد رس تو بی
غیر از تو نیست یار بر آن ماه پیکرم

وحشت گرفته از سوز عطش اکبر جان من
امید درس ز بحر بسر از رو مضطرم

دست برم بخیم من مضطرم ز دست
سیدانی جز تو نیست از این دشت یاورم

دلگیر مدن نرم بخمند فتاده ام / امداد رس ما کنی از هول محشرم

ایضاً

عباس شیر حیدر غضنفر من الکیانم / رفته است گیسر این نیمه شب تا آرد آبم
آمد بخیمه چو ندید اکبر غش کرده صغر / پوشیده جوشن تربت اجله قرب آبم
زان بیقرارم هم داغدارم از غم جدا دوم / از هجر اکبر شبیه پیغمبر بی صبر و تابم
غوغای لشکر گوشم رسیده رو چون پریده / از دل بوده آرام جانم از دیده خوابم
آهم گواهم من بی پناهم بیدادخواهم / امداد کن تو بر شاهزاده چون بوتر ابم
سکینه عطشان اکبر بمیدان من از گریان / سوزان نالان خون گشته بجگر چشم پر آبم
از جور گردون اکبر شده خون تیر سم اسب / اکبر بخون دوار درد انتقم در اضطرابم

دلگیر مدن بغرق گناه است هم بی تباه ابیت
تو کن شفاعت ای پادشاه روز حسابم

ایضاً وله

آه از جفای چرخ صحرای کربلا / داد از عداوت ستم شمر بیحیا
سکینه بگخه الکه زدند سیلی بر رخش / خون شد العمه سیل اشک من از جفا
رحمی نمی کنند که ابر نیک احرم / از سیلی جفا شده مانند کهربا
کو لبس عمویم ابقمر برج هاشمی / تا که رسد بداد من زار بی نوا
از کثرت عطش شده العمه خون دلم / در کوی هجر رودلم کشته بیدوا
از تشنگی نمردم اگر عمه تا دمشق / این جور شمر دشمن دین میکشد مرا

در فراق سوز عطش جور کوفیان / از کثرت غم عمه بدل دارم اشتکا
کو چاره العمه دل پاره پاره ام / از درد غم که بلکه شود لحظه جدا

کو بینا لعه دلگیر بیچاره در غمم
الکسیر خ نجه غم چه ستم انچه با جرا

ایضاً

ای تشنه لب فتاده نیکجا من افغار / این زینب بین ترا صد پاره ات فدا
مانند سینه ام زخدنگ فراق تو / ای ارین فدای اجر جسدت این جسم سر پا
در کوی تیت الحسین دلم پاره پاره است / کشته بین با چه قدر جور بر علا
دیده م تر الکمان شد حسین سر قدوم من / جسمت بروی خاک سرت بر جدا
از کوفه کر شام روم ای حسینا / مقتول مانیم از عقبت کی شوم جدا
جان داده تو بر ره جانانه لیک من / استاده ام بروی تن تو بصد نوا
انقدر عیال امه برت مانده بر سرم / تنهایم ای حسین چه کنم کن بیان مرا
دل خون شدم ز ناله اطفال بی پدر / آتش چو زد و بخیمه ما شمر بیحیا

در ماتمت همیشه دل ارد آه و وا
دلگیر آمدن هزاره لبان کربلا

ایضاً   چه ما؟

بمن نمود فلک هر چه جفا داری / بگو دوباره بریم بدل داری
بسینه ام زده خنجر فراق حسین / بزن دوباره اگر ناوک جفا داری
دوباره غرق کنی فلک جسم زینب را / مکن دریغ اگر خلعه بلا داری

نمودی جمع کوفه غدر بکردی مکر — برای کشتن ابن پیمبر شقا داری

بیان کن ابن بکن ای سپهر بلند — بزیر چرخ چو من زار بی نوا داری

ز بعد واقعه کربلا و کوفه و شام — بده بزینب اگر درد بی دوا داری

فرات سر ببیابان نهاد چو دریا — حسین جان و عطشان بیابان روا داری

برای قتل حسین ای فلک ندانستم — بدشت کرب بلا شمر بی حیا داری

ذبیح کشته لب با بره خدا چو حسین — نشان بده که کجا تشنه لب فدا داری

بعندلیب خزان کو چو ناله زینب — ز هجر غنچه گل کی بدل نوا داری

بهجر اکبر و عباس و قاسم و جعفر — بسینه ام زدی ای سنگ ابتلا داری

گذشته از عدد ای چرخ داغها بدلم — ز هجر آل پیمبر جدا جدا داری

مثال زینب غمکش در این جهان چو حسین — بگو دوباره فلک خواهر و اخا داری

بگوی وی چه قدر کرده جفا تو بگو — بیاد اگر که کجا کردم آشکار داری

گلستان مصیبت همیشه ای بکیر — فغان و ناله منودی عجب وفا داری

برای زینب غم مخور دوباره چرا

از آنکه مثل حسین حاکم جزا داری

ایضا

جهر کیست چو من که سرش بلا دارد — بسینه زخم و صد تیر ماجرا دارد

درین زمانه بجز زینب الم پرور — کسی ندیده بدل درد بیحد و ادا دارد

در افتراق برادر کجاست خواهر که — بدیده و جگر خون بر دل آه و وا دارد

ز پیر کشور کنعان که یوسفش گم شد — هنوز از گذرش بر دل آشکار دارد

فغان ز یوسف بطحا که تشنه لب جان داد — هزار داغ برین سینه بر ملا دارد

کجاست بلبلی چون من بهجر غنچه گل — صباح و شام بدل ناله و نوا دارد

برای نوحه من قطب من ندانستم — بدشت ماریه چرخ آتش جفا دارد

ندیده و نشنیده کسی جدا و تیحه — بر آل پاک علی شمر بی حیا دارد

رقم بکرده قضا از برای زینب حسین — فلک بدست سنان و غاجدا دارد

مثال زینب غمکش در این جهان چو حسین — بگو دوباره فلک خواهر و اخا دارد

ز ظلم خنجر شمر آن حسین شهید اند — بسینه داغ که اکبر بی نوا دارد

ز بود بهشت کنه افتاده بر کنبد حسین

همیشه شوق زیارت کربلا دارد

ایضا

بدست شمر فلک خنجر جفا داده — ز هجر قتل حسین منت پس چرا داده

خمیده قد چو سرو ام از آن زمان که فلک — حسین لقب و رنج تن قفا داده

بزورق تن زینب زدیده ام اسرا — ز هجر غرق شدن و جلبه جا داده

برای نوحه خیمه های آل عبا — یزید امر بر آن شمر بی حیا داده

چه ماجرا است نگار سر حسین شهید — که بی تراب کهی در به که جدا داده

ببین که خولی ابتر چه قدر بیدین است   سر حسین برادر تنور جا داده
بمانده خون جگر از بعد رعیال دربدرش   حسین جان چو نوش بره وفا داده
نماند یکنفر انصار روز عاشورا   برادر و پسرش در ره خدا داده
دلم چو خانهٔ تنور روز نسبت دلگیر
خدنگ ناله دل از کمان رها داده

زبانحال جناب فاطمه صغرا علیها السلام

کو یکنفر بمن خبر از اکبر آورد   صبر و قرار فاطمهٔ مضطر آورد
قاصد نشد پیامی ز سمت برادرم   دل خوش نموده باری اخوان خبر آورد
کو دادرس که نامهٔ ایجد و نظیب   براین تن مریضه بی یاور آورد
کو صبا اگر گذرد سمت کربلا   بر من ز بوی گیسوی آن دلبر آورد
دارم هراس جدّه ز بد چرخ بی وفا   در کربلا بجنگ حسین لشکر آورد
بهر بریدن سر مظلوم کربلا   شمر شریر بر کف خود خنجر آورد
ترسم ز اکبرم که فلک اینه انجمن   بهر خزان گل بدنش صرصر آورد
ترسم یزید بهر ذبیح من قفا   بعد از سر او واقعه طشت زر آورد
جا هست کی دلگیر از که رقت فاطمه
خون دلش بجای سرشک تر آورد

زبانحال جناب سکینه علیها السلام

ترسم فلک ز عمه مرا بی پدر کند   در این دیار کرب و بلا دربدر کند

این آتش کدر که بدل گشته شعله ور   ترسم ز عمه آه مرا پر شرر کند
این ناله پُر اثر این شور شین من   دارد خیال خون دل اشک بصر کند
کو عمه تا که اکبرم آن شبه مصطفی   زین رزم پر خطر خطرناک حذر کند
کی باشد این روا که ز غم فراق وی   در کوه و دشت چو قیس مرا خون جگر کند
این ناله که می کشم اندر فراق او   بر هر دلی اگر برسد پر کدر کند
آه از شرار ناله دلگیر در غم
بر هر دلی که میرسد او شعله ور کند

ایضاً

ایدل بنال از اثرت دیده تر شود   هم دیده با ز اشک تو خون جگر شود
در ماتمی که نوحه گر است ختم انبیا   باید ز گریه خون دل اشک بصر شود
کو یه فلک ز زینب من با چنین رواست   بر روی نعش پاک حسین دیده تر شود
آن کی رواست چرخ سکینه ز جور تو   در کودکی اسیر فراق پدر شود
میگفت عمه از شرر آتش عطش   چندان نمانده مجمر دل شعله ور شود
لیلا ز هجر شبه رخ مصطفی رواست   از کوفه تا بشام چنین در بدر شود
در هجر نور دیدهٔ ام عباس کی رواست   کلثوم مبتلای هزاران کدر شود
بهر سر بریدهٔ مظلوم کی رواست   گاهی تنور خولی مکان که شجر شود
گاهی بخاک گاه بنیزه چه جور است   گاهی بریگاه تو طشت زر شود
هر کسی که ناله دلگیر میرسد
میسوزد او اگرچه دلش از حجر شود

زبانحال جناب فاطمه صغرا علیها السلام

یارب چه قدر از غم اکبر گله دارم — از فرقت آن شبه پیمبر گله دارم
تا رفته ز ره بر تن بیجان من آتش — میسوزم ازین سوزش اخگر گله دارم
افکنده بجان ازره با کره سوزش — در سینه ازین آه چو صرصر گله دارم
از زخم خدنگی ز ره صیاد و فرقش — بنالم ازین تیر ستمگر گله دارم
شب تا بسحر آه که در هجر برادر — میگریم ازین قلب مکدر گله دارم
عمر من بیچاره خدا کی بسر آید — زین جان دو چار غم بستر گله دارم
تا حال نه پیغامی نه نامه نه یک قاصد — از نامدن زین سه سراسر گله دارم
ماندم بدیار غم نه یار نه غمخواری — زین خانه و کاشانه و کشور گله دارم

گر تو بدل از فرقت اکبر گله داری
دلگیر من از شمر بد اختر گله دارم

زبانحال جناب سید سجاد علیه السلام

زظلم یار به از جور کوفه پیمانم — ز کین یزید خدا را دو باره آزارم
بکوی فرقت بابم حسین تشنه جگر — بسینه زخم دو صد ناوک جفا دارم
چه حاجت است بزنجیر پای مجروحم — بدام زلف سکینه چو خود گرفتارم
خدنگ ظلم تو از دل برآورده من — هزار رخنه گشوده از دست خونبارم
الی دمشق ز کوفه بروی ناقه ز غم — گهی بغش گهی تیقظه گاه بیدارم
چه کمیت بقلتو بخشد هر دم — گهی بشهر گهی کوچه گاه بازارم

چه آتشی است چنین شعله ور نموده تو — که سوخت از شررش جسم جان یارم
بس است شرم کن ای بی حیای ظلم شیم — چه میزنی به لبش چوب میکنی زارم
چنین خیال ز کجا جزم نموده تو — در این خصوص اسیری و زیر مختارم
اگر بخشم کنم من نظاره بسوی فلک — بماند از حرکت طاق چرخ دوارم
غم حسین مرا کرده مبتلای تعب — اگر نه قدرت تو میت کرده خوارم

نال الخیر عمکش بسید سجاد
که اوست زور جز او خواه غمخوارم

ایضاً وله

چه آتشی است ندانم بدل فکنده شرر — که سوخت جان و تنم گشت مثل خاکستر
چه ماجراست ندانم هزار پرده شش — بروی خاک فتاده جوان علی اکبر
ذات سر به بیابان تهاجوان دو با — ز کثرت عطشش کرده غش علی اصغر
فغان ز دور تو ای چرخ کی روا شود — اسیر شمر ستمگر بنات تشنه جگر
بروی نعش علی اکبر آمده لیلا — بجسم چاک دو صد پاره اش نموده نظر
غریق لجه خون دیده نور عینش — مثال چشمه روانست خون جسم پسر
هزار پاره فتاده بر خاک چنان تن — تمام کالبدش زخم نیزه و خنجر
چنان بناله درآمد که آه پر آتش — فکنده لرزه برین عرش خالق اکبر
بحسرت چشم گشوده نظاره کن بابا — فدا شود به توای جان بی نوا مادر

[illegible]

زبانحال ام کلثوم با حضرت عباس علیه السلام

ای جان برادر قربان جانت اینجا خواهر   ایستاده بنگر بر حال زار کلثوم مضطر
بنگر بحال این بی‌کسان مرو بمیدان   مار سوزان بر بار هجران زار و مکدر
زار و غمینم چو در این دشت چو پلاسم از غم   میدانی جز تو یک تن ندارم همه دیگر
یکدم توقف کن بیقرارم طاقت ندارم   از غم دو چارم ره را هم بر جانم اخگر
بر سمت میدان مبرانی تو سمند صرصر   ستایم آخر من پاپیاده ماندم برادر
لطفی بفرما بر حال زارم کم مانده از غم   جان بر سپارم ای نور چشم زهرای اطهر
کن یک تصور شاهزاده پاپیاده   نور عقاب من در عقابم با دیده تر
رقی برای اصغر جانم روح روانم   بنگر بجو اسر عباس حیدر شیر غضنفر
یک ستمگر عدوان از یک طرف هم   آه یتیمان افکنده بنگر بر چرخ اخضر
اندوه هجران با چه عدوان کلثوم غمکش   زار و مشوش کشد از دلش بیچاره خواهر
انبوه لشکر با تیر و خنجر بر شمر بد اختر   حمله ستمگر بی رحم و کافر ایستاده کیسر
ما بی‌پناهیم بیداد خواهیم در این بیابان   عطشان بنوران گریان نالان بی یار و یاور
از ظلم کینه گریه سکینه افسرده بنگر   آل امیر عرش کرده از تشنگی خشکیده حنجر

دلگیر زینب غرق گناه است مخلص بی‌پناه است
کشته خجلت خواهش نیاری در روز محشر

زبانحال جناب سکینه علیها السلام

کشیده شعله چنان بر دلم شرار کدر   که سوخت از گدازش این سکینه مضطر
ز بس ملولم ای عمه دگر نمانده تاب   ز کثرت عطشم چو نشود در تنگ بصر
ز رفت آب بیاید که جرعه نوش کنم   کجاست عمه بیامد جوان علی اکبر
تا آب خواهم ای عمه بخر اکبر را   ز ناهمجر مرا آتش عطش بهتر
چه شورشی است ز لشکر بچرخ گشته بلند   بیان کن بمن ای عمه الم پرور
بگوش من رسیده صدای هاشم   رود باد علی اکبر آن غضنفر فر
نه دهشت عطش است اینچنین که مینالم   هراس دارم ای عمه ز شبیه پیغمبر
رود ز چشمم علی اکبرم روا مکن   ببینم از گدازش من غریب تشنه جگر

سکینه وار بکن آه و ناله ذاکر
مخوف روز جزا دیگر ابتر

زبانحال زینب علیها السلام بر روی نعش قاسم علیه السلام

دیده بگشا ای سرو ریاض حسنم   نظری کن بمن ای غرقه بخون محزنم
با دل خون شده بالای سرت استادم   عمه غمکش تو زینب بیچاره منم
تو ز نوح خاک بخون کشته آغشته ولی   بر سر نعش تو من نوحه گر موی کنم
پاره پاره چو گل فصل خزان بر رخ خاک   دیدم این کالبدت سوخت از آن بدنم
چون نگاه ان کردم به سرو ورا می‌سوزم   آتش فرقت افکنده شراره به تنم

یک هزاره بدو صد خار گرفتار شده / غنچه‌ی نشکفته خزان گشته بر این چمنم

حرف نوک خارم بیابان بلا / نیست در دهر آستم دیده بجز خون شستنم

هر قدر آب از این قوم بر این طفل یتیم / خواستم گوش نداد بر این یک سخنم

جان بده در ره جانانه بنال ای اکبر

خاک غربت وطنم گشته لباسم کفنم

ایضاً

درین زمانه به طفل بی پدر گشته / کدام یک چو من آتیمه در بدر گشته

هزار یک ز غمم گر کسی جهان سوزد / دل سکینه مگر عمه از جگر گشته

نظر بر اشک ترم کرده کن تصور تو / ببین سکینه چه سان عمه خون جگر گشته

ز بهر جرعه دلم گرچه تشنه بود ولی / ز بهر تلخ اجل عمه تشنه تر گشته

کجاست در بدر زیر این سپهر بلند / صباح و شام چو من عمه در بدر گشته

غم فراق پدر بر دلم نموده اثر / از آنکه آتش غم عمه شعله ور گشته

قضا نموده رقم بر خدا است مگر / برای طفل یتیم این قدر قدر گشته

ز ظلم شمر ستمگر جفای کرد و نیست / ز من برادر من عمه بی خبر گشته

ز گلستان یک سمت لاله می روید / ولیک داغ دلم عمه بیشتر گشته

بهر دلی که رسد آه عمه می سوزد

ز ناله‌ی دلگیر بر بشر گشته

زبان حال جناب لیلا در راه شام

کناره کن ز رخت عنبرین سا ز ازا / نظاره کن بر رخ ز اشک حمرا را

اسیر زلف تو لیلی چو قیس مجنونه / گهی به شهر گهی کوه گاه صحرا را

اسیر کرده ببین شمر دون بد اختر / ز بعد حضرت علی دختران زهرا را

نموده پاره ز حسرت علی ترحم کن / خدنگ ناله دل قلب سنگ خارا را

دوباره آه ز دل گر کشم اگر بی تو / یقین بلرزه درآرم سما و غبرا را

بلطف آمده اکبر ز بیکسی نظرم / مگر نمی‌شنوی این نوای غرا را

جفای چرخ غم هجر جور کوفه و شام / بهجو من نکشم این ظلمهای کبرا را

یکی بخود ترحم علی ازین فرقه / بحال زار بنات بتول عذرا را

کشیده شعله حسین بهر دوست می‌ترسم

شرار ناله دلگیر چرخ خضرا را

اذن خواستن جناب علی اکبر علیه السلام

سرشک دیده اصغر نموده دیده ترم / شرار آه سکینه زده چنین شررم

نموده آب طلب از من آن دو طفل صغیر / ز آتش عطش اسر دو طفل شعله ورم

بهر دو تشنه همین تشنه وعده کرده بابا / بیا بیاد آب هم او است عازم سفرم

خجل شدم من از ایشان بابا ترحم کن / چه قدر دارد عطش آن دو طفل با جگرم

کرم تو اذن دهی اذن ما تو آسان است / توئی سبب بتفعانم باین قدر کدرم

شوند هلاک عطش من نمی‌توانم دید ... عیال در بدرت در مقابل نظرم
زناله‌های سکینه مرا همین بهتر ... که پاره پاره شوم پیش دیده پدرم
سکینه هر قدر عطشان آب باشد من ... زنم سر تیغ اجل از سکینه تشنه ترم
ز خیل کهتر این ناله‌های اکبر است
هراس دارم از این وادی قضا قدرم

ایضاً

زهجر شبه پیمبر ز بس که دلخونم ... ز دوست زرد شده عمه رنگ گلگونم
درون زورق تن دل ز آتش غم ترسم ... شود غریق ز گریه بر دو جیحونم
چه کرده بودم العمه فلک بکودکیم ... یتیم کرده چنین در خرابه مسکونم
خیال کرده العمه در این سیاه شب ... پر داد از این قفس مرغ روح محزونم
ببین فراق اکبر کرده قیس لیلا را ... نه من ز فرقت او در مقام مجنونم
هوای وصل پدر کرده گرچه خورسندم ... ز فکر و فرقت عمه زیاده محزونم
به پیش چشم عدو در جهان اگر خوارم ... ولی حضور پدر جد و جده خاتونم
شکایتم همگی زین یزید ملعونست ... نه داغدار فلک سیر کرده ونم
بنال ای دل اکبر بر سکینه چنان
که خون دل شود از اشک چشم جیحونم

زبان حال فاطمه صغرا علیها السلام

در این زمان جوانی نموده غم پیرم ... ز کثرت غم و محنت ز عمر خود سیرم

نموده جور فلک مبتلای تقدیرم ... چه کرده فاطمه الجد چه تقصیرم
بخواب دیده‌ام امشب دیار زهرا را ... مثال لجه خون کن تو جد تعبیرم
میان بحر بلا دیده‌ام الفاطمه را ... همه با فغان جد چیست تدبیرم
بروی نعش دو صد پاره علی اکبر ... فغان آه سکینه نموده تأثیرم
چه هست بر سر آن آه من نمیدانم ... برادرم چه شده یا چه گشته همشیرم
بروی خاک فتاده بدیدم آن پدرم ... کلامی گفت چنین جد داد تغییرم
چه کرده‌ام شما میر بندی اکبر ... گهی به تیر گهی نیزه گاه شمشیرم
مریض بستر این درد بی دوا بودم
علاوه محنت این وقعه کرده دلگیرم

ایضاً

مرا بابا کجائی بابا فدای تو من ... سکینه توام آخر دو چار کرده محن
بزیر نیزه و شمشیر غرق گشته بخون ... مگر تو ئی پدرم ای هزار پاره بدن
منم ستاره باغ خزان گشته تو ... شده است گلگل اسیر زاغ و زغن
بگو دقیقه که آیا چنین فتاده تو ئی ... توان قلب سکینه تو ئی امام زمن
نه رخت هست نه سر روان این صد چاک ... چگونه من بشناسم تو ئی آن جای حسن
ز بس که نیزه و شمشیر روی هم زده‌اند ... زیاده است ز انجم جراحات این تن
کند چه چاره سکینه روان گشته چنین ... بابا ز جسم تو خون شد جوی بار چمن
بنال اکبر ظلمی بحال آن پدر بی
ز جور شمر ستمگر نه غسل شد نه کفن

ایضاً

کجائی ای شه دین مبتلای کینه منستم
سکینه دل زینب بابا فدای توام

تو زیر نیزه و شمشیر و تیر پنهانی
نظاره کرده ببین من ترا نمی‌جویم

ناوک ستم وقت سپردا ده
ز جور شمر بابا خون شده در اشک ترم

ز بسکه قمچی و سیلی زده شمر و سنان
کبود گشته زخم هم جراحت تنم

مرا بیابان بهم تا سر بلاکش خود
بروی سینه که شمر دون نهاده قدم

فتاده بر رخ خاک و چاک صد پاره
بگو تویی پدرم الشهید وادی غم

من هر چه می‌جویم ای حسین ندارم نشان
علامتی تو زان تشنه لب نمی‌بینم

چرا از آنکه سر داری لباس بر تن
چگونه بس من مضطر ترا پدر گویم

سر از این بت زخم تیر و نیزه است
تویی حسین من ای مه‌پاره چسان بابم

بگو قتلگه افتاده این تن بی سر
تویی حسین من مبتلای درد و الم

تویی حسین گران خون چشم سغیر
بمن جواب بده ای قتیل تیغ ستم

جواب داد حسین بر سکینه دلگیر
ولیک تاب ندارم کنم چگونه رقم

ایضاً

برای جرعه دل تشنه دیده گریانستم
ز جام عشق حسین خورده تشنه برگشتم

بکوی فرقت اگر چو قیس لیلائیم
ز هجر اوست چنین را برو دار جدا گشتم

در اشک من ابدم چنین که برجاست
ز وقت سر انگونه خونجگر گشتم

دمیکه بر سر نعش پسر گذر کردم
ز ناله آه دل انگونه شعله ور گشتم

من از ازل اکنون مبتلای غم بودم
گواهم اوست که دلگیر این گدا گشتم

ایضاً

به پیش دیده ما در سر نیزه جدا
ندانم آنچه مصیبت چه جراحت خدا

ز روی ناقه خود لیلی اسیر ستم
گرفت روی علی اکبرش نمود صدا

ببین همه بر تو اکبر چگونه در بدرم
کباب گشته دلم از جفای شمر دغا

ز بسکه کرده ستم من غریب تنها را
چو قوس گشته قدم خون شده بدیده بکار

کناره کن ز رخت زلف ای مه اکبر
بحال ما از خدای قتیل تیغ جفا

علی نمانده به تاب جان هم ز کثرت غم
بروی ناقه من زار مبتلای بلا

دخیل آمده دلگیر بر در حرمت
شوی تو داد رس ای شفیع روز جزا

ایضاً

شوم فدای فدائی که تشنه قربان گشت
برادر و پسرش اسم فدای جانان گشت

نهال اکبر این خون بحال مددی
فدا براه وفا او کباب عطشان گشت

بریز دیده تو همچون دل این ماتم
در سر شک سکینه ز گریه مرجان گشت

فغان ز ناله زینب سر برادر خود
چو دید بر سر نوک جدای عدوان گشت

چنان بناله در آمد ز آه پر شررش
که جن و انس ملک از شراره سوزان گشت

بگفت فدای این جان بی نوا خواهر
حسین ز هجر تو بنگر چگونه بی جان گشت

مکن بحال بنات یتیم دلجوئی
سرت به نیزه چنین آفتاب تابان گشت

بنات نعش شده این بنات فاطمه بین
حسین سرت بجدا چون مه درخشان گشت

سر شک دیده دلگیر گشته خونجگر
ز بسکه در غم تو گریه کرد و نالان گشت

ایضاً

سر شک دیده زینب نثار جانان شد
بکوی هجر حسین لجه دیده گریان شد

خمید قامتش آندم چو دید صد پاره
بخون طپیش حسین اش فتاده غلطان شد

عیال در بدر آن شهید تشنه جگر
نشان ناوک و تیر جفای اعدا شد

تمام عالم لاهوت ماند در ظلمت
تنور خولی چو برج مه درخشان شد

گرفت لرزه ز وحشت سما و غبرا را
به قصر ظلمت خولی چو مهر پنهان شد

زدند نیزه و چو سرهای ماه سیارا
تمام آل پیمبر چو بید لرزان شد

چو دید لیلی بیچاره طره پسرش
بنوک نیزه ز باد صبا پریشان شد

نظر نمود بر آن زلف خون آلودش کرده
کشید ناله ز آتش ناره سوزان شد

بگفت فدایی تو این مادر اسیر تو
بکوی هجر تو عندلیب نالان شد

بسال دیگر چاره طلب جهان
بیا به رد تو زین آستانه در نشد

ایضاً

تنم ز آتش حسرت ز نامحرم شد
از دست آه دلم چنین بی جگر شد

خمید قامت زینب چو دید از تن
بروی خاک حسینش فتاده بی سر شد

لب خشک شمر جفا جو خیام طاهره را
چو دید آن لعل بی پناه و یاور شد

نمود ناله چنان زینب الم پرور
که قلب ختم نبی زین کدر مکدر شد

بزد شرار جفا جسم خود چو پروانه
زنار داد رسان این اسیر تر شد

زشور شین اسیران از تشنه جگر
قصای کرب بلا عرصه گاه محشر شد

اسیر گشت سکینه یتیم دلخسته
سر شک دیده اکبر آن احمر شد

[illegible]

ایضاً

تو ماه برج بنی هاشمی برادر من
بروی خاک توئی پاره پاره یاور من

بروی نعش تو کلثوم خواهر تو منم
بیان کن توئی نور دو چشم حیدر من

نه رخت داری یا زره و دست داری نه سر
چگونه من بشناسم توئی غضنفر من

نه اسب داری نه جوشن نه تیغ داری شنیک
توئی چگونه بگویم اخی دلاور من

چسان بگویم عباس ای تن بی سر
توئی توان دل بی شکیب مضطر من

جفای شمر غم هجر کرده در بدرم
شد است خون جگر بحز این ور تر من

بروی نعش تو ای سرو بوستان علی
شرر فشنده بجان ناله پر اخگر من

خمیده قامتم اما چرا نمی میرم
حسین فتاده صد پاره در برابر من

بنال روز و شب ای دلگزیده تر تر بس
پناه تست ابدا این شفیع محشر من

ایضاً

بسینه داغ علی اکبر جوان دارم
بدل شرار که در ناله زبان دارم

زهجر شبیه پیمبر فلک اگر پرسی
هزار گونه ستم از تو من نشان دارم

اگر ز شهرت هم بر بی مشهورم
من آن اسیر غریب محزون لهراسان دارم

زناوک ستم شمر دون بد اختر
هزار زخم بر این جسم ناتوان دارم

اگر گواه نخواهی چه قدر در بدرم
نظر بکن ز آتش این قدر خم کمان دارم

بکوی هجر حسین آن شهید وادی غم
بدیده خون جگر هم دل فغان دارم

اگرچه سینه دو صد زخم کربلا دارد
بدان زنا ده و آن من بدل نهان دارم

جفای شمر ز الحباب کر داوری … چه قدر شکوه از آن جور ساربان دارم

اگرچه ای دبیر بیچاره غرق عصیانست

رب عفو من از شاه انس و جان دارم

ایضاً

چه قدر شکوه که از جور کوفیان دارم … هزار مرتبه افزون ز شامیان دارم

بروی ناقه چو من داخل دمشق شدم … از دست قامت خم چشم خونچکان دارم

گشودند خلق بیرون جمله بر شماتت ما … که زخم سینه از آن ناوک زبان دارم

فغان ز بزم یزید پلید بی ایمان … از آن ستم به دلم داغ الامان دارم

ز کوفیان اگرچه دل ز غم پر بلا دارم … ولی ز شام از آن بیشتر نهان دارم

ز جور کوفیان این سرشک تر دارم … ز شام شوم همین قامت کمان دارم

ز بسکه جور و جفا گشته در دمشق مرا … از آن جفا به زبان دایما فغان دارم

یزید داده مکان این اسیران را … چه داغها به جگر من از این مکان دارم

ز تیر ناله دبیر از غم زینب

هزار زخم از این جسم ناتوان دارم

ایضاً

فغان ز تیر فغان جناب عبدالله … بدید از دل زینب گشود هزاران راه

ز دست عمه چو شد رها چو پاره … به رزمگاه روان آن یتیم بیچاره

رسید دید عموی حسین تشنه جگر … به روی خاک فتاده میانه لشکر

یکی خدنگ یکی نیزه میزند به تنش … مثال چشمه روان گشته خون کالبد نش

کشید ناله ز دل و از کف فلک چو حسین … ستاره فتاد به دشت نمود لرزه زمین

فکند جسم یتیمش بروی جسم حسین … نهاد چهره خود هم بروی جسم حسین

چو شد بر حسین آن تن نازک … که می زدند عدو تیغ و نیزه و ناوک

حیا نکرد عدو ذره از امام حسن … نکرد رحم بر آن طفل کس از دشمن

چو دست طفل جگرگوشه رسول امم … بروی سینه عمش نمود خصم قلم

تن یتیم حسن چون حسین بجان گشت … ز وحشت ارض و سما مثل بید لرزان گشت

چو شد غریق بخون جسم نازنین عبدالله … جهان بدیده زینب چو لیل گشت سیاه

فکند ناله دبیر شور و شین بجهان

خمید قامت سروش الکه کرد فغان

ایضاً

ز رنج چرخ چو دردمند انم … دو چار دام بلا بی پدر نمیدانم

همه ز عمه اگرچه یتیم بسیار است … ولیک مثل خودم خون جگر نمیدانم

بکوی هجر از این سپهر بلند … چو خوبش عمه دگر دیده تر نمیدانم

هزار گونه ستم دیده ام به هر قفا … دگرچه قدر بلاهست بر سر نمیدانم

خیال نقش چه دارد آتش غم … چنین که گشته به دل شعله ور نمیدانم

اثر نکرد آه من چرا این فرقه … من عمه ناله خود بی اثر نمیدانم

درین زمانه میان بنات خسته دلان … مثال سینه خود پرکدر نمیدانم

زبسکه سیرم از عمرم چو چوبش در دنیا   بزیر تیغ اجل تشنه زمین دانم

بسوخت قلب حجیر مختصر کن ای اکبر
دگر چو ناله تو پرشرر نمیدانم

ایضاً وله

شده برنگ ترم ارغوان نمیدانم   چه هست بستر من عمه جان نمیدانم

چنانکه میفزاید این صرصر جفا بچمن   هراس دارم از این گلستان نمیدانم

چه شور شیب برزم بلا از این غم   شرر گرفته دل ناتوان نمیدانم

چه هست عمه بگو از دل عیال علی   بچرخ میرسد آه و فغان نمیدانم

بهر که مینگرم دیده اش چو دیده من   چه هست کشته چنین خونچکان نمیدانم

برفت رزم بلا آه دیر شد عمه   چرا نیامد امام زمان نمیدانم

فتاد لرزه ز دهشت بجسم بیجانم   چه غلغل است در این کوفیان نمیدانم

فلک بخواره یتیمم بیان کن عمه   ز چیست گریه تو در نهان نمیدانم

کجاست دلکش سالار که زار خیالد
چرا فتاده چنین از زبان نمیدانم

ایضاً

بچرخ میرسد از دل فغان نمیدانم   چه هست بر سر من بینوا نمیدانم

شرار ناله که از دل بمیانه شب   کشیده شعله بجسم چرا نمیدانم

چنان نموده اثر بجسم کمیت خونم لم   شده برنگ نصیر بر بلا نمیدانم

بمن برادر من بوفا بود چنین   کجاست شبیه رخ مصطفی نمیدانم

برای پرسش حالم نیامد عمه یقین   دو چار گشته چو من بر بلا نمیدانم

جفای شمر چنین عمه دربدر کرده   من این اسیری خود از قضا نمیدانم

خرابه گشته مکان عیال پیغمبر   من این ستم از فلک بیوفا نمیدانم

گواه باش با این یزید بد اختر   چه کرده حیف ای خدا نمیدانم

همیشه دلکش زینب با عزادارات
بسوز داغ تقصیر من آ نمیدانم

نوحه جناب لیلا علیها السلام

توقف کن ای شبه روی پیمبر   نظر کن باین مادر زار و مضطر

روا نیست علی در سر کوی حسرت   که خون آید از این دو دیده تر

تو میدانی ای اکبر غربت ما در   ندارد بجز تو در این دشت یاور

بر این رزم دهشت مرو من غم چم   ستاده ببین شمر دون بد اختر

حذر کن از این رزمگاه پر آشوب   ندارد رحم این گروه ستمگر

ترا اگر کشند اکبر اینقوم کینه   چه چاره کند بی تو بیچاره مادر

نباشد روا هر گرا نغم مبتلا   که زلف سیاهت بخون بینم احمر

رخ خاک محنت علی من از آتش   چه سان بینم افتاده جسم تو بی سر

شده نوحه خوان بر تو دلکش ز غمش
شفاعت کن او را تو هم روز محشر

ایضاً

شهید خنجر عدوان حسین وای — بخون جسم خود غلطان حسین وای

اسیر شمر دون کشته عباس — بجانان داده جان عطشان حسین وای

سر اکبر پسر آل پیمبر — ز هجران کشته چون جان حسین وای

خیام آل حیدر گشته یغما — ز نار کوفیان سوزان حسین وای

کمان شد قامت بیچاره زینب — سکینه کرده چون افغان حسین وای

زمین و آسمان می گوید امشب — قتیل نیزه و پیکان حسین وای

شده خنجر بدست شمر کافر — ز جور خویشتن گریان حسین وای

بمانده انجای قوم کینه — تنش بر خاک و خون عریان حسین وای

تو هم صبح و مسا در بزم ماتم
بگو ای اکبر انالان حسین وای

ایضاً

امشب علی مرتضی — مهر سپهر ارتقی — آمد بدشت کربلا — مسکینت با صد آه و وا

حسین حسین حسین حسین

بر چهره خاک این تویی — پیکر بافلاک این تویی — با جسم چاک این تویی — مسند نشین قل کفی

حسین حسین حسین حسین

فرزند حیدر این تویی — با جسم بی سر این تویی — صد پاره پیکر این تویی — نور دو چشم مصطفی

حسین حسین حسین حسین

باعث بر افغانم تویی — آتش بقربانم تویی — بر چشم گریانم تویی — تویی ذبیح از قفا

حسین حسین حسین حسین

توشاه تخت عزتی — تو کشته رغبتی — قتیل تیغ امتی — آرام جان مجتبی

حسین حسین حسین حسین

کشته عیالت دربدر — ای نور دیده پدر — زخمت جسمت بر سر — ای غرقه بحر بلا

حسین حسین حسین حسین

دل اکبر سینه فغان — کویشاه اکبر جان — کرده بجود و ر دان — ای تشنه ذبیح قفا

حسین حسین حسین حسین

ایضاً

بگو بقاسم عمو عهد خود وفا بکند — ببرد و قلب من بینوا دوا بکند

بمن قرار این داده در حضور شما — هر آنچه خیری که بابم مرا روا بکند

کدام امر عمو باشد از شهادت به — روا است نکشته بمن عزم در قضا بکند

روی بزم بیا چتر زمن قاسم — بکن خیال که عبد الله است رها بکند

روا مدار اغار روی رنگ حنا را — غم فراق تو مانند کهربا بکند

من این توان ندارم که شیشه ای سر ترا — به پیش دیده من از بدن جدا بکند

تو کشته باشی برادر روا است عبد الله — بروی نعش تو نشسته و وا اخا بکند

ببر برادر و برادر بزم کشته شویم — خوشست بر سر ما مجتبی نوا بکند

سرشک چشم حسینی چو این شیخ وبائم ما
چو عندلیب خزان دیده هر آه و وا بکند

رجال

نوحه جناب لیلا علیها السلام

ای اکبر جوانم ای گل گلستانم بنگر من از فراقت چون بلبل خزانم
با ناله و فغانم

بنگر بر این بیچاره ای جسم پاره پاره بر روی نعش خونت با چشم خونچکانم
با آه و الامانم

از بسکه دلفگارم کم مانده جان سپارم از کوی فرقت تو بر تیغ غم نشانم
هم زار و ناتوانم

از ظلم شمر ابتر خون گشته دیده تر رفته سر از فراقت بر یغما خانمانم
چون قیس بی مکانم

از جور کینه زارم بر درد غم دوچارم از تشنگی نمرده دیگر طاقت جانم
نه نطق در زبانم

آن غنچه که بگذشت یا جسم چاک چاکت هم گرده هدف از جور بر ناوک سنانم
این زخم دل عیانم

از زندگی بیزارم بر شمر دون اسیرم بگشاده دیده بنگر بر چشم خون فشانم
بر قامت کمانم

من غرق در گناهم علی تو بی پناهم افتاده کشته ات دیگر نوحه خوانم
من کلب آستانم

ایضا

بابا بابا کجائی بنگر بحال زارم از ظلم قوم کینه بر درد غم دوچارم
بر ناله زارم کم مانده جان سپارم

تو دیدی من قضائی من دوچار جفایم بنگر بابا بروئی مانند کهربایم
غرق بحر بلایم بر آه آتشکارم

از جور یکی شمر بنگر بروی زردم هم از غم فراقت مغیلان موداه دم
هم بر دل آه سردم بی تاب بی قرارم

از بسکه غم رسیده بر جسم ناتوانم بابا بابا نظر کن بر چشم خونچکانم
غم کرده چون کمانم بر آه پر شرارم

از ظلم صرصر غم افسرده گلستانم بابا ز جور دشمن بر تیغ غم نشانم
پیوسته در فغانم چون گل اسیر خارم

زو با آتش ناله دیگر ز رو مضطر آمد روز مشکل ای نور چشم حیدر
بر چرخ خصم اخگر جز تو دیگر ندارم

ایضا

عمه عمه نظر کن من بی نوا را از ظلم کینه روئی بشکند کهربا را
این درد بی دوا را

عمه عمه غریبم هم زار و بی نصیبم بر من بود که دیده آنگونه ماجرا را
این جور این جفا را

آه از قوم ستمگر بجز بجان آزارم   داده ورد زبانم این بانگ وابابا
افغان وا اخارا
ای عمه سکینه لعنت بقوم کینه   از من جدا نمودند آن شبه مصطفی را
آن یار مه لقا را
من شکوه وا زنان از جور چرخ گردان   داده اسیر عمه آن شمر بی حیا را
اینجور اشقیا را
از جور سیلی عمه رخ دارم نیلی عمه   خون گشته هم ز شمرم بجز بجز خدا را
بی یار اقربا را
ای عمه بیچاره دل دارم پاره پاره   این شام بد حالم بجز این خون بکا را
این آه این نوا را
کو عمه اکبر من ششه پسر من   عمه دلم میخواهد فرزند مرتضی را
سقای کربلا را
عمه عمه دلگیرم کی لائق زنجیرم   من که طاقت ندارم اینجور بر بلا را
عمی جدا جدا را
متضمن وله من کلام حافظ
از من گرفت گردون این شبه مصطفی را   دل میرود ز دستم صاحبدلان خدا را
دل گشت گرده نالم رخ رنگ کهربا را   دردا که راز پنهان خواهد شد آشکارا

دل دارم عمه پر خون از جور شمر ملعون   ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
من میروم بمیدان ای عمه زار محزون   نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا
ماندم من بیچاره در بحر محنت ای خضر   کشتی شکستگانیم ای باد شرطه برخیز
زین دهشتم رها ده با چشم خون دل ریز   شاید که باز بینیم دیدار آشنا را
افتاده عمه بر دل از تشنگی تزلزل   در حلقه گل و مل خوش خواند دوش بلبل
این مرغ روح بر تن میگویدم تغلغل   هات الصبوح هبوا یا ایها السکارا
دارد هزار علامت از شورش قیامت   ای صاحب کرامت شکرانه سلامت
من زار مینوایم اندر دیار غربت   روزی تفقدی کن درویش بی نوا را
از ترس قوم کینه آشوب در دم هست   آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
آخر دل ام شو شکس اکبر دو چار زحمت   با دوستان مروت با دشمنان مدارا
یار و رقیه عمه جمله بره فتادند   در کوی نیکنامی ما را گذر ندادند
جام شهادت خورده بر فضل ایستادند   گر تو نمی پسندی تغییر ده قضا را
مغرور شد چون ابلیس از درگهش خدا راند   آن تلخوش که صوفی ام الخبائثش خواند
از نطفه حرامش این شمر بیحیا ماند   اشهی لنا و احلی من قبلة العذارا
باید بشمر ظاهر عمه آتش فروزد   سرکش مشو که چون شمع از غیرتت بسوزد
تو صبر کن بظاهر غم گریه ترم مدوزد   دلبر که در کف او موم است سنگ خارا
با ام حسین ستاده بی یار و بی برادر   آیینه سکندر جام جم است بنگر

عمه عمه نظر کن برروی زرد اکبر   تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
دلگیر زین مصیبت یکلحظه نیاسود   خون دلش ز گریه در دیده گشته چون رود
حافظ بخود بپوشید انخرقه می آلود
ای شیخ پاکدامن معذور دار ما را

ایضا

فلک یزید کجا آل بوتراب کجا   تن حسین کجا چهره تراب کجا
چه ظلم بود فلک بر حسین نمودۀ تو   تنور خولی کجا قصر آفتاب کجا
فغان ز جور تو ای چرخ دون تو قرآن   سر حسین کجا مجلس شراب کجا
چه ماجراست ندانم فغان ز کینه تو   امام عصر کجا نغمه رباب کجا
چه آتشی است چنین شعله در نموده تو   خراب شام کجا آل انجناب کجا
چه سان رواست فلک این ستم که کرده تو   توان لیلی کجا بار کشتاب کجا
چه کرده بود سکینه دمی تصور کن   یتیم طفل کجا سیلی عتاب کجا
ببین رواست فلک آل پاک پیغمبر   دیار شام کجا جمع بی نقاب کجا
بحق کشته ره تو بگیر از کمند حسین
بنال عذاب کجا در تن تو تاب کجا

ایضا

آه از آن دم قاسم تازه جوان   گشت از خیمه سوی میدان روان
دید عروس زار قاسم میرود   طاقت تاب دلش را میبرد
گفت قاسم رحم کن من مضطرم   نیست جز تو هم امید دیگرم

بی تو چون سازم درین دشت بلا   ای گل نو خیز باغ مجتبی
من غریب بیکس و بی یاورم   مثل غنچه هم دو چار صرصرم
این همین سر گر نمیباشد روا   سوزم از نار فرقت بر ملا
همچو برگ بید شد لرزان تنم   بی تو میباشد یقین بیجان تنم
من ندارم طاقت و تاب فراق   کو توان دل بنار اشتیاق
گرچه این قلب پرا خون غمست   لیک هجر تو سراسر آتش است
کن یقین میسوزد این بیچاره را   این غریب بیکس آواره را
بخدا این لشکر سراسر کافر است   شمر بد اختر از ایشان بدتر است
دارم این دشت بخون غلطان شوی   هم نشان ناوک عدوان شوی
من اسیر مضطر دوران شوم   مبتلای آتش هجران شوم
شعله ور گردد بدل این نار غم   سوزد عالم از شرار ناله ام
کار دلگیر غریب فغان شود
در آتش از غمت جان شود

ایضا

آه از آن ساعت علی اکبر ز لیلا شد جدا   دید لیلا میرود او چو شبه مصطفی
ناله کرد از عقب چون بید لرزان شد ز غمش   گفت توقف کن دمی ای نوجوان مه لقا
من ندارم طاقت و تاب فراقت ای پسر   سوزم از نار فرقت این نباشد روا

من غریب بیکس بی یار بی غم پرورم   این قدر لشکر ستمگر چون کنم من بی نوا
دیده و دلگیر خونبار است علی از غمت
میکشد بسکه نوا مانند بلبل وا ابا

ایضاً

ای علی ای شبه روی مصطفی   ای گل نوخیز باغ مرتضی
تو بمیدان میروی با صد شتاب   من میایم از عقب با صد نوا
پا بپا پیاده ماندم آخر ای پسر   کن توقف لحظه بهر خدا
من غریب بیکس بی یاورم   چون کنم بی تو درین دشت بلا
ای پسر اینها در تو مضطر است   اینهمه حسرت مبین بر وی روا
بحر اکبر رزم بحر لشکر است   جمله بر حم و ستمگر بی حیا
پس چه سان رد کن بیابان درت   چون شود بر درد حسرت مبتلا
بی تو میباشم دو چار درد و غم   از کجا آرم دوا من بی نوا
خون شده اشک دلکز عکس ز غم
تو هستم او را دادرس تو در جزا

ایضاً

آه از آندم زینب خونین جگر   کرد بر نعش حسین خود گذر
دید آن جسم ز گل نازک بخاک   گشته با شمشیر و خنجر چاک چاک
بسکه زخم تیر دارد بیحساب   پرگشوده بر زمین مثل عقاب
چشمه چشمه خون از آن تن میرود   از دل زینب قرارش میرود
نه لباسی هست بجسم آن شهش   ناله کرد و چنین گفت خواهرش
این تویی آن زینت آغوش نبی   تو توان قلب زار زینبی
تو جلیس مسند پیغمبری   کشته تیغ و سنان و خنجری
ای بخون غلطان حسین من تویی   زینت قربان حسین من تویی
ای قتیل خنجر شمر دغا   تو حسینی ای ذبیح من قفا
که سرت را از بدن کرده جدا   که نموده بر تو این قدر جفا
کو ببینم ای شه گلگون قبا   بر تن صد پاره تو من فدا
می نخفتی من عزیز داورم   نور چشم حضرت پیغمبرم
مادرم زهرا شفیع محشر است   خود امام عصر بابم حیدر است
تشنه لب کشتند این لشکر ترا   خون نمودند این چنین اشک مرا
شد سرشک دلگیر بیچاره خون
از غم زینب فتاده شد زبون

از زبان جناب سکینه علیها السلام

چو آهم آه که تاثیر دارد   ز غم خونین دل اسیر دارد
اسیری از برم نهایت لیکن   کرا چون من بپا زنجیر دارد
بگو عمه مرا شمر ش میازار   چه کرده بر تو کی تقصیر دارد

بگوید عمه گر مثل سکینه … جگر خون چشم چون دریا دارد
ز شرب تا دیار غاضریه … زده بر سینه‌ام هر تیر دارد
بیاید کو اجل عمه ز عمرم … نمیخواهم اگر خنجر دارد
رمق مانده به بند گر به جسمم … زند بر دست اگر شمشیر دارد
بروی ناقه بابا جان و هم من … کند کو گر قضا تدبیر دارد
نوا نیچه دل دلگیر دارد
قلم کی طاقت تحریر دارد

ایضاً

بیا ای عمه غمخوار و یارم … مکن از پیش چشم خود کنارم
به جسمم بسکه درد و غم رسیده … نمانده آنقدر جان بر سپارم
ز بس عطشانم عمه سوز از عطش … ز دل بگرفته هجر اختیارم
ز هجر عمو و باب و دو برادر … بسینه صد هزاران داغ دارم
بیا ای عمه ای آرام جانم … ندارم جز تو من جای فرارم
اسیرم کرده این شمر ستمگر … ز جور سیلی آتش نیلی عذارم
بگو رحمی کند از کوفه تا شام … که من کی طاقت زنجیر دارم
یتیم بیکس و بی اقربایم … ترحم کن بچشم اشکبارم
مکن دلگیر ناله بر سکینه
بسوز در روز محشر تا که نازم

درخرابه شام

نظر کن عمه ای آرام جانم … ببین این دیده های خونچکانم
درین ویرانه از بس غم رسیده … به جسم بی قرار و ناتوانم
نمانده آنقدر عمه درین شب … پرد عنقای روح از آشیانم
اگر میت این آثار ما بردن … چرا خشکیده لب عمه زبانم
چه سازم بس بنالم عمه بگذر … ز جور کینه بر قد کمانم
کشیده شعله میسوزم چه سازم … زده آتش بدل درون نهانم
نفس بر پیچ و تاب افتاده بگذر … مهمان یتیم ای میزبانم
وداع آخرین است ای عمه من … جرس فریاد کرد از کاروانم
مشو از ناله غافل دلگیر آنی
درین ماتم سرا من نوحه خوانم

جواب از زبان جناب زینب علیها السلام

مکن تو اینقدر افغان سکینه … مزن ناز فغان بر جان سکینه
اثر کرده بجسم داغدارم … شده از آه تو سوزان سکینه
ببین در سر شکم در خرابه … شده چون اشک تو حیران سکینه
ز جور کینه می بینم مکافات … شده چون خانه‌ام ویران سکینه
چه سازم بگذر این بی ره رب جانب … بمانده مثل تو گریان سکینه
بمن پرسی بابت چه گویم … چه سازم گشته‌ام حیران سکینه

نمی بینی خمیده قامت من / حسینم داده جان عطشان سکینه

سرش همراه با بیچارگان بود / تنش در کربلا عریان سکینه

شده دلگیر عمکش چون هزاره / به گلزار غمش نالان سکینه

فتاده بر کمند تو هر روزش
نمائی تا که تو درمان سکینه

ایضا

همی بینم سکینه بی نوائی / درین ویرانه بر غم مبتلائی

نمیدانم یتیمی زیر گردون / جگر خون در بدر با بی نوائی

دو چار درد بی چاره سکینه / چه سازم از کجا آرم دوائی

منال اینقدر یکدم کن تحمل / تو آخر نور چشم مرتضائی

سرت بر سینه ام بگذار یکدم / بخواب از درد و غم یکجا رهائی

زبسکه کرده گریه در شب / ز شدت گشته خون از یخکی

من بیچاره هم مثل تو گر تو / گرفتار یزید بی حیائی

چه سازم من مثال تو اسیرم / تو هم چون من گرفتار بلائی

ندارم چاره درد تو آرم / سکینه داد ازین درد جدائی

میاسا لحظه زین ناله دیگر / اگر تو بلبل باغ وفائی

شفاعت میکنم روز جزا من
اگر غرق گنه در محشر آئی

ایضا جواب

همی بینم سکینه بی قراری / بدست شمر بد اختر دچاری

زهجر قاسم و عباس و اکبر / تو هم مانند زینب داغداری

زجور سیلی شمر ستمگر / گهی گلگون گهی نیلی عذاری

درین ویرانه می بینم زینت / بروی خاک منزل داده زاری

چه سازم مثل تو من هم اسیرم / ندارم داد رس جز ذات باری

خزان گشته گل گلزار زینب / نمانده زان چمن یک غنچه باری

دوای درد من باشد سکینه / دگر جز تو ندارم یادگاری

چه سازد زینب بیچاره دیگر / تو هم از درد و غم جان می سپاری

بنال ای کبیر بیچاره دانم
امید دیگری جز من نداری

ایضا سوال و جواب

بیا عمه نظر کن بر سکینه / بخون آغشته مضطر سکینه

برس بر داد این بیچاره جز تو / ندارد یک نفر یاور سکینه

شده بیکس بکوی هجر اکبر / اسیر شمر بد اختر سکینه

به تنگ آمد درین ویرانه آخر / ز شبه مصطفی خواهر سکینه

روا کی باشد ای مجمر غم / بسوزد عمه بر اخگر سکینه

منوران عمه ات قربان سکینه / منال از هجر اکبر سکینه

ز آه و ناله جان سوزت امشب | سر شکم خون شده بحر سکینه
بیا این سینه زینب نهاده | مگر دان خاک را تر سکینه
منال ای باعث افغان زینب | عزیز شبه پیغمبر سکینه
گهی میگوئی عمه کو عمویم | گهی اکبر گهی اصغر سکینه
درین ویرانه چون تو دیگر است | چه سازد این سیه معجر سکینه
بجز دو دیده و آه غیر گریه | ندارم چاره دیگر سکینه
بجز این بسته زنجیر سجادی | ندارد این الم پرور سکینه
ببین در تر زین العبا را | ز درد و غم شده کوهر سکینه

بر این بیکس ز الطافت نظر کن
نیاید خوار در محشر سکینه

از زبان مادر قاسم علیه السلام

بیا قاسم درین ویرانه بنگر | بحال مضطر بیچاره مادر
بیا قاسم نظر بر مادرت کن | درین ویرانه چون گردیده مضطر
به بیمار فراقت کن نظاره | شده خار مغیلان بالش سر
روا دیدی پسر قاسم بمادر | عجب شد خاک این ویرانه بستر
رسید عمرم بآخر کی امیدم | چه سازم با همین حال مکدر
علاجی کن بدردم تو قاسم | ندارم غیر امید دیگر

نمانده آنقدر از جور عدوان | ده جان مادر بی یار و یاور

بشر از ناله اکبر عمکش
زده آتش بیطرف بر جانم اخگر

ایضاً

فغان قاسم ازین دار جدائی | بغربت وای ازین بی اقربائی
عجب پوشیدی تو جام شهادت | گرفتی منصب گلگون قبائی
نهادی مادرت بی کدخدا تو | شود مغروق بحر ابتلائی
برای پرسش حالم چه باشد | نزول کرده بر ویرانه آئی
مریض بستر درد فراقت | بیابد با وصال تو دوائی
بیا روشن کن این بیت الحزن را | تو ماه انور چرخ وفائی
سیه گشته چو بخت من دیارم | ز اختر نه قمر نه روشنائی
نظر کرده بحالم درخو | ازین زندان غم بلکه رهائی

بسوی والده پر اهل نظر کن
تو ای خیر شافع روز جزائی

ایضاً

نظر کن قاسم این افغانم امشب | زده آتش بیکدر بر جانم امشب
فکنده شعله بر صحن خرابه | ز دل این ناله سوزانم امشب
کشاده ناوک حسرت بچشم | دو صد رخنه بنیان ایمانم امشب

بیا بگیر سخن ای نامرادم درین دو دیده گریانم امشب
به کانون دلم شعله کشیده زتاب این آتش هجرانم امشب
چه خوش باشد رهاندی زین شراره زنار وحشت عدوانم امشب
نیاید بر فلک تا مه انجم چه قدری ظلمت حیرانم امشب
چه هست ار سر نمیدانم که فردا خدایا این چنین نالانم امشب
بکو دلگیر من غرق کنیاهم
تماما عفو شد میدانم امشب

از زبان عروس بعلی اکبر در کربلای پر بلا

کجایی ای علی اکبر برادر شبیه روی پیغمبر برادر
فدای دیده های نازنینت بحال خواهرت بنگر برادر
چه آتش شعله ور گردد نظر کن زبعدت شد شرر خواهر برادر
زده نار جفا بر خیمه تو ستاده بر کشش خنجر برادر
چه حالست این نمیدانم از این دشت ندارم غیر یاور برادر
نهادی خواهرت انگونه ویلان میان این قدر لشکر برادر
پناهی جز تو میدانی ندارم برس بر داد انخواهر برادر
به جور دستگیری طاق قد ال ندارد فاطمه دیگر برادر
زگیسو ناله دلگیر غمکش
فکنده بر دلم اخگر برادر

ایضاً در راه شام

بکن زلف از رخت اکبر کناره کند تا مادرت رویت نظاره
بزن بر سینه ام تیری ز ابروت شود تا چون سر تو پاره پاره
به سمت مادرت اکبر نظر کن به بیند روی چون ماهت دوباره
نپرسی بابا زان کرحال مادر بکن با دیده ات بار اشاره
فدا سازم علی چشم نازت بروی ناقه تا جان آشکاره
شود با لطف تو ای من فدایت بدرد لیلی بیچاره چاره
نمانده آنقدر جانم ز سوز تو فکنده بر دلم افغانم شراره
اگر پرسی علی این درد مادر چگونه من کنم یک یک شماره
بسینه زخم نوک درد و محنت گذشته از عدد مثل ستاره
بگلزار غمت دلگیر غمکش
فغان دارد همیشه چون هزاره

از زبان جناب لیلا علیها السلام

بروی نعش تو شبه پیمبر علی اکبر منم بیچاره مادر
فدای این تن صد پاره تو شود این لیلی زار و مکدر
کر این جسم ترا از سر جدارت فکنده بر زمین انگونه بی سر
بیک نظاره شد قدم خمیده ز اشک دیده هم باشد کوهر
نهادی مادر بیچاره ات را میان این قدر قوم ستمگر *

کشیده سر بگردون رایت غم   چه سازد بی تو این لیلای مضطر
جرس فریاد کرد از هر طرف هم   بجانها درد زد نار دیگر
نیائی تو اگر همراه ما در   کند مشکل سفرهای ز پیکر
وفادارم سرت بالای نیزه   همی آیم رود هر جا برابر
جرس واداد دلگیر خاکش
تو میدانی ندارد جز تو یاور

ایضاً در راه شام

فتاده بر جهت از نعش شبیر   نهان گشته علی از چشم مادر
سحاب زلف را یکطرف کن   شود تا منتظر این دیده تر
تو از نیزه من از ناقه نمایم   بهم یکدم نظر ای ماه منظر
کشیده شعله میسوزم چه سازم   زده نار کدر بر جانم اخگر
بروی زرد من لطفی نموده   نظر کن ای پسر شهزاده اکبر
غریب بیکس و بی اقربایم   ندارم جز تو من امید دیگر
اسیرم کرده بخت شمر ابتر   بروی ناقه بی معجر بگذر
ندارم طاقت اینقدر محنت   علاجم کن علی شبه پیمبر
نمانده اینقدر عالم نسوزد
ز نار ناله دلگیر مضطر

نوحه از زبان جناب زینب علیها السلام برادرش

الشهید وادی غم نور دیده پیمبر   قامتم خمیده بی تو از جفای قوم کافر
چاره کن مدد خواهر   زینبت قربان برادر
الحسین من بیچاره ای فتاده پاره پاره   کردمت چو من نظاره خونشد از اشک دیده تر
چاره کن مدد خواهر   زینبت قربان برادر
چشم من شد آتش زده غم بجانم آتش   لطف کن بین بلاکش ای فتاده جسم بی سر
چاره کن مدد خواهر   زینبت قربان برادر
بی تو ای شه مدینه در میان قوم کینه   چشم من خزینه بی کس و غریب مضطر
چاره کن مدد خواهر   زینبت قربان برادر
کرده غم حسین اسیرم هم ز غم خویش پیرم   بی تو گرده دستگیرم داد از این شمر ستمگر
چاره کن مدد خواهر   زینبت قربان برادر
زده دلگیر بیچاره بی تو عالم شراره   نظر کن نما دوباره بخشد ملال محشر
چاره کن مدد خواهر
زینبت قربان برادر

از زبان جناب معصومه علیها السلام

رضا ای ضیاء الغریب خراسان   بجان تو این جان معصومه قربان
رضا ای ضیا از فراقت ببین   چه سان خون شده اشک چشم گریان
رضا ای ضیا سوخت از هجرت   بدل شعله ور گشته این نار هجران

رضا ای رضا غمم آمد بسر / ز بس غم رسیده از این جسم و جان
رضا ای رضا دیده خون بارت / بمانده براه بیابان خبر از تن
فتاده شرر بر تن مضطرم
ز افغان این دل بخون زار نالان

ایضاً

ای رضا ای باعث آتشم / ای سبب بر ناله پر اخگرم
ای غریب طوس بیمارم رضا / الغیاث از این تن غم پرورم
ترک کردی خواهر معصومه را / بی خبر از حسرت چون مضطرم
هیچ میپرسی رضا از فرقتم / چون شدم آیا من الم کش خواهرم
کشته دامن بر دل اشک غمت / شعله ور گردیده یار مجمرم
می ندانم چه بیارم جان کنم / تا نسوزاند مرا این آذرم
آیم از هجر ز تربت ای رضا / یا چو مجنون سر بصحرا ها برم
هر کجائی لطف کن حال من / بنگرم بنگر خدا را بنگرم
چاره کن بر درد بیداد من / در فراق تو مریض بسترم
گرده الکیسرم همین دهشت مرا
وقت جان دادن شتابی بر سرم

ایضاً

ایضاً

ای رضا ای باعث آه و نوا / ای بقربانت جان معصومه فدا
ای رضا ای مبتلای درد و غم / ای شهید زهر مأمون دغا
تو غریب طوسی من بی کس از وطن / مبتلای درد هجر بی دوا
ناله دل با تو همدم شد مرا / اشک چشم یار آهم آشنا
بی تو بنگر من اسیر بسترم / نه طبیبی هست نه درمان ای اخا
گر نیائی تو ببالای سرم / زین مرض هرگز نمییابم رها
نه پناهی داری بیکس نامه / دیده ام مانده براه ابتلا
هم ز مرغ روحم از تن می‌پرد / تا خلاصی یابم از دام بلا
ناله کن ای دل که بر حال رضا
تا رضا باشد ز تو ای رضا

از زبان جناب سکینه علیها السلام

بار در دو چشم است قلب از بخونم / بی سبب نیست اینکه بر حسین محزونم
دارم از هجر برادر وحشت بی حد بدلم / رسم این فرقت دل آه کند محزونم
با سخنهای تسلی و تو آه مکو / کی شود کم ز دل ات غم غم افزونم
گر تنم نمود آه فلک عمه چرا / زرد گشته است چنین از تک رخ گلگونم
بر تن در بدرم کرده اثر میسوزد / شعله ور گشته بدل از غم بخونم

چاره کن عمه بدردم عوض اشک بصر | شده از دیده روان خون دل مغبونم
درد فرقت بکشیده چه شب آمد اجل | گیرد این جان سکینه چه قدر ممنونم
بر گناهان تو ای سکینه ببخشد خدا
قلم عفو کشم روز جزا ما زدونم

ایضاً

عمه این غلغله لشکر اشرار ز چیست | این قدر داد و فغان بر دل غمبار ز چیست
رفت بابام بلا عمه بلولم ز غمش | پس نیامد پدرم سید ابرار ز چیست
عمه جان دگرگون مرا کن نظری | بر دل این ناله چو نی دیده خونبار ز چیست
چاره کن عمه ذلیلم که یتیم عدو | لرزه افکنده چنین بر تن بیمار ز چیست
خبری ده ز قضا عمه بیابم چه شده | نعره دم بدم فرقه خونخوار ز چیست
گر یتیم بنموده فلک ای عمه بگو | بر تن مضطر من اینهمه آزار ز چیست
بگو بر این لشکر ستمگر که با ظلم شیم | بهر طفل یتیم این قدر آزار ز چیست
چه کنه دارم ای قوم من تشنه جگر | دستگیرم دگر این سیلی غدار ز چیست
عمه بر ناله و بگیر بزاران سبب است | بس پریشانی آن سنبل گلزار ز چیست
شاه دین روز جزا باب من تشنه لب است
از برای کشش این همه کفار ز چیست

از زبان جناب زینب علیها السلام

سکینه خون شده دل از چشم بگاهم از اوست | دو چار درد و غم این همه فغانم از اوست
شهید گشته حسین شیر دوران بر نیزه سرش | سکینه بخرام این قامت کمانم از اوست
نه عون مانده نه عباس قاسم و اکبر | سکینه سوختن جسم ناتوانم از اوست
نه یار هست نیا در دیار بلا | بتیر و تیغ جفا اینچنین تن شانم از اوست
شده است نار جفا شعله ور تقلب عدو | شرر فتاده سکینه بجسم و جانم از اوست
سکینه گشته خزان گلستان آل عبا | اسیر خار شده جسم باغبانم از اوست
بخصم گشته بیابان مانده در بدر زینب | نشانه گشتن این ناوک لسانم از اوست
نه خواب هست بچشم نه تاب و توان | حسین بسر او داده پاسبانم از اوست
سکینه از تو زیاده بدل العطش دارم | نمانده تاب تکلم درین زبانم از اوست
سکینه هست سفر بر دمشق زین وادی | فغان کشیدن این رنگ کاه و الم از اوست
مرا چو منصب و کلثوم بسیر داده خبر و غم
فغان بهر دم این ناله بر لبم از اوست

از زبان جناب سکینه علیها السلام

خزان شد عمه چمن آل بهار چرا | گل امید دلم شده و چار خار چرا
چه قدر کنید دل داد این سپهر بلند | برای طفل یتیم این غم هزار چرا
چه قدر در بدرم عمه جان تو شده ای | بگو بخصم دگر منع آه و زار چرا
بلا نمانده نیاید بسر بلاکش من | بگو دوباره زدن سیلی بر عذار چرا
شمار عمر من ای عمه گر بسر شده | فتاده لرزه برین جسم داغدار چرا
بدیده ره بخشوده چه تنگ غم دلم | بس عمه خون شده این چشم اشکبار چرا

برفت از نظرم عمه شبیه پیغمبر | ز دیده خواب گرفت از دل انجیا چرا
خیال سوختن جان نداردآتش غم | کشیده شعله چنین بر دل افگار چرا

خمیده قامت اکبر از عزای حسین
دوباره عمه شود بر الم دوچار چرا

ایضا جواب

سکینه گریه من از حسین جدایم ازوست | چنین که خم شده قد جان بیتابم ازوست
غم یتیمی تو کرده دستگیر مرا | سکینه بر دل من این همه نوایم ازوست
بلا نمانده نیاید سر بلاکش من | سکینه ناله مکن بر قضا رضایم ازوست
هزار رخنه گشوده به دیده خونم | مپرس حرف چه از ماجرایم ازوست
شرر فکنده بجان آتش جفای عدو | سکینه سوختن جسم مبتلایم ازوست
بروی خاک حسینم سکینه جا داده | دوچار گردن این درد بیدوایم ازوست
غریق دجله خون شد سبی هاشم | اسیر گشتن این آل مصطفایم ازوست
فلک چه کرد چه شد عهد امیدانم | سکینه غصه این دجله بلایم ازوست

اگر سؤال نمائی چرا تو دلگیری
هزار و چمن دشت کربلایم ازوست

از زبان جناب زینب علیها السلام

حسین بخنجر تو بنگر چگونه دربدرم | کشیده شعله چنان بر دل آتش کده‌ام
حسین بخون من ای زینب فدا باشد | ببین نموده چسان ما هجر تو ارشم

سرشک دیده من خون شده حسین تو | زبسکه آمده هرگونه با خبر از سرم
نظاره کن غم تو چگونه می‌سوزد | شرر فکنده بجان تار و شعله و رم
بروی نعش تو خون شده سرشکم از ناله | چرا ملطف برادر نمیکنی نظرم
امیدی جز تو ندارم تو خود که میدانی | حسین در دلم این آتش که می‌برم
هزار پاره شده سینه‌ام چو سینه تو | بتیر و تیغ جفا کرده شمر دون پسرم
نه سیل سرشکم نظاره می‌دانی | جفای خصم نموده چگونه خون جگرم

نموده اکبر عجب قلب سنگ را پاره
زسوز تش این دل خون تیز ناله سحرم

ایضا

هنوز آتش ظلم زند شعله ور است | بهر که می‌نگرم سوز آتش کمر است
بریز چرخ فلک دستگیر بسیار است | حسین چه زینب تو کوکبی که در هر است
حسین بسیل سرشکم نظر نموده کو | کدام اسیر چو این زینب تو خونجگر است
میان اهل جهان شکل خود ندیده‌ام | دوچار این همه غم مبتلای درد سر است
مریض خسته توام بگذر این مرحمت است | طبیب ناله دل آه دو اشک تر است
حسین چاره کن چو در میان عدو | به تیر و تیغ جفا جان زینب تو سپر است
خمیده قامتم از غم در این دیار بلا | چه سان قضا است ندانم چگونه این قدر است
که دل کباب شدم از جفای این زن و او | چه طاقت است ندانم چه دشت پر خطر است

اگر رسد بدل سنگ خاره میسوزد
فغان زناله دلگیر لبکه پر شرر است

نوحه حضرت بتول عذرا علیها السلام

باباجان خبر نداری تو بجز ز حال زهرا / شده مبتلای بی تو غم و درد بی مداوا

کن نظر بروی زردم / بابا چاره کن بدردم

بابا چاره کن وخیلم چکنم من بیچاره / زده بر جانم شراره آتش جفای اعدا

کن نظر بروی زردم / بابا چاره کن بدردم

بسکه میبود بسینه ز عدو جفا رسیده / قامتم زغم خمیده خون شده ز چشم بینا

کن نظر بروی زردم / بابا چاره کن بدردم

از جفای کینه زارم کرده بیمو غم دچارم / طاقتی دیگر ندارم دارم آرزوی عقبی

کن نظر بروی زردم / بابا چاره کن بدردم

باباجان دیگر علمش شده چون جانم ز تن‌ها / زده نار آتش آتش ز غم بحج خضرا

کن نظر بروی زردم / بابا چاره کن بدردم

ایضاً

بابا کن نظاره بر این رخ زرد کهربا را / ز جفای خصم بر این رخ زرد خون بها را

بکرم بنگر خدا را / این جفای اشقیا را

بی تو دارد یا بظلم هم میان کوه صحرا / کرده این گروه اعدا منع مالک ولا بارا

بکرم بنگر خدا را / این جفای اشقیا را

من که گشته ام جگر خون شده کار من آه و فغان / کرده چون جفای عدوان تو مرتضی را

بکرم بنگر خدا را / این جفای اشقیا را

خصم میبود ز سینه بر درم زد ز آتش / بابا کرده تیره او ز ستم روی ارض و سما را

بکرم بنگر خدا را / این جفای اشقیا را

ناله ام بدیده گشته محسنم شهید گشته / و شکسته بتن تنم خصم کرده قتل کفی را

بکرم بنگر خدا را / این جفای اشقیا را

یکطرف کلثوم نالان یکطرف زینب در فغان / کرده چون کینه گران هم حسین و مجتبی را

بکرم بنگر خدا را / این جفای اشقیا را

دلم شکسته دل را جور بلای دشمن / کرده مبتلای ناله این غریب بینوا را

بکرم بنگر خدا را / این جفای اشقیا را

نوحه در وفات حضرت فاطمه علیها السلام

شه کشور مدینه ای شفیع روز محشر / داده جان ز راه جانان اختر ختم پیمبر

چرخ دون یتیم کرده این حسن مجتبی را هم حسین کربلا را

یا علی ز بس مدارا این نبات بی شکیبا / کشته خون ز گریه اشک زینب و کلثوم مضطر

چرخ دون یتیم کرده این حسن مجتبی را هم حسین کربلا را

فاطمه ز دار دنیا رفته بر سرای عقبی / مانده اهل بیت تنها ز خون جگر بسر ار

چرخ دون یتیم کرده این حسن مجتبی را هم حسین کربلا را

فاطمه قالدی بیجان مدتن سیاهه دوزقان   نارناله های سوزن بر جهان قخنده جگر

چرخ دون یتیم گروه این حسن مجتبا راهم حسین کربلا را

بی نفس قالدی جسمین ایدیش من بلاکش   خونشده سرشک ایلدی ای بس چاره کن ای داور

چرخ دون یتیم گروه این حسن مجتبا راهم حسین کربلا را

قامت سائی سهام اخم شده جور اعدا   چاره کن قالدی مولانی نفس بی بستر

چرخ دون یتیم گروه این حسن مجتبا راهم حسین کربلا را

لحظه لو تو هم سیا اخم جناب زهرا   روز و شب دلگیر ناله گروه کو تنها

چرخ دون یتیم گروه این حسن مجتبا راهم حسین کربلا را

نوحه از زبان جناب فاطمه عروس برادرش

ای علی اکبر شبیه روی پیغمبر برادر   ای نیم کوی قراقش باش آزاد برادر

تمیو در میان آتش تو چشم من سوخش   چاره کن بخر برادر بر غم خواهر برادر

وا وا این دار و حله آی آه ازین ای قربانی   که شدم چنین بغربت زار در به در برادر

تمیو ار بیعرام شل گل اسیر خارم   چاره کن بخر برادر بر غم خواهر برادر

تو قالدی پاره پاره من سیاده بر نظاره   تو غرق بحر خونی من سینه سعجر برادر

بی تو گروه غم ایرم اهم رزنه نی کاسه سرم   چاره کن بخر برادر بر غم خواهر برادر

چون شدم دو چار راهست آه دم بروی نعشت   گروه دیدم بحبت خاک ابتر برادر

شه قعان اندیل افزون ماندم بچنین بحجر   چاره کن بخر برادر بر غم خواهر برادر

تو بخون خویش غلطان من سیاه زاده زولان   تو شهید قوم کینه من چنین مضطر برادر

تمیو مبتلای دردم هم دو چاره اسیر دم   چاره کن بخر برادر بر غم خواهر برادر

بر جهان دلگیر عکش زده مار آتش آتش   عفو کن بار ربی گناهش شافع محشر برادر

تا سرشک خون نبار دختر بود اورش ارد

چاره کن بخر برادر بر غم خواهر برادر

نوحه روز عاشورا

آه از دمیکه روبه بنینده آل عبا را   افتاده پاره پاره مظلوم کربلا را

بخر بخر خدا را   ایجور اشقیا را   این شمر بیحیا را

زینب نموده افغان گفت ای ذبیح عطشان   بر روی نعش خونت آورده شمر ما را

بخر بخر خدا را   این جور اشقیا را   این شمر بیحیا را

بر دست شمر سرم از زندگی سیرم   غم گروه دستگیرم خرم قامت سا را

بخر بخر خدا را   این جور اشقیا را   این شمر بیحیا را

دیده بی یار و یاور این فرقه ستمگر   گروه اسیر بیر جور آل مصطفا را

بخر بخر خدا را   این جور اشقیا را   این شمر بیحیا را

من خسته بی تو رابم ای خفته تر ابم   گروند دل کبابم هر نار ماجرا را

بخر بخر خدا را   این جور اشقیا را   این شمر بیحیا را

واو از جفای عدوان آه از ره تیمان   گروه حسین جگر خون الحکبری نوا را

بخر بخر خدا را   این جور اشقیا را   این شمر بیحیا را

نوحه از زبان جناب قاسم بحضرت حسین علیه السلام در شب مسموم شدن امام حسن ع

عمو ای سید قاسم بسان این شب اخگر | چکنم فتاده آزاده پدرم بجان مضطر

عموجان عمو حلیم نظری بمجتبی کن | تو بدرد ما دوا کن

شده مبتلا بدام بچه درد آن بلاکش | شده زرد رنگ آتش چکنم من مکدر

عموجان عمو حلیم نظری بمجتبی کن | تو بدرد ما دوا کن

بزبان دل ار نوائی کنی قاسم زعبد آید | گهی سکو کجائی بیا ای حسین برادر

عموجان عمو حلیم نظری بمجتبی کن | تو بدرد ما دوا کن

گهی کلثوم است نقیش کنی زینب الم کش | گهی بگوید خبر کن ابا الفضل اصغر

عموجان عموجان حلیم نظری بمجتبی کن | تو بدرد ما دوا کن

شده جمع آل حیدر لب بای جگر خون | همه بی قرار محزون همه دیده تر بر

عموجان عمو حلیم نظری بمجتبی کن | تو بدرد ما دوا کن

زغمش عمو الیکم نفغان دل اسیرم | بجز از تو من ندارم بجهان امید دیگر

عموجان عمو حلیم نظری بمجتبی کن | تو بدرد ما دوا کن

در عزای امیرالمؤمنین علیه السلام

فغان ز ظلم که آن ابن ملجم دون کرد | سر شه العلی از جور رود جیحون کرد

ز تیغ جور که زد بر سر امام زمان | بجوی فرق سر او صد هزار دل خون کرد

شنید زینب غمکش چو بانگ قتل پدر | غم ستم زده کان ز افغانش افزون کرد

چنان بناله درآید بجای شک اسحر | ز گریه خون دل از راه دیده بیرون کرد

نوای وا ابتاش قلوب عالم را | چو قلب دیده خویش از درد محزون کرد

نوا بچه دل الحین زار محزون کرد

نه عندلیب خزان هم ز مرغ سجو نکرد

ایضا

چو دید زخم جفا بر سر پدر زینب | کشید از دل خون آه در بدر زینب

فغان نمود حسین گفت بر سر پدرش | بابا فدای تو این جان خونجگر زینب

تعین کرد مرا حال تو که خواهد شد | تیر قوس جفا بعد از این سپر زینب

فلک گرفت ترا تا نماید از غم دل | فغان وا ابتا شام و هم سحر زینب

فغان ز جور فلک بی تو ای روان شود | دو چار شعله ور آتش کند زر زینب

بنال دلیر بیچاره زغم حیدر

تو را خلاص کند تا که از سفر زینب

ایضا

فغان ز بار جدائی چه قدر سوز است | مگر که مجمر آن نار شعله در جانست

پرسی حال دل از ضرب فلک ز بها | مگو غمیت که حیثیت همیشه گریانست

بسینه زخم دو صد تیر ماجرا دارم | از آن دست در برم شد حسین که مرجانست

مکن ملامتم ای چرخ دون تو میدانی | ز صحبت اینه خون چون هزاره مالانست

چه ظلم کرده در باره تصور کن | از آن دست خانه این قلب من که ویرانست

بجز حسین من ای چرخ کج نشان دادی   بگو که جان دهد عطشان کدام قربانست
خمیده قامتم این گونه از دو انجم جم   سبب همیشه غم این بخون غلطانست

بجز حسین امیدی ندارم ای اکبر
سنان هر طرفم دجله دجله عصیانست

ایضاً

چو حال او ندرم حال که پریشانست   کدام چشم چو چشمم همیشه گریانست
کجاست خانه از ظلم کینه زرنگ   چو خانه دل من این چنین که ویرانست
هزار زخم بدل فاش هم نهادند   بروی بستر غم این چنین که بیجانست
ز ظلم شمر جفاکار بی حیا خونست   چو غنچه لب غزان این بلکه بالانست
حسین بپیش دو چشمم فتاده جان داده   خمیده قامتم اینگونه از غم انست
ز تیکه در دو بلا از رعد و رسیده بمن   تن ملاکش من مثل بید لرزانست
غم فراق حسین که داده ای روز بهم   و گر نه درد امید بدل نه چندانست
مثال زلف سکینه مشوش است دلم   زنار شعله و درد هائی پنهانست

بهر دلیکه بید شعله کرده میسوزد
فغان ز ناله دلیکه بسوز انست

ایضاً

ای من فدای انجا گلوی تو تشنه لب   ای پاره پاره بدن انجای تو تشنه لب
این روی خاک کشته تیغ و تیر چنان تو   یا آفتاب چرخ ولائی تو تشنه لب
غلطان بخون با تن صد چاک این توئی   یا نوک نیزه مدر جائی تو تشنه لب

مالم غریب کوه بیت آی ذبح من قفا   یا کو شوار عرش خدائی تو تشنه لب
کریم ولی چه کو میت از ریب فدا   سر تا پا سزای نوائی تو تشنه لب
کشتت حسین لعن بر این شمر بیحیا   یکجرعه نداد برای تو تشنه لب
تو جانشین مظهر رب پیمبری   یا دستگیر شمر دغائی تو تشنه لب
کردی بیان آیه یوفون نذر ای عجب   ای من فدای عهد وفائی تو تشنه لب

دلجبر از هول قیامت خلاص کن
چون حکمران روز جزائی تو تشنه لب

ایضاً

العرق خون حسین من مولا توئی   ای پاره پاره بدن ال مرتضی توئی
این روی خاک با تن صد چاک تشنه لب   آرام جان حضرت خیر النسا توئی
نه جنت داری نه سرا یا ز رب فدا   دانم برادر حسن مجتبی توئی
گویم ز چه علامت ای ذبح من قفا   امید قلب زینب بی اقربا توئی
فهمیده کشته شمر لعین کرده زینت   نور دو چشم مظهر ذات خدا توئی
خنجر نهاده شمر بحلقوم نازکت   مسکنت حسین شش سپهر ولا توئی
من عارفم بحق تو دانسته می کشم   باب امید شافع روز جزا توئی
بر جان زار زینب بیچاره کن نظر   امید روز مشکل شاه و گدا توئی

گر مذنبم ولیک ذاکرم از غمش
العرق خون باعث این راه وا توئی

ایضاً از زبان حال جناب سکینه علیها السلام

آن بر فضا فتاده دو صد پاره عمه کیست   غلطان بخون آن تن بیچاره عمه کیست

آن در بدر که بی کس و تنها میان زنند   کو ر سکینه کرده تو نظاره عمه کیست

آن تشنه لب بروی زمین نازنین پاره اش   آتش فکنده بر دل آواره عمه کیست

گر آن فتاده بابا من از زر و غش است

بالای نیزه پس سر سیاره عمه کیست

ایضاً

آنکه سکینه بی کس و بی یاور است   نور دو چشم حضرت زهرای اطهر است

آن در بدر که از همه سو زخم میزنند   آرام جان زینب و کلثوم خواهر است

آنکه سکینه غرقه دریای خون شده   امید روز مشکل من بی برادر است

آن پاره پاره تن که فتاده بخاک غم   نعش حسین باب شبیه پیمبر است

خم گشتن قامت چون سرو من سبب   آن جسم که فتاده دو صد پاره پیکر است

جای سرشک خون دل از دیده میچکم   اینگونه مضطرم سبب آن شمر کافر است

کم مانده جان دهم ز فراق برادرم   این قلب من سکینه ز بس که مکدر است

بنگر سکینه باعث افغان عمه است   آن محرم حریم خداوند اکبر است

نار که در کشیده خیام شعله بر جهان

از ناله پر ز اشک دلگیر مضطر است

ایضاً

بنگر ای عمه آن بدن پاره پاره کیست   وارد بسینه زخم خنجر چون ستاره کیست

اسقونی شربة ماء العطشان و ببرم   بر این گروه کینه که دارد اشاره کیست

آن تشنه لب غریق بخون از رو ز   افتاده بر دلم ز ملالش اشاره کیست

شمشیر و تیر و نیزه زده بلکه اشقیا   زخم تنش ای عمه ندارد شماره کیست

بی اوربات اینچنین افتاده بر زمین   آن غرق خون ز الحق عمه نظاره کیست

دارم ز بس وخیلم از بند غم خلاص کن   جز تو ای عمه بر غم بیچاره چاره کیست

دارم هراس عمه ز بس غریب خویش   کو ر سکینه تا که شود آشکاره کیست

خبر الکبیر غریب بکار کربلا

دارد هم سینه له بدن چون آن نزاره کیست

ایضاً

آنکه سکینه اینچنین افتاده بر فضاست   نعش حسین باب تو مظلوم کربلاست

آن جسم که بخاک خون افتاده بر فضاست   زینب کنار احمد و محمود و مصطفاست

باعث بر این فغان من زار در بدر   آنجسم که سکینه اینجا سر تفضاست

آن تشنه فتاده که صد پاره بر زمین   غمخوار من برادر من جان مرتضی است

بنگر سکینه اینچنین آواره غم   هم قامتم خمیده سبب شمر بیحیاست

آه هم بدل سکینه چنانچه پر از اشک است   اینگونه مضطرم سبب آن کفر شروه عاست

دلگیر ناله کن در عزا خانه حسین

بر درد بی دوای تو این ناله ها دواست

از زبان جناب زینب علیها السلام

ای باعث فغان من مبتلا حسین — ایجان من فدای تو بادا فدا حسین

دلخون شدم ز کثرت اندوه اشقیا — بنگر بحال زینب بی اقربا حسین

بنگر بروی نعش صد پاره چاره کن — زینب مبتلای درد و الم و احسین

ای پاره پاره بر من مضطر نظاره کن — خون شد دلم ز گریه نمود آه و احسین

ویران بکردی بخط سری زینب فدا — باشم که یک لحظه از غم جدا حسین

دادم ز دست سلسله غم مسلسلم — در فرقت توای شه گلگون قبا حسین

بر روی جسم پاک ز بس اشک ریختم — گرده بلند قافله بانگ وا حسین

هرگز نمی‌روم ز روبرو شتی اگر — همراه من سر تو بنوک جدا حسین

دیگر بروز شب تو همه فغان نموده گو

داد از جفای شمر ستم پیشه یا حسین

ایضاً

چو دید شعله ور آتش کده زینب — بمانده در وسط نار شعله ور زینب

گرفت نعش برادر و جانب برادر خود — کشید از دل خون آه پر شرر زینب

بگفت بی برادر عباس اندر بدر — فدا شوم بتو این جان اندر بدر زینب

ببین فرقت تو از میان عدو — بتیر و تیغ جفا کشته چون پسر زینب

گشوده دست ستم شمر بر بنات یتیم — کند چه چاره از این داد دیده تر زینب

ز آه و ناله اطفال زار و بیچاره — ببین چگونه حسین کشته شد بخون زینب

ز بیکسی و اسیری ز هر طرف غم تو — حسین بدار که داد اشک کند نظر زینب

میان انجمن غم قاسم خمیده حسین — بشام میرود چه ناله کند سحر زینب

مباش لحظه از ناله غافل ای مجیر

نمود هست چو نخلی نوحه گر زینب

از زبان جناب کلثوم بحضرت ابالفضل علیه السلام

ای سرکرده هاشم عمو عباس حیدر — کن نظر بر این کلثوم بیقرار و رو مضطر

مبتلا کرده غمم اسیرم هم ز شمر ستمگرم — چاره کن بهر خواهر خود ای قربان برادر

ناله دارم چون هزار ای قبا پاره پاره — کن بحال من نظاره ای اباالفضل غضنفر

مبتلا کرده غمم دچارم بی قرار و دلفکارم — چاره کن بهر خواهر خود ای قربان برادر

من دچار فغان حسین و فقیت بیجان — من اسیر قوم عدو ای قتیل تیغ و خنجر

زین غم بر آرم آتش سوخته من ملایکش — چاره کن بهر خواهر خود ای قربان برادر

من اسیر فرقه دون تو غریق و حاله خون — من بستاده ز روزن تو حسین قبا ز در

بی تو بیکس و ذلیل ماندم که جان بسپارم — چاره کن بهر خواهر خود ای قربان برادر

من غریب و دست بسته ایران کنون بخون ... — من چنین گریان نالان تو هم از پاره پیکر

مبتلا چنین دلگیرم من لایق زنجیرم

چاره کن بهر خواهر خود ای قربان برادر

ایضا

بلند کرده بجرخ این نفیر عباس   فکنده از ره بیرین چو سیماب توان عباس

وداع کرده ترا ای سرو من خدا حافظ   بسوی شام روان گشت کاروان عباس

سر تو سر ره من سر نور عاشق زم   تو پیش و شوی من از عقب روان عباس

خلاف مهر من است از عقب بیایم اگر   سر از پس شام رود و اثر سر سنان عباس

چه قدر دور نیست افتاده ای کشت   نیاید از عقب زار و خونچکان عباس

بر پستی حال اگر آه و که زوج جدا   بروی ناقه کنم تا فدای جان عباس

اگر تو خواهی مرا بانی برخ زردم   میانه من و تو باشد این نشان عباس

نشان تازیانه ای است این را و شعله ورا   نشان الکرم انتقام اسمان عباس

زتاب ناله دلگیر زار و بیچاره

ببین نمانده بسی سوز و آسمان عباس

ایضا

بدیده خونجگر زار آه و دارم   فلک رسانده بسر هر قدر بلا دارم

نظاره کن ز حرم امیه بنی هاشم   ببین چسان ز غمت رنگ کهربا دارم

ز دشت ماریه عباس بکربم مینو   بسینه زخم دو صد ناوک جفا دارم

غم نهان دلم در شماره چه پیدا است   ز داغهائی که بر سینه بر بلا دارم

بلطف آمده یکدم نمی کنی نظرم   بدانی تا چه قدر درد بی دوا دارم

چو شمع سایه بهجار روی تو تابم   نظر کنی نکنی من اخا وفا دارم

ترا شهید مرا و سیکر دادی نصیبم   از این جفای فلک بسی شکوه ها دارم

چه قدر شکوه که از جور چرخ دون دارم   از آن زیاده از این جور اشتیاق دارم

چه زود سیر شدی از حیات ای دلگیر

هنوز بر دل خون بسی سخن ها دارم

از زبان جناب سکینه در روز عاشورا

بار این دل خون عمه شیر بینیم   هرکجا می نگرم ناله گدر می بینیم

کشف کن عمه دلیلم بسیار خیمه   بر همه اهل حرم اشک بصر می بینیم

هم نگو دمی بحرم که حسین از سر دوخ   عوض اشک بصر خون جگر می بینیم

بی سبب نیست حسین چون شده بی کس بصرم   از تیمی نخودم عمه اثر می بینیم

هر طرف می نگرم نیست مرا داد رسی   نه عمویم نه برادر نه پدر می بینیم

لرزد و افکنده بجان اثر آشوب عدو   عمه در رزم بلا حال دگر می بینیم

این قدر تیر جفا می شود از کوفی ها   بر همه یک بدنی عمه سپر می بینیم

هم کهی عمه که من بانگ جرس میشنوم   زین علامت بسوی شام سفر می بینیم

بلبل باغ حرانتم تو نگفتی دلگیر

بس من ادر محنت غنچه پرپر می بینیم

ورود بکربلا در اربعین

باز براین دل خون آه و نوائی بینم ... بر زخم خون جگر جای نگاری بینم

چیست در قافله نخر نکجا کرده گذر ... دهشتی عمه درین بانگ درای بینم

عوض غنچه تر خار مغیلان دارد ... عمه این بادیه را باغ بلائی بینم

ناله این دل خون کشته فزون از اثر است ... عمه این بادیه را دشت جفائی بینم

اندرین بادیه من عمه زار زینبم ... موسم ناله برین آل عبائی بینم

دارد اینخاک زمین رائحه نافه چین ... اثر رائحه کوی وفا می بینم

خاضر بیت همین دشت پر آشوب یقین ... دامن کوی پدر قبر اخائی بینم

نیست جای دگر العمه همین بادیه را ... مسکن شیث و ستانش ز خائی بینم

بی علامت نمکشتی تو دل کرده شد

من درین برزم بدرد تو دوا می بینم

از زبان جناب زینب علیها السلام

چو خود ز بر فلک در بدری بینم ... حسین جز من و تو خونجگری بینم

شهید تشنه جگر غیر تو میان جهان ... چو خود اسیری برادر دگر نمی بینم

هزار گونه الم بی تو من بدل دارم ... حسین جز غم تو پرگهری بینم

در این جهان فنا مثل آتش غم تو ... چو نار ناله خود شعله ور نمی بینم

بکوی فرقت تو بر جدنگ توش جفا ... مثال سینه زینب سپر نمی بینم

اسیر هجر برادر اگر چه بسیار است ... حسین چو خواهر تو دیده تر نمی بینم

چگونه صبر کنم ای برادر پاره بدن ... بروی خاک ترا من مگر نمی بینم

بشام همره من گر بیائی تو بی تو ... که میل این دل خون بر سفر نمی بینم

بکن خیال تو دیگر گوکه سودائی

بغیر از عشق حسین من ثمر نمی بینم

رباعیات

ای پاره پاره دیده گشاده نظاره کن ... متوجه پسار و آل علی آشکاره کن

لطفی نموده بر غم بیچاره چاره کن ... یا سینه ام چو سینه خود پاره پاره کن

ایضا

دادم بر بس عموی غضنفر والعطش ... ایداد خواه عترت پیغمبر العطش

از بهر جرعه دل خونم کباب شد ... ای یاور سکینه بی یاور العطش

ایضا

ای غرق خون برادر من یتیم انوئی ... آرام جان زینب بی اقربا نوئی

نه زحمت داری پیر انا زینب فدا ... دانم زچه حسین حبیب خدا انوئی

ایضا

العمه زار و بیقرار و مضطر ... آرام دل سکینه تشنه جگر

از جای خرابه و زتعدی زجر ... عباس عمویم جز شن فیت بکر

ایضاً رباعیات

من بیکس و زار بی قرارم عمه
چون غنچهٔ گل اسیر خارم عمه
تا شهر دمشق از دیار کوفه
من طاقت زخم نیزه ندارم عمه

ایضاً

زیر حمی نیست آه درین کوفه ما کسی
بابا کجائی تا تو بفریاد من رسی
بی تو درین دیار بلا خون شد اشک من
دارم بسینه زخم خدنگ جفا بسی

ایضاً

من عمه مگر اسیر روم و زنگم
کرده سپر این قوم دعا بر سنگم
بس نیست که شمر دون یتیم کرده
از سیلی او هنوز نیلی رنگم

ایضاً

حذر کن فلک از من که آه شعله ور دارم
یقین می سوزی زین آهی که در وقت سحر دارم
چنان از آتشم چون [illegible]
دو چار آن کدر باشد که من خونین جگر دارم

ایضاً

یتیمی کو فلک دارد ز زینب دل چه من دارم
بیا از طفلکه دارد رخ زردی چه من دارم
نشان ده گر خبر داری از بچه دلدار
کهی آهی پر از خنجر کهی سر دلی چه من دارم

ایضاً

فلک چو حرمله بیجا کمان داری
ببر پر چرخ نیاکن اگر کمان داری
بجسم حسین علی اصغر شیر پستان
لب پسته پدر هیچ داده جان داری

ایضاً

ایضاً

فغان ز حال یتیمی که از سفر جا ماند
بروی خاک خرابه پر از کدر جان داد
سرش بزانوی زینب نهاده میگفتا
العمه کو پدرم کو پدر پدر جان داد
چه شد عمویم ابا الفضل ماه برج اسد
نیامد عمه چرا گفته دیده تر جان داد
دو چشم منتظر آتش جان بعلی اکبر
بگوی فرقت او زار و خون جگر جان داد
نظر بحال یتیمه نموده در غربت
از دست و لکیر بیچاره در بدر جان داد

ایضاً رباعیات

فغان ز آه یتیمی که تشنه لب جان داد
بروی جسم حسین عم خود عجب جان داد
عدو نمود قلم بازوش بتیغ ستم
فغان ز ناله او کنیلی بتعب جان داد

ایضاً

چه جرم کرده‌ام ای شمر پیست تقصیرم
لب است در یتیمی مبند زنجیرم
زبسکه جور جفا دیده‌ام از تو ای کافر
درین طفولیت از غم ز خویشتن سیرم
مزن ترا بخدا نیست حاجت زنجیر
مرا بحال خود واگذار می میرم
بسی نمانده بسوزد تنم ز ناله دل
غم فراق پدر بسکه کرده تا اثیرم
سر شک دیده دل جگر شد چه بحر
زبون نمود زبانرا نماند تقریرم

ایضاً

بسینه داغ علی شبه مصطفی دارم
لعین دوباره مکن نیست جای آزارم

میانم از عطش من تپان چو تاب جگر	مدام زلف پسر من که خود گرفتارم

ایضاً

عمه آن کیست فتاده میان لشکر	کشته جسمش هدف تیر و سنان و خنجر
چاره کن عمه و خیلم نظری کرده بگو	که نباشد پدر زار من تشنه جگر

ایضاً

مکان آل علی چون شام ویران شد	بیوت اهل نبی تمام ویران شد
هزار خانه فزون‌تر بباد داده فلک	ولی چو خانه زینب کدام ویران شد

ایضاً

تنور خولی چو برج مه درخشان شد	فلک گریست ملک زین قضیه حیران شد
جهان بماند بظلمت چو آن از خانه	مه سپهر ولا هر قدر که پنهان شد

ایضاً

چه شد حسین من آن خنجرش نمیدانم	چسان برید فلک حنجرش نمیدانم
کسی بدیر کهن نیزه که طشت طلا	چه قدر بود بلا در سرش نمیدانم

ایضاً

بباد داد فلک خانمان ایمان را	اسیر کرد عدو دختر آل عمران را
بزیر چرخ بجز خولی نازاده	کسی نداده مکان در تنور جهان سرا

ایضاً

بجز جنود حسین بوفا نمیدانم	گر کشته هم نخورد از غذا نمیدانم
بزیر چرخ ستمگر اگرچه بسیار است	ولی چو شمر لعین بیحیا نمیدانم

ایضاً

رباعیات

چه قدر خیمه که بست در جهان نمیدانم	چو اشک دیده زینب روان نمیدانم
بدشت ماریه بسیار ظلم کرده عدو	ولی چو یک ستم ساربان نمیدانم

ایضاً

نداد جرعه آبم گروه کینه چرا	چنان گرفته عطش طاقت و قرار مرا
بسی نمانده تنم سوزد از شرار عطش	علاج کن بغم من و خیلم عمه ترا

ایضاً

شرار ناله مرا ای بخیمه جا زنم	تو سر قدر عطش من ز آه عطشانم
بجور کینه تحمل نمود ناله مکن	بغیر صبر علاج دگر نمیدانم

ایضاً

فکنده مار عطش در دلم شرار عمه	که سوخت از شررش دل اختیار عمه
بهر سو میکنم روی غم عمو گرا است	چگونه صبر کنم بر غم هزار عمه

ایضاً

سکینه نا ارکمن عمه ات فدا چکنم	کشیده شعله چنین آتش جفا چکنم
کنم چه چاره چه با ریسمان شال تو هم	اسیر کرده مرا در دیده وا چکنم
سنان ز ستم اشقیا تحمل کن	که واعمه غمم کرده مبتلا چکنم
سکینه چون تو آرام بهر سنگر قبر	خمیده قامتم از جور اشقیا چکنم
نموده اند چنین مبتلا بیت ابدیر
اگر دوا نکند شاه کربلا چکنم

ایضاً

بکن ز روی مهر نظر بر کناره علی / کند به حسرت دل اما نظاره علی

خدنگ نازی ز ابرو زن به سینهٔ من / شود چو سینهٔ تو بلکه پاره پاره علی

بروی ناقه نظر کن چو جان بکنم / فدا کنم به تو جان گر کنی اشاره علی

بلطف آمده لاکن نمی‌کنی نظرم
که یا بدانید دل خون بلکه ز چاره علی

ایضاً

چنان بدیده تر ای نهال و بالا را / چرا نمی‌نگری این اسیر اعدا را

ز نوک نیزه سوی ما در الم کشش خود / علی دریغ مکن کاهگاه ایا را

بلطف آمده اکبر بروی چون مه خود / مکن بسحاب چنین طرهٔ چلیپا را

ایضاً

سر تو گشت چنین از تن جدا قاسم / دو چار کرد مرا درد بی‌دوا قاسم

من از ازل چنین زار و غمگین بودم / توئی سبب که به غم کرده مبتلا قاسم

از زبان فاطمه صغرا علیها السلام

جده نمرده منم زار از سفر اکبر آمده / چارهٔ درد فاطمه شبیه پیمبر آمده

جان همش از بر کسی شنوم خبر که او / مژده دهد ز کربلا عترت حیدر آمده

جده چه خوش خبر دهی من دل شکسته تو / فاطمه آل مصطفی جمله برابر آمده

می‌شوم از الم رها نیست بدل اغم دگر / دیده شوم که روبرو عمی غضنفر آمده

کی شود این ببینم ای جده بروی تو / باب من علی بابا و برادر آمده

هست زار زبان طلا بر سر آل مصطفی / یا که شمار عسر از فاطمه بر سر آمده

فاطمه ای اسیر غم دلجگر خسته این
بر در آستان تو بیکس و یاور آمده

ایضاً

آمده به یثرب آل پیمبر با دیده تر / زینب مکدر کلثوم مضطر بی یار و یاور

نه اشرف بس عون عباس نی برادر / بر زانو خواهر افسرده بیمار اولاد حیدر

زینب در افغان کلثوم نالان با چشم گریان / نیست قاسم نمانده اکبر نه عون و جعفر

بی چاره مادر سپاید با قد خمیده / محنت کشیده وقت چشیده با بانگ اصغر

جمله سیه پوش از گریه مدهوش از روی تشویش
با آه آتش دلجگر غمکش خاموش دیگر

در تعزیه خاقان مغفور و سلطان مبرور ناصرالدین شاه نور الله مرقده

چه غم است این یاران بر اهل ایران / این روز عید است یا روز افغان

دل مانده حیران

چرخ دون داده وحشت برده ای / افکنده ما را بار هجران

از جور کینه سلطان ایران / بر روی بستر افتاده بیجان

دل مانده حیران

جام شهادت خورده آن سرور / گردیده غرق رحمت داور

اندر فراقش ایران سراسر / گشته ز خون زار و پریشان

دل مانده حیران

شکسته کردون عهد وفا را   سر داده بر باد دنیا را

بگرفته علاوه سلطان ما را   عالم از این غم گردیده نالان

دل مانده حیران

مانده بی پدر بیت غمکش   دلگیر از این غم گشته شوش

زد مار از آتش بر عالم آتش   خود گشته مثل قیس بیابان

دل مانده حیران

سینه زن

قاسم ترحم کن این زار تنها را   بر چهره زرد من این اشک احمر را

ایستاده کوفیان با تیغ و خنجر   ترسم از جور این فرقه کافر

هرگز نتوانم ببینم من مضطر   افتاده صد پاره این قد بالا را

این کی روا باشد ای ماه پاره   بیتو در این صحرا مانم آواره

دل مبتلا کرده بر درد بیچاره   کو طاقت و تابم این داغ اکبر را

بر آتش هجران قاسم میسوزم   باشد ندارم من طاقت و توانم

میسوزم از بهر ای آرام جانم   آلوده بر خون است این زلف رعنا را

لطفی بحالم کن ای ماه پیکر   افکنده بر جانم این بار غم اکبر

تو گشته مستی بی یار و یاور   قوم عدو بگرفته صحرا را

این کوفیان دیده بی آبرو ما را   روا نباشد هرگز از این صحرا

بسته بزنجیر غم لشکر اعدا   بر بند بر شام این اولاد طاها را

بر حال محزون این در بدر بنگر   افکنده فریادم بر ماسوا اکبر

هم آتش آه دلگیر غم پرور

کم مانده سوزاند این چرخ خضرا را

مناجات دیگر

غریق بحر عصیانم الهی   سزای نار نیرانم الهی

بجز عفو تو درمانم الهی   بدرد خود نمیدانم الهی

اگرچه بار با من عهد بستم   دوباره عهد خود را بشکستم

بگیر این دفعه دیگر ز دستم   ز کار خود پشیمانم الهی

بقید نفس اماره دوچارم   نموده این چنین پیش تو خوارم

سر افکنده خجیل شرمسارم   از این غم زار و گریانم الهی

ز ترس آتش قهر تو چاره   بجز گریه نمیدانم دوباره

ز شب تا بسحر مثل هزاره   خبر داری ز افغانم الهی

گناهم را ببخشا بار دگر   بسوز ناله کم آل پیغمبر

با اشک دیده اولاد حیدر   نسوزد در سقر جانم الهی

مکن رسوا مرا در روز محشر — تجلی عصمت زهرای اطهر

آه زینب زار و مکدر — که بارش کرده سوزانم الهی

بروی نعش صد چاک برادر — دمیکه آمد آن زار و مکدر

کشیده ناله گفتا که بخنجر — برین لب تشنه قربانم الهی

حسین است این تن بی سر بمیدان — بخون جسم خود گردیده غلطان

زیکسو کرده فریاد یتیمان — چو برگ بید لرزانم الهی

نمانده رخت در جسم بی سر — سراسر زخم شمشیر است و خنجر

هزاران تیر یکباره بپیکر — بجور شمر حیرانم الهی

چه سازم بخت تنها ماندم — ز محنت قامت سروم شده خم

بجز حسرت فرو یاد کرد از بطرف هم — روان شام ویرانم الهی

ز ترس آن دو تیغ اکبر مضطر — فتاده کمربند آل حیدر

بخون خنجر شهزاده اصغر

ببخش آن زار و نالانم الهی

زبانحال جناب لیلا علیها السلام

بنگر علی اکبر فریاد لیلا را — هم ناله آل یسین و طه را

رضا مکن اولادم قربان آن ذوات — ناگفته تمیز وی پیش عدو [illegible]

باری تو توقف کن بر بازوی نازت — تعویذ ببندم این انا فتحنا را

از ناله ام خونین شد دلهای بیگانه — آخر تو آرام قلب منی [illegible]

پائین آری از تو تن [illegible] شانه — آن زلف مشکین و آن عنبر آزار

ناگشته جوان [illegible] این [illegible] — ز خیمه فرزند شبیه علی اکبر

سینه الم [illegible] — غلطان بخون [illegible] این جسم عبا را

سینه [illegible] این [illegible] — مدار و دیده ای شبیه پیغمبر

بینیم اگر اکبر زخمی بر این پیکر — گریانم از گریه گریان عنبر آرا

میروی بمیدان کام [illegible] باشد — کشته شوی رفت زینب بصحرا باشد

در کوی تو بحسرت ای یار روانه باشد — این مادر بیچاره چون قیس صحرا را

تو در شهادت شور آورده مایل — من در غمت گریم تا خون شود این دل

تو بر نوک نیزه من بینم منزل — که کوه و که وادی گاهی کلیسا را

دلگیر غم پرور در ماتمت نالان — شد عالم از آتش چون نار سوزان

فریادرس شو تو هر ساعت در آن

از جفا زحمت آن زار و تنها را

آمدن دو اطفال از خیمه‌گاه و بعد از شهادت مظلوم شهید کربلا

آه خیمه او گشت مظلوم کربلا — بر همه خون بار شد پر ناله و نوا

یک شعله زد شراره بر فلک رسید آتش — بر قیب چرا جهت اولاد مصطفی

آه برون ز خیمه سکینه لشکر این — بالش حسین نقش طبع گشته از غضب

بنشانده دیده هزار پر ز نوک از دو اطفال — غلطان بخون گشته عنان خم در بر

آه شبیه بر در آن خیمه‌گاه که — نهاده بود صاحب خود بر رکاب پا

خون شکریست ز خیمه با اطفال بی پدر — بیگه شکوه کردند فرقه و غا

آه سکینه ناله کنان پیش دو اطفال — گفت ای عمه از پدرم ده خبر مرا

آه ای کشته رخت بجای نگشت خون — قال الحسین بابا زدنیا من تعقبا

قال السکینه قل شرب الماء جرعة — با تشنه لب برید سرش شمر با حیا

گردش شاه ره رحم نکرده کوفیان — هر قدر گفت العطش آن تشنه جفا

خون شد ز رشک دیده و دلگیر این ستم

شه قاسم چو قامت کرده ارغوان تا

ورود آل عبا به دشت کربلا

زین فضای غم عمه میرسد — زیر مشام من بوی کربلا

گر شود دشت غاضریه این — ما ز اهل غم آل مصطفی

از هوای این وادی الحذر — تر کشید عمه جو بجگر

این بیابان سر بسر خطر

نه نهاده بر خطه اش قدم — رفت بر دلم صد هزار الم

از علامتش این زمین غم — هست مسکن فرقه و غا

ده خبر عمه کاروان را   گر کند مسکن این مکان را

سینه‌ام تعین جسم و بلا   هر طرف تیر جور را شقبا

عمه‌جان چرا داری دیگر   ناله و زاری هشت و کدر

گشته قافله عمه‌جان کر   وارد و ارض سر ببر جا

مانده کم ز دو عمه‌جان ز بس   مرغ روحم ز قالب قفس

از هلاکت ناله جرس   میچکد ز دل دیده چنین لکار

نیمه‌ایم منزل ش هنوز   شده بدن زوال آه جسم سوز

کربلائم ای عمه نیم روز   قوس می شود قد ما زنتا

بگذرد بگو عمه‌جان آمان   زین زمین پر خوف کاروان

داشتم آزان در همین مکان   در بر شهد آل مرتضی

از جفای نفر قوم لعین   تشنه لب جان داده‌ام دین

دیگر غمین بر همین زمین   افکند ز دل برق آه و ار

فه

نظاره کن بمن ای عمه الم پرور   ببین ز نامه لسوز و دلم زار کبرر

بهر که می نگرم بر رخ اشک تر دارد   ببین عیال پیمبر چه غم ببر دارد

نمی‌بینم که کرد کاروان بهشت بلا   شده است آل پیمبر چنین چه جا بود

شده عمه غضنفر کجب آماده   علی اکبر و قاسم بکدر ایستاده

بباید از روش این وادی با بلا باشد   سکان شهید سنان شمر جدا باشد

سکان نی ز آن قافله همین بود   نقش بر نشک سکینه ز گریه خون

اصلا اسم او است و دین ز بی پرستشم   ای برادر تستم زار و در بر بشم

زاره دیده ره جایی اشکی آنچنین مکر   شوم رخ ز فراق جان علی اکبر

ببسته شمر زنجیر زین دیار رها   شام شوم کشد از دیده تر ما را

ز گریه دیده‌ام اکنون چنین باشد
غمش شال غمم و سدم فرد باشد

بی تو خون لکنیا این اشک ترم   بنگرم بنگر خدا از نگرم

ناله کن و دیگر از این جسد را
تا نالی از غم روز جزا
ایضاً اشعار قیم

گوشی تشنه یا اباعبدالله   شد تو شهید یا اباعبدالله

در ماتم تو زمانه ستر خون   از دیده چکیده یا اباعبدالله

شاه بر ما تحقیت انزراق   این سرخ و بقیه یا اباعبدالله

در قتل تو سبح دل نشد ش نگر   شیطان مرید یا اباعبدالله

یکجا نه سر مبارکت از نیزه   قرآن مجید یا اباعبدالله

از شهر چنین مانده این کینه   در قلب یزید یا اباعبدالله

پهلوی فرات آن سزا ز ترا   لب تشنه برید یا اباعبدالله

کشته این عترت مطهر است   از شمر پلید یا اباعبدالله

انداز غم تو قلب و کبریر
صد خار خلید یا اباعبدالله

زبانحال جناب زینب علیها السلام

قربان چشمان پرخونت ای برادر … بنگر بحال این دربدر بنگر

از ناوک جور قوم ستمگرها … جسمم چو جسم تو زخم است سرتاپا

بسکه جفا کرده این فرقه اعدا … گشته در اشکم شکل بدنت جا زخم

بر حال مظلوم فرزندان من … چه قدر بی رحم است این لشکر دشمن

از کثرت تیر و تیغ جفا این تن … گشته بر زمین نشانه عنقا پر

تو در راه حق گوی قربان جان عطشان … افتاری اینگونه بگرفت جان جانان

کی سر عباست شد دیگر چه دوران … چه کند این خواهر این زار غم پرور

شعله در شد بر حال حسین آتش بکام جان … کم مانده بر تن با سر سوز در بیجان

آمده بر در دم کسی تمام نوزادان … نهبار بر روی داغم درد دیگر

آه از تیر آه دلگیر بیچاره … بر زهر دل با سر حتی کنند صد پاره

بر حال زارش کن با لطف نظاره … گر یاد او را غم در روز محشر

نوحه در درد و گرما حضرت ارشام

چون شام غربت تو آل عبا … گشت وارد با غم اسیر کربلا

جمعه بی یاور برادر در بدر … بی کس و با قرب با خون جگر

قلبشان مجروح ناوک جفا … چشمشان گریان زجور اشقیا

ناگه از فریاد و فغان اهل حرم … لرزه می‌افکند بر چرخ علم

قامت حسین سرور زین العابدین … چون کمان کج بوده از جور کین

با فغان و شور و شین آن جگر … بر سر قبر پدر شد نوحه گر

گفت ای فرزند آن امام ابن امام … السلام السلام السلام

السلام ای فرزند جانان این … دستگیر خصم زین العابدین

السلام ای ابن نجیب من قفا … بی خطوط و پیکرن گلگون قبا

من چه زین العابدم ای پدر … شکوه‌ها دارم ز رنج این سفر

دیده‌ام از شامیان آزارها … در میان کوچه و بازارها

چون اسیر خارجی از خانه‌ها … سینه‌ام زد سنگ با افسانه‌ها

که بریدم راه مسکن قوم دژن … گاه در ویرانه شد در دم ذدن

ایضاً

بار دو چو قیس سنگ جفا بر سرم گذر / هر گز به ال منزل همه ای زمین گذر

از چرخ می کشند که از این تاج فخر من / ندیده که ز لطف کسی سوی من نظر

تیرم زنند و کشتن من روا نیست / کی کشتن من از نهی خون آن اه شعله در

جان و تنم فدای سگ کوی دلبر است / مگذر رقیب از سر این فکر بی ثمر

تشویق تو نگار من هر گز نمیرود / زارم مکن کناره شو ای دلبر ستمگر

من مبتلای درد ار گشتم مرا / امید وصل عشق که چنین زار و جگر

دارم خبر ز زلف تو چین هاست سر بسر

دلگیر از بشارت این نامه سحر

تو خود سید زنان ای مه‌وش / زلف تو که هست مار شوش

جز عشق رویت تقصیر دیگر / هر گز نزدم من زار زخم کش

تیر بس ز آه می سوزی شاهم / دارم به سینه یک مجمر آتش

ز غبار گفته جور هم نبودی / تو در نبودی انگیزه سرکش

دلگیر را بود نخسته گودی

ای بی خبر ز من ز تیر آهش

ایضاً

درین دیار کجو آشنا نمیدانم عجبتر آنکه ره روم را نمیدانم

روم بکشور جانان نهیب در گرچه هست بجز کشش حسن درد دیگر روا نمیدانم

بگیر دست من ای دستگیر گمراهم بجز نهیب تو من رهنما نمیدانم

جز آستانهٔ تو از رخ چو قلمون بر این های چمن من دوا نمیدانم

تو شمس انور آن آسمان لطافت را کفایت است ترا بوده نمیدانم

نخیری که تو زدی ز کمان تیر مگر ندیم اسیر رها نمیدانم

اثر نبود برد ما یکه این الکیمیا
ازین بهانه دگر التجا نمیدانم

صبا بکشور جانان گذر برو بقصر شاهان نهمه برابر سر

گرفته اذن لشوه درون حرم سلام لکه گوای لکار پیکر

زحال عاشق دلخون چرا نپرسی خوشست لطف نمودن عاشق دلبر

مزن نا بکر این قهر و سوزش فرار شوم تو پای زمین پاک گهر

مگوی هجر تو دیگر زار دپاره
به تیر طعنه دو چشم خونریز

ایضاً

گر شمع نیفروزی خانهٔ تو در خانه هر گز که نمی‌سوزد بال و پر پروانه

سر دانشوی گر تو من می‌نیوشم بیهش نمی‌مانم در گوشهٔ میخانه

شانه نزنی گر تو از زلف چلیپا را بر چرخ نمی‌خیزد آه دل دیوانه

تیرم نزنی گر تو ای یار کمان ابرو هر گز که نمی‌نالم از طعنهٔ بیگانه

غمزه نکنی گر تو ای دلبر لیلاوش
دیگر نمی‌آید بر دشت چو دیوانه

من مست می عشقم راهم مکن آزارم در عالم هر مستی ما که ز تو هشیارم

تو مرود زارت معشوقه نمیدانی با اینهمه از زشتی من واقف اسرارم

من طفل دبستان آن سحر تا بم بهتر ز تو از علم و هنر اری خبردارم

سجاده تقوا کم این دو تو می العهدست هم بحر که هم طاق آن ابروی دلدارم

شب با سحر ناله در این غمخوارم مانند حفت راه خوابیده بیدارم

هر گونه سخن گفتی جز نام نگار من خوش باش خبر ز خط از خط تو بیزارم

گشته توچشم غزار در دم بهم
دیگر مبر گفتم بر مجلس اغیارم

بیت

دیشب بخواب دیدم آن یار دلبر ما را   گفتم غم فراقت ... را

خون دلم زگریه در دیده چون ...   لطفی بحال من کن ای نازنین ... را

در پی کوی حبیبت این ... آوارم   محزون ... را

جز عاشقی گناهی من ندارم ...   افکنده ... این آتش ... را

تو گفته مرا ...   ... این درد بی دوا را

چون زلف تو پریشان ...   زهر فراقت ای ... این ... را

در هر کس گفتم من مبتلای عشقم   جانا تو گوهری ... را

از ... زبس که ناله کردم   آورده بر ... آن یار ... را

گفتا ای ... چون ... داری   باید ... را

این گفته ... چنین ...
دلگیر ... آن ... را

غزلیات فارسی

... هجران کشیدم ...   ... غم هجران ...

... روی ...   ... شوم

... حسرت هر چه ...   ... غم نهم

... شام و سحر   ... بسته ...

... پی ...   ... چهم

... چرخ ...   ... عشق آن ... کشم

... خوبتر
... چشم ...

محزون ... دلها ... را   ... خون ... ضعیفم ... را

... کشتن ... غم   ... طریق ... را

شام و سحر ...   ... را

... آن ... را

زین دوام عشقم در ملکه باهم با صبا — فریادرس که از ام امام جلاد را
آرزو ز روی طره مشکین چین تو — بر ما خویش مطلبم که هی بار را
بهر غلامی اهل دل گلبن عجب
ز جور سینه ای در نه زین نعیار را
من از دعا بی سرتم من از فغان می ترسم — فتنه زده ام آتش بسوز دامن می ترسم
شب صحبت ای کام شمع از درد در گن — بیا به زیر پرتو من از پروانه می ترسم
بچشم شمع و پروانه همه از غبار زمیانه — ز جور دست من شد شعله افشانه می ترسم
بگیس بقیه ز دوران در دیوار کشور را — چو نه تاب افکنه بر تو زرخ شانه می ترسم
الهی چشمش آگاه کن ز پرتو مرمی دهید — مباد اشکنه ره یا بر این کاشانه می ترسم
نوای ساز گم کن قریب از شنوده مطرب — سبد الکه این عمل بخت جانه می ترسم
دل ابسیا عشقش دارم خرم دیر مهمان کن — ز دستم ای می جانانه می ترسم
تو صبحی مسی ای از من تیس تار ابه — ز ارق ناله ام سوزی دو آتش خانه می ترسم

اگر زین آه زردی های نام شب بحر کهو — بفریادم رسی رب شوم دیوانه می ترسم
کمن فریاد چون هر بی سبب مهدم ای دلگیر
ز آهت خس شود شب دل زارت نترسم
ای که مرا طعنه بودی گوشش نخانه — خون دلم در ره بصر گوی رود نه
من بلطف دوست آن خرابات مغانم — رمز نشر وطن تو ای در کاشانه
عارت از آن صبا حب تکبر از او خبث — گلچین شود کاش ز دیگر بزبانه
دین گوشش من است پرارزنده دان — در پهلوی آن شمس مهر ترانه
دلها همی چهان ز دل اگر شکسته شش — کبر سوی سنبل بود ارم و قیته شانه
آگه نه ز دل ز غلغله زلال مولم — مجنون رخ غیرم و بیت بانه
میکوفت آلهصه بود ای سر ام حجت — ترسم شود قصه دل کم زبانه
گر عارضه می همی گرفت رخ دردم — وقف که ز لب سنان لطف نه
دلگیر بحجر ز روی رخ نسب در عالم — بر در دو دل عاشق بی چاره نشانه
بر جهان ز رو رنگ چه چشم ره بی دردم
اگر غلام صد ارز یک ضمیمه ای د بانه

ایضا
زبانت آه و فریادم سبد اشده چون دل و نهب — زبود ای سرم گر بی جفایت کوت مطلب
شوش گشته ز دعالم کشش زلف سنبل ها — روا باید نهبا تا فی ادرکاک و ما و نهب
و عشق آن بعد روزل دل ز فقار شکنها
گوی همسر ای بچو گریه جان بسم الله — ز روی لطف آن دلبر بصرم بکند روشنیه
دل اصبچه کم ز روی نقش از ره بر اییه — بیو یا نه آتم صبا بدون طره کشیه
زان جهه تکیش چه چین افتاد در دلیهب
من آه است می غیمم آهم رزدهان گویه — ز دردم دست بی بعد اگر توقعت جان کیه
ز فرمی بود مرا نغمه مرا با لطف آن کیه — بمی گاهه کرین کن کوست پنهان کیه
در سالک بحر بود زوره در سیم لعنه
میان لحیه جیرت نزارم چاره ای هی — گر لطف جز الکه دین تو بسید کم تا هی
تصور کرد بر عالم نظر گر کیم دیرها — شب تاریک بیم موج گرداب چنین تا هی
که دانسته حال بیک بدار دن حجها
من این دردم حور زار و دل ابلاغ کفم — ز ننم تا ن ز هر بر عالم جهان زردم
چو شمس دهر شد عالم گوی کعبش کن زردم — گرا در سیر آن ای بان ها آن بهم عشق چون هر دم
و از سیر فریاد سیر زرد که بر بنیه جمعها

شراب منع و قرار دل خم چشمه آخر — بزرد این خرقه سر دم خمیده آخر
ز چشم خون دل جاهی بر شکست رخ کشیده آخر — هر کام زنگاه می به بر ماهی کشیده آخر
نهان کی ماند آن رازی گر زمانه جهلها
زکشت خوش لین گوهر مرا خود در حافظ — قناعت که زون کنز رحیم تو زبان جو حافظ
بشه و دلگیر سلا به این کلامش رو حافظ — حضوری گر همی خواهی از و غایب مشو حافظ
متی ما تلق من تهوی دع الدنیا و اهملها
ایضا
می بینم از زرین دل با آتش خفا رسوا — شعله کشیده که می ترسم آتشکار را
کو طبیب در دم بنی ام قهر ها را — یارب چه چاره این درد بی دوا را
رو دل صبا بگوش گوی کو گه حوش — افکنده با آن زلف کیا نم آتش
اصلا گشت عالم با نهر تو جوشش — کشام هیچ گونه اسباب اشکار را
صد پاره ای چشمم با خنجر جفا کر — هرگز رود نه ز نام از دین شوی کم ر
فیجهم ز رز تو پورش عشق گی را بور — بیرون کنی هم از دل آن نکته خطا را
جهت ز آتش تشنه همی تهم زخم جانم — یک لحظه بی تو مانم هرگز نمیده رنم

سخن ز سلسلهٔ طره‌ات اگر افتاد — قرار سلسلهٔ عاشقان ز پا افتاد

نوا و فغان تو زان ربط در نسیم شد — کشیده نالهٔ نغمی ز ره خستهٔ ز پا افتاد

بناز بسکه گوش بلبل ز آن نالش — شراب رنگ چو پیاله ز دست نی افتاد

شنید مست می اشتیاق طرب — تو گوئی که به سماع طرب ز راه افتاد

کشیده شعله چو شمع حجاب جانانه — زجاج پری دلم ز رخ جان شرر افتاد

بسوخت زار ز دهن باز گشت خاکستر — از آن بجهت که در چمن صبا افتاد

چو دید ز رخ گل گوی عشق را مبدا — فغان و ناله او در آن بیجا ز پا افتاد

مگوی عشق شدم زین طعنه — جراحت دلم از دست شما افتاد

ز زر ز رنگ چو چمن مژده است ای دلگیر

رقیب رو سیه زین خبر از پا افتاد

مکتوب منظوم یکی از دوستان

ای ز وصل دوستان افتاده زیر زمین — نامه هایت رسید نیست شهید

مطلع گشتم ز حالت شده دگرگون حالتم — که هم از گوش پیر بازگوی روزگار

چنین کنم حال این چنین است که — که گدای آه و غم که غمی نام در آن

غم مخور ای ز شوق گن تو که کسی — در حیم است کریم از پی قصد رنگ گار

الغرض گر حال نه گر پی کوت — مبتلای دردوغم های مند لطف یار

در دعای نکته پرهم چو یم از در — تا رهانید از این بحران پر از مور و مار

هستم یکی نامه عاشقی را فراق ولیا — ولیکن ام از خدا به مقبلم رشک بار

و دستان شغول دایم ز عاشقی پیر تو — خاصه این رازی محجوبی بات آرد و چشم

به توجیه تبسم گل کشته رازی محجوبی شد — فردی در برگ نام تصنیف اختیار

چون نام فردی فردی رنگ شد — نقش بازار نه یک قصه رنگ

زان بیت نغمه تصنیف فردی از الهی از — تا جزای نخان در هر لحظه اشک

آن رفیق عاشقی همه سلسلهٔ علی الرزق نیا — کن سلام از جناب این بنده ز غم دو چار

و دوام استه عاشق و دوامت همه روز این — کن رقم از ترح حالت زود نثار از تار

فتنه دلگیر بر ره بار شکر در خوان

انتظار است انتظار انتظار است انتظار

گر تو برنجی ز من بیداد این فغانم ور نه کند گرانسر از عیار روشنا

دارم بسی امید ز الطاف بی نظیرم یا رب ببخشی هر قدر جرم دارم

من چو گنه خود آگاه و بی‌تابم دیگر مکن مکرر که شسته‌ام چرا رو

در ناله ام ز بوی خوش عنبر آستانه هم چو اثر ندانم بر آن در یگانه

این هم ز شکر دل نیست آن حضرت آستانه

و دیگر از گفتگو کن دل گرم و تب را

ایضا

ما همه کاروان این طره قدیم خورده تسلیم خود ز دور بقیم

آنکه در دور رفته شد رحمت ما ماکان با خبر زبون حقیم

در فراقش گفتم تو بی تو نهم از این ما همه مختر قیم

تف بر این دنیای دهر دنی در تلاش چو روزن و شغفیم

و دیگر شمع است در هر غم

کن ز تسبیح رب که تو در قیم

غزلیات فارسی

ای چو سیاره بال، روزگار هجران بنهم وقت جان آمد این همه است که پنهان نشد

شعله محبت هر دیده مکن عیب ما آن ما همه بسته تو ز تن بیجان نشد

عطر رشک چمن است آنچه که او آورده صبا یا که تو بوش ز بر آن زلف پریشان نشد

و دیگر این قدر جبار از ترسم آیه بخشش

گوش عشقی است که تو ز بیجا در زبان نشد

ای دل تو چرا این تقید ربا شدی پیوسته پی تو چمن ما رجب شدی

در عهد تو یک لحظه ز رحمت نشد ما ایل که غرق غم محنت که دغدغه سوده شدی

ای یار تو ز عشرت جان چرا نتوانم دردم دل و بیماران ز دردی که رسا شدی

من بیش از این دادم جان که تو فرزانم که در خوش و دانم تو در چه تمنا شدی

شب تسبیح بر تو دل که شده از رحمت ما ز دردم غربت آه از غم تنها شدی

از فرقت دو کوه بسته دلم بیجان دادم تا حال نهم من از تسبیح که ریا شدی

گر این تن با هم بر گرد گشته حباب آینه دل ما همه که ز بهر تماشا شدی

تیغ تیز تو که شد سینه پاره شوی اول   گر گلم غنچه ز غم هر قدر تو با ...

دلگیر دلم خون شد از ناله شب ...

در غم بیدم سن گیدیم تو ... ،

ایضاً له

سن نه دیدم که چمن غنچه بی خار شود   یار دیرینه چه سن که وفادار شود

عمرم آخر به تو گوش من دیوانه   یاری هر کز نرفتم ... وفادار شود

در تنگ حال من از عشق کوئی ام کر   دام زلف تو چه من هر که گرفتار شود

دیکر نرفتم ولیس تکیه نیدیم هر کز   دلبری سنگدلی چون تو دل آزار شود

هر که تیر جفا سوره صحه ... غمت   هر که در شهر وفا بی کس و بی یار شود

ناله کن دلگیر چاره زدین ناله تو

بلکه این بخت من از غم بیدار شود

فغان ز دین ستم دیده بی دوای فراق   کشیده شعله بر آن ماجرای فراق

جنون عشق تو تا کی که هلاک تنم   ستم هم زدین دست پر جفای فراق

وفا نبریدم و هر گز دل نکوی وفا   هزار مرتبه جان دادم از برای فراق

شده ز دیده روان خون دلکای ارزش   زبس بلوثم زدین هیچ بدره ای فراق

اسیر تیر غم گشتم تن زمان در دلم   هزار پاره شد از نا وک بلای فراق

بجسم در بدنم آتش ... کشته   هزار مرتبه من ... ی فراق

در زورق تن من ... بیشکیب را   غریق دجله غم که ... ای فراق

زبسکه گرد جفا من غریب تنها را   چنان نمود زبون جور ابتلای فراق

شررفتاده عجب بخت ... عمرم

زده دلگیر بیچاره مبتلای فراق

چو ابر فوج ستم ... را   کشید بر دل جان قصه دست یغما را

فلک ستیزه غم درد بی دوای تو هستم   چو دیده در هجران زار و بی شکیب را

ز دیده جوی اشک خونین روان دل   چکیده هیچ کشد دیده بی تو شبها را

بحال زار من از ستم قصه مکن   گرفته که زبون بی تو دیده غم ما را

زهی ملولم ازین جور بر فاتو بمن   چکیده دیده روان ... هو یار را

بسوز دین تن جسته پاره کرد با جفا   رود ز شعله این جور شعله یغما را

کشیده شعله بر آن آه جسم میسوزد   تن ضعیف من مبتلای سودا را

کجا رود ... ... وفا   اسیر سلسله زلف عنبرآسا را

من از دلم تو ز غم بر دل کنیم جفا   ... سرو دلربا را

دلا بسوز عوض ... دیده خونریز   دو دست اشک تو چون ... دارد

زبون ... ناله دلگیر

نگفتمان ... را

عید زمین محبت ... نگاه کرم   جسم جور زلف ... ار م

دست آن دوزخ چنین ... خوش هست   حاجب در کو او ... زور م

ای من ... تو ...   سیر و شم گشته بلکه ... در م

زده ... محبت ...   شعله در که چنین ... ار ... م

زخم ... دل ... عشقم ... دست   کشته ... جسم خون ... م

من تیر ستم ... ناله دلگیر ...

کن ... دوران ... م

ایضاً

ای که شد از غم ... قرار من   ... لطف کن نظر ... کار من

... تو گریه ... روز و شب   ناله ... هم دل ... زار من

کس ... غمت دیده ... رنگین   ... روان شد ز دیده ... من

... که ... پاره پاره ...   در سر کوی ... تو ... هزار من

... دیده ... جان ... غمت   ... وصل یار من

لطف ... حال ... لطف تو   ... غم رها این دل غم ... من

... فراق ... دلگیر زار زار ...

ای ... چشم تو ... من

... چشم ... ... غم ... دیده ...

... که ... راحت ...   نهان ... آن ... آید

... جان ... که ...   ... آید

دو ابروی ... چون کمان ... ابان   هزاران ... آید

درشان روحی چو رخش بوجه چنین پایی | بخلوتخانهٔ معشوق بی جا می آید

چنان بر سر تست آه تعقیب چو تعقیب گیسو | زلیخا بهر یوسف بر سر بازار می آید

بدل گفتم غلط گوی همین است آن بت زیبا | به قتل کن نظر سوی بتم با ناز می آید

چنان از بهر مرغ دل اسیر گیسو زلفش | برای خوردن عبرت تیرش باز می آید

دلا ای دل اگر دایم تو بهر نازنینی | محبت هیچ نمی ارزد ز شمشیر تا با بازمی آید

و لیکن بیت غنچه چون گل کند در ره با بشی

برادر میشع دشمن زمان تن زار می آید

که بود چه بیند آن دل کشته بی قرار است | شب است چشم زدن ناله ز شب زاری است

از آن که چو تیغ همی کشم دایم | چرا که نوی زمن در خفتن زاری است

در آن زمان که آه صد تیر قصه تو بسیارم | لب تو نقره ام گوی رنگ زاری است

بزلف چین برویی چنین هلال فتم | دلم ز رفتن تو کشته دو ذره زاری است

بیا بیا که تو بی طاقت دل ارام | ز دو هم اجر تو شب تمام بر زاری است

رضای ام اینکه قدم زر انگشتان | مرا بقیه که گوی من چه زاری است

چه رنج گفتن من شهر یار زنی | گدای در که خوار دهان زاری است

بحسن غمزه کن و پای چرخ که به | بهبی گیسی بهار رنگ و عتیبا زاری است

نه دیده کشم زد و دست تیر خیال | اگرچه پیش تو گشتم چو رخ زاری است

حذر کن ای سنم در آن زمانه که کهم | در تا سوری از این ماه پرشراری است

نشسته تو بلبر طمعی هرگز

چو گشت آینه صبر تن تنگ زاری است

کارم ز جور دهر به آه و نوا رسید | آهم ز دل بچرخ زبین بلا رسید

مرغ دلم بناله ز بس هم قرین شد | خون جگر ز دیده چو سیل بلا رسید

سوزنج که چه خون جگر دلم همی | تن زار فلک لسینه هر رنگ جفا رسید

چندان بستم ز بطوق تیغ از تو | از یار رفته چون من بنوا رسید

ظلم از فلک بر ای کجان آتش رسید | انده غم ه دم ز دوران بنوا رسید

ز فسوس گلی بچیده در جهر شب هستم | گلزار عمر خویش بباد فنا رسید

تن غریب شکن دو چشم انیس دل مغلوب غم نشسته بزندان جان رسید

بیمار عشق چشم تو بستر الم این درد بحر علاج و دوا بدوا رسید

دیگر رو چو شکر خجسته نکو

بر صبر روی صبر بصبر جا رسید

بر کشر محترم چهر سپهر نورم ای یقین برم چشمم براه ات بسیرم

کی باشد آن دیدار درم

آرام جان من تویی غنچه دهان من تویی شیرین زبان من تویی روح روان من تویی

من بتو راز و سطرم

بر من تو نوری همه چنین شده ای برابر از من چرا رنجیده وز دیگر پرسیده

بعد از این بسیر بستر م

چهار نشسته بر دلم در آرزوی شبنم شادی چو آن کلم وز دیگه نه جیبیم

ای از کس و نیکو فرم

گردان ای این بسر صبر آمدی نکنی سر از مهربان این بسر روح هوای بین بر

لا تقبل النصیحة المحرم

گر تو کنی بر من جفا من دارم آیت وفا هرگز نباشد این روا از رخ خلافت بر ملا

چنین بریز این چشم ترم

نالم چو از شب بسحر دارم نوای پر اثر ای ماه کرداری اثر باری رحم ده خبر

دیگه من او را چاکرم

دلبر منی الهی رحمت نداری دیگه هی من که گویم هی ای با شم زار و در غمی

دستم بگیر دو دلبرم

مکتوب غمی بر دوست برادر خود

گشتم چو این سفر با همه همراهان دو غم دیدم تماشای طلبش چشم چو آمد نم دیدم

هنوز از ظلم ما نرسیده داغ وقت دیگر ز هجر این دل خسته هول و پر الم دیدم

ز من برا در چون دیکی چشم زارم را این زخم خون بر ضد خار ستم دیدم

دل دیگر در غربت نشسته [illegible]

ازین بار بکه گر آن علم و بسیار دیدم

الحمد که آرزو در دل خسته گشوده بود یار کبهی از شب با سحر در بر بود

یار زدن همی چو عشرت شاهانه خورده بگاه هم بهر شب خاطر آن دلبر بود

بیاد آن زمان کز بزم طرب هم شهری دار   دلبر ز غنچه لب پری پیکر بود

منبعش رخ دلم سنبلش آه زغالی   گلی بی خار در آن گلشن بامر صبر بود

در گلشن دلم گر تیشه بود   نه این که هم ز گیسوی چون عنبر بود

آتش وصلش اگر چو پروانه مرا   نه زین سینه چنین محبت پرور بود

شب سیاه ز گیسوی شیر ... رخ جان   سیب ... چو ... چنین ... بود

پیش غم ... فاش تو دلگیر مگو

غم درین سینه من بیشتر بود

فلک چو سنگ جفا بر دل ... زند   زلف ... ریاده ... بیش زند

بهر اشاره ستمگر نمود ... تنم   خنده در دلم را چو ... غوغا زند

هزار ناوک ... در ... گیت   به جسم در ... [illegible] تیغ ... زند

خدنگ ... به چشم ... [illegible]   نشانه ... خنجر زلف لیلا زند

ز آن دم ... [illegible] ... وقت   ... دلم ناله های شکلانه

چو ... در این عشق   کمند ... از طره چلیپا زند

نشست خسرو غم بر سر کشور جان   امید کشور ... کشتن ... زند

ملامت ... چرخ بو قلمون   گهی ... سیه گاه رنگ حمرا زند

لعل لبان ... دلگیر

هزار طعنه ز رخ ... پیشه زند

گر از شوری تو شمع در فانوس ... پروانه   ... چشمت ... شرم ... بیگانه

... ای بلبل و فغان ... [illegible]

غم دلگیر زین غم افزون شد

گشت عالم چو چال ویرانه

تعصب ... آن آتش ... دوش   ز هجر ... فغان ... خروش

چنان ... ز عشق غنچه گل   ز غلغلش ... [illegible]

نشسته ... [illegible]   ... [illegible]

کشیده شعله حسرت ... مجمر دل   چراغ ... دلم ... [illegible]

ز فکر ... دل ... مضطرب ...   نمود ... آن ... دوش

گشته کشته است از هوای زلف او / لباس عشق تا که ز نور غیب می‌پوشش

زان فریفته طره نگار شدم / گرفت تیغ عشقم ز ما حلقه گوشش

نگشتمان تن از زلف او / که عندلیب وفا کی شود ز دام خموشش

ز حسرت جان و دل از ... گرم باب

به پیر چشم غلام باده فروشش

اسیر نرگس مستم به آفتاب پرستم / شراب محبت او گر چه این چنین مستم

من عاشق رخ آن یار دلربایم گفت / قصیر رو قد آن نخل قامت پستم

غریق دجله حیرت اسیر غم بودم / گرفت دست مرا عشق زان بلا رستم

ز دور طره رسته ولا ... از بار گناه / دریا بر کشد کو سفینه نشستم

مند در رخ ... ان عیش باز / ز میل چین سنبل او ز خویش هستم

خمار چشم و لبش نگار سیلاب آتش / خراب کرد مرا همه در راه هستم

حضور یار می سرخ چون لاله آتش / ز دوم کلوی سبو تو به را چو شیشه شکستم

ز بهر می کلاه گوشه ام بر باد / امید وصل به لقای جهان و بستم

به مهر یار چو دل کلیسه مبتلا کعبه / هزار سلسله عشق را ز هم گسستم

ایضا

ز گریه روی چشم غریق و دجله خشم / اسیر دام طعمه نهنگ بستم

مرا ز بوالهوسی ... آن عهد دار / به فوج جلوه دلدار گشته‌ام تو آرم

نگر تو تیغ زبان تقصیر کشی / ز نار محبت دل آتشم برار آرم

مرام طالب دیدم همیشه تخت خواب / ز خوف و بال ... رحمه نگیرم

بیا به زیر ... دستار ... خویش / که جمع بود تمام ز هر دل کرم

اگر چه ... و مال بود ... / ز جود و وقت توام بر این گنه بی شبنم

کباب و جگر ز دوران ... / کشیده اند ز بیابان ریاض ارم

مگر چه ... تقدیم تو / دگر ... قول جانی لا و نعم

فراق یکبار بکنم ... شیر

خمش دوران صبر ... نشستن دوم

حسرت روی یک زیر دم ... / دیدن ولی ... کام نچیدن چه

امید وصلی کز آن شکوه کند از فراق   چون غنچه لب نه کشیدن چه فایده
کز شربت وصال نشد نصیب دل   زهر فراق را چشیدن چه فایده
در مجلسی نشسته اگر با هم بار نان   از صحبت رقیب شنیدن چه فایده
عاشق اگر ز وقت خجسته طالع زبون   خون است گر ز دیده چکیدن چه فایده
عمر است رفته اگر قصیر اجل   از جان جهد به تنگ رسیدن چه فایده

وکیل اثر ز نامه به جانان نشد
بیهوده خون ز دیده چکیدن چه فایده

دلم ز سودای عشقت چو قیس مجنون شد   کمند گردن جان چاره زلف لیلا شد
حدیث عشق تو خیمه بر دل زد   سواد دل ز حسن آهوار (?) پیدا شد
غمی ز وقت نصیب در گردان داشت   به قلب دور ز من غریب پیدا شد
در افتراق تو چون دلم بجای نشسته   ز راه دیده این بحث بیت تنها شد
در عهد زلف تو جان را به خیش بستم   ز عقل و هوش گم هر چه پیدا شد
ز فراق تو های بر زمان گشن جان   سرود رفته قیامت حال ها شد

امید رستن ز نغم بریده الف هوش   جواب شاه ز درد تو بمراد شد
چنان بحال که گونه نامه دیگر
گلستان و غنچه دل نشسته شد

به هر کسی این حال من چون رسیده می بیند   وفا نه بدان آن کسی دوباره می جوید
به هر زمین ز درد گناه می کارم   چه طالعی است زارم ز رخ می روید
هزار پاره شود این دل که من دارم   چراکه گفته به رقیب ریا می گوید
گشت دلم بی چاره نقطه ز راحت
ز راه زمان این عشق ز درد می پوید

مخمس

روش در صحن گلی گاه چیدم   بیگانه که بو نشنیدم
گفت الگمی ترا نه بوسیدم   ز درد غنچه از لب بخشیدم
این شنیدم که بو نبخشیدم   کاش در حسرت تو میمیدم (?)
خاک پای ترا ببوسیدم
عید نوروز گشت هم گل   شد غنچه آه ناله بلبل

بهتر بریک کرسی و سنبل   صحن گلی زار شد پر از غنچه
دل ز دلبر قرار نشد   کاش در حسرت تو می بعدم
خاک پای ترا ببوسیدم
از غم افتراق تو زارم   محنت دهر که بسیارم
به هر گلی بر سیه خارم   چه کنم چاره نیست ناچارم
ای فدای تو چشم خونبارم   کاش در حسرت تو می بعدم
خاک پای ترا ببوسیدم
کشف که عشق تو راز پنهانم   بر فلک کی رسیده افغانم
تو شراره بجسم بیجانم   آشیانه قفس نهر نالانم
ای فدای تو چشم گریانم   کاش در حسرت تو می بعدم
خاک پای ترا ببوسیدم
غم و فراق تو دیده ترم   شعله در گشت آتش کردم
سوخت جانم ز راه پر ترم   بعد تو آه سر بالا سرم

ای فدای چشم تو در برم   کاش در حسرت تو می بعدم
خاک پای ترا ببوسیدم
زان سبب دلگیر اسیر ستم   گشت مستغرق بحر محنت و غم
شرر آه تو بچرخ الم   ناله که گفت هر شب نم
الف فدای چشم جادوی برم   کاش در حسرت تو می بعدم
خاک پای ترا ببوسیدم
ملال عشق چنین که زار و بیمارم   مکن طبیب علاج که بیزارم
قفس که آن از این دیده ای تو من   مسیح رستن از این بستر بلا دارم
سزای حال تو همه راکه ار کمن باید   آه پر شرم این تن زارم
مکن تو قیدی ز رشک لم بخون جگر   ز زخمه زخم دهی که چشم خونبارم
اگر عزیز نباید یقین کنی هرگز   بهر دوا نکنم این متاع بازارم
در راز سینه خود کشف خفا گیرم   در این خصوص من از داور رحمت زارم

نگو بیار دلا طالبم نباشد کار — ز روز عهد ازل من بر دو چه دارم
رضا نداده دلم زان سبب بیاشم — ز دام زلف کجا دیگر من گرفتارم
چو پیش شهره شهرم چو موی بحر تو هم — نشان ناوک تیر جفای غیارم
انیس من الم غم درد آه پر زار است — بجز سرشک زدم نیست یار غمخوارم
ز جور چرخ سرشکم چو رود جیحون است — نه خواب هست بچشمم و هی بیدارم
ز زاری جان و دلم بی محبت تو است — چو گیر زلف تو پیچیده در شب تارم
چگونه شمار کنم این همی پر از غم را — جفای چرخ و با جور بیشمار آرم
بگی چه جز نصیب جان و فراق نرم — که او نصیب تو و نصیب تو دگر بارم

گرفت نصیب نصیحه رکه بر خط
ز دوران سبب فرقت تو پر بر دارم

در بقیه تاریخ گفته شد

در آن زمان در سرشکم چه چنین پرم بود — ز بار محنت و غم قد تو در خم بود
ز گوش کج کردن آن بو قلمون — دو دیده من عکس همیشه پر نم بود

تن مریض ز زخم هر رگ قوی شد — هزار پاره که از فراق بستر غم بود
ز زخم های تن من کج شد از محبت — طبیب ناله دل آتش مدام همدم بود
میان این همه محنت شکسته دل آلم — ز آن نگه یار وفادار چشم همدم بود
من عاجزم ز هیچ نگار هوش خود — شه یار وفا شمع بزم محرم بود
هزار زاری صبر و وبسیر و ده زهجر نبی — علاج حسین و حسین هر یار و همدم بود

هر بست زگیر بخوف ناوک کمانه
ز هجر جسم رقیبان چو مار از قم بود

بیا دلبر شیرین زبانم — بیا ای یار دلدار جهانم
گشته از دلم ناوک فرقت — هزاران ره بچشم خونچکانم
مرا گفتم چنین تیغ بی وفائی — تا به این قدر آزار جانم
نگوی جستجو زاری زمانم — در نبودت بسر سیه ی فانم
نشسته تمام نطق کجی زاری — شبی چون آن کس ی پای سر بانم
نگوی هجر تو رحمی نگوی — خزان شد گلشن عمر جوانم
زنا زناله دگر چه جان
تا مرده سوزد انهر جسم جانم

نکش سوی چمن زین درون و جان — اغیب خوش است خانه ظلمت بر از طرف چمن
ز گریه نمی نکن بسیت پاره بیدانی — نگفته مشو این تک اب دیده رز عدعن
نظاره بر رخ دردم نصیحه — خبرزاری عالم نکن ملامت من
پریها برکش زخم فاتم خمیده رآن — اسیر تیر غشقم دو چار درد و محن

گرفته تاب ز دل خال چشیم خونبارم
فغان ز ناله دگیر ملای وطن

هزار ترکه نفسم دلا ازین لبسر — کناره کن که نه اقی چنین برام گذر
نگوی کوشش بکرفتم شمال پروانه — بسوز شام سحر تا ر شبی خاکستر
شدم مدرس از نالیدهای جانسوزت — بجای اشک ارزم زدیده خون جگر
که نخست ناله من این فقیر سیارم — هزار پاره شوی حسرت هزاری گر

نه این فغان تو تنها نصیحه دگیرم
نوای شعله ور بر جهان فکنده شرر

جهان خوش است و لکین جای بی ثروت — چو جسمی آن چو جان خوش جان نعمت

هزار سال زر دل غم خفتن — خوش است زاری نفسی که فرو محبت
ز زحمت جبر جلا و هی شعبه رستن — ولی نبود هر گز رتبتن از ز نیست
قسم بجان تو ای زیور بیدامن — مرا نه رسیده شنیدان نهاد محبت

فغان مرد درد و حسرت نصیحه دیرم
دگر نه خوف هزاران شکر محنت

ز آشیانه نپرانم که بال پروازم — نبود بخت زبون دستگیر شهبازم
چو غنچه لب چرا ان فراق خنچه گی — بصحن باغ بر آن نغمه آوازم
تا نزده جز نبود هی ز ناله من — ولکه اثر بر نگار تنگ نازم
ز تنگنای قفس رحم نگه ر عالم — و ها نصیحه بر آشیان بازم

بس است تا شنیدن هزاری نگیر
که ز بیان کنم از حال زار نازم

ای دل انگار که هزاران جفا تبو — هرگز نگوی نکوه شد و جز سبا تبو
در کوی هجر نصیحه م سکندان دو کر — در وه غمی تا نه زمینه روا تبو

زر زر زان گرشته [illegible] | جوری [illegible] بیوفا بتو

[illegible] عشقش [illegible] قدر | آن بیوفا ستاره [illegible] تبو

[illegible] کویش [illegible] نگران

آیا چه [illegible] غم مبتلا به تو

ترحم کن نگارا بغریبم | غریبم من غریبم من غریبم

مریض بستر عشقم تو ای تو | طبیب من طبیب من طبیبم

تو ای [illegible] تو ای تو | حبیب من حبیب من حبیبم

وصال تو [illegible] شود کی | نصیب من نصیب من نصیبم

بجور هجر [illegible]

[illegible]

هزارم من [illegible] هجران | سوزانم سوزانم سوزان

[illegible] | [illegible]

ترحم کن بروی زردم اشک | چو مرجانم چو مرجانم چو مرجان

مریض بستر عشقم [illegible] | مرنجانم مرنجانم مرنجان

چو بلبل در فراق [illegible] | منالانم منالانم منالان

نگه [illegible] حال پریشان | مگریانم مگریانم مگریان

بس است [illegible]

[illegible]

بیا جانا [illegible] | [illegible]

[illegible] عاشق [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

[illegible]

[illegible]

ترحم کن [illegible] | [illegible]

[illegible] | گرفتارم گرفتارم گرفتار

رباعی

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible] آینه [illegible]

رباعی

آئینه [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

رباعی

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

رباعی

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

رباعی

[illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

رباعی

[illegible] | [illegible]

[illegible] | آخر [illegible]

رباعی

ای [illegible] | [illegible]

هستی [illegible] | [illegible]

رباعی

در کوی [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

رباعی

هر کس [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

رباعی

هر [illegible] | [illegible]

[illegible] | [illegible]

رباعی

عاشق [illegible] | عاشق [illegible]

[illegible] | [illegible]

کشتم با جور دست از دامن تو — نپسندارم نپسندارم نپسندار
نمی‌رنجم کشتی‌ها نشد منصور — سر دارم سر دارم سر دار
بکن دشت نشوری تا زراه — شر بارم شر بارم شر بار
مکن جور و جفا به جز خدا من — دل افگارم دل افگارم دل افگار
عجب دلگیرم افکندی چو یوسف
بیازارم بیازارم بیازار

ای گفته که آن آتش شمع رخ مستانه — زان است روح سوزم جانانه چو پروانه
خون گشته دلم از غم در کوی فراق تو — این قدر بیازارم ای کوهر یکدانه
دربان تو می‌گفتم از درگه شاهان کم — که جابه حجرم که خانم بتخانه
برخیز نه پرقیم از رنگ خداوندی — به هر تو شدم لاکن جاروکش بتخانه
یا الم اثری بکنم در زیر فلک دیگر — تا ماند که جهین نه خانه نه کاشانه
خسته شد جانم من خوش شیر شب — افتادم ازین کوچه ز سنگ دیوانه
از عشق تو ای ... از کف طی تکی — بیچاره است طبع را آبادی ویرانه
ار دست سیاهی تو ای جانانه زار — لرزیده مگن دشت از طفل یکدانه
خاک ره جانانه را بر دیده کش ای دلگیر
تا صاحب نظران باشی در مجلس شاهانه

رباعیات فارسی

فلک از ستم برفرقتم گمراهم انداز — بلا در کویم هر کس را گرفته جانم انداز
یم من نصیب سحری و یکین بخت بدارم — فدای قدم تا شیم ز صبح جانم انداز

رباعی

سبب شود در آیینه کاره از چمنش — طلب نصیب سفکین بواد وی محنش
نصیب گشت دلم مهرودانه غربت — دگر نصیب هر کز نه بار و طنش

رباعی

شستت بکش مکن واهمچه جاگیر شبه — خداوند ان قرنی که کیش یار کباب شه
پر نیات کشیده راهم بگو بشبه — نکبر از باخبر غم جالی پاکیک باشبه

رباعی

بعه زروی سر نهان ها هزار هر کز — زون غم بی‌گشت ز ره جنین دل یاسیر
زعیا رنگ دل را بر رکه محرم — بر جمع فراقش بوهان نصر کن تیر

رباعی

درد مدی فراقت ها شه تشنه بودن — خوب است بیش ما از یکم نعمه آب خوردن
در کشای محنت بودن کر نه بهتر — بیک لقمه نان خود خوش ز نخج کاهدن

بازار بصاحب بهیشش از سرم ببر | باکه که روی لب یا منم خون بخور
دیدم خراب و مستم تشویق است ورنه | هرگز نه بیم بعدم می در چه ارزن ببر

رباعی

بر تخت جم نشسته محبوبش بصاحب | در طلعت فقیه خیال کس ازین صاحب
تمثل وجه العلم کیمیا کنند از تیغ | افتاد روی دریا شکل حسن از صاحب

رباعی

خمار گشته زاهد از صاحب | چو نخوار گشته عابد با همت صاحب
در دو هر سه اران شخص علامت | رفته بر زنجیر از فطرت صاحب

رباعی

یک کار زشت هزاران نیک باز هم | خوش کو ابر از زر بیان ستاره
مرد اوست عفو خورد اما که چنانکه | اینکار زنا نیب کارزوی نزاده

رباعی

کار زشت پیشه و کار خام زاده | مرد اوست جنگ ساز و با جگه بسته
بر حق خویش نایب گند ره از حق | خنجر ان چه لازم بر تیغ نشاته

رباعیات

بیار دست هر بری الی بریار چه ویسرو | پورش اگر خواهد بایدزاده پریرو
آن یار نیک صحبت زنده است تا قیامت | هر چه گر چه گرم شد باشد تعیین سیرو

رباعی

درویش من این خویش خوش از صورت | بهتر ز نازنین اندر عشق ما طلعت
در دو هر نجیب ریا ولیک تهی بیاری | خورشید روی خویش خوش خلق خوش طبیعت

رباعی

هم نشستم من عالم با او برپیش | خاکش فیما یر از رخم بر عم ایش
صد شکر آن صرا از قسمت گشت با | به زشت روی خویش نه زنین پیش

رباعی

خلق تیغ درد و محنت تیار شو | غریب کیش برابر در عالم محو
بگریز از آنها که زیست اطاعت | غیرت ز لله که هنر چند تحمیل

رباعی

در دور ریش عالمی بغه | ستر وردی از دو بر سینه نه
گه دزد تمی بخور اگر | اکنیب مال مرا نه دزد دینه

رشید

گشت حاکم ز حرف او خندان — گفت نیست حرف دو چندان

کار تو کار تو چه سیره شد — عرض خود گذشته دربان

رباعی

گفتن تسلیم زن مگوی گر — نیستی گن هر چه گنی با جندر

دست تطاول کش از بنده — لحظه در بین خدا را گذر

رباعی

والحمد نشدم دمی درین خلاب — با حصه نه شب عجب همین حرب باب

فرض است زیارت تو براین جا گر — لاکن چه کنم گشیده‌ام الطناب

رباعی

دارم طمع آن نشیمن الطاف تو — چون شد نموی رهنمای مرا

من در طلبم چنان هدایت زنم — دل غرقه غم در تو درین گنیز چرا

رباعی

باد صبا از خبری ز غلام ده — هم آن شه سریر وفا را سلام ده

گو بنده‌ام بجنب دلگیر خون کنج — از بهر تحفه باری ابرو پیام ده

رباعی

گر نام بگفته علامت توحید برداری — مشتاق بنده هزاران غلام درداری

فدای مهر وفای تو شوم زهی غربت — بمن نه ایه ز من جان نثار و غمخواری

رباعی

مدام تشنه به سیرم بگفته غداری — ز حسن آهستی جانم تمام آزاری

کسی ز ریشه نه زعل درمیان — مدام جان به بینم دل شکسته مزاری

رباعی

غریب گشته به روم ایکه ز شرمان — بخواب رفته برانم جای بخت زبان

کسی بگشته دریشم هی غم در بنوبت — بجان رسانم مرا ز ناله های زیر اخوان

رباعی

رقیب من ز ره آب تلخ شود باب — بگوش دل عاشق تمنی شعر طلب

چه کس بگفته برانم ازین سخن چنین — بخوبی همین کار زشت ترا واجب

رباعی

شهم بنام به کلک و دست حضرت باری — نمی نهم زهی زیر بیک تن زغباری

قسم به زرکش گشت نگاه هوش خود — به هر نیت چو این فرقه دل آزاری

رباعی

بوسم ز لبت ای پاره نازونم
و یا حسرت او خورا هی که مجنونم
کلکم صلاح تو این است خون من ریزی
قربان شوم تو جن همیشه دلخونم

رباعی

از از زمان مرا تسلا نظر تو
بیا و دوری چه قدر من حقا نظر تو
مرا نه ماهر جوان که گوشه وحشت
رقیب بالا نجوت آشنا نظر تو

رباعی

فغان فکرت جانانه که چه دیگرم
فکنده زلف که بن نظر زنجیرم
کشته رفا ای که نه عجب اسیر شدم
کنم چه چاره نه دانم چه بود تقصیرم

رباعی

دیروز با نگار خود گفت که نیم
از من چرا برید دل جستجو نمودم
آوردم آن رقیب کنز آر اینه نشست
فهمید که نیستم چون رو بر نمودم

رباعی

گفتم رقیب بر تو تا حال من چه گویم
خوف از خطر از برای افکنده بر دم
تهمت جنبه از من معشوقه رو در زبان
در خشت کن ای سنگر از تیر آن کعبه

رباعی

دلم به غصه کشم غیبام آنکه اره
از تیغ آه سر دم که جا پاره پاره
زفتار بود رقم بر روی نقش نقشش
دیدم از زخم دارو در سینه بی شماره

رباعی

در خواب که رابعم دیدم دیرآمد
بر جبین بر روی تو ای خفته دو آمده
آشفته زجا جسته دیدم چه عجب گشته
یارم ز سفر گشته بر خانه ما آمده

رباعی

خورشید گشت دامن آن دلربا نه
گفت و فا نمودم بر عهد خویش یا نه
گفتم فدا شوم بر ادبی که پای نازت
دیگر مکن تو وقت ما است این زمانه

رباعی

گفت آیدم با عجب چه پیر گودن
این مجمر را بیا تا روز حشر بر دن
گفتم برا تنتخوانم جا که چه هست ایمه
گفتا کو داری گفتم ز بعد مردن

رباعی

بر قبر من گذر کن ای نازنین جانانم
بنگر ز باز رفته یا هست بر زبانم
با حسرت کلگر کجا بم در زیر خاک ظلمت
عارم شود آنان کی که نشنوی فغانم

یارم شهیدان را ز وار عدالت سلطان — هست آن نگار چو مهوش شکرفشان کلاه پنهان

زانم در گریه وقت وصل که غلام خورد — بر این اسیر هجران نگه ناز رحمت صاحب

ایضاً

بر آن رقیب بنگر چه بهر دام فکرت — مرغ دلم گرفته بسوزد و نباز رقت

یا رب ز سیل فراق آن که بگیرد بر — ز فکر یار مانده بسوزد و نبا حسرت

ایضاً

آه از جفای کهکشان که کجا جگر خون — فرصت به جز از بس آن رقیب ملعون

نشوق منما یارم رنجیده از من — کوبید عشق عالم دیگر گشته مجنون

ایضاً

گریان شبیم من چه جان بر آن کنده — هرگز نکشیده‌ام یک تن رقیب زنده

دیگر نمی‌خنم من حرف از رنگ گفتی — دارد و همین کلام تو خیمه جای خنده

ایضاً

در لجه عشق بغیر … — مثال لجه قلزم نعم

هزار بعید ده و بحری — جهان زان شادمن دیگر نعم

رباعی

ای فدای تو شوم گرچه ز چشمم دوری — لیک در روز خجل مثل قمر پرنوری

در سپهر من جمعه جهان تابی تو — یا که در شرق فلک ماه شب دیجوری

ایضاً

الا ای حال ما ای رهبر راست — چو دیدیم در فراقت اشک باران است

اگرچه عاشق بیش تو جان است — چه گویم علامت اندر ورد کار است

کسی جز رعد که لطف بار است

ایضاً

نظاره رخ ز دو مرگ که نگاهم نگر — نکشیم همین چو رخ مفتمن هم سر

بلطف یا بغضب بچشم اگر زین است — به پیش هر چه بزارم من ز حسنای شکر

ایضاً

گر ریزی به یار شبم ای یار عشق — هرگز ز دامن تو من دست بر ندارم

من مبتلای غریب آن نگاهش دوانم — گر جان نیز … الگر چه خارم

ایضاً

صد بار گفتم این دل از آن بگذر — پندم نشنه قبولت خون دها شتر کن

گه می‌کنم ترحم بر فرز عسر داری — چون با نصیحت دل زان نشد بسر کن

رباعی

زینه‌ها صبح عشق گریزد هر که اگر — بر وی دست تیغ تیر هر نقش سر

ولی چه بعهد هزار است بغیر عشق آن — مثال دیگر عشقش به بحر دارد و گهر

ایضاً

الا چو یار صبح تو گشته پری خانه — مرو هر باره پانچه زشت بیگانه

ز حرف زشت رقیب گریه بخنده — نزن تو آتش غم خویش را چو پروانه

ایضاً

غنچه چو دهن جیحون سینه جوشش دارد — زدن زلف بسیه خون دایم هم دوش دارد

نعم مکن که این در شکر … — از هر متاع جوهر تر فروشش الله

قصیده گفته در مدح حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ساقی لطفی عالم کوکب آن ده بوچا آراسته‌نه — بوسم گلزار گلشن بیضه خضرا آراسته‌نه

فرش قلمرو باغبان سبزه‌یه ر آراسته‌نه — کوزه آچوب هر اره صحن ده … آراسته‌نه

باد صبا سپکلری احمری خنجر آراسته‌نه

لاله غنچه‌لری شور لؤلؤ بر گوشه‌نه — قرمزی غنچه‌دان گلوی صبح … عطشانه

بزم طرب فطینه سلی مراد لؤلؤ بر گوشه‌نه — تحفه نقاب سینه چوب شاه … پاره سینه

طوطی تو نو بر نطق ایرش صنوبر آراسته‌نه

ساقی لؤلؤ بر ده گلستان عمی ویر دور از خوان گنج — چین چین … نسترن شاه زلف سنبل

غنچه‌نون غنچی دو لب … مینا — ساقی گلی … لطف … بچکک

سینه‌ده دور کشور … آراسته‌نه

دو لب‌ور … کیمی — محزون دل … کیمی

نوش ایده ویر … کیمی — ست … کیمی

طوطی طبع نازمن گوهری گوهر آراسته‌نه

ویر … زراوب قی — قلبه … قی

… قیا — … باریق

خصمی فنین آذری … آراسته‌نه

آتشین قیرمزی توپ سرمیزی یاماهرده | امیری زرخان آتشی قاره رحمه
بو دوگوش آن اتحفه منکرانه | کوزنجه گشته لرده ریدب عز شان صمه
بسته ده ارکش نظیر دارد اوتنه

نفسنه شکرونه باتنه اوکونه ماتمه | نام عز سبب اولدی عفو ذنوب آدمه
باعث لطف حق اولدی اول کلمه وفاتمه | قلدی جهانی روشن شعشعه لمعه
یار ویلا چون تیغ ادن مهر منور اوتنه

بوشه دین اولدیر جهره پاره آزوری | ساله‌ری زرب انسه یاکمز عمر غیبری
قلدی رحیمه رحمی داشته سالدی چپ شهری | اهم اولوب اتیسی گون پاک هلالدر ترزی
کعبه ده چون قدم قویوب کتف پیمبر اوتنه

بورتشرین ایرایوب سنجی عرش ایران | چاره بولشهرین ایوب دردینه نک داسیا
نازل اولوب بودولتهون شنه لفظ الافتی | فکر قزرر ایروز فرزکنج لشین اولور قصف
روز غزاده قولینه تیغ و سپر اوتنه

نوری اکلیسه اولدی صفی ده چون جهان | فخر و علیه تحتجه کلمه الانرادرزان
سارهٔ جمیع منهمشکره زینه ایسیان | باتبه اوقرر زغالی ای شکر نجیب اولان
باغلاما نقش کینه بو شیر غضنفر اوتنه

وانجم ازواهو رصد حکم دماغوا | وصفر و خاص ترکی احمده کوهرزدب خیا
جنک مهران ورکوی کاسه دران عجب | یوم غدیرده نکرآلدی ختم انبیا
بیعت خلقی سربسر حیدر صفدره اوتنه

فضل علی اکر سورهٔ شمس والضحی | آیهٔ مبح ادیه هم حرف کلکی زینا
آیت دعا آتی ثره وزان حرف قل کفی | قاسم دوزخ و جنان بو شه دین اوریجا
فرض ایدوب مهری بو چهار ثونسی یاکه قرار اوتنه

دیکر زینب ابرهه بوبیند کمی کعش سرکبر | اوه مه خمیش ایله دین عجم جوابده هر قدر
هرایکی کون دیه یقیناً بونبی بختیار ادیرر | سینه پر محقدون تیر جستوه قید یر
رشته مهری قید تعین تقی کوثر اوتنه

معجزه ذره شهر بادکوبه

الا ساقی جام طی شیشیم | کتور مجلسی جام جمشید جم
المدن دوتوب ساقی المدقیل | غمین کوکلمی لحظه شاد قیل
منی نمیت قویمه دور می اکتور | بو مخموره جامی پیاپی کتور
دریغ ایتمه وصاف کلرکنن | دل آغرینی سین پاک قیل نحن
کتور خم خم ای ساقی ناب رز | منه باده ویر و مرحمت ایلمز
بو می شربت وصل دلداردور | بو می زیب مجلس یاردور
بو می عاشقین عشقین ایقاظ ایدر | که دنیا و عقبی فراموش ایدر
بو می ایچره بوخانه دوشر اوکدر | بو می دیده کوری پر نور ایدر
بو می کاسه عشقی سرشار ایدر | بو می خوابدن بختی بیدار ایدر
ایا قه دوری ساقی پرهیز | بو سرمستی ویر دوبار جام دکر
نولور بلکه بر لحظه دل شاد اولام | بو غمخانه ده غمدن آزاد اولام
اولام باده نابدن تر زبان | چکم نظمی رزمه چو شیر ژیان
بیان ایلیوم تازه بر معجزی | حسدن ایچکا حسودون کوزی
دکه حسم خصمه چو تیر جفا | مجبون باباپا دیده یی روشنا

آدمی بادکوبه بیوک شهرور   که اول کشوردن حسن ولی کبی بر اور
او شهر ایچره سر افرازالدی   جهانده عمرینی خوشحال سالدی
اوزی اهل قزوین نامی رضا   ایشیتدن حبیب خسته‌ده اما رضا
مسلمانیده اول ایکن بی‌ریا   ولی طبعا مثل شعر و غنا
که بیر دختر اکبره بیلنبددی   او ذوقیله پوسته خورسنددی
چکردی اونون حسرتین روز و شب   دوچار بلا ابتلای تعب
گزردی که فرصت گچه دستنه   تاپا ملکه بر راه اونون وصلنه
چو حیران اولوب خشم شهودسنه   یانار دی اونون ناز سوداسنه
که بیرکون کلوب خلوتی ایتدوب   کیدوب اول ارزن کبری عورت ایدوب
اولوب کرکی اونی اتنه سلسله   شتابیله عورت ایدوب منزله
ویروب اونی چون صبر آهنه   اولوب منتظر کورتجوب رهنه
زبس غم و غصه که شتافه   او بد فطرتون طاقتی طاقدی
کوروب قلبنه لرزه دوشدی کلور   چیخوب قاچینه کوردی عورت کلور
شتابیله مشهور عزم ایدوب   ویروب ال اله دخل لزوم ایدوب
اوکون انتصار ایتدی شوردی   جهان اهلی سر بر شیون و شوردی

ترا ایدوب شیعه نون ناله‌سی   خچاروی سما حسین و انسی
اوکون یاسه تیمشدی تنشیر سبز   توکردی رخ زرده خون جگر
قرا کیمیشدی اوکون انبیا   حسین وایی بردی ولی خدا
قورولمشدی هر یرده برم عزا   هویدا ایدی عرصهٔ کربلا
جهان باتمیشیدی غم و ماتمه   اوغول وای ایردی اوکون فاطمه
غرض عرض ایدوم قصه نی مختصر   او نامرد بدفطرت بدگهر
سالوب دینی دنیا ضیعانلکمی   دراغوش ایدوب عورتی جانکمی
ایدی عورت اول شخصه کی انتساب   بلیه کونده کل آلمه کام و طرب
دیله بوکون وارادو تم سیزه   تیوب کوشیا بیوک غم سزه
بوکون شیعه لر ایلر کسب و کار   بوکون اولار و شعلده آه و زار
بیان ایت کورهم سن نه بهده سن   بله محترم کونده عشرتده سن
ایدی عورتی عشرتین فصلی یوخ   قولاقی بریده بو سوزلرون اصلی یوخ
عوام ایچره بو سوزدی مشهور اولوب   اودور کیم جهانی شیون و شور اولوب
غلطدور بو سوز عیشه بیتاب قیل   منی باده وصلدن شاد قیل
غرض ترک گفتار ایدوب   زن کبر ایله قلب ایدوب
توجه ایدوب بحر قهر خدا   اولوب مبتلای نهنگ بلا

اسیر ایتدی اونلاری قعر نهفت   اولوب ایکی تن همچو باد و جفت
بو سوز نشر اولوب قالدی قد قاوه تک   یا بیشه لرده بیدن نافه تک
بوسعی او اولوب مسطر خاص و عام   بیوتب هم صحیحه بو صحیح کلام
او بد فعلدن خلق نفرت ایدوب   سراسر او ملعونه لعنت ایدوب
اوشکر انی کیم دار تسخیری   کلوب باری کورسون گولموش کوزی
الهی بحق حسن شهید   بحق امام غریب و وحید
بو خصارون عفو ایله عصیانی   شرار سقر یا خماسون جانینی

خصوصا بو درد بیچاره نی

بو تازه ده سینه صدپاره نی

قصیده

گتور ساقی مجلس ایچره شراب   منی باده دن ایله مست و خراب
کدردن تیوب بکه جانی قبا   میتش دا ادیه الامان سا قبا
می ناب ایلن جامی سرشار قیل   پس پرده نون سرین اظهار قیل
منی نیمیت قویه پرسنده غم   گتور ساغری دوره ویر دمبدم
نوالیتر ازن ایله دلشاد الوم   بو غمخانه‌ده غمدن آزاد اولام
قویام تا قدم محضر باده سن   تیم توقیلن وصل دلداره سن

سالوب حسمه شعله نار قلق   شرار غمه یانه ور اشتیاق
ایاقه دروب ساقیا می کتور   بو مجموعه جامی سپایی کتور
کچوب فصل دی عید نوروز اولوب   بوکون تخمیر بخت فیروز اولوب
کلوب کلشنه بلبل ایدر فغان   آلور جان ویرور ره اجا یا جان
قیلوب هر گل اوز عارضین بی حجاب   عروس چمن اکشوب بی نقاب
کلور کوشه هر کوشه دن بر صدا   او خورقسمر آرایه انسا
جهان سر بسر وادی طور اولوب   حسودین کوزی تکدن کور اولوب
آخار چشمه لر باغه چون سلسبیل   طیوران ایدر حمد رب جلیل
قلنغر اولوب هم نشین زنبقه   پیاله ویرور سوسن استبرقه
آچوب هر طرف یاسمن چتر زنی   سپر کلشنه هر گل اوز عطرینی
صنوبر اولوب همدم ضیمران   رخ زرکسنه زیب ایدر ارغوان
کلون غنچه‌سی شاخه سنبله   اولوب متصل ناز ایدر بلبله
سالوب صحن گلزاره شور عندلیب   قیلوب کوکلمیون ازغمی بی شکیب
گتور مطربا سنه زیبا رباب   عدو غمنه تا ره ویر پیچ و تاب
منغی بو کون ایوش آغازلین   گتور شور شوری شه نازلین

الیمدن اوتوب ساقیا قیل کرم خلاص ایت بنی غمدن چوق مضطرم
تولور برده ویر باده نابدن اویات بو تایان بختمی خوابدن
ورام جنک تا دامن حیدره ثناخوان اولام ساقی کوثره
علی وصفنی ایلسم اوزر اولام اودر کهده تا محرم راز اولام
ولی وصفنه عاجز و مضطرم ولی خداوندی یار استرم
نجه وصف ایدیم وصفنه کیم سزا نزول ایلیوب آیه قل کفی
علیدن آلور فیض فی ما خلق اودور مظهر ذات رب الفلق *
ویران اسبابه بلادن نجات اودور باعث خلقت کائنات
نه حکم ایتسه امر قضا و قدر اونون امری ایلن فلک دور ایدر
اگر قهر ایلن رسم رزمه قدم قوپار شمن الحشره شمای عدم
چکه غیظلن ذوالفقار او سر توکر باشلاری خاکه مثل مطر
وجود عالمی جمله نابود اولور عدو قاتلی ایزور جویانچ اولور
دوشر قلب اعدایه بر نوع شور محشر اولور یوم یوم النشور
نه فریاده فرصت نه جای مفر یقول الکفر ویلکم الحذر

کوزون آچ ایا منکر بحیا اویان خوابدن ایمه چون چرا
بیان ایلیه کیم نرم شور اندور علی جنیه بحث و غوغا ندور
دوتوب رنگ قلبون آمیزی ترا ایدیدر کون بکون کینه‌سی
تعین ایلیه سن ضلالت اثر بوکند بیله جرمدن نار سقر
فعلو خطایی خداوندن چو صادر اولور کیمدور مداوا ایدن
علینی تانی ایتمه جنک عبث علیدن سنی تو فدو فریاد رس
اودور حاکم حکم روز جزا اودور باطن سوره هل اتی
پشیمانه سودی یوتوق اعذاب دیرسین چو یالیت کنت تراب
او وحی مصحفی و امام و جنون کفاشانه آیه ... فنون
اودور خسرو آسمان سخا اودور منبع جود و علم و عطا
اونون منکری خار اولور دهرده یانار منطقاتش قهرده
می صافدن الحیبه هرکسه جام قیامتکونی ... و السلام
جهیم اسیره هیچ کیمسه یانقین اگر دستگیر اولسه حبل المتین
چو وارد اولسن حکمه دلگیر غم
...له صد قیبله یا علی مدد م

قصیده

سن جلیس مسند عرش خدا سن یا حسن زینت بزم حبیب کبریا سن یا حسین
زیور آغوش مولا امیر المؤمنین نور چشم حضرت خیر النسا سن یا حسین
سرو نازگلشن قلب علی المرتضی مونس آرام جان مجتبا سن یا حسین
آینه نوون تابنده برج ... آفتاب انور چرخ وفا سن یا حسین
باشن قوبار ... عالم فیض الحوان شهریار کشور جود و سخا سن یا حسین
وارث علم لدن اهل امام کشف اشجع ازرم شجاعت لا فتا سن یا حسین
آینه یاقوت ولمن جانی جبریل امین خوابان ... یا سن یا حسین
وصف ایده خلاق عالم ... شوکت و شان و جلالی برملا سن یا حسین
شامخ یوم ... سوره والشمس من والضحا سن یا حسین
بانی ... علی ... لحمک لحمی بقول مصطفی سن یا حسین
نا رسون ایلچره یاتوق ... ملجا ایلیه شاه و هم کدا سن یا حسین
یاندی قلبم ... چون یازوب خاتم غربت کربلا سن یا حسین
نوجلالت ... کشته ... قتیل ... سن یا حسین
کیم ... قانوی ... سن یا حسین

کربلا باشوب ... بلادن قز رند ... سن یا حسین
بر مسلمان اولاوی ... تشنه الفرات کربلا سن یا حسین
ریزه ریزه ... علی اکبری قوبلار ... قربان ... یا حسین
او تقدر اوج ایدی ... کشته ... سن یا حسین
جان ... سوبلیرم سن عاشق نوک بلا سن یا حسین
بر سیم ... امه ودن ... سن یا حسین
یا روا ... قاسم ... قبا سن یا حسین
بر جوانون ... شهادت ... سن یا حسین
حسینون ... خاک کربلا ... سن یا حسین
... سن یا حسین
حلقه ... سن یا حسین
مین ... یا شهید ... سن یا حسین
سر ... گور ... سن یا حسین

چولره قاچدی عیالون چونکه یاندی خیمه‌لر   صبر قلدن عالمه سن سر جهانسن یا حسین
ایشیتدی بو حدیثی شمر جاسوس الملعون   کوردی یزید اوسته چون بد امین یا حسین
شامه یتدی باشون جلادلر بو ملک الیه قیم   الیمن قرآن اوقودن حق نماسن یا حسین
هر قدر ظلم ایتدی اهل بیته بر خنزیر ایتدیلر   آچادون باشکی بیت حاجبین یا حسین
قسمت ایت شکر شکوه قیون جکر عوضمه   سن مرضیسن طبیب عشقه دواسن یا حسین

چوخدی دکیرون کناهی یا الو امیدیکن
عفوین ایت حاکم روز جزا اسن یا حسین

قصیده

بهار آیا مدور ساقی کوکل بر جام ایستر   بو فصل کلدی هم کوکلوم دوزنا کباب ایستر
همیشه مست عیاری جهان بکره خراب ایستر   بکه کیم صحن کلشنده شمن عیش شراب ایستر
اماندور ساقی فکر ایله بو وصف ترزبان اولسون   زبرق ماه فصلی باغلارن لسون دولا کلستان السون
آچلسون سنبل و سوسن بنفشه آغون اولسون   کوکل تحیی چون اولسون بو شید اضطراب ایستر
کتور ساقی پیاله بر چشم خمار اولمیار   عبث بیله دور ایتمه بو محبتده قرار اولمیار
بومی چاقدیر قوزجمانو شمده عشقم اشکار اولمیار   ولی مست اولان عاشق جهانده بیحجاب ایستر
کوزون قرییم ساقی منی عقلدن کنار ایله   همای طبعم اوچمش شاه بر بو رباب ایستر

خبر ویر ساقیا مطرب بوزنه تار ایلن کلسون   پریشان ایلسون زلفین پیام یار ایلن کلسون
اکر فرصت مجال اولسه ایله دلدار ایلن کلسون   مغنی نغمه ساز اولسون کوکل صوت رباب ایستر
مغنی سر فراز ایله منی صوت حجازی ایلن   سه گاه و دوگاه ایلن شور و قطار و شاه ماز ایلن
شهرسال خسم عیاره سن یا چاکر زیلمین   الیشدی سنه حق مولا خداون بر تعداد ایستر
کجدی تیبه عزرا یامی اولوب تبدیل نوروزه   فراتیمش حبوردی کلوب اشجار فیروزه
دوشوب عرش عوز غزن دلی اولوب تحیا در نوره   احبابسرح بوش اتمش عدو قاتمین خضاب ایستر
هوا اون عیدالیدن اید آواز بلبلر   صنوبر شاخته قمری قونوب دلداره ناظر
دیر کوکو دارجه کاری سر فراز آیر   منم کوکلوم عزنی کاری نقاب ایستر
خلافت سندیده چون علی حکمی روان اولدی   شرار قهار عدونون باغ تر قان اولدی
شقاوت جیشونون باغی عدو البلی خزان اولدی   حسود اون چشمی کور اولسون جهانی انقلاب ایستر
اومان بکر حیا ایله میر المؤمنین دور بو   محقق روز محشرده شفیع المذنبین دور بو
عبث حق وجراتیمه امام المتقین دور بو   مدبر شبیره منم خسوف آفتاب ایستر
الیشدی کیمکر کون بو خبر علی صدری بناظر   ابوجهل مر ایدلما علی باطن دوهم ظاهر
بو ناشای پیغمبر علی الله دوهم آخر   بولسک شبهه سؤالی انانسدن جواب ایستر

دوباره ساقیا می ویرشق تاره روحانی   جنون ایسش کوکل غمدن امید ویت تو طلب یابانی
مرادی عشق مولادور رولسنه الکبر السلانی
منم عبد دلیلم دور علیدن کن خطاب ایستر

قصیده در عشقبازی

ای طبیبم مرحبا جان تو بن بجان اولماز   بو قدر بار ستم ترکیله درمان اولماز
روز اولده کوکل چونکه قبول ایتدی بلا   ایتدیکیم عهده نعله دو پشیمان اولماز
ایتمیه تکلیف ذوق کل سر کلیده هر باره نی   کیمسه بو بلبل کبی چون باغ نعف ان اولماز
ایتمه سون باشره لمه یوزنه زلفی نقاب   ابرنهنده قمر چونکه درخشان اولماز
حال بر مرده باغشدو نکاروین زلفی   دکمسه باد صبا زلف پریشان اولماز
اخماساسیل خفاسی فلکلون جمع رله بو   دیده عمر کشنی دجله سی طغیان اولماز
بر کوبون فتنه دلده حق عالمدی یات   دانسدن حکمت الآه بمکان اولماز
کوکلمون حوا شدی ور کوتقیم دو منم   مور اون آرام کهی تخت سلیمان اولماز
رنجم آمنیه کمی کوستریور بو غمیمی   عشق سوادیسیدر بو سر که پنهان اولماز
وصف ایدیم آریمی من هر دو بو مثلی یقین   اوله قاتیسیده نسیم کلستان اولماز
زلفنی باد صبا آتدی بو زلفکدر دوم   حور جنت دو دیدم بویله که انسان اولماز

دانه خال نه قیمت اولامار روز بهشت   بو کوزلکده قیسین یوسف کنعان اولماز
زلفی عنبر دو دیا یشکده مشبهی خطا   بو خدیکی کلشنده سنبل و ریحان اولماز
نوریون ذره سی کر ایمیه تجلی یقین   طاقت صبر دل موسی عمران اولماز
اول خلیله یه میسر بو ذبیح نسبتی یوخ   ذبح کحون کوی وفاده بله قربان اولماز
عشقمون نوبتی ایتر منی ها موبه چه   کتمه الندیکیجون و لسون اونهایان اولماز
قورخورم قویما ان الله کرده قدم   بو بدن آتی تو لیمون جانه سی ویران اولماز
راز نهانمی کشف اتمه نیته ده کوکل   آه بر جرعه سینه من کیمی عطشان اولماز
شمعه پروانه یا بار مجلس وصل بکره ولی   تا رفرقته چو من دیده سی کریان اولماز
قیس چون آغلادی لیلی دو نسیمی یوخ   عشق کونینده چو من سینه سی سوزان اولماز

دوت بو مولا الحق صدقله یقین
روز محشرده سنه پرسش عصیان اولماز

ساقی نامه

کوکلده نار اشتیاق چوخ شراره ساقیا   اماندور بنظاره قیل تولان اره ساقیا
کچوبدور موسم خزان دونوب بهاره ساقیا   چمن بنفشه زار اولوب او خوزاره ساقیا

بو فصل گلده آتیمه سن منی کناره ساقیا

امان دو قویمه چوخ منی یاخان اولوب آتش کدر   منی شکسته خاطره الونجه ساقی نظر
اولا که تلکه دردیمه   اونیله چاره ساقیا
نوبتده کوکلون غمی چون اولدی برملاسنه   سن اهل حالین کتور شراب جلی اوینه
که منده عندلیب تک صالوم فغانی گلشنه   نچه پاپی ارغوان ویر پاپراغه سوسنه
او دور که مست بولورم   کتوردو بهاره ساقیا
چو وردی حسن تیر یاسمن   آچیدی غنچه لر دهن   مشب اولدی تازه تن   لباس لر چمن
اولوب بنفشه زلف زن   نه قالدی زاغ و نه زغن   عروس شاخ نسترن   آتوب نقابی چهره دن
نسیمده مرغ دل کیدوب   اولاله زاره ساقیا
نظاره قیل او صحنده   آچوب نجه بهار تر   نگارمه نقابینی   اگلشن اپه صفا ابدر
کرو خاجرس اولوب   دلیل خوار دربدر   دل حسوددن چخار   سمایه یک الحذر
او دور جنون دی که بیوز   دوتوب قراره ساقیا
او دور که صحن ایرم   کلیمه بو خنده بنتی   نه یوسف زمانه دور   دوتوب جهانی شهرتی
او دور که فرض جان   اولوب اونون محبتی   امین وحی لم یزل   اونیله یاپدی غزتی
همیشه افتخاری وار   بو افتخاره ساقیا
عروس طبع نازنین   باشندن آتدی معجری   دریغ ایتیمه ساقیا   کتور شراب احمری
بو دلکیر طوله ویر   لبالب ایله ساغری   خلاص قیل ملالدن   بو بیقرار و مضطری
که وصف ایاری عرض ایدیم   من آشکاره ساقیا

در فتح قلعه خیبر

چو وارم خیبره قدم قویوب علی مرتضی   خدانی دو الجلال الدن توتوب لافتی
آچوب زجر لسانی او شیر ایزد و الکرم   دوتوب یوزینی دشمنه بویوردی ای بهائم
منم او کیمسه سربسر دوتوب جهانی شهرتم   وروب شراره خرمن عدو یه باز هیبتم
منم ولی لم یزل منم وصی مصطفی   منم مدبر جهان منم خطاب قل کفی
منم که یانمک الی ندر سالوب جهانه صولتم   جهانی کالعدم ایدیم اگر ایده و اراده قدرتم
منم حبیب داور و همیشه یار یاوری   شرار نار دن قلان رها خلیل آذری
منم مدبر جهان سراج شرع مصطفی   مه سپهر هل اتی امیر کشور سخا
منمله بسته اولور شکست منمله بود اولور عدم   منم اکی جهانده قسیم نعمت و نقم
منم او کیمسه که چون اولوکن تبرا به تبری   سالان فتنه دونیمه عمر و عنتری
ابو ترابه بوردیم که هم ولی داورم   پناه جمله بیکسان امیر روز اکبرم
قضا غلام کمترین بم اونیله قدر اقتدار   لوای حمده حاملم قسیم جنت و سقر
او دور که خنجر دو دشتم جهانی کفر دن تباکر   غضبلنیمکر حکیمم دو شیر قضایه الحذر
منم الم او کشف ید بسط لم یزل   که محرم حرم ایدوب منی خدای بی بدل
سالوب خبر صدای حی اندن زلزله   دوتوب وجود مرحبه او دشتیله زلزله

او خیبره کوروب که بونجاب او بیم موجودان   الین اوزاتدی چکدی هم قلعه غلاف دن
آتاراکاب کوتیر اوجالدی صوت نعره سین   گرزدی زرمی هر کسین الحذار دیچاپرسین
سمند دلدرین اونیا دوب اوشیره آل تاپا   اولا که ملکه جارش برادرینه خون بها
تمام قلدی تو تین قوالیه اشتد هوشنی   شغال تیر خورده تک اوجالدی هم خروشنی
بلند قلدی تیغنی الینده چرخ اخضره   که توتیله اندروب سر و کی داوره
دم سپرله مرحبون او تیغ جان ستانمی   کنار ایدوب بلاییه هم او چار قلدی جانبی
غضبله شاه لافتی چکوب کارب ذوالدله   تیردی مرحبه او زین دم شور ساپه غلغله
چکنده نعره هر طرف نوروری قلب دیمره   سالوب صدای الرله تمام یدی خیبره
غضبلنوب او پادشاه آل تدی ذو الفقارینه   ماهی سماه منوبین یاخاردی کل ازینه
او دو قتبه جبرئیلیم تشدی وحی لم یزل   نزول ایدون ای عرصیه بویوبدا قالمادی محل
علی وراز مرحبه بو قوتیله ضربتی   دو نیمه گاو ماهی ایدر بوزور قوتی
نزول ایدوب او دورت ملک کنار اوضی خیبره   او اوچ ملک سایلدی هم هوادا سیف حیدره
یتشدی جبرئیل او دم کنار گاو ماهیه   هراس ایدوب دخیل اولوب تفضل الهیه

وجود گاو ماهیه قیلادین ایلدی سپر   قضانی آلدی واهمه هراسه دوشدی هم قدر
الینده ذو الفقارینی دولاندروب غضنفری   وروبدی فرق مرحبه یدوب تاکان حیدری
دو نیمه قلدی مرحبی دو پاره هم سمندنی   کوب ترابی جاکی ایدوب تراب تندنی
کراولماسیدی شهپری امین وحی خالقین   بچردی گاو ماهی یاردی کره زمین
چکنده ذو الفقارینی کورنده پاره شهپرین   قضا ویردی مرحبا قدر سولردی آفرین
دوتوب نوری حیدره دیدی او مرحب لعین   سوله ایلدون منه سن ای امیر خشمگین
بو نور دین مسلمی قبول ایلرسن اگر   بو ضربتی که وورام سنیه ترنیز هیچ کدر
قبولو نما دلماس اگر نصیحته سویلدیم   تکان ویروجو دوه که کور سنه ایلدیم
بریدن اونا آتمین کوروب که دوشدی مختته   چهار پاره جسمی سمندنی خاک ذلته
قلوب دور ززره نمیری پاره چون اسد   ایکی حبل کیمی دوشوب میان رزمه بر جسد
سسل او الدی جسمی هم سلاسل علامن   جهنمه ویندوب یورین کیدوب چوخ اضطرابن
غلاف قویدی تیغنی هم او چالدی صوت نعره‌تی   دو پاره ایلدی هشته سملکی چرخ اطلسی
رکاب وردی الیله ایلنه قلدی بیرقی   که شانتنک اودم آچدی که جنی خندقی

کوروب یمین چیشده اجارث دلاوری — نیعل هوشی باشدا وار سولوبدی رنگ احمری
چکمه‌به بوراه بشنه قوی کلاه خود افتردن — که اوروپیر جوانی بو باب بیر غضنفرون
آلوب چو اذن رزمنی او کلب ستمکر — وروب کلاب مرکبه او بدسرشت بدگهر
دوشوب ساغی نقصدن هم اولدی حیرده‌سی — کوروب که آز قالور اولا کنون اجل پیاله‌سی
بلند قلدی نیزه‌سین اسند چرخ اخضره — چو مار ارقم اونیادوب حواله قیلدی حیدره
الین اوزاتدی مرتضی دوتوب کلوی نیزه‌سین — النده آلدی حالی تون نثار قیلدی سینه‌سین
وروب کتوردی یره چاپق قیلدی مختصر — آلوب هوایه اونیادوب سالوب تراب ذلته
چکوب چو اول تغاریتی سالوب عالمه شرر — قدر فراره یوز قویوب قضا اوتوردی بی اثر
بلند قلدی تیغ قضایه سالدی لنگر — وراندا قلدی حالی [illegible] چون خیار تر
کمانه دوندروب قدین توکوب سرشک دیده‌سین — کسوب میان اشکره آتوب سر بریده‌سین
بو واقعه‌دن اوشاه اوتولوشدی قلب حسد — کیوب لباس رزمنی کاربدی مرکبه
کلوب که اول [illegible] قضایه قوی [illegible] قدم — مقابل اولدی نور امیر کشور ظلم ٩
دوتوب یوزینی حیدره یاین قیل منه — سوله که نام شهرتون نه‌تخالوب سنه
شرایف تی تسم [illegible] کلام تیز — منه طریق عار دور المیدام نام سنیز
آچوب لب [illegible] بوبیوردی شیر داورم — آدیم علی مرتضی غضنفر کوبنده صفدرم

[illegible]

بو ال الهیدی چون او ذات پاک مظهرم — برسی لافتی ویر بر آبری ذوالفقار حیدرم
ترابه قیل نظاره کورا وحارث دلاوری — سالان تراب ذلته منم او قاتلو پکری
ره نجاتی ایسه‌سین بو ذوالفقاردن اکر — بو دین حقه قوی قدم اونون تک اولمه دربدر
اشیتدی بو کلامی چون [illegible] کردکاردن — وجودی [illegible] کوری قراری حالی [illegible]
او خواب [illegible] هم کلوب خیاله اولزان — که شیر [illegible] وجودنی [illegible] خاک خوف جان
صباح اولوب او خوابی ایدوب بیان مادری — ایدی اوغول کنار [illegible] اولسه حیدری
شرار [illegible] حالی به کسوب [illegible] عمرون — خطاب قلدی حیدره ایدی ایا حرف من
آلوب قرار صبرینی [illegible] صلابتین — که فارس ستوده [illegible] واقعه [illegible]
قبول ایت التماسی محمدی [illegible] ایله — بزه امیر و سرور اول [illegible] فتح ایله
[illegible] که [illegible] یار غار دور — اونا اطاعت ایلسیم منه جهانده عار دور
بو ایدی قلعه‌ده [illegible] غلام قل — قبول [illegible] جواب [illegible] تمام قیل
او شیر کردکار ایدوب نظر چو پیر خشمکین — بوبیوردی ای یهود بدسرشت بی حیا لعین
مکر منه بو حیله‌لار ایدر می ذره‌جه اثر — رسول حق [illegible] بو امده قویدقچه سر

اوشاه [illegible] معجزنده ایدیم بیر معجزی انشا — اولا نقض عداوتدن آنی منکر دیده لر اعدا
امام جعفر صادق او سلطانون زمانده — وار ایدی شهر [illegible] بیر جوانی عبد زنده
او شخصون [illegible] برکون ایدی [illegible] — علاج ایت دردیمه [illegible]
جوانبه دیدی [illegible] منده مشتاقم — ولیکن استطاعت یوخ دوا [illegible] محتاجم
ایاقه دوردی اول عورت چو اول حالیدن حالی — آچوب صندوقی [illegible] کتوردی قدر مالی
ایدی [illegible] ایله — شرار حسرتی [illegible] بو صورت [illegible] ایله
غرض [illegible] — [illegible]
اولوب [illegible] شهر [illegible] — مریض اولدی او عورت [illegible]
[illegible] — کیتدی [illegible]
[illegible] امام عصر والایه — اولوبدور [illegible] مجلس سلام [illegible] مولایه
بوبیوردی جعفر صادق سئوال حال [illegible] — جواب عرض ایلدی [illegible] احوال [illegible]
اولوبدور غوطه [illegible] — [illegible] بوبیوردی [illegible]
بو غمدن اوتری محزون [illegible] جواب عرض ایلدیم [illegible] — بوبیوردی [illegible]

اونون من صحتین چقدن سئوال ایتدیم بو [illegible] — [illegible] ایلدی [illegible] وحده
آلوب [illegible] صحت [illegible] عورت — اولاندا [illegible] کوروب [illegible] عورت
او توردی [illegible] سئوال ایدی [illegible] — نه نوعی [illegible] جانلی [illegible]
دوباره [illegible] اولوبدر — کیدر دیم [illegible] دل [illegible]
[illegible] قوه خالق — سئوال ایتدی [illegible] امام جعفر صادق
بیان ایتدیم [illegible] — اولوبدور غوطه [illegible] دوباره کلدی گفتاره
بو بیوردی [illegible] — بلی عرض ایلدیم [illegible]
رجوع ایت [illegible] — [illegible]
[illegible] — اودم که [illegible]
همان کور [illegible] قبض [illegible] عزرائیل — [illegible]
[illegible] — لباس [illegible] داخل خانه
کورنده [illegible] — بیان ایتدیم که عزرائیل [illegible]
بو بیوردی [illegible] سلطان [illegible] منتظر — [illegible] خالق اکبر

او قلعه کیسر بی بدل الین تردی حلقه سنه
یاپشدی ایکره الدی هم تمام قلعه‌یه

یرندن اویناندوب دری او شهیر زوالکرم
خفیف بر سپر کبی النده ایلدی علم

گوروب یدالهی چون او یدی خیبرون دری
کلوب قصر خیبره اچون کچه بو تمه لشکری

قویوب صو باتاقی الینه الدی هم دری
سوار قلدی صف بصف تمام کچدی لشکری

قویانده چون اتاقی رسول با خبره
خدای ذوالجلال الدن خطاب اولوب پیمبره

نظاره ایله کور ایا حبیب رب ذوالکرم
سم الیمون او تسنه بو دیده یو توتان قدم

یدالله قویدی چون قدم رسول کبریا
او دور که قویدی کتفه قدم علی مرتضی

ال آتدی تیغ کعبه دن بو کوترا به تبری
غرض که پر ادی خبی و شفیع روز محشری

بلند قلدی نعره سین چکوب دو باره تغنی
وار ادی جان دشمنه او تیغ بی ادر تغنی

ایندی حمله دشمنه اچوب بو کره صفدری
داغلدی قلب و میسره پوزوب یمین لشکری

اولوب الینده برق ان او سیف ذات لم یزل
توکردی باشلاری یره شال بارش اجل

دونوب حیات خصم اکون مماته دو ارزان
کوروب شتابه تاب یوخ چاره او فراردن

خزان کبی تک علی توکردی او اکروهی
اجل تمام عجزده قالوردی قبض روحدن

اوجالدی الامان سسی او جولده چرخ خضره
که شیر کردکار هم امان ویردی لشکره

اولار که دین سلمی قبول قلدی یار اولوب
قبول قلمیان غمه و باره دن جار اولوب

اسیر اولوب الی اسن تمام یدی آتی خیبرون
اوجالدی صیت شهرتی او فارس غضنفرون

هانی او منکرونی دانار علی فضیلتن
شرار دوزخ نقار اون کلوب آلالی دی قسمتن

دلا مدام روز و شب بو واهی بس فضیلت ایت
او منکر لعینه هم او بی حیا یه لعنت ایت

ملول اولما اگرچه چوخ گناهی وار
جزا گوننده اهل دون علی کبی پناهی وار

معجزه از جناب امام جعفر صادق علیه السلام

دد قوز

دلا حمد و ثنا ایله او ذات پاک بیچونی
عدم سرابدین او دور ابو طاق گردونی

که ویرمش ال الوین محفل شاه نور بیانه
اولوب بان محرم حرم ولان اولان ار نهانه

او نور ماه لحظه غافل اولماکل شوره مبتلک
بو عقل و هوشیله ادن او اوصاف سنبل تک

مراد ادنیه سین میل مذلت اشنیه ور ما
امیدم غنچه دورحم رحیم آسین حیله سولدها

کنار اولور باغ عیدن هما طبعی آزاد ایت
اسیر لسته عشقم مرن محنت زداید ایت

کلوم فریاده بو بیره شال بلبل نالان
نگاری صنفیدایم آه او جاهل کمی شایان

مدینه فکری سبب دو الا مدروب حالون
دوشوبدو یادوه مطلوع عیال و اطفالون

جواب عرض ایلدیم العلیم سر خفا
ملی اغمله بلولم بو درده ایله دوا

بویوردی غسل ایله کل اتمه حالوی مضطر
اجابت ایلدیم امرین من ابیر کدر

قدم کناره قویوب غسل ویردیم ایه
مشرف اولدیم او عتبه حضور والایه

دوتوب الیمی بویوردی کوزون یوم ای سرور
اجابت ایلدیم امرین بیوردی آچ ایکر

آچوب کوزیمی کوردیم مقام اعلادور
حرم سرای حسین بو چشم طاها دور

بویوردی شیعه لری تم حسین تربه دور
بو قبر پاکی زیارت ایدنلرون [illegible] دور

زیارت ایتیم و دم ده او باب [illegible]
کوزیمی یومدم الیمدن یاپشدی او مولا

بویوردی آچ کوزون او آن که آچدم کوزدیم
که یاپشدم شرفمر قدر رسول امم

امام موسی کاظم بویوردی اول سرور
زیارت ایله بودور قبر پاک پیغمبر

زیارت ایلدیم اولمرقدی مدینه ده
[illegible] الیمدن قویوب اول سرور

ویدی [illegible] شهر نیه بو [illegible] کیت
وداع ایله عیالون که مراجعت ایت

درونه داخل اولوب کوردیم عترتمی کینه
رجوع قلدیم حضور امام ممتحنه

دوتوب الیمی بویوردی کوزون یوم او سرور
یوموب کوزیمی بیوردی آچ ای الم پرور

اچانده کوردم اودم کوه سبز نورانا
اولوردو کوهده یاندون بو چشمه تک مجرا

وضو نی ره قیلوب او ال امام جن و بشر
اوجالدی بانک صلاتی او زاده حیدر

اودمده حاضر قرخ مرد مردانه
که اقتدا ایده لر اول پسند سجانه

چو فارغ اولدی او حضرت بیوردی آل که
بو کوهه قافدور بو ملاز هم اولیا له

او کوه قافه بخاردم من الم پرور
دوتوب الیمی بیوردی کوزون یوم ای مضطر

یوموب کوزیمی هم آچدم که عقل حیراندور
دیار کوفده کوردیم درون زندانده دور

کل اتمه منکر باد ان بو قدر چون و چرا
دانشمه عاجز ایده مز امام عصری قضا

قضا امامه زره غلام کمتردور
قدر او درکه والاده حاجب در دور

اوشه دور مری دان ماهدن ماهی
محیط ناخلق اوله او شه دو بلبهی

او شه دو کنز علوم خدای بی همتا
سراج الشرع نبی حکمران روز جزا

او شه دور سر دین سرور از ارین مبین
مه سپهر ولا من حرف حبل متین

اما بسته نقض ایده نون بو خدی جانی سینه دکر
نصیبی لعنت حقدور جزاسی نار سقر

جواب عرض ایلدی نجیب و عربده کمترم اشته   مطیعم زر ایراتس بن شاه فلک درکه

بویوردی ویر کرمی ایل بو طوسی عورته تعجیلت   سنه ایریم بو دو کلمه تمامیه تتمه مدت

اجابت ایلدی امر ین او وفادار شاهون   او باره بلمدیم نولدی شعاع لطفی اولماهون

او بیک حصلن آی مرکوز ایدی اولدی ملازم پنهان   او دورکه یوغدی بابا سره مهم کوکلمده خوف جان

بیلیرسو ایلدی عیبی سنه اول کمه وردی   حیات تازه لطف ایتدی یوغمدان ایلدی آزاد

اوشه اولدی پادشاه دین عزیز زادگان حاق   او دور سلطان بحر و بر امام جعفر صادق

اوشه اور سرفراز دین غلامی عالمه سرور   او دو فیاض همت پناه امام مؤمن و کافر

اوشه اور صاحب ثروت قضا ان قدر قدرت   او دور قاسم قسمت شباب زه جنت

اوشه دور زاده حیدر وصی ختم پیغمبر   او دور کنز علوم حق شفیع عرصه محشر

اوشه دورها سو لهده شعاع شمس انور   او دو باطن او ظاهر او دور طیب او دور اطهر

اوشه دور هادی ما به دو توبه دو رتبه نامی   او دور ها مولی محشر اده محب بیکسه حامی

وانشمامکه ایتسون اثر انفصالی نوش ایت   او مان جهلی اثر فروش ایت امین وصفی کوش ایت

اوشه اور مرفرمانی ارونده و ارسو لهده   ملایک عبد کمتر دور اعالی قدر درکهده

اوشه دور دادرس ایم بو ذلیل گرفتاره

آیه باری لطفلن قیلسه نظاره سوی حضاره

معجزه جناب موسی بن جعفر امام موسی کاظم علیه السلام

چکوب بو شعله کینه دلده نار درد و کدر   تیش هر ایمه ای ساقی خجسته سیر

فدا اولوم سنه ای من بر جه عرضمی کوش ایت   ترحم ایله کوکلدن بو نار غمی خاموش ایت

بو قدر سالمه نظردن بولور بر امداد ایت   بو کوکلیمون قویشنی دام غمدن آزاد ایت

باشمه آشور دکردلده راز پنهان وار   علاوه بر زنهان صبا جانان وار

شرابنابی کتور ساقی اویر هوشیاره   کرک کجه داخل اولام مست مجلس یاره

اوشاه عهوشیش ایده تا بو کمتری ماذون   کلوب بو پرده فغانه چو بلبل مسجون

بیان ایدیم سیزه بر معجزی او سرورون   امام موسی کاظم او ماه پیکرون

تمام کوش ایدون ای حق شناس المنزلی   بله روایت ایدر اول مسیب ابن علی

دیرمنیله امام زمانی خصم آلوب   مدینه‌دن کتوروب فقه حجره‌یه سالوب

بریم او حبسده مدتی مدید اولدی   کوکلده آزار زنهاکون کیمی مبید اولدی

دوشوب بادیمه بر کون عیال و اطفالیم   مکدر اولدیم او غمدن دولانه احوالیم

امام موسی کاظم کلوب بو گفتاره   بویوردی لطفلن اولشه من دل افکاره

ایا امام زمانی شه سپهر جناب
بو اهل محنته لطف ایت اولاندا روز جزا

خصوص دلگیرندن اوغرقِ دجلهٔ غم
دخیل اولوبسنه لطف ایت حق رسول الامم

معجزهٔ از حضرت موسی الرضا علیه السلام

کل ایدی ساقی وفاقیل شن عهدیمانه
من فلک‌زده‌نی دعوت ایت خراباته

اوپوم اوپنر مغانون تراب مقدمنی
اونیله زایل ایدیم من بو کوکلمون غمنی

فدا اولوم سنه ای ساقی جمالی ملیحین
نیتش هر کلمه حل ایت تولور رنگین سن

الیمی دوت منی بو چاه غمدن آزاد ایت
خراب اولان دل ایوین نظر له آباد ایت

بو کوکلمون قوشنی مست ایله بر باده
آچا که بلکه زبان چون هزاره فریاده

اویاندیرا یوخیدن نه طبعی بی پرده
نکاری صنف قلمی ماکه منده بی پروه

امام هشتمین اوصافین اوپاک کوهردن
بیان ایدیم سیزه بر معجزی که ایلردن

ملالی دفع ایده با اهل سرور اولسون
حسدله مسکن اولان چشمی کور اولسون

تمام کوش ایلسون ای اهل مجلس صوفی
ایدر روایت علی ابن احمد کوفی

دیر که کوفه‌دن عزم ایلدیم خراسانه
گیندم ویردی قراریم تربت شاهانه

ایدی بو حلقه‌نی مطلق تیروفروشه پدر
فیروزه‌آل عوضینه ایدیم من انکشتر

آلوب او حلقه‌نی قماشن ایچینده چوقچه ییدیم
دیار طوسه طرف کوفه‌دن روان اولدوم

اولوندی طی سلامت تمام مرحله تا
دیار مروده تیوب اوردا ایلدیم ماوا

نه کوردیم اوندا اعلام در امام رضا
تیشدی ماتم امین سویلدی اوبی پروا

شهنشه ثقلینون غلامی رحلت ایدوب
که یعنی دار فنادن بو کون بقایه کیدوب

بو بوردی سیّد عالم که حلقه وارسنده
اونی لوب کوتوررم ذوق عبدیکون بنده

نقدر فکر ایلدیم حلقه‌ده دوشمیدی یاده
که ویرمیش ایدی قیزیم کوفه‌ده بو باده

دونوب غلامه دیدیم خواهیشیم بودور سندن
کیدوب حضوریه سن عرض قیل منیمدن

علی احمد کوفی دیر که ای شاها
تمایلیم اگرچه هنوز حلقه بوخدی پاهیچ اصلا

ال باشینه چون سنور حضرتون غلامی کیدوب
او قدر کچمدی کوردوم دوباره عود ایدوب

دیدی که حضرتون امری بودور حلقه‌نی تز من
فراموش ایله‌میسین العزیز کرم من

او حله‌نی دیرم کوزه‌ده قیرون یردی   صاتوب فرزنه خورده‌ت ایسینبان اتدی

فلان متاع سطر قیل که ایدی خاص دور   تعجب ایتمه امام زمانه ناظر دور

غلام حضرت موسی الرضای دین پرور   کتوردی خاطرینه ماجرانی سرتاسر

متاعی اچدیم اودم حله‌یی تشوق تام   غلامه رد ایلدیم سن ای حضرت خاص

کیدوب شاه جهانه غلامی ایرلدن   کلوب بو موجه کوپچه فکرلر اولدن

ایدیم بو خاطریه علیم اولان مولا   امام عصر دوکر ایدریم بو دمده ملا

چه مراد خیالی بهر طرف قازیم   قلم الوب الیمه نیچه مسئله یازیم

دیدیم او ییره اونون حضورینه کیدرم   بو نیچه مسئله‌نی عرض ایدوب جواب الدرم

جوابنی الکوره یسه بو مسئلمه   علاج ایلیه سیم دلده درد و مشکلمه *

امام عصره عرض ایلاعه او یقین ایدرم   کوکلده شهره ولایان اونون متین ایدرم

غرض مسائلی آلدیم روانه اولدم اودم   تا پایم شرفت نیم امام کل امم

تمینه‌ده قوربت شهر خلقوان رد حی سنه   اولوب بدن‌نع قویام باش قدوم محتمه *

تمیندیم چو حضور امام تا منه من   تموج ایلدی دلده بکار درد و محن

خیالی ایچینده کزردیم او ازدحام ایچره   دیردیم آه عجب ناندیم آتش فکره

نه کوردیم اوده ایتوب بر غلام بخوفی   دیدی که ای حسن علی ابن احمد کوفی

آل اول مسائلیون سن جواب ابن مصطفی   بو کاغده ایچره یازوب بدور امام دین پرور

آلوب او کاغده قیلدیم نظاره سرتاسر   یازلمش ایدی تماما جواب مسئله‌لر

بدون ایچیه سوردوم تنبیه چشم نمی   نه تردی و خصوص تعجب مسئله‌می

او وقته بلدیم او حضرت امام من دور   مه سپهر ولا نور چشم یسن دور

او شه دو حکمی اونون کل نسبت و بالایه   او شاه نقص امن ایتمش علی و اعلایه

دوباره منکر بی دین ایلیه زمن   توجه ایتمه اولماز حلیم سر نهان

ندور بو نقض علوت ندور بو چون چرا   نه دور بو جنبش عبث ای جلیش تخم زنا

بیان ایله ندور بوهر ان اعتقاد سنه   امام خاص و ناظر دو یا دکل سنه نه

ایا امام زمان ای قتیل زهر ستم   غریب طوس اسیر عدو و ظلم شیم

بو اهل محبّته قیل نظاره لطفله تا   جزا دهمیّه لرده غمله شور و نوا

خصوص ایکیر مذنب او مبتلای شها

خلاص ایله کدورتدن تحق اتعبا

معجزه از امام محمد تقی علیه السلام

کوکلده شعله چکوب نار فرقتن یاقی   اماندو داده یتوب دفع قیل بو حراقی

برای جامیله الدن نا نورخلی مؤمن ایت   منی او میکده یوخ جالسیه همدوش ایت

اگرچه شهره شهرم نگار هجرنده   ولیک قوماسا نادل شرار فکرنده

هدایت ایله نولور کوی وصل دلداره   تیر بو دربدری براو صحن گلزاره

بن آشیانه قلیم پی گلده بلبل تک   که قاندیم داغلری قلبون اولان داغ تک

نجه که بلبل ایدر ناله گل فراقنده   آچار فغانه زبان دایم اشتیاقنده

فراق عالمیده ور منده اسیرم ساقی   بو کونه زر نهان دلده قالمسون باقی

هزاره وار قلیم منده وصف دلداری   فغان ناله ایلمین دولده دوم بو گلزاری

بیان ایدیم سزه بر معجزی ابو اولادن   محمد بن علی اول تقی اتقادن

بیله روایت ایدر راوی حمیده سیر   که او فور محجای امام زمان دین پرور

مدینه ایچره او حضرتدن اوزه سجده   او نور رشیدی امام ایدی خلقه سجده

او ایده مسجده بیر پیره مردی داخل اولوب   قدی خمیده نوری کهربا کبی سارالوب

سلام ویردی امامه دیدی او غم پرور   تیشی ایله دواه حزن و شر

یتوبدر او نور ایله عمرم زینه ایچره شها   واریدر بو نفیرا علوم محب آتعبا

دیو بلیه ویلیم او علوم محب حیدرده دور   غلام عبد در عترته همیشه دور

اونون عداوتنه والی مدینه شها   دوتوبدر او علوم اونون بو کونه جور و جفا

دیو بدو داغدان آتلسون کرکت و بچاره   براو بسته نا که اولا جسم زاری صد پاره

اماندو دادیمه یت ای امام کون و مکان   او غول فراقنه بو ضدی ابتده صبر توان

امیدی دادرس روز مشکلم سن سن   کوتوربرم الیمی دامنوندن هرگز من

بو یوزدی [illegible] یا جی او محزونه   بیراو ایله سن او غلون خدای بچو نه

ایلشدی چون بو سوزی بیره مرد بچاره   کسوب امید اوغلوندن قالوبدر آواره

مرخص ایلدی حضرت قاتیدن خانه سینه
متیده چکدی فغان عورتی کلوب سینه

سؤال ایلدی کی یا پر مبتلای کدر
سوله نه حکم ایلدی اول امام جن و بشر

جواب ویردی کیم عورت بیلمم سنه من
نجه دیوم نه دیدی سن سنه امام زمن

بویوردی بنده ایه اوش که کلمه فغانه
کیت او علوی یا پوشیر سن جلالی سجانه

ایشتدی چون بو سوزی عورت ایتدی جوش
غم الدی طاقتنی اولدی پرن هوش

دوباره هوشنه کلوب سویلدی او غم پرور
سونه نه سویلدی اول پادشاه جن و بشر

جواب اوا اولن دیدی چون ایلدی کوش
کنیه فغانه کلوب اولدی یکی زن مدهوش

قوبوب بو حالده ای بو آجی نیوا حالین
کل ایدی عرض قلیم اول خواجه امین

او دم که حاضر ایدی بلی داغ و ستم فرقه دون
آتوب بیره ایلدی او والدینی محزون

باخوبد و سر طره کورندی حضرت داهتین
دونوب یوزن جچو یوب جانب امام زمن

دیدی که دادیمه یت دادخواه یا ملایان
امیدواریم من سن ایا امامان

نه عرض ایدم سنه من جانای ای حسن جانیمه
علاج ایلیه شهادت پاره میر ملالیمه

اودو قوریجی ایله بیان ایدوب ایدین
دوباره همت بخف او بدورح ر دین

دیردی ای مبسوط حضرت داور
ایتیشر ایله ای دادخواه جن و بشر

کهی بزدی علی که دیردی یا حیدر
کهی چکردی فغان اول اسیر درد و کدر

نه کوردی اولدی جوان ای ملک سیدا
سؤال قیلدی حالین اوکی خوشن بیما

حضوره عرض ایلدی یا جوانی سرتاسر
تیر دی کشفه غمین او جوان بته پیکر

او دمده بیر بیضه جدی المکیسی بردن
بیری یاپشدی جوانی کوتوردی یاردن

عروج قیلدی هوایه نظردن اولدی نهان
اودایم الکجی ملک ال اوزدی دوقدی هان

مدینه و اینسی قوش کمی شکار ایتدی
همان جوان بزنه قویدی بار قرار ایتدی

لباس و صورتی هم تبدیل اولدی اول ساعت
کورن دیردی بو دور اول اسیر ار تعب

کوروب او حالتی چون اولدی دربدر حالی
نقدر نعره چکوب سویلدی منم والی

ما آثار اولمادی بوا مدینه سوزی
شمال کلب تشرقلنوب باشن توکردی کوزی

یا پوشدیلار قولنه حسینی یوشدی آزاره
آتوبلا دی نه عدنان او دم دوشدی بیره صد پاره

جبینه واصل اولوب رخ و نحی وازیون
هم اولدی کار فغان حشره تک عیالیون

غرض اودم که جوانی ملک اراتیدی نهان ادوبله خاص بزم امام کون ومکان
بونوردی حضرت ولایتلره هزاران حسن خلاص اولدی کدردن دل مکدر من
بزیم معجزه واثبات اولون یاور که قویمیون اولالر مبتلای درد وکدر
ملک اودن بیلیجی عرض قلدیکی سلطان پراوج منوچهری خلق ایتمش خدای جهان
او نور پاک ولادن اوفق ایله فخر ایده روح که شرق وغرب جهانی تمام ایده کره روح
غرض حصول ادب اولماری امام زمن جوانه امر ایلدی کیت الوه شتاب ایله سن
مصتبوده ایدر والذینون آه ونوا توقف ایلمیه کیت بولمدن ایله رها
مرخص اولدی او پوت آستان مولانی ادردی حمد وثنا ذات پاک سبحانی
کلوردی پیره زن او پیره مرد اغفانه نه کوردیلر که جوان اولدی داخل خانه
ایدوبله شمل اسراره کوزنده جوش وخروش دوشوبله کثرت بهجتدن اولدیلر مدهوش
کلنده هوشه سؤال ایتدیلر که نولدی سبب خلاص ایتدی سنی بوکره والا مذهب
اودمده کشف قلوب ایله جوانی سرتاسر که قالدی اولار دللرنده درد وکدر

ترازیلیدی بهم دللرنده نور جلی اولوبلار عبد جناب محمد بن علی
اللهی بو شه کومین بو سرور حزننه بو واو خواه اتم ال حیدر حزننه
آیرما بزلری مهر ولادن ای بیچون هم ایتمه حشره دک بو اهل مجلسی دلخون
اولاندان روز جزا لطف اوزیله دستگیری
خلاص ایله کدردن که چوقدر تقصیری

معجزه از امام علی نقی علیه السلام

کوکلده شعله چکوب نار اشتیاق می منیم بودارده یمه سن ایله بردوا ساقی
بهار فصلیدر و کلمیش فغانه بلبلر ایدیله کلشن اراکوز نکه نوا ساقی
بو فصل کلده اودورمز فلک زرونی ایده بو حسرت دل اوده مبتلا ساقی
فدا اولوم سنه بر لطف اوزیله ایله کرم ایلیمی دوت نشی بو غمدن تراها ساقی
دریغ ایلمیه بر بکچه جام باده کتور همایی طبع شه برسن سینه فدا ساقی
کوزین اچان بو حدا مرغ طبع الکریم بو مجلس اپچره اولا تا که هم صدا ساقی
نجه که بلبل ام غنچه کلون وصنین توکوب سرشک تر این ایلر ده وا ساقی

بو قدر قویمادی الا حسرتیم کوکلده هنوز | شراب نابی کوثر عقدن قیل فائق ساقی
جهانده نشر اولاکون یک چو غنچه ایکی ترکیب | نکاری ضعف قلیم مستنده ملا ساقی
قولاقی یکین سیزه بر پاره معجزی یاران | ایدوم امام علی نقی ابن ایدی بیان
محبت خاص اولان کونلری اولاشن روشن | یا با او منکری ین دشمن انقضندن
بلی امام حسن عسکری روایت ایدر | که بر کونی واریدم حضرت جنابه بدر
اودمده داخل اولوب شخصی بینم والایه | سلام ویردی فوری علی اعلایه
اسرای بیدکیمی حسنی اضطرابندن | چکردی ناله چونکی هم دل خرابندن
توکوب سرشک ترین اولیجه بک چوره | دوتوب یوزینی بابام شاه اینجل و طرف
فغانلمن دیدی ای دادخواه جن و بشر | نیتشن همه بری امام دین پرور
نیرن او مجتور ای شاه دین بدوبت | دوتوبه ور علوی حال کیم اوشوم هیبت
ویرمدو جیهه فرماکلورن سوال اوغلومی | فلانه داغدن آتوب دمنده دفن قلا
امامده واد ییت دردینه دوا گوستر | که منسیدیو خوشها طاقت قرا ق پر

بویوردی سرور دین ملجاء پیر و بشر | ندور مرادوی کشف ایت سن ای علم پرور
جواب عرض ایلدی مرد عاقل ای سرور | که اوغلومی اوبلادن خلاص ایده داور
بویوردی غم یمه اوغلون صباح وقت سحر | کلور سنونایا نواخوش صفت نیکو منظر
خبر ویرور سنه بیر توجهه عجیب اوزمان | خلاص ایدر سنی غمدن یقین ایت آتیه فغان
ایشیدی چونکه بو سوزی پادشاه عالمدن | قاییدی خانه سینه دل خلاص اولوب غمدن
یاناردی صبحه کیمی بار هشمل پروانه | نه کوردی بالکه اولوب اوغلی داخل خانه
چکوب کنارینه جان تک او کوسرشک بصر | سؤال ایلدی هم ماجرانی تا سر سر
جواب ویردی انی نوجوان خوش منظر | دیدی اودم که منی اتدی قربه کافر
کتوردی ایندکومه قتلیمی ایزدی | همان داغدن اتکندن مزاریمی قازدی
بابا چو کوردیم احوالی من اسیر محن | دونوب یوزومی او توب جانب امام زمن
فغانلمن دیدیم ای دادخواه جن و بشر | نیتشین امدای نور چشم پیغمبر
سنون غلاموم ای باتا دین پرور | خلاص قیل منی بو دردغمدن ای سرور

نه گوردیم اوندا ایکی نوجوان خوش سیما   منیم یانیمدا اودم گوگدن اولدیلار پیدا

سؤال ایلدیلر حالیمی که تتردیم   اشاره ایله قالقمش نزاری گوتردیم

دیدیم بو قبری قازوبلار همین گیروب دفنی   آنامدا اوفقن ایده لر گوردن مزاره منی

ملکلر اوندن بیرسی سؤ ایلدی که آیا دیدی اگر   همین بو حاجیی من داغدن آتام ای مضطر

ولی او بسطیله دنیاده هر قدر قالسان   گرک غلام در سر قدر رسول اولسان

یتشدی آخره چونکه ملکلر بو پیمان   او حاجیون تخسیندن دوتوب آتوب داغدن

تنیجه پیش پاره اولوب دوصد پاره   دوتوب او شمع حی قویوبلار مزاره آواره

ایدردیلر تماشالی لر اونلار نهان   که ایتدیلر منی بو ایکی ماه رو پنهان

سنون حضورونه هم بنده گتوردی ملکلر   یانمه ایکیسی ایدی منتظر دوا اولار

مرخص ایلدیلر ایدی تا گتوره سونلر   او قبر پاکه رسوله منی گتوره سونلر

غرض مخلص اولوب اولدی اول دو پنهان   اونجه اولدی غلام رسول عالمیان

گلوب باباسی حضور امام والایه   بیان ایلدی همان ماجرانی مولایه

درون شهرده اولدی بلند بانگ فغان   ایدردی بیر بیرینه ماجرانی خلق بیان

دیردیلر او جوان کیم محب حیدردر   غلام خاص در عترت پیمبردر

خلاص ایلدی اونی داغدن آتعبا   ایدوب اونون یرینه حاجی دوچار بلا

یانوب غم آتشینه اهل کینه سرتاسر   ایکی جهانده اولوبلار دوچار نار کدر

خدا الحق محمد بحرمت حیدر   بو زاره تیمان آل پیغمبر

نقدر حاجت شرعی که وار روا ایله   دوچار درد اولانون دردینه دوا ایله

خصوص الکبریه یذنب علیک اقربه
اونون گناهنی عفو ایت حسین تشنه لبه

معجزه از امام حسن عسکری علیه السلام

دکل سبب آغاج ارغوان ساقی   وار جهانه نشر ناله زبان ساقی

تیوب شامیمه چون بوی گلستان ساقی   او دور که گوگلوم ایدر یلی کیمی فغان ساقی

نه صحن گلده ایستر غنچه خنداندر بو   چکر هزار فغان قمریلر ایدر کوکو

گوزوم یاشی تک آغاج چشمه هر طرف جوجه   ویرنده زینت عجب باغبان ساقی

گل صباحه اولوب ارغوان گلی همدم
چکر هزار فغان غنچه‌لار ایدر سر دم

آچوبدو گلشن ایرا عدل اتابکی پرچم
فراره نور قویوب اول آتش خزان ساقی

گلوبدو بلبل ارضیمز ایاپوسی
چخار رقیبلرون اوج چرخه افسوسی

حسود طعنه‌ور سنبلون دوکیوسی
اودور رقیبون اولوب قاتیحالی ساقی

بو فصل گلده اولدور من الم پرور
قالوب بو کنج قفسده توکم رشک بصر

اماندو حالیمه بیر لطف او زیله ایله نظر
که آرزوی دبیتم قالماسون نهان ساقی

منی بو حسرت ایلار مدور روزگار کیمی
آچوبدو باغ غریبی حکورنه نوعی یازکیمی

دلیل اولوب المی بیر حبیبه دوزاوکیمی
الوگلشن ایچره قلیم منده آشیان ساقی

آچوب قفانه‌لارن بس گلنده قفره باده
الونده کاسه‌حی سنده گل آتش اداده

دریغ ایلمیه بو نیم مست دنیاده
بو نوع دوشمرالده فرصت هزاران ساقی

تمام مست ایلیه بو دخیر الکی تن
که دفع ایده کیدرین دلیم اولنعر توق محن

همین بو مجلس آرا وصف ایدیم کامی من
اولا حسودنی یاکه باغر تن قاساقی

قولاخ ویرون سیزه بیر مخبری بو دم زمان
ایدیم امام حسن عسکریدن ایدی بیان

ایدر روایت ابوهاشیم حمیده سیر
اودم که چکمیشدی نارجور کینه شرر

امام عصرله بیر مجلس ایچره قرده دون
که ایتمیشدی من بخت قاره‌نی مجنون

همیشه رذره دوتاردی امام دین پرور
اونا رفاقت ایدردیم من ایر کدر

او قدر کچمدی غم الدی تاب و طاقتیمی
هم آرتیردی گیدر گون بگون مصیبتیمی

نهایت امرده اتیدیم خیال نادانی
او حبسخانه ده قویدوم امام والانی

برابری خانه ده بیر قدری نان خشک یدیم
کینه حضور امامه مراجعت ایلدیم

یریده ساکن اولاندن صور امام زمان
غلامی چاغروب امر ایردی اول سلطان

طعام حاضر ایلیه‌سون ابو هاشیم
که نان خشک ییمیش سولوب دگل صائیم

دینده بو سوزی اول نور چشم پیغمبر
تعجب ایله تبسم من ایلدیم دیگر

بویوردی ایتمه تبسم تعجبیله بنه
که نان خشک و سویون یوخدی قوتی بدنه

غرض کتوردی طعامی غلام بی پروا
که میل ایدیم من شو شنده مبتلای بلا

ایده‌مه میل طعامی کوکلدن تیدی خطر   بیر ایکی بو قدر روزه دوتمامن اگر

نقص کبر قوت اولور بوتن ملا کشمه   بو سوز خطور ایلدی چون دل اشکشمه

نوزیبی دوه‌دی نشئه اول امیر سپهر ولا   بو بوردی ایکی کون اولمازکرک کیچه او کون اولا

کر استیه بو قوتی تمام اولسون   بو کونه حل کرک عقده مرام اولسون

غرض بو قعه‌دن ایچ کون کچوب ایاران   کینه غلامی کلوب اولدی داخل زندان

او شاهه عرض ایلدی ایعه و کیتدی فطار   که حاضر ایلمیشم بن طعام افطاری

بو بوردی کیت کتور ای کیده بو کتیسی   طعامی ایرایسر دی اهالی زندان

کینه خطور ایلدی قلب زار و بیچاره   طعامی قاتدی بو شاهدین افطاره

کلوب تکلمه اول فخر قلبه عالیم   بو بوردی ایلیه بو فکری یا اباالهاشم

برآری یرده که دعوتیم و افطاره   بو بوغ فکرلری ویرمه یول ال زاره

یا ناردی حالی ان ودلیم بوشیراره فکره   او قدر کچه‌دی کیم ظهر ایدوب عصره

درونه داخل اولوب حسنا ... ی   ادیله عرض ایدوب ... کوری

سیزی خلاص ایلیم کلمشم بویازنه   بو بیورر امر ایده‌سن تابعم و فرمانه

غرض خلاص ایلدی بزلری مصیبتدن   او نیله راحت اولوب اهل الم فرقتدن

او دم یقین ایلدیم بو جهانه سرور   علیمه ستر خفا کنز علم داوردور

او شه‌دور سرور دین متن حبل متین   امام کون و مکان سرفراز دین مبین

او شه‌دور حکمی روان صنع جاهی پایان   پسند ذات صحیه شمع محفل امکان

او شه‌دور خیر بشر نور چشم پیغمبر   سراج شرع نبی رهنمای جن و بشر

او شه‌دور داده احمد امام دین پرور   مه سپهر ولا جانشین پیغمبر

او شه‌دور دهرده سرارده بیدوایه دوا   او دور محبلری داد خواهی روز جزا

منم او دلخسته که غرق عصیانم   دخیل ارکه پاک علی عمرانم

او دور بو خیمه‌ی هراسیم کوکلده ذره قدر

بدر غلام در حضرت رضایه نار سقر

معجزه ازرضا صاحب العصر عجل الله فرجه علیه السلام

بهار فصلده کل خار دکنار اوتورب   هزار کلشن آرا ناله‌سی هزار اوتورب

مغنی زمزمه ده مطرب الده تار اوتوروب — بنفشه باده ویروب تر خمار اوتوروب
سیر سلطنته صنع کردکار اوتوروب
چنود زاغ و زغن خوار و شرمسار اوتوروب

تعالی یوزده تویوب نو عروس پرده نشین — ویروبلر ال اله هم دلبران ماه جبین
تمام فرش اولونوب زر تحریک روی زمین — اولوبدر صحن چمن گوییا بهشت برین
چنود زشت تو گر روی زرده شکسته ترین
دیلینده ناله چوپی قلبی داغدار اوتوروب

درون باغده عجب باغبان ویروب زینت — شکوفه آچیلوب عندلیب ایدر بهجت
تمام سرو قدان اینه گیوب خلعت — ایدوب سپر چمن عیش مجلسین جلوت
هزار ناله چکر طوطیلر ایلیوب صحبت
بریده سنبل و گل لاله برقرار اوتوروب

انیس اولوبدر گل ضیمران نیلوفر — شمن معطر ایدوب گلستانی سرتاسر
آچوبدر غنچه دهن عندلیب ناله چکر — امیر گلشن ایدوب ازدرینی حاجب در
رقیب کشته ت غمدن بوگون کر [illegible] بصر
تمام خار و خس [illegible] تنه غبار اوتوروب

بو فصل گلده اویا ساقی خجسته سیر — فدا اولوم سنه بر لطف اوزره ایله نظر
تمام ناله چکر گلشن ایچره بلبلر — آچوبدر طوطی زبان عشقدن حکایت ایدر
بو کنج خانه ده لا کن ایا وفا پرور
منیم بو کوکلیمه بر خ کور نجه فکار اوتوروب

ترحم اوسته گلوب بیر بو غمگینی یاد ایت — من فلکزده نی دام غمدن آزاد ایت
باشمدا شوری کوکلده هم عشقی مزداد ایت — رقیب روسیهون الیوینی برباد ایت
بو کوکلمون قوشینی قوی بیه نسیون امداد ایت
کفایت ایت بو قدر رشد و رنجبار اوتوروب

خجالت ایلمه بو دلبریکه وفاداری — شراب نی کتور مست قیل بو هوشیاری
هم ایت خموش کو گلدن شرار آزاری — همین بو مجلس آراسنده وصف ایدیم یاری
فغان ناله ایلین دلدیروم بو گلزاری
هزاره تا دمسیون بوج زبون و زار اوتوروب

قولاق ویردو سیزه بیر پاره منعجزی یاران — ایدیم اوقایم آل نبی دایم بیان

بله روایت ایدر راشد حمیده سیر　دیرکه ایتمشدیم بر زمانی حجه سفر

زمان عودت اولوب کاروانلن اولان　حجازی ترک قلوب اولدیم عازم همدان

هنوز بر نیچه منزل ایتمامشدی کذر　قضای حاجت ایچون بن ایا بسر ورده کدر

قدم کناره قویوب کاروانن ایردم　منی اوچاق ایلدی ماکه ورواحواب الم

اوقدر کچدی اورودم اوحوب غفلتدن　دوشوب تزلزل اودم جسم جانه دهشتدن

کزوب دولاندیم او صحرانی یکه و تنها　کوره مدیم اثری کاروانیدن اصلا

دوشنجه طاقت دلدن کروب قدم قردم　نهایت امرده بی ایار اولوب دوردم

باخاردیم هر طرفه زاری ایله شیدانه　شرار باره یاناردیم مثال پروانه

او منظر ایچره کوزوم دوشدی بر کلستانه　که حیرت ایلدی منی باغجک اول بیابانه

واردی طعنه بهشت بریره صحن چمن　تمام خرم ایدی صحن یکجنده سرو سمن

چکردی ناله هزاره ایدردی کل بهجت　که کویا ایچلوب باب روضه جنت

تعجبانه باخاردیم درون کلزاره　ایدردی دردیمی دلدن کنار او نظاره

دیدیم بو دشتده هر کز ایشتمشدیم من　بو نوع قصر محلل بو کونه طرف چمن

ایاقه دوردوم او دم زاری شیدانه　هزار شوقله قویدوم قدم کلستانه

واردی کلشن ایچره بر عمارت اعلا　کچردی کنکره سی آسماندن بالا

جوانی کوردوم اوتورمشدر عمارتده　دیدیم که یوخدر یقین کمسه بو جهانده

سلام وردیم اوداخی جواب والا یه　جواب سویلدی بن مبتلای سودایه

دوباره سویلدی اول نوجوان خوشن منظر　خلاص اولیدون الدن دوباره ایمه کدر

ایاقه دوردی او ساعت درون قصره کیدوب　او قدر کچدی کوزوم دوباره عودت ایدوب

باخوب یوزیمه دیدی چکمنه لدی بهره　دوتوب الیمدن او دم داخل ایلدی قصره

درونه داخل اولوب سیر ایدردیم اطرافین　زبان قصیر اولور تبیون اوقصرک اوصافین

تیردی بریره آیمشیدیلار سراپرده　جلالی قویمادی بزدره هوشیمی سرده

کوتوردی پرده نی اول آپاران بن حرم　اشاره قلدی منه داخل اول اورفه بودم

درونه داخل اولوب کوشه عمارتده　جوانی کوردم اوتورمش بر غرفه تده

شعاع نور جمالی قمر تک انوار ایدی
او نور پاکله ارض و سما منوّر ایدی

برآیری سمتده شمشیری گوزیم آوازن
او سیف دست خدا ایدی عقلی تی حیران

دونوب سلام ایلدیم اول جلیس اورگه
جواب رد ایلدی لطفلن بو دلبستگه

بویوردی تو ایله بیلیرسن کیم من کیمم آیا
جواب عرض ایلدیم بیلیرم من ای مولا

بویوردی آگه اول ای شه راه هدانی
منم شهنشه دین گنز علم سبحانی

منم اولوبدر فروزان خلقه نعمون نبی
منم او قائم آل محمدِ عربی

منم پسند خدا او قادر بیچون
اشاره ایلیه ایدین نطق ما سوانی زبون

منم وکیل خدا و مدبر ارشد
وصی ختم نبی شمس والضحی ارشد

منم امام زمان پادشاه بی پروا
سراج شرع نبی آفتاب چرخ ولا

منم محمد مهدی لقب ابا صولت
او دم ظهور ایدرم عالمی دوتار ظلمت

نوای حیدر صفدر آگاه اچیم زرحم
بو شغلن ایده رم کفر فرقه سین برهم

منم جهانی ایدن ظلم و جوردن عاری
ایدن روان سقره فرقه فرقه کفاری

منم ولا تیمه منکر اولسا هر کیم اگر
ویرور جزا بین او دوزون بودوار زدوسر

بو سوزلری ایشیدوب عارف اولدیم حقایقه
دوشوب دو سجده یه قوییدوم یوزیمی توپراقه

او سجده دن منی منع ایلدی امام زمان
ایاقه دور دیوم او دم صدا در اولدی چون فرمان

بویوردی وار همه حیالون عزم ایت
دیدیم من ای آیده حسن منیده ایتیرم گیتمک

بویوردی گئت نه دورورسن نه همدانه
بو شرطیله کله اهل قبیلن یمانه

قبول ایلدیم من ایشارده قلبی همدان
غلامه ارشدی کل ایله دخل همدان

عرض وداع ایلدیم خارجه قدم قویدوم
غلامی دوندا ایلیه ایدن روان اولدوم

بش اون قدم کوتوروب ایلدیم خو نظاره
او دمده دوشدی گوزوم بیرده بحره ایچره اشجاره

غلام سویلدی باخ گور بو شهر ایاره سیدور
دیدیم نی همدان شهرنون کناره سیدور

خجالتیدی کیسه پول و بردی بنده یه
وداع قیلدی منی او غلام شاه جهان

روانه اولدی یولا چون بو لیمی زیر ذیشان | ایکی قدم گوتوروب گوزلریمدن اولدی نهان

آچوب اگیسینی گوردوم که اللی مین دینار | ایدوبدور لطف منه اول امام بر و بحار

غرض مراده یتیشدیم بدوران درد و کدر | هدایت اولدی همم اهل قبیله سر تا سر

جهانه نشر ایلدیم معجزه‌که گورمشدیم | او شاه دیندن هر گوروب ایشیتمشدیم

او لحظه وصفین ایدردیم او وه دوگلر موان | او قصر مثل جنان باکاه مخبر موان

خدا محمد مهدی او سرور حرمته | همین بو قایم آل پیمبر حرمته

بو مجلس اهلینه بر لطف اوزیله ایله نظر | دو چار درد اولانلر دنیه دوگوشتر

خصوص داخیزینه که غرق عصیاندر | وخیلی باکه آل پاک عمراندر

گناهین عفو بیوربو امام بحر و بره

که بو خدو طاقت جان الوبدر آتش سقره

سینه زن در وفات جناب پیغمبر علیه السلام

سولوب گلشن عمر ختم پیمبر گلوب آه و فغانه زهرای اطهر

بو غمدن اولوب کل عالم مکدر

اولوب نوحه گر قدسیان بو عزایه ملائک چکوب قاره ارض و سمایه

گلوب انس و جن و پری آه و وایه هویدا اولوب بر پا روز محشر

بقایه گیدوب مصطفی زار و نالان آچوب شقه رایت ظلمی گردون

شرار جفا کون بکون اولدی افزون یانوب آتش ظلمه اولاد حیدر

ایدوب ترک دنیانی محمود دلولا قالوب تیر نفی بیکس و زار و تنها

جفا لشکری داینوب ایتدی یغما جگرخون اولوب مظهر ذات داور

جنان اولدی مسکن که چون مصطفایه هجوم ایتدی غم حضرت مرتضایه

سحاب تبسم ماه برج ولایه حجاب اولدی باریک اولوب دهر یکسر

جهاندن بقایه رسول ایتدی رحلت اولوبدور مکان شمسه چون قصر حیرت

سمای ولایی دوتوب ابر ظلمت قالوب برج تار ده ماه و اختر

نبی جسمی بستره چون اولدی بیجان　　اولوب شعله ور آتش ظلم عدوان
یانوب دوردی ملجای جن و انسان　　کلوب نی کیمی درده زهرای مضطر
یانوب ظلمدن چون در آل طه　　شهید اولدی محسن دوشوب درده زهرا
چکوب مسجده شاه بطحانی اعدا　　توکولسون یره آنی قالوب چرخ اخضر
نو کلشن اولده بر غنچه سولدی　　دالنجه کلون شاخی خشکیده اولدی
علی اولدی محراب قانیله ولدی　　اولوب زینب دردیله قاره معجر
اولوب خالی بر مصطفی دن زمان　　غم آل چکوب دامن مجتبادن
کمانه دونوب قد سروی جهاندن　　ویروب آخری زهر اسمای ابتر
چو غم کوندروب مجتبانی بقاعیه　　دالنجان چکوب قاری دشتین کربلایه
نشانه قیلوب ناوک ماجرایه　　سونور جان ویروب حاکم روز اکبر
ایدوب ابا الفضلی پاره پاره　　شهید اولدی هم اصغر شیرخواره
تن اکبره بلکه دکشدی پاره　　دو صد پاره دوشدی خاک اوسته بی سر
سالوب دلبری جاروب زاره عم　　چکر ناله کوسترمه با چشم پر نم
ذیر غرق العصیانم ایرتی ارحم
بحق ابا الفضل شیر و غضنفر

افرادمنه ایضا

ساط حوری فلک چون نینوه دوردی　　همسرون کل عسیرین قباقیه بولدوردی
که چکدی سینه زهی تیر داغ هجر پدر　　شرار ناله سی سالدی جهانه نار کدر
چکنده ناله دولار دکونیزه خون جگر　　فغان و وا ابتاسی سالاردی مهره شرر
دیردی ناله ایلین او اتتوال دکال داد　　که ای فراقی این فاطمه ایوین برباد
توشدی جانی ماخا رانش کدر سنیز　　قلیم چاره من آن رود در بدر ستیز
اوقدر کچمدی پیغمبرون وفاتندن　　اوزار وبخت قرا بیر اولوب حیاتندن
دل علی ده دوکوب شعله آتش محنت　　یانوب او آتشلن باب ملجا امت
که قلدی دود سر تیره چرخ غبرانی　　احاطه ایلدی ظلمت تمام دنیانی
شهید ایلدیلر محسنی زهرانون　　نواسی عرشه سالوب آه زره ال طاهانون
فغان او ظلم ستمدن که دهره سالدی شرر　　او شعله ایله یانوب باب فیض حق داور
او آتشون شرری مهر ماهنی یردی　　دیار ماریده خیمه کاهی یاندردی
قورولمادی بساط جامدینه کر　　توکولمز ایدی یره خون حنجر اصغر

بو ظلم دور سبب ظلم دشت کربلا
که اولدی آل عبا مبتلای درد و بلا

حسین فاطمه جانانه وردی جان عطشان
ترابه دجله صفت خون جسمی اولدی روان

نشانه قلدلا تیر جفایه سینه سنی
میم ایلدیلر بی نوا سکینه سینی

باجا باجا اناسی لیلی الم پرور
هزار پاره دوشوب جان ویردی علی اکبر

وروب سنانه سنان قاسم حسن باشنی
باخوب آناسی جدایه توکردی گوز یاشینی

دیردی قالتیمی ای کمان ایدن قامتیم
دیاریشا باشی ارمغان گیدین قاسم

کناره زلفوی چک گل یوزون گوروم
نقدر من باخرام گور یریم آمان اوزون

سحاب زلفی سالوب چهره هلاله صبا
نقاب ایدوب بدوز اوغول امیه سپهر وفا

او دور گوره بیلرم او قالان خضاب ایدین گوزونی
یوزوی آچمان آیار قالان دولان گوزوی

نظاره قیل انا اون قامت کمانینی گور
گوزنیده قالمو یاشین دهم آلسم فغانینی گور

سالوبدو جانه شرر سنسز آتش کدیم
اوقدر قالمادی غمدن اوغول یا جگریم

خصوص دلده گلمش گلنده افغانه
ورار برابری شر بوبدول شاهانه

یانار غمونده همیشه اوزار غم پرور
گورروم جراده اونی جانسوز شرار سقر

در وفات حضرت فاطمه علیها السلام

نوبه غمده بازان باش آچوب حیدر
گینوب قاره عالم سراسر

آغلار پیغمبر

باش آچوب حیدر مولای عرب
گلمیش فغانه کلثوم و زینب

عمرین ستیدردی آتمه تعب
گیتدی تجابه زهرای اطهر

دوندی کمانه قدی الدن
هم دوندی قانه گوز یاشی غمدن

آخری گتدی دار ستمدن
عقبایه دلخون خاتون محشر

گلمش ملائک یکسر نوایه
گل شیعه سنده بزم عزایه

آغلا سراسر خیر النسایه
اوخشا بو غمده زار و مکدر

اولمش حسینون گوز یاشی التقان
اوخشار آناسی زهرانی هالان

آز قالدی تیسون دنیانی سوزان
سالسون فغانی آفاقه اخگر

مجتبا اوخشار مثل هزاره
سالمش نواسی دهره شراره

سویلر زینب آغلا بیچاره
اوین بخلدی گتدی بو مادر

قورودی بساط ظلمی گردون ایتیون بولاری اطفال دلخون

قیلمالا باجی چون مرغ مسجون منلن برابری قاره معجر

آلدی الیمدن گردون زهرانی ایتیون حجرخون بو مجتبانی

قورسون بساط کربلانی آچیون ال ظلمه شمر ستمگر

کسون حسینون باشینی عطشان قلسون دین ایوین ظلمیله ویران

ایتیون آناسی لیلانی نالان تشنه جان ویرسون شهزاده اکبر

چون کربلاده جلبه ستم کلور طغیانه ماه محرم

عباسون اولسون قولاری قلم دوغرانور باجی اول غضنفر

سولار سموم ظلمیله گلشن کر قاسمون باشینی دشمن

قان اولور روز چشمیمتک برون قالورسان باجی بی یار و یاور

یانار خیام آل پیمبر اولور عبدالله اوغلانور اصغر

آخر او چولدن زار و مکدر شامه چکر گوز یاشون احمر

ولیکن زارون چوخدور گناهی هم سندن اوزگه یوخدور پناهی

سالمش شراره آفاقه آهی

یانسا جزاده اول زار مضطر

افراد منه‌ایها

جفا و ظلمیله چون دولدی کشور بطحا جهانی ترک ایلدی گون حضرت زهرا

بابا سینون بانینه قلبی داغدار ایدوب گوزینده خون جگر آهی پرشرر ایدوب

گمانه دوشمیش ایدی قدی بار محنتدن آخاردی گوز یاشی قان کثرت مصیبتدن

حضوره یتیشدی دیده عرض قلدی بابا سالوب نه حاله منی کور جهانده جور جفا

جهانده قالمادی غمخوارم همیشه من زاره آچوب خدنگ ستم سینیم اوسته تیر پاره

اودم که گوردی علی‌نی سینیمه من غمکش هجوم ایدوب قاپوما وردی ظالمان آتش

شراره چکدی بابا در که ولایتی سرشکی قانه دونن قلب مرتضی یاندی

ایوییم چکیلدی بابا محسنیم شهید اولدی سرشک تر زینه گوزلریمه قان دولدی

بابا سینه ایلیوب چون بیان شکایتنی کتوردی خاطرینه زینبون مصیبتنی

اوگون که قوردی عدو دشت کربلاده اساس　　کنار علقمه ده ویردی تشنه جان عباس

اوگون که قانه بلندی شبیه پیغمبر　　نشان ناوک جفا اولدی چون علی اکبر

اوگون که گوزدی قاسم عون و جعفر وار　　نه بیر کمک ایلیین وار نه بیر برادر وار

دوشوب قم اوسته حسین چاک چاک صد پاره　　زلیخه یاره دکوب اولدی نعیب بی پاره

برآه چکدی دونوب صاحب زینب قلدی نظر　　گوروب که قانه باتوب بحر آل پیغمبر

دوتوب یوزین نجفه الغریق تعب　　ایدر فغاله الهی دردمی یاران زینب

دیردی ای داده یتان یتیمون دوشی بابا　　گتوردی تسکه منی دشمنون جفاسی بابا

گوزوم باشی توکولوقان اولوب جراره　　دوشوب بو زینبه باخ گوز بیرابی اوده دره

سنی اوزاقده گوروب بو گروه ظلم شیم　　گتورمیش باشمه قالمدی جفا و ستم

سپرایدو بلمه منی ناوک جفایه بابا　　گسیلدی طاقت زینب بیش اراده بابا

دونوب دو قانه اخان دیدیرم سنسز　　قالوب بو وشکله ایش گل غضنفریم سنسز

نظاره حالیمه قیل ای ابا الشبیر و شبر　　نو حالی نجه لبس ایلیم دوشقه سفر

نقدر ایتدی صد المدی صد سینه　　دونوب یوزین چوروب قره اتشی جانه سینه

فغانمن بلبه بیر وای حسین دیوب دوردی　　شراره ناله سی ارض و سمانی یاندردی

برآه چکدی کمر اولدی چشمه قان یاش　　فغانمن دیدی ای حسینی دوغان قرداش

حسین شاکه یدیر کاروان کرب بلا　　قلیم نه چاره منی منوای تحت قرا

نظاره حالیمه قیل ای چاپر درد و تعب　　اوقان دولان گوزون اولسون فدای زینب

توکوب سرشک تری تیر قدرینه یانوا　　جواب ویردی اوال قباب چرخ ولا

زبون ایلدی دلگیری آه و افغان　　که دولدی قلعن گوزن قلبون یارسیندن

شرار ناله سی سالدی جهانه باز گدر

گوروم جزاده اونی خمارن شرار سقر

سینه زن در عید نوروز

بجه عیددر بوریلر که نشاطی آه اودور　　بو نه عیددر و فغندر بو نه مجلس عزادور

بو نه علوما جرادور　　بو نه درد بیدوا دور

که گیوبدر شیعه قاره عوض لباس الوان　　بو نه غم و چرخ گردون دل اتوبیدی ویران

کهر شک اولوقان　　بو نه جور بر ملا دور

منی سالمش اضطرابه بو صدای واعلتا	هاشم آچوب رسول اکرم گلوب آه وایه زهرا
سوله بونه غمدر آیا	بونه موسم بکادور
یستمدو کوفه ایچره بیله چرا اولوبدر پا	دل ارض جانبی ذ غلاره آتش آچوب عیال اطهر
که قان آغلار اهل بطحا	بونه صوت واویلادور
او یانوب چون ابن ملجم چکوب الده تیغ برا	قدر اولدی مات و مبهوت قضا دیردی یربا
ایده دین اولوب نی یغما	بو علی مرتضادور
او دوکیم جهانه دهشت صالوب آه واویلا صداسی	یرگوک سراسر آغلار اچلوب دو غم لوایی
بو غمون نوع در منتهاسی	بو فلکده نه بقادور
دکه تیغ زهر آلود سر پاک مرتضایه	سوله ای سپهر گردون شه کشور وفایه
سالا آیرلق آرایه	بو جفا نیچه روادور
توکولور سرشک چشمی رخ زرده بو محبان	چیقار عرشه آه و سسی و پیمبر خدانون
هم عیال قل کفانون	بو نه بانک وا اخادور
دونوب هم قدی کمانه بو تسمیه جنانون	دونوب اشتی قانه غمدن او حسین کربلانون
بو المله او صبانون	بو نه محنت و جفادور

کینه بونه غمدر یا رب که دوتوبدر بو اونی	که چکوب شعله دالده یا خار ایمدی جسم جانی
او جلالاندیرور فغانی	بونه نار آتشکادور
کجه کوندز اوخشادیلیر بو عزای بی بهادور	دیمه چوق گناه کارم چو بو جانم جزادور
سوله بونه ماجرادور	بونه دهشت بقادور

ایضا افرادمنه

بوکون اوکوندرکه اشک دیده قان اولسون	بهار باغشی تنگ دیده خون جگان اولسون
بوکون اوکوندرکه دل اولوحچی آب اولسون	نشاط بزم فغان کوز یاشی گلاب اولسون
کورومم بو چرخ کجون گلشنی خزان اولسون	علی قدی کبی غمدن قدی کمان اولسون
روا دکلدی که کلزار ترضی سولسون	قلچلانوب باشی محراب قانیله دولسون
گرا اولمیسه علی علمرده شیعه فغان	درسرشک حسین اولمایه حجی پر جان
گرا اولمیسه علی او امیر سپهر وفا	امام حسن جگرین دوغرادی زهر جفا
بو زولمسیدی اگر کلشن امیر عرب	دشقه کیمز ایدی باش اچیق جانم زینب
او دورکه قوردی علم دشت کربلاده عباس	کنار علقمه ده وبردی تشنه جان عباس
چکوب سننده قضا آل حیدر شامه	او دورکه شمعه کیمور سرکبی سینه جامه

دوتوشدی خامهٔ الکیم غم شرارهٔ سینه   یانوب صحیفهٔ دفتر شرار خامهٔ سینه

آیرما چوخدی گناهی واردر دری
ایدنده لطفله حضّار ره کیمیا نظری

ایضاً در مصیبت امیر علیه السلام

نوبه غمده وار محنت تمش عالملر قرایه   تولمش آیا شیعه گلمش بزم ماتمده نوایه
یر گوک آغلار عرش کرسی قدسیان سیّاره اختر   اهل جنّت قاره گیمش باش آچوب پیغمبر آغلار
هم تعزیه گوره زهرا و انبیا سویلر آغلار   جبرئیلون یا اخی الله توتمش آغلار فضایه
کوفه ایچره توتمش آیا محشر اولمشدر هویدا   مصیبت مای غمدن باغری قان دور آل طه
نوحه ایتمش قامتی حیدر قاره گیمش اهل بطحا   چرخ وصیت ویره گویا ابن ملجم بیحیایه
باشی اوسته آل طه گلمش آه ایله   ارشادی علی عرض ایدر اوز زینب شیرخدایه
من غریب دلفگارم لطف قیل ابن ملجمه   بر گوزون آچ قیل تکلم یا ابا اوغلون مجتبایه 9
آز قالوردی مرغ روحی ملک تندن اوچه   ناله ایلین بابا اولدی اول ابا اسلامی لا فتایه
عرض ایدردی لطف قیل یا غمده ارحسینه   قل تکلم یا علی اولمانو فغان شیر شینه

[illegible]

گوزنه غمدن رخنه با تمش خون اولدی عینه   تورخارام بو محنت و غم باشمی السون بلایه
گلدی شور چوخ آن سیر آره زینب آلم اتش   چکدی ناله بوبلدن الدی چوخ حالی شوش
عرض ایدردی خدای باجسمی بو غمدن آتش   آچ گوزون برقیل نظاره زینب محنت قرایه
برطرف سویلر ام کلثوم حیدریم و اصغه ریم وای   گیتدی الدن شیر داوریم و اسیر اولدی
قولتوغومدا قالدی سیرا الریم وای اغلاریم وای   سینسیز حر گرنن اوزره مم بوبلیه جور وجفایه
نوحه خوانه دور رنجوراده قاره گیمش جن وانسان

[illegible] محتسبانون وراتکی علاوه اولدی یارجانی [illegible]

افراد ایضاً منه

هراحسف علی قامتی گلان اولدی   قلیجلانوب باشی محرابی قانلن دولدی
آچوب باشنی ایدیز با جبرئیل امین   دیرکه سولدی گلوی گلشن امام مبین
آل ایشتدی ناله سین حضرت شبیر و شبر   ویریلون که یاتوب قانه حیدر صفدر
زنانیچه اولالار همیشه دل شاد   که ملجم اوغلی بلون تیغدی این بی باد
توگیله دی مسجده اولادی لضی نفغان   نه گوردیلر که اولوب قانه علی غلطان

نفس چکنده اولور چشمه‌دن قان جاری　　سالوب ترابه تیتم بو تراب بی یاری

آچوب لسانن کهربائی امام حسن　　فغانلر ایدی اول مبتلای درد و محن

زمانه ایچره اولدن قیمه‌لکان بابا وای　　عیال ایدن باغری قان قویان بابا وای

نظاره قالیمه قیل ای امام حسن و بشر　　غمونده کورزنه آنا قان اولوب سرشک بصر

سوروشن بو حالمی ارکورن اوسی بابا　　سالوب جهانه شرر کورنه دل اوسی بابا

سنون فراقونه بو مجتبا اده تون　　سن اولمایان بابا جان خانه میز اولور ویران

سنون فراقوندن ای مه سپهر وفا　　جگرلریمی ایدر پاره پاره زهر جفا

دوشوب بابا سینه‌پیچ شاه کربلا نظری　　بهار بار شیی تک آنجه هیسم سرشک

بر آه چکه‌ی که قدین الکانه زوره‌ی　　در سرشکی نی چشمنده قانه دوندرده‌ی

فغانلر ایدی او اعم الینان آزاد　　سنی تو جاله لوب ها بکی نه خانه سی برباد

بر آچ او قانلو کوزن قیل نظر آزره ره　　حسین تشنه لبی قومه زار و بی چاره

سنون فراقونا ام مبتلا یانیمی　　چکر سمنده قضا سوی کربلایه منی

آیدله خنجر ملین پاره پاره بگریمی　　که سولدی ورلا او گلشنده غنچه تریمی

سنون فراقونه امر ناشمی بلایه دچار　　سن اولمایان بو حسنون اولور مدنه خار

تعلدی ناشینه کلا عیال اطهاری　　گلوب قفایه حسینون رشید علمداری

بله فغان ایلدی ای سن جانی مدردی　　شرار آه‌له کل جهانی یاندردی

دیردی آچ کوزن ای قلیمنو نوبابا　　کمدر ایلیه بندیر بو مینوانی بابا

سنون فراقومیلن ای امام خسته دماغ　　کنار علقمه‌ده جان ویرور سنون عباس

سن اولمیاسان بو ازون قوللاری ایدیه قلم　　چکردی تشنه عیالون یده ظلم شیم

سن اولمیاسان بابا جان اهل بیت پیغمبر　　دیار شامه کیدیر نقات وی معجر

ویره ویله سنی سکان عالم لاهوت　　آیدله نوحه سنی کوکده اعلا ملکوت

دیه گلشن اولاد مرتضی سولدی　　اولوب امام زمن شیعه‌لر یتیم اولدی

او دورکه دل کیچاره مبتلا بلا　　همیشه ناله چکر مثل بلبل شیدا

کناهین عفو بویور ایلزدای حسن و

اولا که اولمیش غزا دار حیدر و صفدر

ایضاً در مصیبت امیر علیه السلام

الشیعه باشون ساغ اولا حیدر طرفدن — قتل اسد الله غضنفر طرفدن

قاره چکوب جنت اعلایه تماما — افواج ملک باشلادیلار ناله شیون

پیغمبره باش صاغلقی نی ویرکه کوکدن — جبرئیل کلوب جنته داور طرفدن

ایکالس اورنک قضا قطب ولایت — اولدون حرم لیه ده بتینده ولادت

آخر ده کنیسه بیت خدا اولدی شهادت — سرمنزلی بر کافر ابتر طرفدن

بمه تزلزل دوشوب ارکان زمینه — کیم شیعه چکر ناله خراش ایلری سینه

دوشمش کینه یا بذردی خیبر خانه دینه — بو نار جفا یانکی بد اختر طرفدن

بو غمده حسینون دوتوب همقدم کجانه — بو غمده کلوب زینب بیچاره فغانه

دوندی حسن پاره جکر کوزیاشی قانه — اول ملجمون ابن علی ابتر طرفدن

الشیعه بو کون سنده کل عهد ابروبه — افغانله سال ناله رکدر ارض سمایه

هم خاتم پیغمبره هم آل عبایه — باش ساغلغی ویر حیدر صفدر طرفدن

بو غمده وایدن حال دل زار مشوش — بو غمده که جسم حسنینه یالوب آتش

باشون صاغ اولا سویلیه یا زینب غمکش — اول شیر خدا ساقی کوثر طرفدن

بو غمده کیوب قاره بوکون عترت طه — هم شیعه چکوب ناله دیون زرده سرپا

ای قانه دونن کوز یاشی صغری کبرا — باشون صاغ اولا فاتح خیبر طرفدن

بو غمده دوشوب جانه آتش بی برآهم — اول کرب بلا واقعه سی قلدی مکدر

سویلردی حسینه یا حسنی زینب مضطر — باشون صاغ اولا شبه پیمبر طرفدن

ور داش کتوروب نکه جفار میسی بیشر — شاکیه دیریم ابن نبی غسل کفنسیز

باشون صاغ اولا ای شه سیاره ده بیسر — عباس علی قاسم و اصغر طرفدن

چوخ غم میثوب زینبه بو کرب بلاده — قلدی باشون مجتبی اردیمی زاده

که دیرده که بیرده کهی نوک جلاده — کل اوسته کهی خولی کافر طرفدن

دوندردی حسین باغرمی دنیاده قانه — هم شهره یروب آخری وصلت بو زمانه

صبر ایتدی حسین گلمدی بر آه فغانه   رحم ایتمدی سیسی هم خنجره خنجر طرفندن

کانون غمم بلکه چکوب دلده شراره   افغانه گلوب مرغ دلیم مثل هزاره

دیلکرون ایکی گوزنده یوخ خوفی دوباره

حرمت الوب شافع محشر طرفندن

افراد

یولانوب بابا بسین زینب الم پرور   دالنجه حسرتلن باخدی بیر بدنده تر

بر آه چکدی که قدین کمانه دوندردی   در سرشکی چشمنده قانه دوندردی

بله فغان ایلدی آتش جانی یاندردی   شرار آهله گل جهانی یاندردی

یوزین دوتوب دالنجه دیدی او بیچاره   که ای نوازی جان سینم اوسته مین یاره

سنون فراقوله اولدم مبتلا بلایه منی   چکرسن سمند قضا دشت کربلایه منی

سن اولماسان بابا جان دشت کربلاده اگر   شهید ایده له نقین گوسینی تشنه جگر

او گون که شمر و ار خیمه گاهه زجفا   بو بویز چاره قلیم سن غریب بخت قرا

اولاندا قرداشم عباس جسمی صدپاره   تاپانا ایله تسلی بو زار بیچاره

غمده دوالکیز بیچاره دیده گریان دور   خزان بلبلی تک ناتمده نالاندور

اولارکه دوشدی غزا یا ابا الحسین و حسن

شفاعت ایله جزاده امیدمز سندن

ایضاً در مصیبت زینب اسیر علیه السلام

هله گلشنون گلی سولیوب هله وا ابا دیوب آغلاما   باجی زینب المه شورشین هله قرداشون اولیوب آغلاما

همه برج شمسه قیل نظر که درونیده ماه غضنفری   بابا وای دیوب هله وا آغلاما شرر فغانله گوگلری

اوز ناتمن آغلاکو گوزن ملتهب دوقانله اکری   باجی زینب شبیه پیمبریم هله قانه بویانموب آغلاما

اوزمانه فغان ایله قالمیو اولو یار مجتبی کمان   گوروسن دیا ربلا چوپین باجی قالمیوب اولوب ارغوان

که اسر سموم ستم اولور گل و سنبل غنچه لر دو حرا   هله موسم ناله دم فغان باجی زینب اولمیوب آغلاما

بابا وای دیوب هله آغلاما غم و قرقنه طاقت ایت   هله ارزینب اوز جانا ما فلکون جفاسنه جادو ت ا

دل اوغ ایدن صبری اوده قیل نوفعادو لوته نهایت ایت   هله ظلمی شمر ستمگرون باجی عزتیه دایانموب آغلاما

اوزمانه که جار اولو شیشین چمن گچره سنبل و سو   اوزمان کیم منع ایدر اشقیا گلیه جرعه سوسنه

اوزمان گتیه تیم اولور گچه گوندوز ایله نوا منه   هله صاعد و قرداشون اولیوب غم آسایشی قولیوب آغلاما

اوزمانن آغلاکو گوزن که علی اکبر و عون ابوجعفر   غم ایده قامتمی کمان هم علی اصغریم اوجلا

داغلوب سینه‌سی هم علم اولوب　　نه برادریم نه اوغولم قالوب　　هله بو ظالملر اوبریکی یوب　　قوشونوم داغلیوب آغلاما

هله خیمه‌گاهی شمر دون　　ستمیه یا حبیب آتشه　　او شریر سنکی کیم محبوب　　بو سکینه زار الم کشه

باجی ریزه ریزه‌در جان بو تن　　دل بی‌شکیب مشوشه　　که هنوز فرقه کینه ال　　ستمیه آچیوب آغلاما

دکو پاره پاره تحمل ایت　　بنیم که قالمشیوب　　هله اشک ترینه کورونن　　باجی قالیله دو بیلمیوب آغلاما

هله دردو هجر حسین ایله　　کل اوزن سایر ایلمیوب آغلاما　　هله قولا زینی ابراردن　　زره خصم سالمیوب آغلاما

هله قالمون تن مسری　　کون او یده قالمیوب آغلاما　　هله جام شهادتی ایچریم　　باجی زینب الجمیوب آغلاما

اوزنا آن آغلا که دکرون　　چیخار عرشه او نوا آسی　　دل انس و جن دراره　　اوغریبون احمدیانه‌سی

که در حسین شهید اولوب　　آهم ایراوکو بدولنه‌سی
اوزان اس آغلادیم باجی　　بلیه شیون ایلیوب آغلاما

افراد

سینه عرض ایلدی اول چاه محنت فاش　　که ای کوزوم یاشنی قانه دوندر اوغر داتش

نجه من آغلامیم داده جگر غم داتش　　بو علم اوغلی ایدن ظلم حد دن آتش

بو کون بو محنتیله قامتم کمان اولدی　　ایوم یخیلدی اشیم ناله و فغان اولدی

کر اولمیسیدی بابام زینب اولمازدی غمین　　آه اچمازیدی عدو خنجر ایت ستمین

ایضاً

بو فرقتی بابامون دن خراب ایده جاق　　شرار ظلم عدو باغریمی کباب ایده جاق

دلوبدو باغریمی بو غم حسین پیکان تک　　کرک که کوزیاشیم آخسون یوزیمه باران تک

بابام فراقی ایدر خانمانی برباد　　من فلک زده و ظلم داخی نازه دوشاد

بو فراقی خاره آتش جفایه منی　　چکر سمند قضا دشت کربلایه منی

بو آیرلق غمی قرداش ایلر منی دل خون　　دلیمده ناله جگر کوه دوشته چون مجنون

بو یوردی قالدر آهی قلبمون تنی باجی　　بو قدر ناله چکوب یاخمه تنده جانی باجی

بابام فراقنه تاب ایت شکیب اولما　　صباح غنچه‌سی تک بیر سمومن سولما

هنوز اول فصل بهار باتم دور　　یوزونده کوزیاشی زینب بو کونه چون یم دور

هنوز کرب و بلا ایچره سولیمیوب حسین خون　　داشوب بو نوع باجی ولده دجله مجنون

هنوز رقت عباس بوکیمیوب بلیمی　　عطش شراره‌سی زینب قورتمیوب دلیمی

سکون بابا و آنی الهسین الشمه حسن　　کهی خرابه‌نی که دیری منزل ایتمیمسن

اوکون آتش آغلاکورسن غریب بیچاره　دوشوب یره اوسته جسمی چاک چاک صد پاره　حسین

سو یارلباسمی دشمن توکلمه کوز یاشمی　کورن باخا باخا هم شمر دوگن باشمی

دوزر کمانه باجی قاتلمون مستبد ن　آخان کوزومون یاشی اهم قانه در محتندن

غمه و ناله چکر دلگیر اسیر الم
چو عندلیب خزان مبتلا خار ستم
سینه زن در مصیبت امام حسن علیه السلام از زبان قاسم

بابا مونی پناهی　عموکل تشرایه　بابا نولور مددو بلمم　تکلیمیش آه وایه

نظر ایله مجتبایه　که شر سالوب سمایه

کوزینه دولوبدور آب　تینوسی تیزه جان　دیراقیم اوغول کیت　خبر ایله ز زنان

که آخار شرکی تقان　او حسین سر ضایه

عموکل عمو خجلم　منی قیل خلاص غمدن　نظر ایله چاره کوستر　بابانوری سمدن ز تن

بوملال نوا الدن　که دونوبدو کهربایه

تیشوب حسین نکوری　سالوب حسن جمالی　نوبه اجرادو قرداشی　منی ایله حالی حالی

دیدی ای باشی بلالی　سوله دردوی آغایه

بوغمون قداسی قرداش　لیو داروبی بو آره　نوبه غمده و سر نقده　جکروی شرا پاره

ایدرم آخا نظاره　توکولور روشت طلایه

کیم ادیبدو بو جفانی　سینه ایش بحسن نجاسی　کوزیمون یاشی قان اولیدی　سوله بو غمون قدسی

که جهانی نوح دوائی　من زار و بی نوایه

بولوب حسینه توکمه　تو مدرس شکسته دیده　دیه قاسمه قرداش　منی اون شبه جعده

اولان القدی خمیده　سالوب آتش جفایه

دیه عباس غضنفر　او بوجر اسی ملبه　کلو جوشه بحر غیظی　که بوجعده خبیثه

بو قضیه نی آتشه　یانار آتش بلایه

ولی ایله بزمی خلوت　دی اونی بو یه　اولوب امرینه اطاعت　کلوب اول بزم لویه

کله بزم مجتبایه　یاخوب ایتدی کی جفایه

بویوروب او بیوفایه　اولون قلب طب　منی سن بوجانا الدو　که غمیدن ازهرا

سنه من شتابیدم اما　دوشه درد بیدوایه

نیه ویردوای ستمکر　منه بو زهر جفانی　ندن اولیدان جکر خون　منی ز رودنیانی

سله داغلادی جهانی　نیه با جمادون خدایه

نجه ای اسما ابدین   بو غمی گوردون ای حسن
سنه ایلیم تلافی   یری کیت گور ظلم اندن
که ایلچیم زهر جفا من
تیه حسن سنی جزایه

کجه کوندوز افشادگیر   بو عزاده چون حسن ایزو
سوله هم که لعنت اولسون   بیله شمر ستمکاره
بو شهیدِ دل افکاره
بله دهر بیوفایه

ایضاً از واد منه

آیردی چرخ فلک قاسمی بابا سندن آن   دوشوب شرر ناله و نوا سندن
ویردی کشته زهر جفا اولا بابا وای   عیال مدینه باغری قان قویان بابا وای
دوتوب یوزین بابا سنون جهان زهره سینه طرف   ویردی ای ممنی ناوک جفایه هدف
سنی ییتیم قویوب الیدی بقایه سفر   نجه روادور ای نور چشم پیغمبر
یا نام سن آتش هجر ده دل پر خون   ایدیم همیشه فغان مثل بلبل مجنون
سن اولمادن بابا بو قاسمون یاندی اگر   بلا چولنده اولور سیل اشکی خون جگر
بنی آیردی فلک تو که دی قانلو کوز یاشمی   تقسیم اولدی گیرشیت بی یا جیا باشمی
آنام سریه یانار آتش فراقده   دیار شامه گیدر قیس تک براقده

شرار اهل لار قلب عالمه ایچره   گزر دلیجه بابا نقاب معجر
جهانی یاندیرور دیدیم آه اوتی
حکیمنده ذرم بزیده نیات زهرانی

ایضاً در تعزیه امام حسن علیه السلام

گلون آغلیاق حضرت مجتبایه   ایچین یاراندن اوز زهر جفایه
یرا غلار گلو رنه فلک آه وایه
سالوب قد تشان آه و ناله جهانه   ایده لر نوا بو شه انس و جانه
گل اشعه بو غمده سنده فغانه   ویرانه ج بزده اولملار صداصدیه
دیون ای قویان قردا شین راتنها   ادین قاسمون دل ایوین هجرینی نعلی
غمده اولان باغری قان آل طه   دوشن حمله سی وقتنده بلایه
ایا پاره پاره جگرلری غمدن   خمیده اولان قد سروی المدن
اولان زرد رنگی ستم ستمدن   گیدن خونجگر خدمت مصطفایه
یوزی گلمیش عهده عمرنده مولا   غمده کین قاره اولاد زهرا

تکرر

سرشک تری علم خصمیله حمرا   کیدن محضر پاک شیر خدایه

چون زینب کوروب دوشدی تردداته   توکوب قان اولان کوز یاشین یوزه

اجازه وروب دلده آه سرده   یوزین دوندروب باده برج ولایه

دیوب خواهرین ای قوهان دیده گریان   دراشکمی ای ایدن هجری جان

قویان کوی هجرده سوزان نالان   سالان فلک جسمینی بحر بلایه

سنی آلدی منجه بو چرخ ای برادر   نه چاره قلیم بس من زار و مضطر

سن اولمیان ای نور چشم پیمبر   شراره سالور نالم ارض و سمایه

یا خار زار غم تننده بو جان سن نیز   ایدر خون دل چشم گریانی سن نیز

سمند قضا آلعمر انی سن نیز   چکر مطلقا وادی کربلایه

اولور کربلاده حسین زار و مضطر   سونور جان ویرور قاسم و عون و جعفر

چکر بزلری شامه شمر ستمگر   نشانه ایدر نوک جور قضایه

دوز بیر میبون قدی غمدن کمانه   آخان کوز یاشی هم خطا ایله قانه

کوزر لفقا سمده قان وانه دانه   درونده وورب صبا هم توکوب منتقایه

او کونکه دوزر طوبی ساطی غزایه   کلور آل طه تمام آه وایه

چون اولام هدف یا وکابا جزایه   نه چاره قلیم سویله من بی نوایه

سالور کیمرون آنی فتنه حکم   توکر چهره زرینه اشک احمر

اونی یا اخا آغلاسون قویمه دیکر

قویار چون قدم عرصه کاه جزایه

افراد

حسن جنازه سینی سالدی چون نوخلار بیب   دالنجه حسرتلن باخدی جنیوا زینب

بر آه چکدی که درد درونین اتیدی فزون   فغانلن دیدی ای زینب این دلخون

چخار مشبیبا موقاره سین من امیدین   دو باره تازه لدون اینمیون قره اینیسی سن

سینمه شاد یدی کونلوم بابا فراقینده   تسلی دل ایدون هم انام فراقینده

سنی آیردی فلک سالدی آه و اینی | چکه سمت قضا دشت کربلایه منی

فلک جفا سیسیلن قاسمم کمانه دونه | آخان سرشک تریم هم گوزیمده قانه دونه

اولام او بادیه ده ناوک بلایه سپر | باخا باخا بو گوزوم دوغرانا علی اکبر

توکله قالان ایلموب زینب بو گوز یاشینی | نقش اولدی گر سرشیت قاسمون باشینی

بو سوزده دیمه دوشدی بساط کربلا | که قاسمون باشی و المده زینب نوحه گرا

دگردی باد صبا او نیاردی نعلرینی | سالاردی دهره شرر افغانلاردینی

توکردی دیده سرشک غمی بو رحم پیکان تک | کوردی قالان دوزلوب تللرینده مرجان تک

دوتوب حلایه یوزین باغری قان اولان یاردر | دیردی ناله ایلین ای ذبیح تشنه جگر

او قالان دوران گوزون آچ قیل بو انتظاره | که گوز نه حاله قالوب بو اسیر بیچاره

گرایسه‌سن سلیس قیلان بیمو یارا سندن | بیان اولور گوزیمو قان اولان کلاسندن

نقدر دبدرم بر یره نشانیم وار | نشانه سنده زن اوغول بو قدر جانیم وار

نولور آنان یوزینه بر نظر قیل قاسم | سالوب جهانه نه نجه ناله سی شرر قاسم

اوغولا وغول دیرم ای قتیل تیغ جفا | نولور که لطف کلوب بر جوه ویره‌یمه صدا

فدا اولوم گوزوه بر جه قیل بو سمته نظر | دالنجه گورنه گلور باغری قان اولان مادر

شوسالسان اللرین باغری آچ اوگوزلروی | اشاره ایله سوروش حال مادروی

نظاره قیل بو زمه بلکه دلده تاب اولسون | او قدر قالمادی بو صبرم بوم خراب اولسون

کلوب قفا نه آنان کوز یرع مجنون تک | دوشوب دالونجه اوغول گوز دوه مجنون تک

بو مهر نعون عجب سالدی دردی عشقه ینی | چکردی الونجه بلبه کوفه‌دن دمشقه منی

نه قدر اوغول سعی ایلدی بلکه بر جواب ویره | دیا کناره چکه نعلرین یوزینی گوره

جواب ویره‌مدی قهر ایتدی جوش خروش | چو غنچه لب خزان اولدی منقطع خاموش

دوتوشدی خانه دلگیر آتش کدری

جهانه ووردی شرر نار آه شعله وری

در مصیبت حضرت فاطمه علیها السلام

دوشدی چارپاره سیزدرده فاطمه   بسکه ظلم ایدوب فرقهٔ دغا

قامتی چکان کوز یاشی روان   ویردی آخر جان خیره انتها

سالدی عالمه آتش نوا   یاندی سربسر قلب ماسوا

اولدی دربدر آل مصطفی

اولمشیدی قان دیده تری   مثل کهربا رنگ احمری

بسکه غم چکوب جسم مضطری   چون هلال اولوب دیده دن خفا

بسکه محنتی بی شمار ایدی   کوزلری دایم اشکبار ایدی

تنده هر قدر جانی وار ایدی   اولدی غمدن لحظه رها

دهری ترک ایدوب زار و نوحه‌گر   اولدی عازم خدمت پدر

سویلدی بابا بر چه قیل نظر   کوزه اولمشم درده مبتلا

اولدی چون بابا وقتون سنون   آچدی ظلمه ال امتون سنون

ساخلامادیلار حرمتون سنون   بو گروه بی دین و بیحیا

آتش جفا اولدی شعله ور   یاندی قلیم تک بابو البشر

محسنیم شهید اولدی ای پدر   دوندی کوز یاشم قانه بربلا

مرتضانی خصم ایلدی زبون   اولدی دلکیروان اکچیمی خون

قلدی دردیمی لَه سی فزون

تا اولنجن اول دردی بی دوا

افراد

جهانده فاطمه تک وارمی تیز غمکش   چکنده ناله سالا کل عالمه آتش

عدو جفاسی ایده سی و قامتی خمان   درسرکی آخا شل ال ده یه جان

هانی جهانده ابوتون کمی الم پرور   کرقالمسون تا بنه کلمیش قضا و قدر

بهار موسمی سولسون کل امید لری   هزار تک کجه کونده و آخار شرکی

کهی قاپوسنده دردی علی وی یا جفا   شهیدلدیلر محسنی قوم دغا

کهی عم او غلنسینی حکیدی مسجده و اعدان   که ایتدی حقنی باطل کروه بی ایمان

بوکونه نجت قرالکلیموب جهانه کر   سرشکی قانه دونن زینب الم پرور

اونون مصیبتی سویلسم یا یاردیا   دلنیده یاره له کلوربزم یا تمه زهرا

اودم که کوردی یا توب قانه ال عمر   نه یاروار نه کومک وارنه عون و جعفر

برآوه چکدی دو نوب او ز خانه کی ظلمیه   حسین یا شیوی زلکون یا وک جدیه حراف

تو کوب سولان یوز زیره دیده دن یاش   فغانلن ایدی آتش جان و برن قیچ داش

نظاره چالیمیه قیل کوز مضطرم سنیز   دوچار روست عدو وی ستمکرم سنیز

نه بیرکومک ایلین وار نه بیر نفر یاور   قلیم پاره حسین ای شنیع فدا اخوابر

او قدر ویردی جهلت یو شیمر دوودنی   که اوخشیام با جلا تک جنازه نی او تسه

وداع ایدوب کیدیر شام یا عزیر قان ایدوش   دلیمده و آتش حسرت قدیم لحان قیچ داش

نقدرناله چکوب ایلدی نوا زینب   جواب ویرمدی اولپادشاه ملک عرب

دوچار ایلدی دلکیر چاره سیز ذره

بو مجلس اهلی کمی آلدی چالی پژمرده

سینه زن وفات امام زین العابدین علیه السلام

لعنت الله اولسون هر آنی   ایتدی جگر خون زین العابدینی

یاخدی جهانی

دوندی غمدن قدی کمانه دوندی داوره کوز یاشی قانه
مروانه فرصت ویردی زمانه ویردی اوزاره زهر جفانی

یا خدای جهانی

ویردی چو دشمن هر دولت امه مدت عمری یتدی تمامه
کیدی محمد هم قارجامه چکدی شراره نار فغانی

یا خدای جهانی

کوردی بابا سن دشمن او حاله غرق اولدی جسمی بحر ملاله
دوندی الندن قدی هلاله بر ناله چکدی آه سوزانی

یا خدای جهانی

عرض ایتدی بابان دردونده آنی اولسون بو اوغلون غم مبتلاسی
باخ باخ بو هجرون مبتلاسی سالدی بلایه آل عبانی

یا خدای جهانی

سینه سر بو آقرلوننا چاره اولسون تسلی آل اطهاره
لعنت مروانه اولسون دوباره سندن آیردی من بینوانی

یا خدای جهانی

افراد

زبسکه یتدی جفا بو امام بیچاره او قدر کچمدی کم اردو ایتدی بیچاره
اودم که زهر جفادن دوغرادی جگر پارانی یتیم ایلدی گردون عیال مصطفی
بویوردی اوغلنه فاش و نهان وصیتی چاغردی یانینه بر بر تمام عترتی
قلوب بیرده تماما عیال اطهارین خصوص اوغلنه تاپشردی تا قاسمین
بویوردی حسنین اول امام آفاقه که چوخ چکوبدو منیم زحمتی بو یاقه
وفالی تاپقه اوچوخ بابا اوغول اوقیه تین دوباره قویمیه چکسون اهر بحره با زحمن
وصیتی ایتدی چوخ چتین امر اول مولا سالوب اودم نفسین و تانیح بیر هر جفا
تاپا یاندوخدی لی ره دیده سنیدن راه بویوردی اول شهدان لا اله الا الله
جهانه سالدی شرر ای نک آه واویلا غمینه آل عبا کیدی تمامی قرا
ایدیدی آرامی یا له آل پیغمبر که کوردیلر کوری صحندن قبان اکبر
نظاره قلدلا کورسونله بوقیه سدور کوروبلر ناله چکن حضرتون او ستدور یاقیه
توکر سرشک تر ینوکه کشکول باخار سمایه طرف حسرتیله ناله چکر

ویروبله اتمه‌جی هیچ عنقانی آب علف | قیروب کمندنی یوزاوندر بو تقصیه طرف

کیدروی شوریله اول انقه زبان بسته | تیشه‌دی‌ها که اماموندن مرازبون اوسته

دولاندی بو وسین او نوعه مثل پروانه | فغان چکوبی کلوب سیل اشکی طوفانه

اوقدر آغلادی قیمتی سینه باشینی وردی | ایاقه دوردی ها که اویره دابن وردی

کورنده‌ها قه سنون نوفلی ارفعه نسین | کتوروی خاطرینه دوابا ح و فقه سین

اووم که آسالدی حسینی آرسینه پاره | دونوبدو حشرتمن برده قلبدی نظاره

ازل کناره دغندی سپاهی حسمندن | توکوبدو نجه نفر خاکه جاک خصمندن

کلوب اوناقه کیمی ارادومی دو سینه | چکوبدو شیحه یوزین قویدی هم جنازه سینه

اوضین جکردی دشیلین اوباوفاتون | توکردی خون جکراوخ رینه چشمندن

باجاردی صاحبه هم توکردی کوز یاشینی | کهی واردی یره اول بلا چکن باشینی

٦ اشاره اولدی ورود اوب اول حد برجوره | دوان باشیحه زان یوز قویوب جنابه طرف

امیردی‌ها نه‌نی نور دیده عشقین‌ان | شهید ایلدی اهت دیو چکردی فغان

تیشه‌دی خیمه لره فغان و جوش و خروش | که اولدی الجیرپچاره نطقدن خاموش

دوتوشدی خان مرینه خیمه لرده مارکدر

شرار ساالدی قلم ماندی صفحه دفتر

در مصیبت امام رضا علیه السلام

دوشوب چاره سیز دردیله شاه خراسان | یانوب آتش هجره معصومه نالان

چکوب شعله چون آتش جورهامون | شرار ساالوب ماندی نطاق کردون

رضایه ویروب زهر اوشربی شرملعون | اندیوب ظلمن خان نه دنیی ویران

زبس غم بتوب اول امام زمانه | دونوب قامت سروی خمدن کمانه

توکردی ورزایشکی دانه دانه | رخ زرده هر لحظه مانند مرجان

جفادن دونوب جسم نازی هلاله | آغاردی جکرقانی کوزدن حیاله

نیزیوخ کلبن جان ازاین سؤاله | یاناردی اودنه زنجیر و زندان

ویروب صبرلن خصمی زهرجفانی | او زهرلیه دوغراندی خمسنده جانی

جکر قانی اولدردی طشت طلانی | دوشوب تبر خاکه آخرده بیجان

رقم اولماز اول شاه دینون جفاسی چیخوب جانمن عرشه یانق نواسی
یانداندا یوخ بیر نفر اقرباسی اولوب همدمی آتش آه هجران

کوروب کلمه‌سی بیر نفر دادرس دوه چکوب قوش کمی ناله کنج قفسده
ناچار اولوب غمین کوزلری در قفسده کلوب باشی اوستینه فرزندی کریان

بابا وای دیوب چکدی شور ناله اوناله سالوب بحری کل ملاله
دونوب قامت سروی غم ملاله توکوب خون دیده‌سی مثل باران

ویروب غسل چون اولدی مهرو رضاسی دوشوب یادینه کربلا ماجراسی
سونور جان ویرن اول حسینون عصاسی قالوب قوملر اوتسنده قانه غلطان

زبس پاره اکشدی اول جسم زره که کلمزدی هرگز یاراسی شماره
ایردی فغان چخی چون اول حسره ویردی که ای راه جانانه قربان

اویان خواب بیهده گوروب قیل نظاره آغار گوز یاشیم خون دل آشکاره
ایدوب سینمی سن کمی پاره پاره زبسکه دوکوب ناوک جور عدوانی

اویان جان ویرن راه جانانه غلطان اویان ای سینه زیمون جانی قربان
دشتقه کیدیرسن بیز اولاد عمران نامی دربه دوچ جگر زار و لرزان

کلوب طوسده دلخراه و نوایه ایدر بی نوا ماجرای رضایه

چکوب توسن طبعی دشت بلایه
یکه تاکه یولین کسدی خار مغیلان

افراد

دیار طوسده چون ظلم دجله‌سی آشدی کلوب تموجه دریانک حدن آشدی
رضا نفعه‌سنی کسدی سالدی کردابه بهانت امراه جوریله غرق اولدی آبه

اودم که زهر جفا دوغرادی جگرلرینی مبدل ایتدی جفا قانه دیده ترینی
آچلدی سینه‌سنی هرله زخم پیکان تک آچاردی در تری روی زرده

دولاندروب کوزینی حسرتیله بالانه کوروب که یوخدر یاننده ایار و بیگانه
یانندا اکوز یاشی عم اسیدلرله چکنده آه دوتر حسرتیلدن حاله

کوروب که زورق جسمی غرق اولدی دریاده دونوب یوزینی دوتوب جانب الو سلطه

فغانمن دیدی چرخ دنی قرارم یوخ بو سلط | کله جواد گرک انتظارمی بو سلط

او قدر قالمادی او علوم تقی تیم بیلون | چوخ اسیری اوره کیم ایدی یاره بیرون

هنوز یاره سی سالمامش شرر جانه | که کوردی اوغلی ولدی داخل خانه

دلنده یاره سی هم کورنده جوکجر | چکنده آه دواردی اود جهانه شرر

توکوب سرشک تربن روی زرده | فغانمن دیدی یا غریبیم این بیچون

سنی بو حاله یتوب هانسی یاغی دشمن | جگرلرون توکولور لخته لخته قرمزی قان

بویوردی آغلاما ای قلبیمون اوزی اوغول | یاووقلاشوب کسیله بیرم آرتیق ای نازلی اوغول

اوتورپاغه دایا طاقت دل خسته | باشیمی قوی ایره جان ویریم دیز اوسته

اوغول بویرینه بابا ویریجانی جانانه | کوروم اوکونی یا ربالدیسی ویرانه

حسین کربلادان ویریده جانانه | آچوب کوزینی یا خود حسینه ایرانه

برآه چکدی اولان خلق بروردیکار | نه کوردی شمر کلور وار النده خنجر

دیم ایتدی حسینه او ابن مرجانه | که دوندی شیعه لرون دره آتشی جانه

بو قدر من دیه بلمم که آغلادی حیدر | عمامه لده کلوب کربلایه پیغمبر

بله حسین دیدی کتدی زمین قرار | اوغول باشینی اولوب کوروبی زینب

یتیم اولوب دوکینه قرا کیوب زینب | چکوب شراره او صحرا ده نار رود تعب

بری دیدی بابالای اهم بریتمی لر جکر | حسین حسین سسی سالمش جهانه نار کدر

وروبسانه سنان سینهٔ مصطفی باشینی | شهید ایدوبله سوسوز سر جواره قرداشینی

یاخوبله خیمه لری فرقهٔ ضد اشتئاس | کن علقمه ده تن جان ویدی عباس

ایدوب او جاله ده روز محشری بر پا | جهانه لرزه سالوب بانک آه وا ویلا

امام عصره وروب شمر بی حیا خنجر | اولوب بو واقعه دن ختم انبیا دلگیر

اوکس که آغلادی یا چکدی آه سوزانی
کوروم جزا ده اونوندا زیاده نماسون جانی

ایضا در مصیبت امام رضا علیه السلام

نه عمدو بیلیرم دوشمش جهانه | زمین آغلار چکر ناله زمانه

بیان ایلیه ایا چرخ ستمکر ... طولوب بر پاره هر برلرده محشر

بو حالی غمده باندیروی سراسر ... صالوب نار کدر کون مکانه

نه غمده بو ماتوب عالم ملاله ... دروب کورلرده خون اوچ اشکله

حوا داغلارنده معصومه ناله ... صالور آشوب قلب انس و جانه

مکر بوسی اکر ساه جرادن ... دوشوب بزم جفادن خاکه بیجان

قالوب معصومه سی هجرنده کریان ... صالوب لرزه فغانی آسمانه

دیرهر دم کل اچی پاره اولوش ... جکرلری اولان صد پاره فرداش

قوبان معصومه سین زار و فرداش ... نظر قیل بو غریب ناتوانه

فلک ویردی فرصت ایلدی در ... کوره برجه بوزین بیچاره خواهر

عجب قالدیم نکدر زار و مضطر ... که دونه می قاسم غمدن کمانه

صباح شام ایشیم آه فغاندور ... سینه بو حال مجموع عیاندور

نظر قیل حالمه قارداش امان دور ... دونوب سینه‌م زر شکم کوزده قانه

غمنده دلکیر زار و الم کش ... صالور فریادلر آفاقه آتش

اولور حضار اون احوالی مشوش

کلور بزم عزاده چون هزاره ·

افراد

فدا اولوم سنه ای پادشاه کشور طوس ... ایدن ماه حسنی هجری جهان تن مابوس

مدینه دن چقالی اولدی چرخ نازن فرداش ... نه وار باشونده ایاروت تیمه و نه یان قارداش

بوبخت قاره یاخوتا یدی زنبار هجرانه ... دالونجه کوزه دوشوب قیس تک بیابانه

اوقدر واثری ناملمون اینده نوا ... زمین ناله جکر آغلار نکار و سما

کورم جراحت او لاقرداش اغلاق نیزه باشون ... الیمدن اولدی بنی الیدی ضمی الحزن

ادا بار مجتتلر قاسم جهان اولدی ... سرشک تریزینه کوزلریقان دولدی

اوپاره پاره ولان قلبنه جوان قربان ... نظاره حالیمه قیل ایله دردیمه درمان

بو دردبر خلقلر عرض ایده محتنی ... کتوروی خواهریمه کربلا مصیبتی

اودم که قلدی کذر کوزدبی منزل اشرف ... کنار علقمه ده غرق خون شه عباس

نه باشی وار نه لباسی نه دست نه بازو ماراللار بدن آنجاق قومولاری قالان جوجه

اوقدر یاره وورولار او جسم پاکه اولوب اونازلو بدن چاک چاک صد پاره

کفایت ایله ایا دل کلیم الم پرور

دینه نه اولدی اخی حال جمع اخوان

ایضا کوچ از مدینه منوره

غم قطارینی چکیبدی ساربان کربلایه بر کاروان کیدر شهر یثربی ترک ایدوب حسین عترتین آلوب باغری قان کیدر

امر ایدوب حسین شاه کربلا ایلیوب نداشتبه مصطفی اهل بیتنی المیون وداع جمله یاور و یار جان فدا

ایتدی خیر خیرة النسا عزم مرقد ختم انبیا کوردی سر بر مصطفی آلوب وداع ایدوب ناتوان کیدر

اولدی داخل روضه حرم او پیچ نیون قبر اطهرین والده نالهسی کوزده آلوبسی عرض ایدوب برادر عطرین

سویلدی یا جور اشقیادن ایدوب قان اشکرین ناوک غمه تیر شیمنه عترتون تمامان کیدر

استرادی غربتون بوکون آی بابامی وار قحمون بوکون ظلمه ال آچوب آتشون بوکون فلک جوروار غیون بوکون

آیرلوب کیدر شرکتون بوکون آفتاب اقیق عترتون بوکون اهل بیتلر زمیوبوکون سینه آیر نوحه خوان کیدر

غنچه صغیر اتشبه لبلری که لاله ابن قان ایلیوب جگری قاسمون زلف سنبلتری سرو آیا ابنصو قدین عرعری

جویباری هم قالمیوب کوزلر چشمه ایدوب اشک احمری آه و ناله لرب دمدمی کربلایه بیر گلستان کیدر

قالمادن گلی یاسمن سیراب پیر موسم خزان یا عجبا سیز عندلیب ایلر آشیانه سیز مهمانلاری میزبان سیز

غنچه گللری یاسمین بی نهال یا سی چاقشان سیز زمین و دوران جسم جان وین بیر قار و داشی الوب باغبان کیدر

اول حمیده ذات چوق گلمزیم سرور انبیا مصطفی دی بزلرلور جسم و جانیمی دردیم غم آلور اکبریم اولور اصغریم اولور

قاسمون تن نازنی غرق خون اولور تمیشالکی تن بیم شهید اولور

دالغرق غمکش عندلیب وش زمزمه نوحه خوان کیدر

افراد

یورینی قبرده یوب باغر قان اولان زینب امدی دی رزدن غمین جینیه بیان زینب

آچوب فغانه یارن سویلدی او غم پرور که ایلیلا یینی ابدیر قویان سرور

دیار یثربی گردون حسینینه چوچ کوردی آلوب بلا چولینی زلر و وطنی یری

مدینه ایچره چکوب لبلیه شعله نار حجاب او قدر قالماریمی یوسون زه او نا لتعب

بوکون بو یثربی ترک ایتمسه عیالون اگر آخار بوزیده ده خون جوان علی اکبر

شهیدلریه حسینی کورون قیاقنده یا نار عیال علی آتش فراقنده

سرشک دیده دلگیر اولور جگر قانی

فغان و نالهسی داغلار تمام دنیانی

کوچ از مدینه زنجبال فاطمهٔ صغرا علیها السلام

دیده هجران سوزیندن یاندیریبا جانیم — خنجار غم شه سینه‌مه قفا نیم

روا گورمه بابا سن بیز نو بیرده — دو چار اولسون قیزون بیچاره درده

هم اولسون مبتلا دل آه و سرده — ترحم قیل بابا ای مهربانیم

اوندرده بودور قوسه قدیمی محنت — آلوبدو جانیمی درد مذلت

نقدر غم اولسا ایلرم طاقت — ولی دردهجره یوخدور توانیم

دو توب چونکه سنلن کونکلوم علاقه — منی ترک ایلموب گتمسن عراقه

یقین یاندیر جانیم نار فراقه — اولور فاش عالمه راز نهانیم

ازل گوزمدن اولشدی غم نصیبیم — ویریدیم که وار سن تک طبیبیم

نه یا اقرزطبیم یار و حبیبیم — عجب یاندی بابا دل ناتوانیم

کلور چوفریاده دلگیر غمکش — سالور نار آهی آفاقه آتش

اولور اهل زمون حالی مشوش

منی اوخشیانده اول نوحه خوانیم

ستم حددن آشدی اولنعم فزاده — نه غسل و کفن اولدی کرب و بلاده

قمر قرصی تک باشی نوکیده اده — والنجه که دوشا مه بیچاره لیلا

دریدی اوغول لعلون چاک کنره — ایدیم گل یوزون بیر دو باره نظاره

اوقانلو گوزون آچ نظر قیل نو اره — آنان گورنه حالته دوتوب جور اعدا

صبا زلف شبرنگون تمیش پریشان — دوتوب تل تل قطره قطره قان اقان

گوزومدن ایتدی وست باشیمی خاک ایتدیان — سینه دانه جان کمی اولشس حمرا

عدو ظلمی قلبیش بزیمی غم دو چاری — قویوب حسرت قلبین یاره یاری

بوحسرتله سنده وفا ایله یاری — گوزون آچ دا ایش و بزیمه برتسلا

غم آل طه تبشیر تمامه — مرکب کار اولسا اشجار خامه

چکوب توسن طبع دلگیر شمه

اودورکم چکرنا له چون ع شیدا

افراد

گورنده اکبر یوزون بزده باشین لیلا — چکردی ناله واحسرتا ووا ویلا

گوردی تلرینی لحظه لحظه قان بوریوب — زلیخه توز ده که یه بدور دوده اغلاری قوریوب

دیردی قانه دوتوب دیده بریم سنسیز — ندیم نه چاره قلوم سویله اکبریم سنسیز

کهی صبا یه دیوب یالواردی که آونیه — سحاب زلف ارا شدن ناخا قمر بوزنیه

نولو گله گوتره سن بر جه باشمی خالون — یقین که گورمسم اوتم اوچهره الون

توگوردی اشکن امدادی صبادن استمدد — که ایلکه زونفی حکون کناره اولون شاد

بوظلم و امیدی هیچ کاوروان ستمیده — او عوکلیباشی او جانیزه انا قبا قینده

دیارشامه گمی لیلی الم پرور — باخاردی نیزه یه سویلردی جان علی اکبر

عجب مراده یتیدوم اوغول اولون آباد — مو توشدم حسرته ایلدوم سنی داماد

بوشاه اده غمی تیمز هرگز اتمامه — چوتیدی آل علی نه یاندی اهم خامه

اودور که دلگر بیچاره مبتلای بلا — غمونده ناله چکر مثل بلبل شیدا

آیرما لطفله حضاره المینده نظر

اوار در هر بری ای مه ملک منظر

ایضاً کوچ از مدینه

قضایه ضیا ویردی چون شاه بطحا   ایدوب کوچ شهریدن اولاد طاها
سالوب غلغله دهره زنجیر صدایی   چخوب اوج افلاکه بانک درایی
آچوب هر طرف شقهٔ محنت لوایی   اولوب هر بلا روز محشر هویدا
قونوب چهرهٔ صبحه هجران غباری   چخوب راهه باغلانوب غم قطاری
اولوب سربسر نالهٔ شرب دیاری   الم چنگنه اولدی جمله مهیا
صدا قلدی چون نوح چشم پیمبر   وداع ایلدن یار و انصاری یکسر
دکوب هر بیره آل اطهار حیدر   کلوب نی کمی ورده بیماره صغرا
دیوب خواهرون سالما نار فرقه   اماندور عمی کتمه سمت عراقه
دوتوب چونکه سنبلکه نوکوکلوم علاقه   چتیندور قلام سنسز ای چشمی شهلا
اخا قیل نظر بر جسم بور رزده   دوشن هجرلن جسمی بیچاره درده
سنی کورمسن فاطمه بو سفرده   ایدر مطلعا دار واقده سکنا
ازل کوندن اولمشدی چون عزم تصمیم   دیردم که وارسن کمی بر طبیبم

نه یالکز طبیبم اسم حبیبم   وطنده غریب اولدوم آخرده تنها
علی اکبر اتدی کی الم کشش   بو سوزلرله قرداشون اتمه مشوش
آلور عشقه قلبیم دوتار جسمیم آتش   نه غمدور نه محنت نه بیدرد عظما
باجی آغلاما صبر قیل بو ملاله   بو حالون منی قویدی بیر اوزگه حاله
منی ترک قیل قوی کیدیم حکمیه باله   که وار دور باشمدا منیم اوزگه سودا
بو سوز اسوزی قلبمه سالدی اخگر   شراره دوتوب خامه هم یاندی دفتر
هم آغوش اولوب دلده باجان اوکبر   فغانه کلوب اولدی زنده سکلا
دوشوب یاده یه چرخ دونون جفاسی   همین بو علی اکبرن ماجراسی
قالوب قوملار اوسنده کلی کک عصاسی   اولوب پاره پاره بشمشیر بر آ
اولوب پاره توفانی آغشته خاکه   نه یوخ رحم ایدن اول جسم پاکه
زلسن اوخ دکوب اول تن چاک چاکه   آچوب پر پر اوتنده مانند عنقا

افراد

وصال ایت آچوب بوزی قوبوب فراقه طرف   اوجان دی بانکی جرس کاروان عراقه طرف
اگر سموم خزان کلشن وصاله باجی   فراق فصلی سالوب بلبله ملاله باجی
قونوبه غنچه اودن یوزلرینه فکر د الم   سالوب هزاره اودورکلشن ایچره ناله غم
آتوب فراق داشین مجلس صباله قضا   دکوب دل آینه سین قلبه پاره سنک جفا
مدینه دن ایدیری سمت کربلایه سفر   عیال دره حضرت شبیر و شبر
فلک جفاسی ایله اتی قیدی کجی ان خوج اهر   کیدیر عراقه طرف قارداشون علی اکبر
فراق قیمتی دور ای کوز یاشی دون قان نه   اویان غمیده باجان ای شرار هجرانه
بو قدر اتمه اداما مبتلا بلایه باجی   اویان دالنجی کیدیرم دشت کربلایه باجی
فلک فراقه قوله ایدر مبتلا حرم یا تا   وداعه کلمشم ای بینوا حرم یا تا
وداع ایسن اشبوب جهان علیله مضطر   آچوب کوزین نه کوردی دوب علی اکبر
بیر آه چکدی که درد ارونی اقدی ملا   فغانمن ای بیری قلبمون توانی خدا
دیمه فراق سوزین سالما آه و یه منی   یوخمه و طاقت دل سالما بو بلایه منی

فلک جفاسی ایله من همیشه دیده ترم   غم فراقدن اوزگه آه ولسته تاب ایدرم
اماندور کوزمه روا اتمه یب باتلیه غم   گل امیدمی قلما دوچار خار ستم
فراقه طاقتی یوخ بو دل شوشمون   دوتشدی جانه بالیغار بو شرار آتشمون
کوزوم باشی توکلور قان اولوب سرسر درد   دوشوب علیله یاجون کوزیچاره بیسر درد
غریب دریدرم بو قده و بر نوکلیم   چکنده آه یاتار جسم و جان بیره هنم
بو لستر ایچره من مبتلای درد و تعب   سنون مریضیوم ای نور دیدهٔ حیدر
مریض بستر ابی طبیب قالوب اگر   اوزار و در بدری یاندیرور شرار کدر
مریضیون اوتما گر باشی اوزره ترنی   یخاراید یبنی فلک تیز یا راوتون جانی
منی قویوب کیده بس بستر ایچره بیچیده   طراق چهره فایه دکل بو کنجیده
بو نوری دیکی اکبر بیماره کی الم پرور   بو قدر ناله چکوب ای جان منه اخکر
خدنک ناله سی قلبان نه قرداشوی   بو قدر ناله چکوب توکنه قلمو کوز یاشی
یتوبه و نکه کوکل چرخ دون جفاسندن   خبر یوخیده باجی باشمون بلاسندن

ایضاً کوچ از مدینه

ویردی قضایه چون رضا فرزند ختم انبیا
نور دو چشم مرتضی
کوچ ایلدی مدینه‌دن شوریله المصطفی
سمت دیار کربلا

دولدی مدینه سربسر شور و نوای آه ایله
چون عازم اولدی راحله
اوج اتدی چرخ اطلسه بانگ درای قافله
محشر گوروندی بربلا

شوریله آل حیدرین قالخوب شرار ناله‌سی
یاندردی چرخ اطلسی
برطرف آرتیق غمی برطرف الوداع‌سی
بطحایه سالدی آه و وا

شبّه چون عزم ایدوب اتسون وداع آخرین
گوردی مریضه خواهرین
فکر فراقی دونه‌روب تقانه دیده ترین
قلدی بو نوعلن صدا

ای درده مبتلا باجی ای قامتی کمان اولان
بو غموخوابدن اویان
کوچ ایلدی مدینه‌دن سمت عراقه قافلان
کلّاً عیال قل کفی

گلدیم وداع ایدیم سنی اول حال ایله فاطمه
قان ایلدی گوز یاشیمی هجران ملال فاطمه
باشی بلالی فاطمه
هم قلدی درده مبتلا

قرداش الان دوز جانمی نذر یا نا رو رقته
هر درده من ایلیم بو خسته‌ توانم هجرته
کویونده سالما ذلّته
اولماز بو درده بر دوا

سن درده‌مون طبیبی سن باخ روی زرده ایکیم | قویمه بو حالیلن منی بو غموا یرده آیریم
قل چاره درده آیریم | لطف ایت الاندو یا اخا
چوخ توکمه بو گوز یاشوی ای درده مبتلا باجی | آز اغلا برده لطف ایت ای من سنه فدا باجی
ای ارزیو اباجی | وار دو آگریری باجی مرا
بو حال مضطرون سنون حالمی ایتدی زار ایدوب | یوخ چاره برلری باجی بو محنته دوا ایدوب
چشمی اشکبار ایدوب | گردون دون بیوفا
کل راضی اولما من اولام هجروده زار و ناتوان | سن کربلا غریبی‌یم منی ایکیره باغری قان
ای شاهزاده جوان | هرگز دگل بو غم روا
سنلن علاقه باغلیوب قلب زار و مضطریم | ایمسندن اوغر که دهراه یوخده وا بیکریم
ای شاهزاده اکبریم | ای قامتی سرو بها
بو آیرلق غمنده جان نذر یا نا زه هوا ایدیم | بو امر واقعده چون یوخ اوزگه چاره هریم
ای نخبه قره خواهریم | سنده بو امره اول رضا
گلدیم حلال قیل منی ای مهربانیم الوداع | سنده کس امید آن سوال ای نوجوانیم الوداع
همشیره جانیم الوداع | هذا فراق بیننا
دلگیر بخت قاره‌یون قان اولدی دیده تری | ای شبه روی مصطفی سنده اورا مضطری
اوخشار علی اکبری | قویما جراغه جاره ادلا

فلک جفاسی عدو ظلمی افراق المی | گوزیده قان ایلیوب آنوجان سرشک نمی
دیار شریی گردوب حسینه چوخ گوزی | آلوب بلاچولنی بزاره وطن یرده‌ی
گرک عراقه که قرداشم علی اکبر | حسین فاطمه کلّاً عیال پیغمبر
گیدر مدینه برابر تمام عمه‌لریم | اودور آخار یو دیده‌قان اولوب سرشک تریم
گلور مدینه بخیه اونیله فاطمه‌وار | یا ندا فاطمه یکسر عیال فاطمه‌وار
عموم باندا اعمام و غلوم قاسم بن الحسن | ولی گوزوم باشی قانه دوندارسن سن
حلال ایله گدیم گلمه آه و افغانه | باجی امیدی باغلا خدای سبحانه
فراقه صبر ایله تا بلکه وصله راه اولسون | غمه لطف خدا ایلم سنه پناه اولسون
خزان بلبلی تک دلّکرایله سون افغان | درسرشکی آتیسون غمه چون هجران
اولوب سرشک تری بیع عزاده خونجگر
گوروم جوازده اونی باخما سون شرار ستمر
ایضاً ورود کربلا زبان حال جناب سکینه علیها السلام

بو دیار شریلی ترک ایدوب سفر اتمیه عراقه ان بابا | منی سالما آتش فرقته اوکیمدن المه قان بابا
من اسیر محنتم دیده یارتیق سوزیمی شنه | اولا بو علیله قربون سنون بو مریضه جانی سنه فدا
بلبس کیه وکسه سموم غم حسن چهره غنچه رسنه | قرالور چو طالع فاطمه یرا اولور او غنچه خزان بابا
فلکون خیالی بو دور که من بالاسیز بو شهرده زار اولام | چکه داغ فرقتی سینه‌مه او بلالی درده چار اولام
قویا کج قفسده هزار ره بیمک الکه ذوزه تواره هزار اولام | غم ایده بو قامتی مج کمان اهم سرشکمی قان بابا
بابا بر حالیمه لطف قیل اولار که اولدی آنام منیم | رخ زردیمه قویما دی غم توری که گوستلمی اولادوبابام منیم
ایدر ایمدی یاووک فرقتوا اوزکیمی یاتیم منیم | بو قدر مراری چگه‌مانی منده طاقت جان بابا
اوقدر سرشک چشمی پدر شمه یقین ایت اثر گلور | یول آچوب خزنه دیدیان رخ زرده خون جگر گلور
اودل امیدا که ریسوسنم اولان غمی گیدر گلور | نظر ایله بو نخمه‌یه نه ایدم دردمی حیان بابا
بابا سالمه ایرتیق آتوبوب دل سقرامی آتش | ویره دل ایوتی نخان نوری من منیجی اکشم
تابی هجره طاقت دل بابا نظر ایت بو جان مشوشه | غم دهر قامت سروهی گوره خم ایدوبدن بابا
بابا حالی برکه تصور ایت گیدیلن دیار عراقه بس | منی تقی مراوالم کشه گیم اولور بویرده هم نفس
دل اولاندا غرقه بحر غم گیم اولوبوبی کسه دادرس | بلبس کیه رسنه علاوه تو من از غریب گلچه‌ن بابا

کسیلسن کل امید بختیاری قوی قالا بوردا اقاریدام اکبری   دوتوشاندا سوبدره لطفلی بیل اسیراردن جگری
کر علی اکبری قویدیلار قالادی سکینه مضطری   ویرسین بیسیمه هاراوتک مین اپیردا دعدان بابا
قان اولوب بو کویده یکلردن دل اچالی منیم کمی   خم اولوبدو قامتی قوس تک سارالوب حالی منیم کمی
اوغری قیم یادیچی خجون ایچم اجالم وصالی منیم کمی   سن اجادکوی لطف قیل اوغریبه یکلی بابا

افراد

وصال آندیه سیس وهارشنک هجره بابا   ایو یمی بخما منیم بودنیه اپیر بابا
کوتوردم الیمی دامتون هر کرمین   اگر یا بوجه برابرمنی کوتوردمیسن
نظاره جالیمه قیل جهاندن چریم   بوکونه شعله چوب دلیه آتش کدریم
منیم بو دردیمه جاره ایتمیش بابا جان   نجار ایو یمی فلک گریاندن آریسان
بو کشوره اپیره غریم مریض دور بدنیم   یا خار کوره م قاپویا بوخدور بیر نفر کلنم
امید دادرس روزکلوم سن بیز   سن اولسان بابا جان تکن دیم بوجالله من
کل الدیکه کیسن اهل حرم حشر   باینده اوی قالابار حوان علی اکبر
دوشنده یادیمه سن دل امیده ینه   ویریدی بالجه تسلی او شاهزاده منه
اودم که دلکدن اهی سالور جهانه شرر
تیه هرایه کرک شبه روی پیغمبر

باشلیوب کونکل شورش نوا یه عمه   قافله تیوب نوحه کربلایه عمه
سویله مهربانیم عمه
دهشت آلدی جانیم عمه
قوندی غم نوری تمیش بو روی زرده   قلدی قبلا جسمی دل آه سرده
لیک اوتشه گر عمه قافله بو یرده   قورخرام دوشه باشمیز بلایه عمه
بونه غم فزا دور عمه
نوحه کربلا دور عمه
بو چولده یا غار یا رش الم هوادن   تشویشه دوشوب دل عمه با نک درادن
المسه اگر قافله بو چولده مسکن   ظلم اولور یقین نزال عبایه عمه
دول دوتدی شراره عمه
قل دردیمه چاره عمه
چوخدو صرصری تز سولار بو یرده گلشن   مبتلا ایدر برگلی صد خار دشمن
المسه اگر قافله بو چولده مسکن   ظلم اولور یقین نزال عبایه عمه
ای آرام جانیم عمه
آلدی غم توانیم عمه
کربلا دکل سویله العیز زهرا   بس نه بو خوفناک دور بو صحرا

اولدی تمیش محنت الم هویدا   کاروان تیوب یوخسته فیوا یه عمه

بوکار قضا دور عمه

یا نه ماجرا دور عمه

آتش که جسمیمه چوسالدی غم   اولدوم عمه جان اشکبار رار و مضطر

قوزجیرام نزبی آخری یوحرخ خم   ایسون هدف ناوک جفا یه عمه

قل نظر بوزاره عمه

جنباب وقار عمه

عمه لطف ایدوب بیج یوماجرایه   کردغم قونوب چهره آلعبایه

هم اولوم نوری روی آل مصطفایه   چوح شباهتی وار توشنیایه عمه

کعبه وفا دور عمه

یا دار جفا دور عمه

سویله ای عمه ای آرام جان سکینه   اولماسون بو بیرسکن سیاه کینه

یا نه پرورهنی بوشرار آه سینه   آزقالور دوشم درد بیدوایه عمه

یا نه ای جسم و جانیم عمه

قالمادی توانم عمه

ایرم نظر شبیه مصطفایه آتران   کورمرم اونی بزاران اولانه اخندان

کویا بو پرده نوای فغان   مشق اولور تمام آل مرتضایه عمه

ایله پر دعا ای عمه

حفظ ایده خدا ای عمه

عمه غم منی چوخ ایدوب بو کون مکدر   یا نه کلسون سویلیا یا کار حیدر

محبر یا عموم عباس شیر غضنفر   عرض ایدوم اونا ماتیه سرایه عمه

رفع ایده ملالی عمه

ای یاشی بلالی عمه

شورشین سسی ایسدم قولاقه   تمشوخ مکر عمه وادی عراقه

قوز حیرام یا یا جسم آتش فراقه   یا شلیوب بدن حمله آه اویه عمه

وار یوز زمین علامت عمه

ایلمه ملامت عمه

آلدی جانمی عمه جان بوغملو وحشت   کوستورور فلک آثار ملال محنت

اولدی پرورهنی بوغم دیار غربت   طاقتیم یانی ظلم اشقیا یه عمه

چشمی اشکبارم عمه

جسمی داغدارم عمه

عمه بو غمی سن بابام حسینه سویله   یا درد دل بیدوایه چاره ایله

مشکل اولدی ایش کوتروزار بویله   قلدی مبتلا جور بر بلایه عمه

بز آل طاهانی عمه

بز نجبت قرانی عمه

عمه دلکر مضطر و غریب و غمکش   سالدی جسمیمه آهن شرار آتش

قوییه محشره غم ایده دی مزنش   یا نماسون داخی آتش جفایه عمه

آهی دورکو اهی عمه

یوخ اوزکه پناهی عمه

افراد

علاج قل منه العمه اسیر ستم   تیشدیرا یمیه کیم آلدی جانمی بوغم

کوزوم یاشی توکلوری سیب بوخساره   نجه کل اوسته اولوشر بلبلون کوزی خاره

بوچولده بستر غم دردبیدوا کورنور   سرشک دیده دن آثار کربلا کورنور

اکردکل بوبریون اسمی وادی محنت   نشمش نه یه بس آلدی جانمی وحشت

بو غملو واقعه اودرد ویر باغریمی قانه   و درسر شکمی همدانه دانه مرجانه

اسیردلیم دوتدیم کثرت ملالیدن   دیمرم نه کجر عمه بو خیالیدن

برابری صور تلی جحیجری جوان آنیه سی   که وار شبیه امینیم ملبرم نشعبده سی

بو سیل اشکلمن عالمی خراب ایدیم   غم فراقدن اولرکه نه اوت تاب ایدرم

جواب ویرمیه ای عمه الم پرور   سالوبدی شعله یا خار جانمی نورکدر

نولوب که بو بیله مکدر دروب علی اکبر   سبب نه دور که چکر ناله شبه پیغمبر

اونون بوحالنه ای عمه جان یانار جکریم   او قدر قالمادی تاقه دوزه سر شکریم

ندن اولوب غضب آلوده بس غضنفر عموم   مثال حیدر صفدر دوروب مظفر عموم

مکر داچاره یه قچ دون بلایه منی   چکوب سمنیه قضا کتدی کربلایه منی

تیمیلیک تیوزی یانخ و تماشش اکر یوزینه   سوله که خوندیلیم لسن ان دوتوب کوزینه

بو بیوروی زینب اما غمدلیب کلشن جان   تحمل ایت بو قدر چکمه ناله و فغان

بهار موسمی بلبلده بو فغان اولسا   نجه تحمل ایدر سویله سن خزان اولسا

نکدر اتمه کوکلی وقت آه زار دکل   که ظاهر اولماغا غم آغلماق قرار دکل

اولوبدو چون هیتسلی سکینه مضطر

هنیشدی خاطره الحیره چراپی دکر

الضیا و ورود کربلا

کلوب مرغ دل کوز فغانه عمه   کوزوم یاشینی دوندروب قانه عمه

آغار خون دل زخمه یاتمیش کوزیدن   آتوب طاقت تابی غم ازیدن

سبب نیر دکل زخم اوپچمش کوزیدن   دونوب هم دردیده درجانه عمه

مکر تمشوخ کلشن کربلایه   چو بلبل کلوب مرغ دل آه وایه

سالا قورخلارم بو غم اوز کربلایه   ایده قیبلا چشم کریانه عمه

تیوب کاروان عمه یاقی زینبه   سوله اولسا اگر وادی اهل کینه

یانار آتش غمده مطلق سکینه   کرفتار اولور جور عدوانه عمه

بلا دشتنه چکدی آخر ده قسمت   یاغار ابر بلا یا آتش درد و محنت

اولوب شعله ور دلده هم یار و هشت   شرار اولوب جسم بیچاره عمه

بو کون غم منی ایلیوب چوخ مشوش   یاغار جانمی غمه بو عملوا آتش

نه چاره قلم پس من زار غمکش   خفا دجلمه سی کلمسه طغیانه عمه

بو یرده دوشر لرزه ارکان روحه   بو چولده ایدوب آدم و شیث نوحه

اولوب بحر چون سر بسر دهر نوحه   بو یرده دوشوب فلکی طوفانه عمه

قولاق و ایا بحر غم مبتلاسی   جرس ناله سی آه افغان صداسی

اثر کوسترر چرخ دونون جفاسی   سالا جسمی یا رسوا یه عمه

بو چون قو خرام کربلا دشتی اولسون   عیال علی آتش ظلمه یانسون

منی چرخ دون چاره سیز ارده سالسون   دو چار ایلیون ارد هجرانه عمه

علاج ایلیه الیمه زار و مضطر   دوشوب جانمه اخر و فکر دکر

بزی قورخارام آخری شمر ابتر   چکه کشور شام ویرانه عمه

بو چولده اگر قافله است مسکن   چکر شعله چون آتش جور دشمن

بو وادیده بس کیم ایا عمه مسکن   پرستار اولور آل عمرانه عمه

سوله کاروان دوشسه کربوبلا سینه   اولور مبتلا جیش بعار و نخه

دل آزمیه سین هم ور اغمده نخه   ایده لر اسیر اشک ریزانه عمه

روا دور ایا عمه مهجور یانیم   چخا اوج افلاکه یا نکب فغانیم

تن مضطر و غمکش و ناتوانیم   یانا آتش جور عدوانه عمه

دکل بی سبب قان اولوب دیده تر   هزار صفت مرغ دل ناله ایلر

سوله کلاریم قورخارام عمه بخبر   استه صهر ظلم لستانه عمه

قونوب غم توزی کور نور وبر زده   اولوب مبتلا هم کوکل آه سرده

دوشم درده وار ودیم لو سفر ده   الیم میمیتون بر ده ذره یا عمه

غمده کلور زور شب آه وایه   چکرناله بو غمده مشکل هزاره

ایکی کوینده طفلین قیل نظاره

بو دلکیر و بورا زنالانه عمه

افراد

سکینه عمه سی ای غم کوینده غمخواری   نظاره حالمه قیل یاذی بودل ازاریم

چکوب شرار کدر شعله مجمر دلده   یانار سکینه مضطر او نار مشکلده

جرس صداسی سالوب سکینه قلبیمه وحشت   که مرغ روح مم ایدیدن آرقالور رحلت

یاپوبدو رخنه کوزمدن اخاج جگر قانی   وروب شرار کدر جسمه دل افغانی

کورنده قالمو یاشیم دلده آه و اکورنور   یاخانه اغملره آثار کربلا کورونور

میتشمبش بو چوله اولدی خونه اکوزیمه   نظاره قیل نجه کور فوندی غم توزی یوزیمه

اوقدر قالمادی مهت غنچه سی لسون   کرک که عمه بو یروادی بلا اولسون

بو چوله قافله قلیه سویله تمسون مسکن   من فلک زده نی تمسون دوچار محن

بو یرده دوشسه اگر عمه کاروان النسکه   دوچار ایدر بزی کردون کروه بی نخه

اگر دکل بو بریان سمی عمه وادی غم چکوبدو دلده من شعله بس شرار الم
بیان قیلیم سنه ای عمه الم پرور بدن مروب بله مجروح جوان علی اکبر
نوله بو وقت داشمه من کمی چکر ناله منی اونون کدری عمه سالدی بو حاله
گلوب فغانه بدن اول جوان شهزاده دوروب غضنفر عموم گوزنه جنگه آماده
تفضیم اولدی اگر بو چرخ دون بوقلمون جاالمین چاق بن الم کشی دلخون
آچوب خدنگ الم سینیم و سینه یاره جواب ویرمیه سن ایله دردیمه چاره
بو بوردی اغلاما اتی مبتلای درد و تعب توان قلب حسین طاقت دل زینب
هنوز چرخ کجرو نوح اثر جهانسه یان حسین فاطمه نون کربلا بلاسندن
اولوم قدینی اکتیر سینیم اوسته قویی باشوی بو قدر ایله چوب توکمه قانلو گوز یاشوی
یانونده اقارداشم عباس تک غضنفر وار بابان حسین ایله لطف خدای اکبر وار
غموندن دیله بیچاره زار و ماتمدور دونوب کنایه قدی دور آنکی مرجاندور
غریب دور اونا قیل لطف اوز نیه نظاره
جزا گونینده اونی قویمه زار بیچاره

زبانحال جناب سکینه ع عباس علیه السلام
گلمشم بر چه سوزوم وار سنه سردارم عمو لطف قیل بر چه ایچیم سو منه مخدارم عمو
ای غضنفر فر عمو ای الم پرور عمو
لبیمه عطشانم عمو گل کمی ایچیم سارلوب بو دوداقلاریمه باخ گوزیه سوسوزدن قرالوب
دل اودتوب یار کدر جسمیمه شعله سالوب یانار اول آل چراغین توتن بیمارم عمو
بیلمیون سنکمسن عمو دهر دستهابی اولا نه روا دور که سوسوزدان یوزی گلگلین سارالا
جرعهٔ آب فرات ایله منه بیچاره قالا اود توتوب نار کدر یاندی دل افکارم عمو
تو آخان دُرّ سرشکم عمو جانه اودتوب کثرت ناله دلدن اورکیم قانه اودوب
لطف قیل دل الوی غمی نجیب درنه اودوب سیل امید لیکه روان دیده خونبارم عمو
لطفلن چال دکرکونمه بیر ایله نظر جسمیمه شعله سالوب یاندی بو نار کدر
راه چشمدن آخار رخنه یاپوب خون جگر هم خزان بلبلی تک نالیه اولوب زارم عمو
ای شهادت گوگونون شمس درخشانی عمو چاره سیز دردلرون بر ده دارنی عمو
بر ایچیم سو ایله شاد ایله بو عطشانی عمو بابامون قرداشی سقا و علمدارم عمو

قان اولان گوگلوم عموبکه امید آه و فغان لشکر محنت و غم الدن آلوب تاب و توان
گوز یاشیم تک گوروم اوسون نوقدر دوداقلارن جگریم یاندی سوسوزدان شرارم عمو
جسمی درد الم ایسدی گرفتار بلا اولمادیم لحظه غمدن من بیچاره جدا
گلمشم قانلو بو پیر دیدیمه سن ایله دوا سندن اوزگه داحی یوخ یاور غمخوارم عمو
گوگلومون مرغی دوچار اولدی عمو نار غمه یانه ره یوجانمی باخ گوزیه شرار ستمه
اولسا گر چاره سی گوتر بو دوچار المه سولدی گلزاریم عمو ای دل افکارم عمو
دلگداز آه و فغانی نمی محزون ایلدی گوزون یاشی کیمی باغ جگری پرخون ایلدی
حال زار زاده حالیمی دگرگون ایلدی
قویمه محشرده اونی خوار دلدادارم عمو

افراد

سکینه حالیه لطف قیل نظاره عمو سالوبدو سوز عطش گوزیه حال زاره عمو
چکنده ناله گوزه آخار جگر قانی جهانی داغلار عمو قان اولان دل افغانی
یوخمه تاب و تکلم اودور عطشانم اثر دلیمده دوداقیم مضطر و پریشانم

گوزوم یاشی توکلو قان اولوب بنج ره ره دگه قورخارم سالا جسمی چاره پاره زرده
سالوبدو شعله یانه جانمی بو نار کدر گوزیمده قانلو یاشیم دلده وار خیال دگر
هنوز صرصر غم اسمیوبدو گلزاره گل امید سکینه دوچار اولوب خاره
بیلنسون گیسون تک رشته عموسی اولا نجه روادو سوسوزدن دوداقلاری سارالا
بیلسون عموسی خسرو جهان اوسون منیم کمی هلکون گلشنینی خزان اولسون
نجه که سولدی منیم غنچه امیدلریم شرار نار عطشدن عمو یانار جگریم
نه شومدور بو دیاره عمو گلن گوندن من فلک زده بیر راحت اولمادیم غمدن
بو قدر تحملن راحت الیم سن سن امید وادرسن روز مشکلیم سن سن
دوشوبدو مشکله اشیم امیدم نی باشم او قدر آغلاماشام قان اولوبدو گوز یاشیم
یقین آلیه ایا خسرو حمیده شیم سوالمیجه کمن دلنشینن ال چکمیم
بابام علی کمی دور ذوالفقاری بر ال قوشون ایچنه عمو سور قیامت سال

فرات دجله‌سی تک آخسا صاغه قانی / نه نوع ساکت اولور بو نخیه فغانی

گلنده ناله‌یه دلکرا خشایانه انی / شرار آهله داغلار جگر ایچره منی

عمو اوده دوروب آرزوسین یله‌ر وا

ایدر همیشه عمو دده اوخت قاره نوا

افراد

سهوا امکر نوشته شده

سکینه حالنه لطف ایله قیل نظاره عمو / سالوبدر بو سوز عطشن کوزن حالاره عمو

چکنده ناله کوزه دوتون آخار جگر قانی / جهانی اغلار عمو قان اولان دل افغانی

بو خمد و تاب تکلم اوده عطشانم / اثر دلیم دوداقیم مضطر و پریشانم

کوزوم یاشی توکلور قان اولوب رخ زرده / که قو خار ایسه لا جسمی چاره سیز درده

سالوبدر شعله‌ها خانه‌یه بو نار جگر / کوزیده قالمو یاشیم الده وار خیال گر

هنوز صرصر غم ایمه بو گلزاره / گل امید سکینه‌ی اوچار اولوب خار ره

بر بستون عمو تیشه خسرو جهانه اولسون / منیم کیمی فلکون گلشنی خزان اولسون

کوروم کوزیم سی تک یوفراقی قان اولسون / نجه روا دو ستی عطشدن قان اولسون

میدانه وداع جناب علی اکبر

چون عازم اولدی خیمه‌دن شبه مصطفی / یوز اوده‌تی آل حیدره قلدی بو نوعیله صدا

فرزند شاه کربلا / یا اهل بیت الوداع

مشتاق جانانم بو کون میدان حقی اورم / نواده ختم رسل سرور رضی تضی

من شاهزاده اکبرم / قهر سپهر ابتلا

لیلی چون اولدی خبر دردی اورم تشابمن / تسلندی کی‌ها کلم علی قویما آنان بو حالیلن

تشویش و مضطر المن / قلمه ملاله مبتلا

برچه آتوندن ان یره‌ی تو سنف زان اوغول / قویما و انجه کوزلری قان یاش توکه انان اوغول

صبر ایله الامان اوغول / هرگز دگل بو غم روا

اون سکز ایلیده قوکاه دیلم ول اشک کجاران کالگون / ایدی روا اوزمن کوروم قانیله اولان کالگون

اولسون پریشان کالگون / ای قامتی سرو سهیها

گل سینه‌یه اوسته قویمی یاش شونورین تر سایلی قلنبه / آیریلیاسن آندن آیرلیور جان تیم اصلا قلبنه

بیچاره لیلی قلنبه / ای جان و لشمس الضحی

راضی دگل لیلی اوغول دوتسون غبار زلفلرون / کورسون آینده حو دوتوقان مشکبار زلفلرون

اصلا او تار زلفلرون / ای نوجوان مه لقا

چوخ توکمه بو کوز یاشوی ای زردم دلانا / آراغلایر جهه لطف قیل یا شده وار ه لرانا

هجر یده هو جگر آنا / کلا بلا اندر بلا

بیر چه تصور ایله کورا طرافی دشمنلر آلوب / چوخ یالواروب اذن الشتم بو سماکون بالوب

محزون بابام تنها قالوب / سنده بو امره اول رضا

من باغبان جسنوم سن سن باغچه‌ده کلوم / سندن نه کونه آیریلیم یوسری کشف ایت من دوم

هم گلشن الجره سنبلوم / لطف حق یاورون اولا

صبر ایت اماندر جانیمی باجماش از ار محنته / هر دردیه من باب ایلیم بو خیده ور توانم بحرته

کونونده پامال اولمیا و لیته / اولما ربو دردده بر دوا

قاپوده کلمشیم دخیل قویما روبو غمدن اکبری / معروده و خلاص قیل بحر محنتدن اکبری

دردوا المدن اکبری / قویما بو حالیلن قا لا

سرو قدینا هی اگرک قدمسون بو کون علی عیان / سنسک منیایی کربلا جمدن اولسون جوی چکان

ای عملو با جرزان / هذا امن امر ربنا

نه نو علی خصت ویریم بوا برتوق بلا لدور / کتندی که زگلدی کربس بو حاله حالی اودر

رزم بلا بلا لیدور / کوروم کوزمله بر بلا

یکسر دروملار صنعف صف جبین ششتر المن / خاک اوستین اغوا ایدر جوجان بر المن

کرز و سنان و تیر لمن / شمر و سنان بحیا

کتیدیم حلال قیل منی ای مهربانم الوداع / کس سنده هیندن سولدی نی نوجوانیم الوداع

آرام جانیم الوداع / هذا فراق منیا

بو نوجوان مصطفی آفاقه سالدی آه و وا / قان یاش توکر جام بوکون کشف اولدی کوه‌یا بلا

دلگیر ایدر شور و نوا / سر حدیث مرکا

افراد

اودم که سالدی یولا اکبر بن ملالین / او توردی خیمه‌ده نور مین غم و خیالین

دیردی یا خلا الهی بلادن اکبریمی / میسر ایله کوروم ردو غنچه تر بیمی

اگرچه چوخ رضا سیله رزمه کوندردیم / ولی تموج ایدر فکر ایدن ان درد یم

خیال زرکیس اکبر قلوب اوده هوش / آواه ناله ایله بر زن اولوب خامتوش

برابری صو تیلن چچه‌یی چخوب آن امدیسی / او خواب غمده تیلیدی اونی امام سسی

دیردی کی با جی زینب کلوم شوی / بو یوم بر بری الشنه اکبر الم ولدی

چخوب نه کوردی که بارپاره جگر دور / وجه دی قاپه ملتمش علی اکبر دور

کسیلدی نطقی شوریشده جسم جان / دوشنه‌ی نقشینه نورقویدی یوز قاندن اوسته

ولیله فا یاتان زلفلرین ره چکوب / در سر شکی لعل اوسته دانه‌دانه توکوب

ویردی آچ گوزون داش اکبر بو مصطرا ایلین   دکل بو رسم او غول ایلیسن گذار ایلین

یوزین قویاردی کهی لیلی نینه گه یوزینه   کهی چکردی این تخته قان توتان گوزینه

ایدردی اوّن ایدی منیله نه نوع راز و نیاز   گوزآچ تکلم قل اتمه بو قدر منه ناز

او قدر اوز کلینه مبتلا ایتدی بی نطق مقال   که نطقدن دوشوب اولدی او گل کبی بیحال

شراره دوتدی دلگیر الونه کی خامه

تقین کیم حتمیه چاتدی دوربو قصه اتمامه

زبانحال جناب ام لیلا علیها السلام

دایان کیتمه علی بو زرم بلایه   اوغول السالمانی آزرده ایده   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   گوروزن سن نی اوشکر بلایه

بو گلشنده منم بر بلبلم سن   هم آرام دل او سنبل گلم سن   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   دوچار اتمه آنان جور بلایه

او نور بیرا ایلیم نور نگوه شانه   دولانیم باشوه یانسه پروانه   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   فدا اولسون آنان نور یگانه

دیمه هجران سوزین یاندیرجانیم   چیتندور آیریلق ای نوجوانیم   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   ترحم قل اوغول آه و وایه

دونمه ور گوزیاشیم دانه دانه   خزدارم سن کبی دُرّ یگانه   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   توجهات اوغول آتش هرایه

دعا یاران کی عمر بوغم اوسته   روادور گیمه تیم شام سیاه ماتیمده   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   دایان لطف قیل آنان لیلایه

آغا قان چشمه نک شدت الدن   او قدر قالمیوب جانیم چیخانه دن   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   گیده سن سن بو شیر بچایه

آتوندان ال بره گو گونینه   نظر قل ایلیم بو زار حزینه   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   فدا اولسون آنان سن کیمی نه

علی سالمانمی درد اشتیاقه   بو خیمه طاقتم یوخ فراقه   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   سوله‌ز ردالون ختن قرایه

گیدوب تو گومیه‌نی دشمنلر النده   دوبه قوزیلون یا خنجر النده   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   رواّ اولماز او غول کرنوبلایه

تصوّلات اوغول او چهره زرده   نولور لطفن قل چاره بودرده   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   فرا قوه گلم اوغول آه او یه

گیدیر کیتین اوغول اوز یار اولان   دیلنجان آغلیان قوی بی نوبادلر   علی علی من دوزه‌رم هجرونده جفایه   سنی من بر شهسن ابنا بویه

ایدر شورو نوا دلگیر عزاده   گناهین عفو قل سن روز جزاده

علی من اولدرم هجرونده جفایه   علی سنی قویم نیچ آنقا بایه

افراد

هزار حمین آل اولوب تراب اوغلوم   بو قدر اولمکوه امه اضطراب اوغلوم

سولوبه گلشن اوغول ترقالان گلوم من سن   امیده داوررس روز گلوم من سن

بو خیمه‌ی طاقت و آیی هجرانه   بو اضطراب ایله گلم دالونجه میدانه

دالونجه گوزنه گلور لیلی نالان کتمه   تحمل ایلیه یا قسا خلایا زاران کتمه

فغانیم عرشه چخار یا منطیرم سن سیز   دو ور سر شکه ترتیم قانه اکبریم سن سیز

علی فراقیله آه صدون گوکلده مین یاره   سنی آیردی فلک دردیم اوله بچاره

خیال هجروان اوغول صبر اولوبدی قلوب   شرار نار که ز غربی کباب قلوب

سرشک غم بو قدر توکمه چهره نیم آنا   شرار ناله ایله یاقتنده جانیم آنا

تیوبه‌ی تیخه گوکل چرخ دون جفاسندن   سر شوشم نه قدر العطش صداسندن

اولان نه زمانه‌ی درد و غمیله دل ناشاد   بو قدر ناله چکوب اتمه دردیمی فریاد

نه یم فلک آیری ز ظلمین ستمی منیدن   بو خیمه‌ی چاره اگر آیری ایلیم بو گوکون سندن

دروبه دوشمن ارا اتسنده باب یانیم تنها   مرخص ایله گیدیم ای اسیر جنت قرا

دو توب سر شکری قانه دلگیر ازون

گناهین عفو بورس اوینده حضار ون

زبانحال فاطمه عروس

عم اولور سیس عم او علی   دل اسیر ارا ره سنسیز   بلیرم او غمله تا عزیزم   اولا چاقده و یاره سنسیز

دو دو شور شراره سنسیز   سوله وار چاره سنسیز

او بوبیون قلبی سی اولام   گل اولو تا بیده بر جه   بیله تیز و قاتیز اولما   منی قوی یاتا اولنجه

یوزوه‌ی خوم دو یمنجه   گلم آه زاره سنسیز

بو فغان شور شیون   منه فاطمه کرانه دور   چون اوزون نه ده نفگارم   که زار سن کی جانه دور

غم تیدی چوش نشانه دور   گیدیرم مزاره سنسیز

گهرسر شکی قویمه   گل اوز شه یمیم اولسون   که بو شرح غم اولسون   بیله قل تعین کیم عالم   گل و یا خرم اولسون

ایده هم نظاره سنسیز

بلی اگرچه بر گلم من   ولی سنده بلبلم من   گتیره علیبام اگر که دور   که نچون اوز گلیم من

سنه انوادلیم سن   گوله‌جم دو باره سنسیز

بو قدر تصور ایلیه   که بو خیمه یا وقت   گل او زنده آنی بیلرم   بو او لان گو گلده طاقت

بخصوص شهر غربت   گیدرنگار ره سنسیز

بو جهاندا اگر کیم تک   بیک بکبار ده بیخده دور   بو بیرایمرو تقصیده ور   بیلرم که چاره ییخده دور

غمیده دایاره توده دور   گیدرم کناره سنسیز

ولی اگر دوشن یانه   جگریم کباب ایده دور   اگه بو چیمی نیخ جوره   فلک انجاب ایده دور

دل او حجی ایده دور   اولا پاره پاره سنسیز

چو اشتیده بو کلامی   چکوب آی آه و تسه   دیدی چوخ حسینه یا آیه   خرم او نو نهال ترسه

او عروس دشتکیمه   سن داغدا ره سنسیز

دمیده ترتوب سوز زندان   منی سالما آه و وایه   او لان عشق مبتلاسی   بو زرو دکل خدایه

دوزه رم تعین جفایه   گیده و گوهسار ره سنسیز

منی ام عم عمم   بله اضطرا به سالمش   گیده ریم اولام فدای   و اغلوب سیای قالمش

او دو گل یوز دمم سار امش   سن شهیار ره سنسیز

او بابان حسین دو آنکیز   دور وب الده باع صدی   بو طرفده خیمه لردان   گلور العطش صدایی

چخار عرشه آه و وای   سن جان نثار ره سنسیز

افراد

بزم وصاله آندی فلک سنك اشتراق — محو ایلدی عاقبت منی بو درد اشتیاق

باق حالمه عم اوغلی دایان بر توقف ایت — سن کیتمش عروسون اولوب صبر و طاقتی طاق

یاندیرما قلبمی ایلیه فریاد عموقزی — ای دردغمله دهرده شاد اولمادی عموقزی

بر بر چه تک ناله لرون الیدی یا غریبی — کوز یاشیون تیدی ای دردیمی تر د عموقزی

قلبم عم اوغلی مبتلای تکلیف ترک آه — سن تک کلون قراقی مدوب بحجی سیاه

سن سیز علاج یوق بو غمم بی نهایته — درد درمون سنه بو آه دور کواه

ازبسکه درد غمله بو کون جان خسته یم — زلفون کبی عموقزی منده پریشانم

یوق چاره قهر اقمرا آهدر — روز ازل رضای دلی حقه ویرمشیم

بلبل کبی غمه کرک ایلیسون نوا

دلگیر بخت قاره اولنجه دوا یا

ایضاً

ادهان درون اباقیه — دیدی ابن صنت ایلیه — بیرم که آیریلسان — بزی شرموه ایلیه

هزولونه دوار بو بلیه — چکرهیر دیاره سن سیز

دیدی اولجوان هاد — سن اکنا چه پردم — کلوسن چون قبلگاهه — بو وصتی یاد دم

بو فرقتمه شاد دم — ایدرم شام اره سن سیز

چو اولوبدی مطلب کون الینی ویر آی یه — دیدیلر که لعنت اولسون بکه بهر بوبه

کلوب صبح اصدایه — بلبه کج مدار سن سیز

کبه الکونه دور ایدیماله — بولساط غمه ده الکیر — که قیضه وروز محشر — بو غمیله عفو تقصیر

ایده تا جهانه تأثیر — اولا حاق شاره سن سیز

زبانحال خیاب فاطمه عروس

منی قو بوایلم چولده — بلبه بی یار عم اوغلی — منه کدورکه سن سیز — اولا غم خوار عم اوغلی

غم اولور یار عم اوغلی — ایده اظهار عم اوغلی

دیده هجران سنزه ن — منی قلما مکدر — کل افزون آیریلسان — منه شرر ستمکر

سن افزون چاپره کوستر — ایدر آزار عم اوغلی

بو دیار بلادور — منی سالما بلایه — اولان عشقون مرتضی — بوروی اومی خدایه

دوره همرسن جفایه — قالانا چار عم اوغلی

سوله رازدرون — منه دردکانه — غم فرقت چکندور — کلوسن بزفغانه

اولا سندن نشانه — بودل زار عم اوغلی

بلورم آیریلسان — منی بوخ پاره سن سیز — ایده چشمم نظاره — کل کلزاره سن سیز

دل اولور یاره سن سیز — اولوچون جار عم اوغلی

منم آرام جانیم — بودنیا یاپچره سن سیز — اولوبور روزروشن — کیده ائتمیشدی من

کل باغ حسن من — چو شب تار عم اوغلی

اوقدر قالمیه دور — اکه سن منیاودن — کیدیلسن قبل ادرک — بودیار بلادن

چچاجان آه اودن — منی قور بار عم اوغلی

نولاقل سان ترحم — نظری حاله اره — الشیه ویسم ورقت — دونوشوب دل اره

بو دل بیچاره — یانار ایار عم اوغلی

کله لی کربلایه ایشم — افغان اولوبدور — بودل ودیده نیم خم — غمی طغیان اولوبدور

جکریم قان اولوبدور — اوداور اغلار عم اوغلی

شرآراه دیدیر — اثر ایلر سمایه — چون عزا مجلسنه — کلوشوره نوایه

چیخار عرش خدایه — منی اغلار عم اوغلی

افراد

نظاره ایله عم اوغلی توآه سوزانه — خیال هجرون ایدوب صبر اودی یانه

فغانیم عرشه چیخار کیر نه آن ایمان — یانی تسلی ویرن بودل پریشانه

جواب ویردی عروسه قاسم داماد — بو قدر رشک تو کوب ایتمه دردیمی تزواد

یولمی کوزلرا اوغلیر عموم قالوب یالکز — حلال ایله کیدیم ای عروس دل ناشاد

او تو یانده اعم اوغلی کوکلاب اولسون — غریب عمون قزینه لطف قل نوا اولسون

وصال حسرت اولان روز شب چوپروانه — روادکل اکه فرقتده دلکباب اولسون

مذیم بو چرح کجرون کردشی خراب اولسون — کرک بو لفلریم قانن خضاب اولسون

صحیفه ستمه نقش ایدوب قضا قلمی — بو کون سیزکرک آل ایلوب بر ابولسون

دونوب سرشک تریم دانه دانه مرجانه — آخان فرات صوی دونیری دن قانه

نقدر کلر سو سوار اولسام عم اوغلی تا ابدرم — بو خمه ی طاقت دل بو بلای هجرانه

تیوه ی تخته کوکل چرخ دون جفاسندن — نبات فاطمه نون العطش صدسندن

دلوه ی یاغرمی بربرجدیک ناله لردن — سرشتم فلکون جور بر بلاسندن

کرک که حالمی جانانه سن ویرم عطشان

غمه دیگر بیچاره اولسون افغان

زبانحال خیاب فاطمه عروس

ای حجله ی یار دعم اوغلی — قل بر قوه ناشاد عم اوغلی — حاضر دره بدور کتمه حده اله — خنجر النسته جلاده عم اوغلی

لطف امانده ورکت الیه بردم — زعنا عزالم سن ایلیه ریم — بو غملو چولده دا زنوردیدم — رحیده نوزمین صباح عم اوغلی

دُر سر شکم جانه دینی — سن کیتمش دل اباق فاذینی — آبادکو کلوم ویرانه دونی — هم دردیم اولدی مردا عم اوغلی

سن سیز روادور غنچه سولان — یاصرصر غم کلزاره دون — سیل سر شکم هجرده دولان — نا ئنده شط و لعبه عم اوغلی

قویما دلکی دوکون ی وداده — بو ایجی حسرت میتسو ایراده — قالدی کلیلیک کرسیاده — اوشمره یالکز برا عم اوغلی

کتمه چو بلبل صحن چمندن — کس چخچاجان بولک تندن — کل زاق تو زیارا اولسون الدن — بوغملو کو کلوم آزار عم اوغلی

یوضه دور بو حسمیون و توانی — سن تن قرار روز ایجانی — سن سیز قضیلیت دغلار جهانی — تواه زار و فریاد عم اوغلی

کل سپهرا چوخ ایلر آوار　گلرا گتیم گوکوم جلمار　ازلبکه دوش تیز غم اولمار　نور چشم سینه لعداد عم او علی

یوخ طاقت اول اشتیاقه　یا خدا ما نه دور زو فراقه　دوشمش سنیله کوکلوم علاقه　اتی قیلمازی شاد عم او علی

کل اوزونی اولمای ای سرو یارشیش　زلفون تکی اولسون کوکلوم　واچار آیا اوادو اوتلرشه اتش　سویله نوزار ده داماد عم او علی

گیت بوچی جان آنه تیزجان . یا حسین عوضی قوی یا تیجران　گوینده بسیون آل آه فغان　اولسون اولوکین آباد عم او علی

گلمش فغانه ولکیر مضطر　آه لار غمنده زار و مکدر

چوخ دور کنلیمی بین روز محشر　ایت او لغریبه امداد عم او علی

افراد

عم او علیسین یوللانلدی عروسین غم پرور　والنجه خسرتلین یاخندی بر بدیده تر

بر آه چکدی کی قدین اکلنه دوندردی　در سر بکلی چشمینده قانه دوندردی

فغانلر دیدی ای صبر اوین الخان قاسم　توقف ایله آیاق ساخلا بر دایان قاسم

دور ای دادار ایمین بر گلنی صدره　خدنگ هجری آچان سینم اوسته یاره

تحمل ایله بیله اضطرابلین گتمه　دونوب عروسی نوه چوخ شتابلین گتمه

دونوب نه گوردی که گلوگیم عروس ناشاد　کوزنده قانلو یاشی الده ناله و فریاد

گلوب الکنین بکر مخفی جوشه　ایندن ای دیره چکدی چاپین تنک آغوشه

بو بوردی فاطمیه گوزویا شیمین تو گوب داماد　بو قدر ناله چکوب اتیمه دردیمی فریاد

دیمه عموقزی بو نامراده مین عطشم　نه قدر صو صو راولسان زنهارده مین عطشم

تیوبه بونکه کوکل چرخ دون جهان سندن　نبات فاطمه بون لعطش صیدن ان

بو گون بو چولده گرک محشر ایتم برپا　رجوع خیمه قیل سنده جنده ایله وفا

غمونده دی بیچاره مبتلای بلا

همیشه ناله جگر شبل ملبس شیدا

زبانحال جناب امّ لیلا

اگرگتسن یومبارزیه　ای شبیه روی مصطفی　بو یاریه نورغلدرون قانه　اولام بلایه مبتلا

آرام جانم تازه جوانم　علی نار آمان بلایه　علی گتمه بو فضایه

تو گلشن اگر پرسن منه　بر نور غنچه ئیدین　گراولماسان من ادیم　غنیانه نالارمن

سن تیز آچار نورکوت　نوقا لو شیم دیده دن　بجرانیوخدو طاقتم　ای سرو باغ مرتضی

سن گتیمش کیمش ترار غم　جمهدولدی شعلدر　گتیقین اتا ایدن اندور　لیلانی آتش گذر

سن اولما اوزی صلی الملایم　اولوم غمونده دیده تر　سیل سرشکم دیده ده　آرقالدی غم ای اوغلان

گل اوزی صلی اتمن اولام　بحرونده اکبر دربدر　میرحمرو بو گوفیان　ایله بوترجن ز

بانخ دوره بیز قالموزن　الندده خنجر قان تو کر　بونارلو باشوی کسر　اولام گرفتار جفا

رجوع خیمیه قیل گلمه آه و افغانه　توکل ایله انا ذو الجلال سبحانه

غمنده ولکیر بیچاره مبتلای بلا

گرک کناره چکه شبل مبل شیدا

زبانحال جناب سریه مادر قاسم

القاسیم جوانم ای نازپرورا وغلوم　تیدون نه تیز غروب ای ماه انورا وغلوم

جام شهادتی ایچدون ای تازه حسن تن　گلراز کربلاده افسرده یاسمن تن

کوی وفاده عشقان جانا چان و یردن سن　قربان اوجانه اولسون بو جانان درا وغلوم

آچ سرکوزن اوزی لطفیله قیل نظاره　هم زلف و کاکلون چک گلچهره دن کناره

ناحسون آنان دو نوحه اولسن خماره　شاید تا پا تسلی بو زار و مضطرا وغلوم

باغ کاروان شربت اولبدی رویا شیم　کیمشلر ال طه بخیر سیا جامه

کلمش عمون قرندن گر بلبله نامه　دور باری یار جوا بین طلب ایله گنده را وغلوم

بو ذوقلو چار ردم چون طوبی طلی قورارم　عطر و گلاب النده مجلس الکنده دورارم

اوزلف عنبر شمه شوقیله دوررام　تیدیم عجب مراده خوار و مکدرا وغلوم

چوخ ارزولار ایدردیم ای نور چشم حیدر　مطلق طوینو اسالام باشمیه شال احمر

برم عروسی قلّام پی انتها معطر　قالدی کوکلمده حسرت تا روز محشرا وغلوم

شهر مدینه دن سن گتیدون منی عراقه　تولدی سبب آنان ایران گرسو علاقه

غربت آجیلنده سالدون بو محنت فراقه　قالدیم بلا چولنده لی یار و یاورا وغلوم

نوک جاده قانلو باشون گزر ابن سنیز　چوخ نازلن توم او ستیمه حسیمونیا توکفنسیز

یارالی ویلر امین دا غلار جهانی سنیز　دوربرچه باغ آتا ندور بوقاره محشرا وغلوم

ای دردمیون طبیبی جسمون یار آسی چوخ جدور　یا بشدان ایاقه اوغلوم زخم سنیان اوخدور

چوخ ایلدیم نظاره هر جای بوسه دور　سالمش بوحاله سویله نانی ستمگرا وغلوم

بویاره لرسا غلمار ای نور دیده قاسم　قدجمع تاخ نه نوعی ولمش خمیده قاسم

روحم قوشی جن اولمش پر یده قاسم　یالکیز قوری قفس دور بونا له ایلیرا وغلوم

اوخ حکپ اونا زلو گوزدن دور بر بوجسم زاره　اولسون فدیه ده جانیم سن کیمی پاره پاره

سورتش تاپا گوزدن اول یاره دن دوباره　محروج اولوب توقانلا راخسون براغلوم

تل تل نورنتوه زلفون یاقوت اولوب قزیل قان　بو قطره قطره قاندور یا دانه دانه مرجان

اتش آنان اگوزندن اولکل جا مپهان　زلفون کناره دورون چکیب برچه گوسترا وغلوم

سن سیز حیاتده یا اللّه دنیاده زنده قالیم　کتیم دشتقه هرگز سن گلمسن جوچ ایتم

نه صبر و طاقتیم وار ولده نانی توانیم　زنجیره باغلا نام من سن سویله دیگرا وغلوم

هر گز دگل ارو اوغول   ای شهزاده کریم   قیدیم ایلیوب قوچ سن تک   قان اولسان دیده تریم
درد و غم و فراقدن   زرد اولسون نکه زاجیم   آخرده من الم کشی   غرق ایتیون دجله کا
دون برادانکه میل نظر   ای شاهزاده جوان   کوزنه کلور فغانمن بوزار   در به در آنا ن
قدی خمیده مضطرب   عطشان دکربلا نی غرقان   تولور بر دم تحمل ایت   انان اولسون شفا
قالوب آهم شرره ای   یاندیردی چرخ اطلسی   یتمز کلون قولاقنه   یوخسا بومیل نارسی
وحشت سالوبدور جسمه   ترز بواه و آسی   سن دیوب طپی سن   دردیمی قویما بیدوا
بر حجله توندان ایره   ای یوسف زمان اوغول   باخسون او کل کمی یوزه   قربان اولسون آنان اوغول
تعظیم کلدی کتمه دور   صبر ایله لالان اوغول   سن پیاده توان   سن آت اوسته دکل روا
او زلف و کاکلدن علی   اولسون فدا بی ادردان   کل ردو بو کنه اعلاج آتش   اولسون مداع آخرین
کیت جانوی جانانه ویر   قالسون لیلای مضطربن   اولسون اسیر اشقیا   ای دیج کعبه وفا
آغلار غمزه روز و شب   دلگیز زار و بینوا   کلی ایلمش هر اینک   هم ایلر ناله دایما

غرق گناهدور نا او دادرس ورجزا

محشرده قویما خار او ای احسن جز و لا

افراد

ای دین پیچولده قویان بر جوان   باغ بر دالونجه کوزنه کلور زار و ناتوان

ای یوسف مدینه شه کشور وفا   آرام لیلی طاقت مظلوم کربلا
ای ناوک فراقمی ایدن پاره سینمی   آغلار قویان فراقله شاه مدینه می
بیله فضایه طرف ایلمیه شتاب اوغلوم   بوقدر اولمکوه اتیمه اضطراب اوغلوم
هنوز یانما بیشلامن شرار هجرانه   آخان سرشک تریم کورنجه دوداقنه
هنوز کورمیشم کوزلرشوی قانه دونوب   قدچو سرو یمنه کورنجه کمانه دونوب
منی قویوب کیدیسن کربلا چولنده اکر   یقین ایله یا خار حانمی شرار کدر
رضا دکل آنان نظروه توز قونسون   صوا اوسته طره لروه قانلمن خضاب اولسون
کوروم کوزوم باشی تک بو فراقی ان اولسون   علی رضا دکلم کل کمی یوزوه سوزلسون
یخار یوزی فلک کوه رسه کرمی سینیز   قویار اولنجه یقین دیده تر من سینیز
یقیندور منه سنیز عیال سنغیز   دیار شامه کیدر بی نقاب پیمبر
ویرار ضیا منه آتش جفا سن سیز   اسیر آنا وی شمر بحیا سن سیز
نه چاره قلسون آنان ای مه سپهر وفا   چکنه شعله بو چولده کشتنز رزجفا
بو بوردی اکبر آنا سنه کی الم پرور   بوقدر ناله چکوب ورمه جانمه اخکر
فدای کوی وفایم شه مدینه من   کرک که صوکتوم خیمه ده سکینه من

یارا پاره کیم ایدوب سویلیه دگل تک بنی   پاره دوریکیسر اوغول آه وایر اوغول
آچ گوزون منبلن کل بو لوکقتاره علی   بوآنان جانانه قل لطفله نظاره علی
دوریما زهیچ ناله چکر چرخ اولوب آواره علی   بودل مضطرب اوغول آه وایر اوغول
قانه دونه روی بو کون باغ جمی خون ستمی   چنبع چتینه دور آنا وا دهرده هجرون الی
چاره قل ور و نیه ما ننه چکمز بیله عمی   بو سینه سیجرا اوغول بو الم پرور اوغول
چکمشم صبحه کمی ناله چو بلبل گجه لر   بیلیوب خرمنن سکیمی برغنچه تر
یادیمه دوشه بی یاخا جانمی بو نار کدر   هانی اول کونلر اوغول اوشیرین دیلر اوغول
قان اده یوب با نجه ستمگر بو آخان گوزیاشی   چک کناره زلفلرون گوز تسرهان قاشی
گوگلوم استر چکم آغوشه نازلو یار سوشی   دل دوتوب اجکر اوغول مانده ی تر تر اوغول
بو مبارک بدنون یاره سی چند و ردی   بر آچوب وحش کمی بو بر ابر و صد و رله
بونجه ورد به و کیم چاره سی بو ضد و رلدی   کشته خنجر اوغول یزلیم تر اوغول
بو ضدو صبریم کسلوب الله و یانی قضی ب   محتشم آز تیری کوره کجه سنی روی بر
کلشن آل العبا ظلمله اولدی خراب   چون اوسوب صرصر اوغول آچیلدی کلر اوغول
تن به قتل شربت زهو قانلی ایدرغون   چشم لیلادن ایدوب اوشاشمی خالی نهان

چک کناره ملدرون بر کل تو روی کوسون آنان   چوخ سنی تسر اوغول آچ یوزون کوتسر اوغول
چوخ چتیندور که بو بیلا کده سنیز سفره   یوخ بو آیم دوزره جم دل تابا نارکدره
دور کیده کی اسم سغر اولا سن ده من ایله بیره   یا تمه بحر اوغول کتدی محملار اوغول
یولانور شامه طرف قافله محنت سیز   دوراع ایت منلن قالمیه با حسره تیمز
شامه شومه بری آخرده چکوب قستیمز   یوضه و یر یاد اوغول یار اولا داور اوغول
ولکر اولمش بو غزا خانه لرون نوحه گری   نی کمی ناله چکر عالمی و اغلار کدری
دوت النه او غریبون بو خیمه داد گری
محنت محشر اوغول کورسون دیکر اوغول

افراد

تینده قتل کیجه لیلی الم پرور   نه کوردی قانه بلشمش دوشوب علی اکبر
سولوبدو لبلری چون غنچه با اصغر ان   آخار زوات صفتی قان او پاره پیکر ان
تمام کلبدنی لخته لخته اتقا ندور   زبسکه اوخ دزه لوب جسم تاری پنهاندور
جگردی ناله چکی چرخ دون فغانسندن   کهی او یردی یوزنیدن کهی باشندن
دیردی آچ کوزون ای یوسف مدینه اوغول   تسلی ویر بو دل مضطر حزینه اوغول
دونوبدو قانه علی دیده تریم سنیز   نه چاره ایتسون آنان سویله کریم سنیز

چارم نه دور بسیان ایتسون من مثنوی اوغلیم — کورمه رو اغمونده اوتسن بو جسمیم آتش
برجه تکلم ایله دل اولماسون شیوع نقش — اتمه دریغ منیدن کوکلوم چوخ ایستر اوغلوم
لطفیله قیل نظاره برجه بوره زرده — هجرونده باغ سیرینه دوشمشم کونه ازده
سن اولمایان بانمده مشکل که بو سفرده — بیرجای استراحت اولسون میسر اوغلوم
بو پاره پاره جسمون اولسون آنان فداسی — داماد اولمادیم ای اوغلان حناسی
وارسنده منیم دییم بو دردیمون دواسی — آرتیردی دردیمی هم بو قانلو بحر اوغلوم
بولاندی کاروان غمیلم هزار محنت — باتنک دردی جلت ساتلمش جهان بهشت
چکدی دیار مه آخر سمنده قیمت — روز ازلده اولمش بیله مقرر اوغلوم
دلگیر شورشیمون سالدی جهانه اخگر — آهون شراره سندن یاندی چرخ اخضر

سن نالهایله قورخما حضار مین برابر
عفو گناهون ایلر محشرده بکیسر اوغلوم

افراد

کورنده قامتم آناسی اوغول خباره سنی — یاسانده باغوزیه جان تکب جوانان بسی
ویردی یالی ستمکر سنی بو حاله سالو — که نارلو کلبه دون ایبی قولمر اوسته قلوب
دوردی غرابه دون طوطی آسی الغام — سوسوز دوداقلاریدون من فدا الغام

سنون وارون اوغول یا عزتی یا اطیب — توانم الدن آلوب صبر اوین خراب المیوب
دوشوبدو جانمه اخگر بو قانلو پیکردن — که چوخده یاره سی جسمون شال خسته دردن
تمام خنجر المین پاره پاره دور بدنون — مروتی یوخمش نالو یاشوی کسنون
اجازه ویردی نولکسون اوقالو کوز یاشینه — یاخاردی نوک جلاده کسوک اوغول باشینه
ویردی آچ یوزوی بر نظر کوزوم کورسون — نقدر بن یاخرام کوریرم آنان اولسون
وزوبه یاد صبا زلفنی جران تک — توکوبدو کل یوزوه بو دل پریشان تک
هنوز ایتمشم من دویمخه نظاره — اوغول قمر یوزوه سالمه قصر زنکاره
کناره دورما زلفون او کل یوزینه اکر — بد فغان ایدرم آهمه یانار کوکلر
بو اشتیاقله دل ایلیه دیر منظر — که کورمه سه اولو مطلق بو مبتوا اما در
گلنده نالیه دلگیر زار بیچاره — خدنک آهی آچار سینیم اوسته مین یاره

یاتوب غمونده اوتون جسمی آه سوزانه
کوروم که یانینه یارب شرار نیرانه

زبانحال جناب ام لیلا علیها السلام

نعشون اوسته کلوب لیلی غم پرور اوغول — لطف ایدوب برجه سور کیش حال دل زار اوغول
العلی اکبر اوغول — شبیه همبر اوغول
نه یاتوبسان دورا یا سبط رسول عربی — کربلا گلشنون ای سارالان یاسمنی

ای سر دلیم دوداقیم منده نه تک عطش نم — او تل تیل داغلان نفرت تک پریشانم
اوقان دوتان کوزون آچ برجه باخ منی زاره — خدنک هجرون آچوب سینم اوسته مین یاره
بو حال مضطرامی ای تیغ جفا — نیوع شامه کیدیم من اسیر بخت قرا
دونوبدو دلگیر بیچاره کوز یاشی قانه — اولوب غمونده هدف تیر آه سوزانه

نظاره ایله غمونده او زار بیچاره
نجه شرار کدر وروی قلب حضاره

زبانحال جناب سکینه شاهزاده علی اکبر علیه السلام

سویله بو زاره سنی ایرادر سالدی بو حاله یانی ستمکر — بر نظر ایت رفع غمات مرحمت ایت
به اختر کافر — ای جسمی صد پاره باخ بو حال زاره

اکبر بو ستم بو الم بو جفا
ایله سکینه فی مضطر

کلم غمونده دایم فغانه — آه ایله شیون سالام جهانه — هجرونده دونه قیدیم بکانه — در شکم هم آدی قانه
مرجانه برادر
لطف ایله بر کوزون آچ حالمه باخ — ای روح روانم — ای تازه جوانم
قویمه یا خابوشر ر کدر بر
جسمی ای جان خدا اهسر

بر اردوده شدیده وردوسی — تلکا بسما یاد دل آه وا — اولسون سکینه بادون فدا — قارداش بو جسمون چیخ و یارا
جفاسی بلاسی

سر لبر اوج یاره سی — چیخ چاره سی یوخ — ای آرام جانم — ای تاب و توانم
هر کزدوزه مم بو غمه که دوتر
آلقانه بو دیده تر

بو جسمن نازو قلمر قاش سراسر — زخم سنانه دور شمشیر و خنجر — آغلا غمونده دلگیر مضطر — قویمه خواره اودی بکدر
نالان برادر

شام سحر ناله ایده دیده سی تر — مانند هزاره اول زار بیچاره
سویله بو به غمسن ستم جفا
ای کردش دوران اخضر

افراد

ای تو موار تسمه جسمی صد پاره قارداشیم — هجرونده خواهرن قویان آواره قارداشیم
ای بیکس قوم اوسته یاتان قارداشم اویان — آچ بر کوزون فدا ای جوان قارداشم اویان
ای تشنه لب قتیل جفا دلبریم اویان — ماه مدینه یوسف گل پیکریم اویان
سالمش سنی جلوبه علی یا نی سنگدل — قانون آخار یاره اوسته مانند رود نیل

دومندی قانه گوزیاشیمی یار مجنون ن
آغلار گوزیله سویلیوم هانی مصیبتون

ای پاره پاره جسمی الیون علاسون باجون
چونکه یاراسی بردگو باغلاسون باجون

اوخ یاره سی قلیج یاراسی نیزه یاره سی
اوست اوسته لیکه دوشمش علاج ایتمز یاره سی

اولسون بکیمه گر دوشش افلاکی گورسون
الیمی قوم اوسته یوتن صیچاکی گورسون

آچ گوزلرون قربیم ای تشنه جان بین
آغلار قویان سکینه سین ای حسینی بیکفن

ای خواهرین بو چولده قویان زار ناتوان
شهزاده قرداشیم گیدرلر شامه کاروان

گورمه روا منه بو غم بی نهایتی
سن دوزسه سه ای دلمون صبر و طاقتی

سینه گوروب یتیم گوروب شمر بیحیا
بوز زاد اولان یوزیمه وراسیلی جفا

رحم ایلمز گوزوندن آخان قانلو یاشیمه
من آغلادوقجا شمر ورار قمچی باشیمه

هیچ کیم دیمز یتیمدو بو طفلی ورمیون
لب تشنه دور غریبدو چوخ سیلی ورمیون

سن سیز قلم چاره من زار مبتلا
جوریله اولدورمی بو فرقه جفا

ظالم فلک ایلمشم سنه بیکر
قلدون منی بو چولده بیلیه زار و دربدر

الدون المیدن اکبری چرخ بیوفا
غرق المیون سکینه نی بو دجله بکار

دلگیر ناله قل بو مصیبت ده صبحدم
قورخما جزا کونده سن دادرس منم

که آغلا اکبره گهی قارداشی او سکینه نی
آغلا تماسون جزاده گوردوم درد و غم سنی

سینه زن

علی اکبر بو میداندن بلا دور
آمان قالسون اوغولسیز بوروادور

اوغول گتمه امادور
آمان چوخ ناتواندور
غمزه باغری قاندور

سنون مهرون منی گتدی عراقه
غریبم گتمه میندن سن علاقه

اوغول یا خیمه بو آتش فراقه
بوواویده آنان بی اقربادور

قلیم چاره سن سن بزمن الم کش
یا یارجسمم دوتوب هجرنده آتش

اولوب زلفون کیمی کونلوم مشوش
ترحم قل آنان چوخ بی نوادور

دروبه ور قانلوی باخ الده خنجر
ایدر بوکاکلون قانیله احمر

فراقونده نولور چاره مادر
علی اکبر بو چون دشت بلادور

سن اولماسان نه چار غربتده فغانیم
یا یار سنسیز اوغول الونجنده جانیم

دوزه رم بو غمه اولسه ای جوانیم
دلی بودرد و فرقت بیدادور

ایوب ورقدیمی باخ یار محنت
چکوب بو شعله ولده نار وحشت

چتین دور آتان او دور دوقت
گیدن گلمز بو بیر قانلو فضادور

توقف ایت ایا شبه پیمبر
فدا اولسون سنه بو قاره معجر

درو بدور سنده باخ شمر ابتر
توکور قانون او کافر بیحیادور

گلوبدور الکیمه مصطفی فغانه
سالوب جسم آهله شیون جهانه

اولوب ور زبان اول اتوانه
بو دشت کربلانه ماجرادور

افراد

توقف ایتمه یا اکبر جوان کتمه
آنان دال او گچه گلور کوزونه ناتوان کتمه

گیدن قاییتمز بو گن فضادان اوغول
اولا لوبسه وقدن قورخورام گمان کتمه

السم سموم ستم گلشن بلاده اوغول
گل امیدیم اولا قورخورام خزان کتمه

گسوب علاقنی بیردن اوغول فضایه گیت
فدا اولا سنه بو بینوا آنان کتمه

بو خیمه طاقت اوغول قالمیوب آل اوتاب
گورودم گوزوم یاشی بیک نظرده قان کتمه

منیله چرخ کجون ایری بیرعدو وار
نیجه رایویمی اوغول سنسیز الامان کتمه

شفیع محشر اوغول اکرام کشیدن
جنابه روز جزا ایتمیش روان کتمه

ایضا

یولا سالوب چو شبیه پیمبری لیلا
اوجالتدی چرخه دالنجه فغان وا ولدا

قاییدی خیمه سینه یا فغان و جوش و خروش
خزان بلبلی تک نطقه دوشوب بیهوش

بر آیری صورتیله چخدی چرخ چون آینه سی
اوخوات غمدن ایتدی اولی امام سسی

دیردی کی باجی زینب گلوون گلیم ایتیوی
بلیم بوکولدی قولوم سینه اکبریم اولدی

چخوب نیکوری شبیه رخ پیمبر دور
تمام گلبه سنده زخم نیزه و خنجر دور

زلیخه اوخ دکوب اول جسم نازنین صد چاک
یارالارندن آخار چشمه چشمه قان خاکه

اسوب سموم ستم سولوب المصطفی چمنی
او قدر یاره دکوب پاره پاره دور بدنی

برآه چکدی که آتشی جهانه ساله شرر
فغانیندن دیدی جان ای اوغول علی اکبر

عجب گوزوم یاشینی گورده قانه دوندردن
آنان قدینی غمونده کمانه دوندردن

بو نظری که یاتوب قانده آنان قربان
سنی بو حالده گوروب یانسین خانه سی ویران

نجه روا او بو گل تکین بو قدر یارا
اوخ اوسته اوخ دیه بو نیزه اوسته تیغ جفا

او قدر آغلادی دلگیر و اولدی نطقی زبون
اوغول آنانی کیمی هم سرشک دیده سی خون

سینه زن

بو زلفون کیم اولوب قانیله احمر   سالوب بو قوملرا اوسته نائی کافر
علی شهزاده اکبر   علی جسمی بی سر
اوغول آچ بیر گوزون و ینه دانانی   شرار آهن دا غلار جهانی
علی بو مینوا نی   علی لیلای مضطر
نجه تاب ایلدون زخم سنانه   عجب ناکام علی منتقش قانه
علی جور سنانه   علی زخم سنبر
اویان بیر جوابه ای جان مادر   نه نوعی شوریلن گور ناله ایلر
علی تشنه سمبر   علی بو قاره معجر
بو پاره پاره جسمون بن فداسی   قرارش کاکلون عجب حناسی
علی چوخه وریر یاسی   علی اولسون تابور در
خزان اولدی گلیم کربلاده   چو بلبل قالمشم بو غمده فراده
علی دار جفاده   علی خار رهگذر
او چارا ایتدون منی بلالی درده   نظر قیل اکبریم بو آه سرده
علی بو غملو بیرده   علی چون باد صرصر
دانش بیر نطقه گل شیرین زبانیم   فراقونده علی یا یار بو جانیم
علی تازه جوانیم   علی تانه اخگر

روا دور آغلاسون قان نعشون اوسته   عجب قویدون منی بی یار و خسته
علی بو دل شکسته   علی با دیده تر
ملیش وریا دای جسمی کفن سیز   منیم بو درده یوخ چاره سن سیز
علی هاشمی بدنسز   علی گوکلوم هیچ اکبر
ترحم قیل منه ای اکبر اوغلوم   خجالت طاقتیم یوخ دیگر اوغلوم
علی مه پیکر اوغلوم   علی سن چاره گوستر

خلاص ایت اکبریم دلگیری غمدن
علی درد دلمدن
بو غنچه تک اولوب تنگه محنده ن
علی خوچ ناله ایلر

افراد

بهار موسمی گلشن خزان اوغلوم   غم فراقی ایدن قدیمی کمان اوغلوم
نه تاب واله قالوب گوکلده آرامیم   زلیخا اغلاشام قالمیوب توان اوغلوم
سالوبه وشعله یا رجسمیه بو نار کدر   دیونجه گل بو زوی گورمدیم علی اکبر
نه استر حسن یاتمین آمان اولسون   اویان تحمله گل سن غریبه انظر

دکوبدو سینه مین ناوک جفا سنسیز   قیلوبدو جسمی غم درده مبتلا سنسیز
او قدر اولمدی لیلا که سال چرخ فلک   سنون فراقوی ایلین شمه و قرا سنسیز
فغان و آه ایدم ایدر قلب عالمه تاثیر   اولور بو نالم ایلین کل ماسوا دلگیر

همین بو زلفه که قانه باتوب گرفتارم
دالونجه گلم اوغول ایوخده در حسرت نگر

سینه زن جناب ابا الفضل العباس علیه السلام

اویان نه چوخ قانه غلطان عموجان   قالان بیکفن جسمی عریان عموجان
آخار قان بو سراده یا جیحون   اولوب کربلا دشت ظلمیله پرخون
بو گل تک آیی قوم پاره ودن   ایدر اشقیا تیر و باران عموجان
تو گرهون دا دیده زخم سنان تک   عمو زخمی اتیه ی غم زعفران تک
چو گوردم سنی سر دعو خزان تک   فراتون کنارینده عطشان عموجان
امیدیم عموی تنی پاره پاره   گوز آچ اطفلی قیل نظاره بو زاره
اولا گوکلیمون دردینه ملجه چاره   دریغ ایتیمه بو درده درمان عموجان
غضنفر عمو گشته اهل کینه   نولور لطف ایدوب باخ بو زار حزینه

ایدر شوریلن گورنه ناله سکینه   سالوب کربلایه پره طوفان عموجان
قوشون قوج قوج الده شمشیر عریان   جلوریز اولوب آت چاپار جیش بی سلطان
ایدوب ظلم اولاد مرجانه طغیان   خیامه وروب نار سوزان عموجان
او قانلو باشون نیزه اوسته بزیر   بو قولسیز بدن قوملار اوسته کفن سیز
عدو ظلم ایدر آی طاهایه سن سیز   اولوب سنگی یکی جمیله نالان عموجان
عمو قیل نظر بیر جگر بوره زرده   غمونده اودوشن جسمی جهی پاره درده
سکینه اولور مبتلا بو سفرده   اولوردی فنی شام ویران عموجان
دا انشیر منی چوخه ایتیمه یکدر   تسلی ویروب بیر اوه چاره گوستر
یانار آتش هجره بو طفل مضطر   پریشان عطشان و گریان عموجان
امان ور عموجان منی آلدی دهشت   داخی یاتمیه دور کاروان ایدی رحلت
چکوب کشور شامه آخرده قسمت   گیدر افغان آل عمران عموجان
بو غمدن ودهشت جسم دلگیره اخگر   شراره سالوب خامه سی یانه دی دفتر

برا تین ویروب دوست الین روز محشر
داخی چکمسون آه وافغان عموجان

افراد

کوروب عموسنی چون ایل اول یتیم بیچاره
که جسم پاکی دوشوب قویلار اوسته بیچاره

تمام کلشنی لخته لخته اتغا ندور
سکینه قلبی کبی مضطرب و پریشاندور

یارالارندن اولور چشمه چشمه قان جاری
علم یاتوب کیلوب کربلا علمداری

دیردی آچ کوزونی ای طلعت توانیم عمو
شرار فرقتله یاندی تنده جانیم عمو

نوله که لطفه کلوب بیل الم ایده سن
نوزار دردمندون جانبی سؤال ایده سن

دوشوبدور درده که کلچهر دن جفا سندن
کوروب سراغنی بل قلبمون یاراسندن

بوحالده رحم ایلمز کمسه قالدی کوز یاشمه
یاغار چو بارش غم یا نه لر باشمه

او دم سیل ولا دوبوزره اودلان یوزیمه
عدو جفاکاری عیسی اوزیرده قان کوزیمه

السیر ادمرز مصطلم سینه
یانیجه کلمیه سن شاه کیتمم سینه

او حالده یانکه حرم پیش کاروان کیدر
هنوز محنت بیزیمتیمدور اتمانه

یتردی شانه چو دلگیری بوسینه ستم
دوتوشدی اخره دل عجز ایله دوبیه قلم
سینه زن جناب قاسم ۲

افراد

حسینی سالدی یولارینه الم پرور
دالنجه حسرتمن یاخدی بریده تر

براه چکدی که دردرومن ایلدی فاش
فغانمن ویردی دورکتمه برداغیان قرداش

دورای فراقی ایدن صبر ایو ویرانه
یوخده طاقت دل یوماسی هجرانه

آلوبدی جانمی غم کتمه الامان قرداش
عیان فاطمه نی اغری قان یوماین قرداش

تحمل ایله برازای امیر ملک عرب
دالونجه کوز نه کلور حسینی یاتوان زینب

دونوب نه کوردی کلین دکارا دری دور
قدی کمانه دونن بخت قاره خواهر دور

دیر فغانیله اوزون بلاسی جانم وای
نهنک بحر بلا مبتلاسی جانم وای

کلوب بر اخیسون بحر محنتی جوشه
آتیلدن اندی یره چکدی جان ترک آغوشه

بو یوردی آغلاما چوق یاتوانم ایباجی
شرار آه ایله یندر ما جانم ای باجی

خدنک ناله اودن تیره قلبمی مجروح
سنون بو حالوه ملائکه والروح

دوباره عرض ایلدی زینب اسیر ستم
نه کونه تاب ایدیم الدی جانو غم

اولان بلاسی یاره شمار خبردن
نجه کچیم سوله سن کیمه ایراردن

اسیر دلیم دوداغیم قلمی نطارره دشتیدن
دونوبدو سر وقدیم یا خ لماته مخندن

دوچار قلماداخی آتش فراقه سنی
یوخده طاقت دل لیلا ایشیاده منی

اسوب چو صرصر غم سولدی کربلا چمنی
نه سویلیم سوله کرایستر سکینه سنی

نظاره قیل یوزیمه سندن سن تچن عطشانم
سکینه زلفی کبی مضطرب و پریشانم

بویوردی خیمه یه کیت عهده قیل وقار زینب
بو قدر ناله چکوب ایتمه اشکبار زینب

جفایه صبر قیلون تا خدا کواه اولسون
بابام علی سنره مسند صبر پناه اولسون

منی تمیز عصیانم ایلر دلکیسه
نجون بوسینه هیچ آتش ایلمز تأثیر

نظر قیل کتمه مش میدانه قاسیم
دُر اشکیم دونوب مرجانه قاسیم

آخار قانلو یاشیم بو روی زرده
سالوب غم جسمیمی بیچاره درده

هم اولدی مبتلا دل آه سرده
دو چار اولدی عجب افغانه قاسیم

دایان کتمه آیا دردیم دواسی
بو کونه اولمون چو ضد و رجا سی

اوزلف دکاکلولری من فداسی
اگر کتسن باتار افغانه قاسیم

کتوردون سن منی دشت بلایه
یانام بو آتش جور و جفایه

دونه و ورقا تیلون الینده خنجر
که آتیون زلفلرون قانیله احمر

اسیر ایلدی منی شمر ستمگر
یوخدور طاقتیم هجرانه قاسم

منی اوخشار بو دلگیر هر عزاده
کناهین عفو قیل روز جزاده

نولور بر لطف قیل اشکی هزاده
اوزار و مضطر و نالانه قاسیم

ایضاً

یاخار بو جانمی اشک عمو جان
سوسوزدان دیلریم تر عمو جان

بونیون سن کیمی سردار اولسون
رواد ور کوزلری قانیله دولسون

امیدیم غنچه سی آز قالدی سولسون
سوسوزدان غش ایدوب صنعم عمو جان

اوچوبدور مرغ روحیم ملک تنمدن
نیایم من تشنه فریادیه سندن

کوزومده بی غم دوندی قانه
دخیلم ال کوتورمم دامنندن

اماندور قویمه باغ پیر و فغانه
سکینه چیخه بو دسته عمو جان

سوسوزدان آه قالوب نسیمن بو جانیم
قرا زیم ر نوب غمدن کمانه

تیشهادن ایش ده جهانیم
عطش ایتسون منی مضطر عمو جان

کلوب دلگیر بچاره فغانه
خیار زلفلرده فریاد و فغانیم

دخیلم ای غضنفر فر عمو جان
سالوب آه و جگر بو جهانه

اوزا حضرت زینب ایله ر دلانه
جنابه شافع محشر عمو جان

ایضاً

یاقه و ر ریا امیده مادر
اودلدان ای زلفلری قانیله احمر

بو چاپه یاره جسمون ای قمر اسی
اوخلی یوخ چاپاپی چوخدور یا ر اسی

بیان ایله یا غم مبتلا سی
منی یانش بو حالی کافر

زبسکه اوخ دکوبدور جسمیکه
آخار قان چشمه تک بو روی عالمکه

آنان باخ کوزلرینه دوشمش بلا که
فراقندن غم شهر کیب

خزان اولدی غم تیز بهار ون
دو لونی غنچه بوز زرد اولون

مشهدی قانه زلف سکنار دون
آنان قانی غمیونوزار و مضطر

اودان الجسم رزی پاره پاره
آچان بو سینم اوسته بکری یاره

زنان قیلیون سوکه سینه نقاره
اسیر دور ده بر زار و مکدر

قالان قیلیم اوسته دی جسمی کفن سیز
دوشنده ای تکه ن باشی به نیز

آنان قیلیون قلبم سوکه سن سیز
دوشن ای قدرا اوسته جسمی بی سر

شهر بابلی بانی ز دلگیرونی داهی
جهان دوزخ دی نا باها

کنای چوخدور بیم پودرپناهی
شفاعت ایت او نامن روز محشر

ایضاً له

غمه توسی منه ایله بایان
سا قلدا مانیپان منه برینه خبان

باغ بو ادلی آلان کمنه
اینه برادری پر درد ایله

شر اینده در غمه علی خیاب
ظلمت غم ایچره قالوب آفتاب

دنیه یریم هر کیمی ور بر جواب — اولمدی بو غملی کوزیمون یشی فان
آرتری غمه و قیچه جوم تنم — شدت ایدر دردم و غمیم
عمه بو صحراده تشیی وار دیه — قالمالوب باشه یاخچی فاطمه
ذحت ویرلیم دوشیری بیم باریه — بو ضعیفه ویرن یره بابام نشان
سن گزرم خیمه لری تالان — کیتدی داخی قلعه لر تالان
شعله سالوب جسمیه نا دکدر — مضطریم حالیمه قیلمه نظر
اولمه گراییدی بابام دن خبر — بیلیر دلم قالتیجاق شرجان
سوییه داخی عمه بابام بس ها — ها رده قالدوب اوش شه بیکس ها
زرنه اگر کیته ای شمر قیمن — اهلیمه خیره بوقوم کین
کیمدر دوین بونوری قتلی حسین — یوخسه شهیده اولدی بابام زن
چک الوی باشه دی سر دیم — اودی بابام آقالیم ایندی یتیم
گر بابام اولموب ... نعمدر — تولدی جب ...
شاه لقیدی بو ترز دن — هم ایکوب قرآن ادلیه ...
بر باخیرم دینمیوب ... — روحیه ... کور

عمه ترحم ایله من مضطره — بیر چه چوب تکه باجوب صغره
ملکه کوروم ادمی شه باشکره — جیش جفا پیشه ویریه دره آن
یا که کسویه بابامن باشنی — قان ایلیوب کوزلریمن یاشنی
عمه اوکیه ور الیه بیجان رشوب — باشی یه ینه تکی عریان رشوب
سوز عطشدن الی ربابا رشوب — بیری اوتیمن دردولیه درسنان
الیه وروب شمر دغا خنجرین — قطع ایلیوب ور او لولو بوغازین
سویله نولوبدور او غضنفر عموم — وادیه تیز ینه صغره عموم
گلسه قرار دشمنی یکیتر عموم — جوره عمرونی ایرم باقفان
یوخسه ی قرآن یولنه بیر او لییب — حسرتیم ایندی منی جوار لیب
کشف ایدی ای عمه عم یره وریم — لب ها نی تشنه لهدع ایبریم
حرنزلوب اوله نیکمی پکریم — کلشن عیشم او لوبطلق خزان
بیلیر شودیه صفت غبدرام — دهری تمام اهلین وانعلاعم
سولمدی بو دشت ایچره عجب کلگریم — باشی شرار غمه صنبل ریم
نوح سنمه تشنه دیران ای با وریم — اوپیش اگر قاسم تازه جوان
سویله لوم بابه سجری — اوخشیم اوقلدیش ع اکبریم

عمه بو دلکیسه اسیر تم — دوشمیش غلاچینی تو گر اشک غم
فخر ایدیر عالمه حسین نوکر — نه چه صبح و شب دسیدم
ماتم انیده اولوب نوحه خوان — شافع عصیان روز ع کبری
اختتام
هارکه ایدرنی بو درد اشتیاق عمه — علاج قیلدی که اولور مانی فراق عمه
تارو قتی اولوب کلمه ی خیبر یبه باباوم — ترحم ایت منه چوق تو یابا نظار قالام
سبب نه دورکه کوزن دمن قیلوگوزیا شیمی — میتم لرکیمی خنیده سن فغان باشیمی
باخانه ادرکه سنه آه زار ایدرسن — سکینه قلبنی آهیه بی قرار ایدرسن
گر بابامی شهید ایتدی زمرا شرار — که بریه دکوب جمله قبر اطهار
سنیه عیان اولو عمه دوتکین ادلدوق — سنان شمر جفا پیشه یه اسیر اولدوق
منی تو محنت ایله ما ایدروب دلگیر
گویفه ی نسی صعفه قیت زنجیر

از زبان جناب لیلا علیهما السلام
اکبر او غول قیلین نظر لیلایه — اولسون آتان قربان نور عنایه
ای ایسی قوم اوسته گل جسمی صد پاره — ای لیلاسین سالان کوچه واره
آچ گوزلرون ترقیل لطفیله نظاره — گورنه یاتار یاد ربو نار سودایه
سنیندو دوتو قانه بو کوز یاشیم اکبر — هم قامتیم قوسه ای شبه پیمبر
بو چاره سیندر دره من بر چاره کوتر — سن کتوردن منی آخر بو صحرایه
ای جوللره دوشن هجر نه ده ناسی — بو نازنین جسمون نه چوخ دوریار ای
آچ قان دولان چشمون با ای من فدای — چهره ای زرد دیده بو اشک حمرایه
هاکمی جفا پیشه ایلیوب نشانه — بو جسم بی جانی شمشیر بیگانه
دونر دی بو محنت گور یاشقلنه — کوردیم دوزمیش قان زلف چلیپایه
تشنه لب حسینون ای تشنه قربانی — هجر ونده آتان تمک دلکین و افغانی
یاد ایردی آفاقی هم یاد ای اوز جانی
یا نماسون دوباره آتش عصیانه
از زبان جناب سکینه علیها السلام
بر چاره کوستر عمه مضطر — سوز عطشدن دیز لریم تر ر

دونه‌دی ایرشیکم غمدن القانه
هم قد نازیم دونه‌دی کمانه

غمه جان کشف ایت اولدی بهانه
کیتدی سوتالسون کلمه‌دی اکبر

غمه بیر لطف ایت بو جان آواره
دوتمیش عطشدن جانیم شراره

آز قالدی یانسون غمه جانم نه ره
قیل بیر نظاره ای الم پرور

جانیمی اخگر یاندرسون ایستر
غمه دردیمه سن چاره گوستر

بو خیمه کهده آغوش مادر
باخ باخ سوزدان غش ایدوب اصغر

غمه قولاق ویر آه و نوایه
سالمش شراره ارض و سمایه

سویله آنامه دوتسون عزایه
گلسون الیمه عم غضنفر

نار آهدن اوج ایتدی اخگر
آز قالدی یانسون گوکلر سراسر

غمه دخیلم باخ بیر بو لشکر
اولمش بو گونه ایلر مهلّه

من تک الیمه ال سغمیه
جمله‌سی گوزدن توکر اشک تر

اولمیش فوز روحش شور محشر
توخدا اولدو روش باباحی شکر

طبل بشارت ورار کوفیان
اولمش سراسر خنده غداران

شمر ستمگر باخ اندر میدان
دورمش الینده خنجر قان توکر

غمه قیل چاره من بیقرارم
من دلفگارم هم اشکبارم

دل داغدارم بی غمگسارم
چوخ انتظارم خیلی مکدر

تو بس سینه‌ده گلوری آیران
رحم ایلیون لشکر یانیم سوزوردان

ماتی نیه قره عطشان
کسر آیا ای قوم کافر

سویله تولوبدور الیکبرون آهی
سالمش شراره تا ماه ماهی

غمه نظر قیل ویر بیر آگاهی
گور ماتی غمدن لرزانده‌دیر گر

از زبان جناب زینب علیها السلام بروی نعش مظلوم کربلا

قیل نظاره ای شه جان و برین / نعشون اوبوب بو باغرقان کلوب / گوز یاشی روان قانی تکان / زار اولون خون چکان کلوب

ایتیون باخ تب دشمن آتاب / ناچار لر خیمه لر یانوب / آل مصطفی دربدر قالوب / گلستانیون گللری سولوب

اکبر اولوب اصغر نخجیانوب / قاسمون تن اربی دوغرانوب / زینبون غمه مبتلا اولوب / حسرت شه الن دکلوب

لطف قیل ایا دنجرس قضا / ای نه لاله بهران فدا / سینه‌ام اولوبدور درده مبتلا / بیر بیم یم من نخبت قرا

خیمه لر یانوب ظلمدن آخا / چو القدح بو المصطفی / دردیمی دیسون خصم احمقه / زینبون کس مهمان کلوب

آچ گوزون شه‌یا ای شهید / ائتی دیده اخشم ابنا / بیر بیراو سینه سلکه اوخ اوکوب / قوش گیبی چوب پر تن آخا

کشف قیل منه بولار اولان / ایچره کور سنوگری باربرا / بونه یاره دور لوخسته یا نوره / شمردن صور سبابان کلوب

باشوی کسوب شمر بیحیا / قاتل اولوب دوشت کربلا / قاره پوش اولوب گل مال لو / باشیوی آپاردی نانه مصطفی

بی کسون اولوب غم شکربا / شعیه ارقالوب تا سر بپا
دلگرکش غنه ست شش / بزم ماتمه نوحه خوان کلوب

ساقیامی جناب سکینه علیها السلام در شام

بو جولایه ایسره / چی بیقرار اتا قاتسم
او ستارغه اغلدم / اول باپاپا ساقی قاتسم

تو توسوب شیراتا قاتیم
با با راکشان قاتیم

آنا وخفاوک بو / گن سن یوان بعد قه
گرزم آلام سوزارقون / گهن شاهیم قلاقه

بابام آتش فراقه
من بخت قاره قاسم

غم اقدرین اغلم / ستمکه الدی جان بم
اثر ائیده‌ی هز بیرونخ / بو شراری فغانیم

دارحی لقای توازنم
دل داغدراره قاتیم

بو دیارم ایچره / نیمی گتیه جای غربت
تیشوب بو جانه سینیمز / ادوقرر غم وهر لت

بجمعه حوض اوغل بی ساکت
ای حرم شار ار قاتیم

فراق پیچه ساری / غم آلوب اراره سینیمز
غم اهجر مین بلا بر / تو قهرر جفایه سینیمز

سا لوب آه ایکیه سینیمز
دوره حرم اوزرا قاتیعم

الم سملهه دوتمش / آذوق جی کمانه
سپر امیده او دوشمن / نیمی آکوره لسانه

کهرسه رشک قانه
سالوب آه زاره قاتیم

گوزلرمون یاش غمونا / قان اولوب خرابه لراده
گنه گوزدن ربو جانیم / دوشه لی بلا زرده

توکلور لو بوروی زرده
بوغم هزار قاتیم

او بنی شهر اسیری اوغلم که گسلدی گرباده … بو دیاره تک من کیمی بهره جیراده
داخی گورمیرم اراده
ایدیم نظاره قاتیم
دو شرابدی گوزیریکه … او بنی ملابه قاتیم
او دورغلاده قچه گوزران … گلوچوشه قاتیم
غمی آتیریدر ملاشیم
توکور عذاره قاتیم
منی گسته ی تکبر ایدن … اولا اخرابه قاتیم
گاهی ناز ایده مادر … نولوب ابابیطف قیدرن
بو بانان طعن دشمن
بو اسیر فاره قاتیم
غم فرقتونده اوغلوم … تن تعزر زاری
نفیسم کسیله ی غمدن … اولریم گیمی دیدنی
یا خوب آتیمون شراری
منی قوی مزاره قاتیم
هر فاتی چرخ گرزن … منی ناوک جفایه
اولا صبر اولا غت … بله دهر چوفایه
سالوب ایتی ارایه
بله کجبران قاتیم
چو گلوز فغانه دلگیر سالور آهم شراره
دل زار پرقراره
اوده لطفی قیی خذاده … داخی یانسوگی یاره
او شرار ناره قاتیم

افعله

خزانده کیمی دون یاغزلی قایعانیم وای … خدنک جبر جفانه نشانه جانیم وای

خزانه کبی دونن غربی قانه جانیم وای … خدنگ جوز جفایه نشانه جانیم وای
اسیر تیر محنت اوغلی فراقینه … دونن جفا تیرینه کگانه جانیم وای
بو آیریلق غمی دونزدی غربی قانه … اراسته شمی هم دانه دانه مرجانه
سالوب بو زکبرجایه قان اوولدی کوکلوم … یا ناز بار شراره شتاب پروانه
ستم کیمی فلکون عکسی دونه ری چرخ … خدنگ هجرینه چسبنده اولسنه ره چرخ
گهری فراقی ابن صبرا یوبی و یلانه … یا فغان اخشینی کوینیه زسوزنه
نظارقیی فراقدن جنبود ما در … خرابه ایچره گلوب گوزینه زار فغانه
اوغول اوغلی دیریم کلمز ییسنه صبر … قلبیم یاپان تخت قاره وار دید
نوله رطلعته گلوب رصه گور فرزدونه … نه حاله قالیش آن ابی قستی تیغ جفا
چو غنچه لب خندان اتیه گیمی خوش خرش … جواب ویرینه کی اوله ی نطقدن خاموش
جهان دراغلادی دیشیران آگاه نوزنه
گوروم حجاده اون زاره یانسین جانه
العیت سینه زن
قاره داشیری دیارگوده دونلای شاه کبار دن … قیلسون فیغه رسبی جبین گلشوم زار یانون
قاره داش بو آیریلق غمی سالدی بلایه … فکر و فراقدن اوسنروب قان اغله ی گوز یشمی
آج بر گوره نظاره قیی دیاده برج باشمه … چشمدن اولیش اعله برک گوربکه خون هم روان

بوگونه اهمن دلی بمیم سنک ناره ور … قارداش بومکی کیمی یه نسا بان یا قه یه ور
اوح اوسته بسکله اوخ الوب یارپه پیدر … گوره گجه اصی گوریاشم بیقجه عزیزیم اولدی قان
آج بیراده ان اولا نوروز قیی بر نظاره افا … طیغان ابیر دیسته سیاع گور بو چوپه دیله جفا
بو دادعزاریه قیی نظر هر گری بوجسم رود … سن قولار اوسته یکفن شهن اوسته ذوقه خوان
یا گن گسته دیوب قاره دای تشی بو قولار دوقیم … دو تمشی تلابه بر طرف قه خنه ارغل علم
سن سنر قیلیم نوح بو دراد محنت و الم … دو هر روی قه بارغربی هم آیته ی فه ی کمان
سن دریری جان بره قانی دن قیلای فرقم … سن قولاراوسته یاتسان من هم اوجا ر محنتم
سن دردی طلبپیر بن فی خسته یم تم … من زار یا بوادیه سن سر سلاه چاپه دریشان
هر گز رواد کی بو غم ای سرو تنم عزتعی … یا سعن نشراز ظلمتین گلشوم زار میود
باخ باخ اوداتسکی رواد فلدگه ده دا … سن یات برچون قیی که هم فشان نه بن سنر دین
باشنده آی قده یره ریدر دای تشی بویم حسر مضطرن … قانوان آغلار قلات ک اد گلگوزوم بولخاجره
گلدیم گوروب گیسم بینی اوسعد هوا اعر خردن … آج بر گوره هر اسیم بو عطوم خو دانیان

ادبعی ردانه

اولمیش دلاخون قیی ظلمه سلاه دیده دن … بلکه حیف اوخی بوکبن ولمیش گرگینه دن
کتسه دون بی مهیدان دوری ای یکوخه ردن … دو تقرار ی باید الاسمت و شفقه خون حکان
ولکیزدن اتش غمی اولمیش غمونه شعله در … سالمیش شرار ماله سی جسمیه آتش کمر
محشره قویا یارن اوسعن اوزاری دربر
چو ضرور کنت ا هی عفو قیی دیراد خلاه بکبان

افعله

حر ای گوزوم یاشی قانه دونزدن فرد دارش … گن عقیده ده تشنه جان دن سین فردار
حر ای جان یا بیسن زر اشتیاقینه … لبدن قدیکی ان محنت فراقینه
عمونه آل ممتر کیمی سینه جایه … تاقه دور بولا سالکان رواکید شره
ستون سیده مین بوده یاره من گلدیم … بو قان دولان جمنینه چاره من گلدیم
خزان سبلی تک ناله و فغان ایدرم … گهی سنون یانیده فلکا هه که کیدرم
ندیم نجا ره قیلیم من الم کش و مضطر … اسیر اولوبه تمام عیال پیغمبر
سالوب قوم او زنه ده پنچه کلیه زن … قا چوپر و جبی اولوب باغبا سولو چمنون
بو سروقامتی گلیه ان جسمو دن قد سی اقا … اوح اوسته اوخ دردولوب نیزه او سیغ جفا

کورزدم باشنی بوغمده کوزه قانه دونردی — هم آیدی قیسه‌دی قرداش نکاه ورزدی
اسیرلک غمی قلبیمه سالیبدور هشت — شکایت ایلیرم هر قدر اوله محنت
هلاک ایدیه بو هر قدر خوم شمر دنیه بنی — درباره شمره مکه چکلمس یزیدیه سنی

نهب نه ودغلیه دکلیدن آکره سوزرنی
یا نا غمیمه اولزن درده مبتلا جانی
اضیفا سینه زن درده شام

کون کیمی اسیرن باشی نوک ابراهیم جبین — جبینی بکف قیان کریب بلده ده یا حسین
وارد اولیورلر آخر بو کون کشور شام ارده‌ن — کیمیش ایا اکسنه حجه کیاس ارغوان
شهیدی کیمی بولیوقار دی شمر کتوردی قفعایان — که دوه‌ده اوسته زلری گاه سپهر یا حسین
آچ اوکوزدن بوجایده آتیه نظر یا دیا نا — کورنجه خیبوب بنه بسته شمر عجیب
درمی اولور نظام شهیه یزیر لشکری — قوانق لاغلبو برلار صف صف آل حیدری
نیزه ده اوسنه باصبوبوزلرف علی اکبری — قالدی طاقت وتوان آل العبانه یا حسین
هر اسیره‌لرن قوقنه بر سر کلن سانی بوب — بوخ قفاسی دشمنان نیزه ده سنا قوب
طاقت تاب زینبی حسنت کربلا ابو — قلمادی ظلم ظلمی دارفنا ده یا حسین

عالمه عالی ات قردیم عالوه عالی زینبم — قانوا باشدن قرارن باشی بلالی زینبم
کرچه اسیر ادر بر قلبی یار دلی زینبم — چوخ صبرورکیتک کوزه‌دن بوولایه یا حسین
جسمیمه بسکه غم تیوب ذوقی له یا دیا نا — اختریم حسرتم یا محبه یا دیا نا
کتمدی حیوه‌ین منی سمت شاه یا دیا نا — نیتمدی غره قانشم لبی وجاده یا حسین
بیرجه اسیره عیالوه لطف ایمیون نظار رقیب — شهیدقیتیه ای کاین ادربوبولطیکه رقیب
سونه‌میین باغ بلیه ده شوجیندراش ره قیب — نیلیون آل المصطفی درد جفاده یا حسین
زغیمون دوله قردیم سوکیه دستی اولدرب — سوکیه دار بر نوک شماتت اولدروب
شیتنیتشمی منی بوزرغم ومحنت اولدرب — یوخ درحی تا دخت شیر خدا ده یا حسین
کورنه دولانرزدنه باج آلتعب ای در بر — ردم دردرکه اسیرای کرچه یتر
نوک اسنه زینبی اهل دیش ادر دسپر — شمرینیه حیایتده‌ی حرم اصطفا یا حسین
دهل دیش گوردی حین نکیس بی بعلعدیم — حوری دما دم ار تاقی بیله طلرزار دمضطرم
طلتسعن اولان کوری تنگه تو بره‌دن ترم — سن کیمی منعیچان دیریم لوفا ده یا حسین

باغری تفیده‌دور دب ادلکیدن آه وار — جسمیمه باغیم سالوب باغدی شرارنا له سی
کورنجه قانوناتش تو کریزم غلاده پیرسی
سن ادنی قریه یا ادلار زر خطاده یا حسین

افله

صبر اولدو غنچه روان ززس لسیده — دالنجه البم ناغجه شوره نود
با بو غنچه‌یه اولزل کوکوش دوران — بابات انیغش کیمه آری دالنجه سرکودن
دیرونی حلقم اهرنی دوبرازن قربان قرداشیز — دیار شامه کیدن باشیم ارمغان قرداشیز
دشمه داخلی اولکار زوان محنت میز — آجار شکر غم سولان گلشن نصیبت میز
کلوبله نالیه شوریده حیدر بلادرم — درکویا انه حاق ته ده‌ن سموم ستم
بیر آج اوقاتولوزدن قنی بوزارا ره — بویوره نه قالیه سن ای اسیر بیچاره
چوخ حسرتم داهیشم بر قه ناوتشوین — دیه او لایه بوزرارده نشا تاشوین
هنوز نوکنه غنچه دل اولانش ازاره — غم اوسته غم توشوب اتبیه‌ی دردی مزه ده
یزنیه دعرد بر بوزرا اوکیش یه — بوکون ناتیکیسه قزری جا بیه

بیرانه

بزیم نظاره مین اهم جلان ویرکلی — دیته شامه بوکون خارجی ابری کلور
ویرولراله اهم بوگرده بیه بسیار — ایرالیه بیر بینیه کورنجه سار بکبار
نظاره حالیه قیبی ای قیتیب تیغ جف — درده‌ی باغری نوک شماتت اعدا
نوزیب اوله دیه بار محنت اولبرروی — دیار شامیه سوبیله شماتت اولبرروی
دکوبرو سینه ازلیجه طعنه پیکان — اوددر رپوزیه ایتاشت دهیه مرجان
اوقدر غم توشوب دوشم بوجانزان — چوخ استرم اوئی من یوزنجه کادزان
خصوص اهیمی بو لوربوسر شاه دهیه سنی — دره به چکیپه کزجمبیس زیدیه سیم
فغا نمین اسرا دینی اولدلار یه — دوتوشوب غیرتی یازی دقرخاه

اگر که خیمه ده کیری آتش محشر
اولدروحیکنه عزادرر آل پیغمبر
تسع ها ان جناب زینب علیها السلام سکینه صغرا درد رشام

بیوتمه ناله سکینه جان بنیه توان اولوب دغلاما — کوزیون تاپی یر قرار بیرون اولوب دغلاما
دونو شوب شراره بر آه‌دان دل ای شیب شوشه — او شیر زنه بوجایی بکه کورجا ایروی آتشه

بو قدر قفقنه سویله من بلالی ایلاکشه　　بیر تم چاپریم قسنه قوری یگان اولوب اغلدها

بیلیرم خود بلالی بو قدر جفا صبیر سن　　کر روان ناله عمردان من بلالی سیر سن

بو صبا بیه دیکر نیم کیمی گوررم نجبه ایر سن　　دیه غملرون بیر بیر هامن بان اولوب اغلدها

بو بیله باشوه من قرد دیتیم کیمی سینه بلاده سن　　ز خسته ایلره جالیم ها سینه یه جالیم سن

در صر دوتیل خجالتله گوررم نجبه ایلاسن　　داخی اتمیه غمه بو قاتیم نجه گورکهان اولوب اغلدها

بیه و ازا دیوب اغلدها　　بوا امام عصر گررددن　　شفقه ز بیله ز اغلاما　　کتو سنیم اوتشدی باشن

بو یوزن غنچه کیمی توب　　بیه تولله شوریده گور باشن　　اوکوروان قدر تن کوزلریم　　بیه چوکهان اولوب اغلاما

اوده یم نجبه کی ابا اولوب　　بوکه یسن ایلیسن آه ور　　توخمون نهایتی قورخورام　　منی ارده ایه مبتلا

اینجه ق ززدق جسمو ی　　بویم بلدیه نیم کیمی　　نظرات ریش شوه چشمه تک　　نجه گورزیلن اولوب اغلدها

گوررم سینه حریق تن　　بویم بلا نیم کیمی　　جبریم سینه حریق سن　　شر جفا یه نیم کیمی

بو جفا بیله اسیر سن　　بوکرده غمانیم کیمی　　ادرکون ضرر ک شاتته　　گوررم نشان اولوب اغلدها

بوتن لطیفوه من قرز　　ززادوب بلده نیم کیمی　　او قدر ضعیف دو دی قورخورام　　تیشه ززوده نیم کیمی

بو قانی تو کمه اولان اشکوی　　شاد الان جوان نیم کیمی　　گورسینه گوزن باشن　　نجه ززغمدن اولوب آغلدها

گورین بو قات ز منی　　در اودوب نجه سخن کیمی　　نظر ایله بیر سه باشنه　　در دوت حرقه نیم کیمی

بو سنه ز غمهرو بون جبه　　گلوب آه فغانه یسون کیمی　　می سن اغلار اولوب نزه خاندن　　بیه یا فغان اولوب اغلدها

باخ او دلگیر زار دردم کشه　　گلوب آه وایه سخن کیمی　　شر فغان نور زنی　　سه اودر ارض سماده سخن کیمی

بو سوز بیه گوزه شر ازدوب　　دل اهل عزایه سخن کیمی

در دیر سینه یه غمه یسی　　بیه خین فشان اولوب اغلاما

ز قطعه

سینه غرض ایلر غمه یه جیب ززاغلدرام　　منی سن ذنیس سکنه سن اسیر ز اغلدیم

منه تسع ویروب لیک سن قفحان یرسن　　سکینه نن گورتون باشن غمه قان یرسن

سن آغلیه ززاده سن گرک ایلیرم ادحان　　گوزوم باشه توکوله داغه وداز جین مرجان

حواله ده باحیرام غمه هر کسن یوزنیه　　سر سک دتری یه خین اهل اولوب گوزیه

سنم زنت ال آهمیه ساحی گرکنیزرر　　فزان تبات رتک غمه جمله یا انرزر

سن غیمان باجیم اغلار بر ادریم ز غلدر　　سر آیه باله سی غمه زمانه نی د و غلدر

فغان کهی او سم دویره غمه آگه　　حد رک باله سی دله ان آچه بودسنیه آه

نظاره غمه قبیل غمه گوزنه زار زار اغلار　　اوزنن قفانی ایروب وبهری دو ز غدرز اغلدر

او اوخشری غموحی ایلسع سوبلیر اکبروزی　　اودر روحن ایرم شیر خلاده صغر و ای

سنه خوب گوزریم قانی تن خاینه ویوب　　ولونزاله گوزون غمه قانه ریوب

بایام فراه سوت غمه جانبه اخنر　　یا را ودآتش هجریه بوتن مضطر

شر ززظلم غدو گیاب اجیب دیدی　　اسیر لیک غمی هم دل اعین خراب ایدی

گلوب تزقه سینه ده بجر درد وحن　　اودر روغمه بلیه زار نا تودنم من

بو بوردی زنیت غمان اولسن آتله　　تو قدر نا ده گوب اتیه ورد یمی مرزار

اگرچه غرق ایدوب جانیمی بو کرحن　　ولی گوزدم باشین قانه ویرزن ششتن

حسین فراغ ایدوب قرنک بو قاتیی　　سنون آغلاقون آتر بورمصیبی

بو قدر آغلده گل سنم او سته قوزنی شی　　بوزر روداولان یوزه تو گمه قانو گوزی شی

نقدر اسینری زنیب نجبه اغلده سون　　بابام ها ئی دیسون زار ومصطر او دخی باسون

تسع باپادی اهی طفل مبتلای بلا　　اولنجه سو جیری ویلانه ایچره دو رات

اودر رو دلگیر جاره گوز باشنه قان زرر

فغان بیاسنک صبح وشامی نالانزرر

الغیاث تسع ساعت امیر علیه السلام سکینه صغرا اردخر به

بو قدر سکینه قریم دیه　　هانا اکبر جابن اغلدها　　گوزیون شنیه یابون قدر　　بیه زار ز جوکهان اغلدها

سن علی اکبر عزیر سن　　تن اولمین نه غم ریه سن　　دل ارمیب نجبه قرایین　　قرخلاییه اچه سکینه تن

گوردوم نیم کیمی جان سیز　　سن اسیر اشکرکنه سن　　بیلیرم حیدرنک غمه هدد　　ایلوب سیه شان تن آغلده

حسین سینمی لاره سن　　بیریم جفا یه جاره ن　　در سولوبدو گلشون کیمی　　هم ایرکشه خاره سن

بیه اولمار زار تجیدات　　بیه جکه آه هزار سن　　کل غمه قورخورام غاب زقیت　　ایره سر غم خولان آغلدها

بابان التیسن من زار ادن　　دیرم قریب جاره رر　　بیه روخ شاخنه لیلیه رتک　　جه اتمیه زالان آغلدها

بیلیرم ز امودن سون　　دلی نیم زمالم ها نی　　در غم اکبر ای التسن　　گهی یوسین زادم هانی

گهی شوقانه فغان ایدوب　　دل غمه آه ام هانی　　سنه من تسع ویره رم　　گهی فیش گه ایلان آغلده

گوزریم قونوبرو درم تو نیا　　ستمه جیبا جین نگه　　بوعلا ست غم منی قورخورام　　تازه داغ جاره یه سکینه

بو فغان وار باشسون　　ساده عرش صنع ذاتی تزلزله　　شر زنوا ایله ززقه گوب　　یا باهه ی گیان آغلده

دلیه یزدن فغان نوی شیبان　　آی چاپر ینی نانی شاتته　　تازه دن الانوزمنی　　ستمیه زنه فتنه

سبب اولیه ایمه باله سن　　منی رسما آتش محنه　　بر آر زنه صبر تحیی ایت　　ایشه دله شان آغلده

منی دیکر آه ونودسون　　ایجوب ملامه دیه تر　　گوزیون باشه بو نجبه نن　　شر ملامه سوچیر

دل قاینبیر نیم غمه ایسن　　گجه گونوز زاده یه وز ز رشر

نقدر فراغلا یان غلامن　　دیرم ز فغان آغلدها

بحر تویل

تیشوب فلکه زینب نالان و گریان ... دوتوب عالمی افغان اوبوب جمله گریان

گوروب عشرت عدوان ... اولوب قانه غلطان

دونوب قدی کمانه ... آخان گوز یاشی قانه

هرا ورای بی سر ... نه گتیرخوانی اکبر ... سونوروز اوغلانی اصغر

دوشوب قاسم و جعفر ... گوزشمر بداختر ... ایدر غنغنه لشکر

اولوب شورش محشر ... گوروب دختر حیدر ... بو وجود ایله سراسر

قالوب مضطر و حیران

دیدوب ناله او خاتون ... اودولنون او محزون ... اولوب ظلم ایله اولدن

دری زهرا دانشی ارجان ... او وجود ایله پریشان ... او گوز یاشی اولانقان

دونوب قد شه دوم دوهری یوزین ... تسلی ای ... جان ویرن عطشان

بو بابن سنه قربان حسین عالمه باغ دردیمه بیر چاره بویور ... سنه ای داغلان قرن تخیر

دو چشم و امه گیدم شامه ... آلاجابی غم ... درددیلم ظلم وستم نزل ایدیم

گوشه ویران

چکم ناله سوزان ... یانا دلکیه غمکش ... سالا عالمه آتش

اولا حالی شوش ... ایدیم کمی جسم تمام ... عالمی لرزان

سن ایتدیم دیدن

سینه زن جان ع اکبر الحکام قدن زمگاه

منیبوح تاب و توان آتش ایجلانه ع ... گتمه لوسر عقلمن جان بیدانه ع

یکس زارم ع ... باهوادارم ع ... گوزه جانم ع

سن هرین آنادن یوجرور امید دگری ... سن سن آرام دل قوت دل بصری

اولمان سن قار شوراشکه خون جگری ... هم دوشر قرس کلی کوه بیابانه ع

ترک ایره گیتسن اوغول لیلی پاره گر ... نار ذغمایلی گوز گون بلگان ایچره شرر

لطف ایدرون جان بابخ دمیه تکر ریو قرر ... قرابن اولسون ادان سن گلی کن قربانه ع

آتش هجرن ایدیر یارغمی باغ گوزه کباب ... سنی دامادیم قوییدی اوده سر خراب

آنادارحم ایلیوب اولمگه جوخ ایمه شتاب ... گل او تورشانه وردم گره افشانه ع

آرزوی دلیمی قوهری فلک و الهیان ... فاست سروینی هم ایری عجب اتدی جگان

آرزوی اولماسین آتش آنادن گوز یایمادن ... بس نه ارکونه تا تورب تطلر ون القانه ع

حرم خیمه گی بحکه تسلا یا یاول ... نور دیده م سن اوغول گوزر یاشیمی سیل

سینه زن قالی قوکور جشمه رباعی ایل ... گر گیده سنسز آنادن زمره ه صمرانه ع

غم ایجلادن اوغول الیمی ولگری زن ... بوله دربن زمهمی هم گوزیاشیمی یا مه ترحم

ایدر آلام و غم عالم ایلا تیره تقدیر

گلر حضار جمه جات انه لرزانه ع

ا ... ترد

حرای گوزدوم باشی قان ایدین علی اکبر ... نوان قدت حسن طاقت دل بادر

بو نوع سرعتیمن کتمه ده ایرکاه طرف ... قان عریب جاره اتمه صنه گد هجره طرف

وارایمن آیدیم اوغول ای شبیه پیغمبر ... والله کوزونه گلور لیلی الم پرور ٦

آنا رسک ترکیم قان اوغول لبون جگره ... وارایمن گورمک ستیز اوغول ایمه دردیه ره

تعین آنادار گتسن الیعلی اکبر ... باغا خالوگوزدم اولدارورسنی لشکر

گیوب چراب درادر نازلوبا شوغی جوان ... نو بهال دنیه دورار لحیه لحه قرزی قان

جراد خنده سنی قن ادبیه بسته لانی ... دو لا سرورو لا زار اوغول گوره دوشت و صحرانی

نیکا رابو یمی ملک گوزیشم ودرقانه ... اولوب مکانیم او غول کنج دیرو ویرانه

جهانه شعله سالور زآه و فغانیم ... یانا رادو آتشمن بو جاهچکین جانیم

گل ایه یکه گوز دیه دا بو ملالی لیلایه ... سالا فرقتون اوغول شلی قیس صحرایه

ایره غمون قانان دلگیر ایرستم

شرر آهیم سالا کاینانه آتش غم

زبانحال جناب سکینه علیها السلام بحضرت ابالفضل علیه السلام

یاغدی سونوردان دلاریم عمو   قالدی آرام و قراریم عمو

ای منه غمخوار عمو   یار و هوادار عمو

سرور و سردار عمو

نار جفادن دوشدی یا یار گلشنیم   هم سوزوران عموجان و تنیم

سن دیبسن سنیدن علاوه منیم   یوخدر نه غمخوار نه یاریم عمو

بر نظر لطف بویور حالیمه   الده سولان غنچه آمالیمه

دهر یا یار رسیم اوزالیمه   سوزمیسم آه ادوب آه زاریم عمو

ممیرم ای صاحب رائیم بوگون   وار و شیمه انه دیت بوگون

گوستر و غم یوزنین علامت بوگون   آه و فغان ایلدی شعاریم بوگون

غنچه امیدیمی ایلدی غم   باغریمی قان ایتدی عمو بو الم

اول فصل اسدی سموم ستم   دوندی خزان اولدی بهاریم عمو

دوشده شرار عظیم گوکلره   دوندی ره بده عمو خاکستره

تشنه بریجرعه سو بولمیره   بل که یا یار جسم نزاریم عمو

ایتدی غم دلگری دردیم فزون   صفحه رخساره تو کر اشک خون

چون گلو قربانه اوزار و زبون

قان اولدی قلب فگاریم عمو

افراه

چکوب نار آتشین بکه شعله جانیمره   کلامه تاب و توان قالمیوب زبانیمره

او قدر دار عظیم بو دل کبابیمره   گوزوم یاشی قورولوب دیده پر آبیمره

او قدر دار عظیم ذره شراره سی گر   جهانه قسمت اولا ای عمو یانار یکسر

سنون جهت دن ای بی سنی یاشیم   رواد گی زعفران روی زرده گوزریاشیم

بر لسنون که سنون تک شهید عموسی اولا   نکه رواولا سوسوزلاندن بو نوع حالت اولا

دلیم دوداقیم اولوب رگ بید تک لرزان   ایرده بر و جسمی بو آتش عطش سوزان

آقار فرات سونی دوشته یوردوزدر   سو سوزوروان ایدی غتش خمیه ده صغر

منیم بو حالیمه بر لطف قیل پناهم عمو   یوخدر ولیدی تین سنه ن اوزگه شاهم عمو

[illegible] اگر آیه نیم   سو ویره سن یا نانج بو بلا چکن جانیم

غمیمه چکسه اگر ناله دلگر مضطر

شراره سیله یانار قلب انس و جن یکسر

سینه زن

عم ابرسن سن آرام جانیم   چخیب عرشه سس سیز آه فغانیم

الکسیرم سرودیم تا جبرایم   یاد دیم بو نسیم غمگساریم

نی سن ترشدن گتون علاقه   نه رواولور کسه دون بیردان علاقه

یانارام هجرونه نار فراقه   ترحم قیل که روح رود ابیم

. . . .

سن بیزاولور نار ادره ده دلخون   دوشر گوزده دوشته نه محزون

ایرزاه و نالم جهان محزون   توقف ایت که ده تازه جوانیم

. . . .

دو چارهتیسن اتان غم بهلانه   اولوب بوکوینده یقین دیوانه

یانمنده طاقت جور زمانه   ترحم قیل اوغول ای جهانیم

. . . .

کیمدن سینانه بیلیدی یاور   درد و بنفسه شکرالنیده خنجر

یا تارقانه زلفون شبه پیمبر   اولوخنجر جگر چشم کریانم

. . . .

گلو چون فرمانه دلگیر مضطر   یان اغزار آهی ابناء پیمبر

و ییرهردم نالان شبه پیمبر

اولور حالیم محزون کیمه رتوانیم

ایضا

یارالی جسمون قبا، خواهر   قیل بر تکلم منلن برادر

شبه پیمبر

گل جسمون فرو آتش قلیدیم نظاره   گوردم قوم اوسته چون پاره پاره

یانرعلیم سالدی شراره   آز قالدی یاندیم بو جان مضطر

. . . .

حسن جگریمی شعله آتش هجران   آز قالدی یاندیم بو جسم بو جان

گلدیم آلام اول دردیمه درمان   آرتیردی قوماش بوقانلو پیکر

. . . .

گوردیم بو حالون اولدی دیدم قانش   آغا گوزدن گوز بختقان یاش

باشدان قالیه بو جسمون قیماش   زخم سنان و ناوک خنجر

. . . .

لعنت بوقوم ملعون گچو نه   خنجر ترشکیم دهری جیچونه

کشف ایت بلادن جسمون بوگونه   سالمش بو حاله بی کافر

. . . .

امیدوم جهن سن حال نه نقشش   اولاجید در اولدی تپشیش

حشر ایت که بوعم اولمار فرامش   آغلار عموش عالم سراسر

. . . .

سن گتون فقواش نی عاقر   تولدی لبش گیدون این علاقه

یانرم برادر نار فراقه   قالدیم بو گونه یاغ انمز آذر

. . . .

بو شهر اوده گزرین سینه   جسمون قوم اوسته قالوب کفن سیز

کتسون دشقه نونوع سن یز   یاده یادور بو قاره معجر

. . . .

ادج ایتدی چرخه دلگیردن آهی   قلدی یکه خون ماه و ماهی

ادخشدین بار ان بو تازه شاهی

چرنکه بو شه دورشاه محشر

افراد

ای قاشلری شاه کیبی اغوان اویان   ماه بیله صنف بارلر جان اویان

ای باغ عمری کوردم یشیل یرتقان ایله جان   کلمش شهدیه فاطمه آچ کوزلرین اویان

اودر چاره ایچیره دلبرکه درد نهایه   شش و پرتنیمه آتش غم جانه نیه

بر لطف ایله زلفی بوکون جان آله رمه   ای مس قرزتوقاتان بلکه کوزلره

کیم سالی بو قوم اوسته کیم ایرتنی   کیم امیری فرقونین ایدر تنی

باشدن آیاقه پاره دو نومارمی آن   اولسون باحسن کوزنیچه دشمن بو جان من

قانون کیمدین قدر دوگن یوزر ادب   زلفون یوز ازوقی نوین اهوال اولیب

سن یات قوم اوسته قومی من نیرم الکریم   اولسون کوزدر خمین مکر زرالکریم

شن قابل اوچ بر بوجیه فلک دستگیریم   قومی من کیمیدیم و شیفته طرف نیمه ایدیم

قومی زعلاسون غمونه بودهر درار
سالسون جهانه لرسی آتش کرر

ایضاً زهره

کتمه قاپو میدانه ترک ایدوب آدن قیلیسیم   یا خ کوزده قان یا شیه حرم قیلیب اق سیم

کتمه اولامان قیلیم

کورمه سن بروا اغوم عشیرین بکه ایلسون   قاسم روز تروبه کوزلرنه قان الیسون

ایتیم اشکی هر کز بزده درد غمیم ایلسین   قاتیم دولوب قویه کوزلریمه قان ایلسین

دونیرور غم فرقت در انکلی مرجانه   عاشقی سالور بو غم قفس ترک بیابانه

بیروه برکوردوم زلفین یا باش آتش فراق نه   کوزیشمی باغریم بتک کتمه زیرقان قدیم

جو خصم ایدرسن بزه صبر ایلمی دوانه   عالمی ایدر بو غم شول حال دیوانه

اهم نشانی کوزلریم اوک جو جوانه   بو قهر غم و درده بنده بو صبر و خاق نیم

محبت یا الی بیای بیچ ابحایی   بو دنیا زده سن جان دردمون براوردنی

راحت ولیم صبریم قلبمون نسلاکی   شدن اورکه بوجیلر یوج اولدی جان یتیم

ما اوردن صحبت دو الصه بوحضرو قومم قهودشی   یوح سینمه بطلی دکتمه ایرتیق دری

بوطوبوین ادورتیه قان اولوکوزردم یاشی   حسرتیم قالور دولر حسره بتک نهان قدیم

ترک ایدوبی کتی سن الکجان سمیه   نی کیمی جکر ناله دلکیرا الم بردر

ما زغم دو ما ریرلر جر چرخ اوچ ایدر زنهر
جمیس عزا الجین ایدرن قان یتیم

افراد

چوخ قوز خیالم بیزیره بو بار غم بی   کتسین بره کوزیم ای یار سنی

سن که مرین ای دلبرون اسرار حقی   درد فرقه یوخ آزادون صبر طاقتی

سن اولدان انیس اربوبی حی چین یتیم   سن سینیز اولوزره داوه دیم قرد قدیم

خنجر السنه در دش اوغول شبه قادن   کیتسن بقضین کیمی قانه یار زلف کلون

کوزیم سده بو لعلدن برتفته قان   آهم سالور جهانه بقین آتش اولنان

کل رحم قیل بو بیکس و بیچاره درده   محبون صفت داد که اوغول امر چوپره

کیتس اگر کیاره کوزدن آن اول   اشک تریم کوزده قان زار ده غوزا اوغول

قدیم دور کتانه اولور کاریم آه دو دا   جانیم یا رشتر از غمه قاش ملا

فریاد ایدر غمونه او دلکیر خون جکر
آه سالور جهانه بتین آتش کیر

سنه رحلت قاسم علیه السلام

ویه هجران نیرنی رحم ایله ای قدر غرب   بوغنده هر کز تو غمه تاب دل ازار غمیر

ای هر او ایریم او غنیم   یا ردغم خوا ایم اد غمی

جیس سن اوغول ادربه بلیه دور   کیمیلیس زجهله ای برکهون وفا

آچ یا بو قوم عدو سینزر اکر جف   نوولسن حال و ال در غم سودر اوغول

بو دنیا یه ایگان ترک قلب کیتیسن اگر   غم هجرانون ایدر کور یاشیمی خین جکر

ما رفقه بی سالور کون اکیان الجیجه شرر   کورسه ما دردی توبه قانیه درد بو سیهر اوغول

نور دیده من سن اوغول ابوالمی کوره رود   سینزر اوچهن آماون تکلی هامون بلا

افقلادونه وادی یا بیه ادر دونیه دو د   کلی سیس اولمه اولاان خیزدن ول اشک تر اد غول

ایرلوت کسیم ایلیم که بینه ایکن   یا ماتش جان تنیم آتش هجرانه دکران

کل او تورش نه وردم یاتش الک ایکن   جور عدو و نیه لیه طلر چاین عنبر اوغول

دیکلر دو اتیدی بو عم کوز یاشی خین جهیر   ساله ای فریاری اوغول نرم عرایکه شرر

قبضه ساره درود کور نجه افغانی شرر
دو شهر لار ما رکر ماهر اسکنتر اد غمیر

ایضاً

حرار لاقه ای شبیه روی پیمبر   یاران حسین فرد یا ویریم اکبر

اوغول بدیریم اوغول   عم اکبریم اویان

بو گل رنگ نازلو بدنلر قبر ایچنده   نقره‌ی خرام جای بوسه یوخدر
بو جسم نازلری آغشته قان چوخدر   سنی آلمش بو حاله هانکی ستمگر

چنین آلدی شعله‌ء آتش هجران   آرقالری یانیر اوغول بابم جسیم بیجان
کلدیم تا لالام سندن بو ویرانه‌دن   دردیمی آرتیردی بو یار الکو پیکر

دونری بو چولری سینیر کوز یاشیم قانه   قاتستردیم عمران دردکی نه
اولدی ایام سینیم سپر توک نشانه   سالدی بو یاره نسیم عالمه اخگر

فلک بیتدی بی توانلان دیکبر عدوان   سالدی ترانه عجمه حسیوی عریان
عجب قالدی خرابه‌ده بیر گوشه‌ده   سن قوتار اوسته بیمار قاره بیجر

ایرر غمو بیلادلکی غمکش   نازلو سی سالور عالمه آتش
اولور محبس اهلبیت علی شوش
روخشان اولوب شهرلره ویرانه‌ده در

سینه زن

قتلگاهه قدم قویوب حسین نازان کربلا   گوردی سولوب روبر گلزار کربلا
یردن اولوب چشمه‌ء رنگ سمت فرات آندن روان   زلف سیاهی اکبرن قانینه آلمش ارغوان
پاره پاره چوروبدی بر طرفده قاسم جوان   بر طرفده قارداشی حسین آلمش ذوالجناح قفا
عقاکمی آچیر بو جسم عباسن نور   سالمش ترابه اصغری بر طرفده اکبر
بر طرفده شمر دون دورین نیئنه خنجر قان توکر   بر طرفده استری توشدن نیشتر اوسته چادر

کثرت ظلم کینه‌دن دوشمن دوزیندن نیزه‌لر له   اطفالدن العطش سسی سالمش جهانه غلغله
اوج ایدیر چرخ اخضره شکردن باخ نه ولوله   زینب کوروب بو حالی حسین چکیر پیالی [illegible]

سویلیر ای قتیل نظاره‌ده‌ی اخی نیشنه جان دکن   ای نوک نیزه‌ده باشی عدو تانعلی زردن کسن
ای عزیز سپهری آجلانه غریبی قالیبان   سینه قانوب حالیله کوربوب ال ک قفصی

دلگیر اوروب سسی لدی جهانه بار غم   بو بار محنت الم قوه‌نهالین ایدی خم
سینه‌لر اوز زار دیبن ای یرکوهر ظلم
کاشانه نرازی لطیفه ایله روشنا

افراد

گوزیمه بیت مصطفی حسین حنباره سنی   او دیتی بی چرخه طرف آه ودارنی سینی
بیر فغان ایلدی شهری عالمه اکبر   فقال انت اخی نور عین پیغمبر
نه حالده‌در بو حسین ای منه قره اهاه   باشین قولون بدنین پاره پاره پیر در کمیر
سویلدی لیلی سوکیلم ایلیوب سنی عریان   سالوب قوم اوسته قتله سازان غلطان
اولیدی کاش سنی ایچون زینب گورنجه بو حالی   بو خاکه خونینه غلطان جسم پامالی
گر حسین دیمون قانی عزیز برادریم   تولان قیب عیا گوریشیم طاها ییم
حسین حرم دیه‌دن یوکردن غارده   سینه‌ه دایه‌ه سن غریب بیچاره
دییم بیرب اتر سنی عزیز دادیرسن   کلیر انس نبی شمع بزم حیدرسن
بنه ینه ایلیوب بو خطابه شمر سنه   اوقدر یاره ورو بلا رنو زمین هر نه
گوجوب نشاره تجملی نثاره اوقدر آتش   تو گر اود غمه گوزرم روی زرینه قان باشین
او گوزلری دروتوب قانین جهان قرمزیان   نظاره جاینه قیبی دردیم اوله‌ی اوزرن

قد نهالی محنت کماننه دوندردی   زعفران نرگسی غم گوزه قان ایزیردی
زهدن ابیلی گلیری دردیران کیمی
جهانه سالدی شوق بونک ناله سحری
النعت

دایان گتمه علی زرم بلایه   آتان یاتور یار بو یارخیه جفایه
ایسیرداد اورسن سن جانیم   سن اولدان یانی رتوبنده جایم
سالوردهی شهر زناقیم نیم   امام وررحم قیسیرسن بی نوایه
گوزدم بانیمی غم ادن روی قانه   دونوب جسم قالیم گوز نه کمانه
زرحم قیل اوغول جهن حکانه   توقف لو ما یه یو آه و ولایه
ازتورادان یاره‌ی تابان   سه قیرمان آنه آمن بیسر ایله بیران
صاییر امیم آیت قرآن   بو کتف ناز ولتو قهر سایه
گیدیرسن گیت اوغول حق آن یارو اولسون   دالونجه آغلیان یوبا دراولسون
اسیر قردهبه زحمت اولسون   قرار اولسون اوغول زاره ضرایه

غم‌سازدن آغلاشیرن ذاکر مضطر … جهت فی اولمغا ندا در

اولماحضه آگهن ای ناظر

نظم دل ایله سخن یا حجابه

سینه زن لازدن جناب سکینه علیها السلام

یانیرورها عطشدن جانیمی اکبرعمو … سرولان کیمی چاره قیل ای سرورعمو

کوز عطشدن عمو … زار روناله الم عمو

هر بیت اولارسیم یا جزیمی خرمی آیی قان … چاره قیلیدر رویه ای شاه تشنه لبان

نوش ایلر عطشدن سینه ها … آزقالوبدر یانا بو جسم الم پرور عمو

نظر لطف بو بیرلیمیه ای اختر دین … گل ایلر گوزومدن دوزان یانا بو طفل حزین

بو نوع اگر اولارسم سن سنه عمو یاردیمین … قیل دوا درد یمه ای شاه غضنفر عمو

عمو قسمتن اولوم سرقچه لاق ویریوبه … یولون یوخ سن چار ایلمیدن گوزومه

لرزه آتش دوشوب قلبیمه نوروزیمه … قرا اولوب سیل کمی گوز رنگیمه لبلر عمو

سالدی جسمیمه شرر ولگه بو یا فغان … یارب تا قیتمی امیری بو دردهمان

گوزیم یا گوردم اوزم سسیمدن ازمان سوزان … غش ایلیر خیمه ده لب تشنه کم اصغر عمو

جسمیم جانیمه الیو عطشدن طاقت تاب … یانیری لبلران اولوب آب الیماجکیده یاب

وارسن سن عمو لطف ایله جگرمه آب … گوزلریکوب ایر سینه بو حسرت سینه عمو

بسکه دریا چکوب ذاکر ال یاره بوکین … سالدی بر شعله یا زجور حضابه بوکین

اولم پرورده قیل لطف نظر ره بوکین

سالسون یادگر خانه یا جگر عمو

وله

عمو جسمیم لطف قیل من زاره … یا ربو جانم عطشدن شرار آزاره

اسیر دلیم دوجم کثرت ملالیدن … نه کیچر بو شورش اولان جانیمه‌دن

سالوبدر قانیمه آتش بو شورش اکبر … درتوز ایلم ویرجان تشنه لب ع اصغر

اهمین تماشا ایت گور بو اهل بیت سنی … ایمه بو حو پر بو جسیم ال محتی

ترحم ایت اوسته گلوب رحم قیل عطش نه … اوقدر قالمادی اوزسسیمیز گوزدم ایتی قانه

نظر چاره قیلیدی دردیمه درد اوسته … یانا تشنه لبان سسن سن ای غضنفر

سسن ایسن سن گوروسن فراخلیر … سن ایسته سن توکوب خاکه فرقه کفره

قانیمه دوران آلیب بیخیل تاب سیزیان عمو … دوشمن چاره جگرکی اوسته اول آغلین عمو

فلات دومی سی ای آقا بوداغ … نه نوع سکت اولوب بویله یه ای آف نه

سالورزانیه ذاکر آتش آهین

یا زیر سینه اوچ جوشش آهین

ماتم حال جناب زینب کبری علیها السلام

چاره یوقلاری یا غلاتوب بوکین … سن غریب قی یاره یاحسین

چاره سس اولدن سن ای سسن … ایمه دردیمه چاره یاحسین

سنبسراولمشام خسته در چار … آغلارام دایم بیقرار اولدار

باغرمون قانیدی اولوب آخار … دیده اشک یاره یاحسین

یارحورلین خیمه لر یانوب … آل مصطفی چولره قاچوب

نوک فرقون کونجه آچوب … سینیم اوسته مین یاره یاحسین

تو قرزه شمن جسمه یا حیا … بی دین ورن وکافره دغا

نیلسون سن ییرای سنه فرد … زینب بخت قاره یاحسین

سن دگلمی سسن اوغلان مصطفی … دشمن سسن بو خاک دهن آزر

سر لبر توتن یاره هر یرد … بو یارد یاره یاره یاحسین

ویرمیش سینه بره جره بو … توکدی قانی شمر کینه جو

لعنت دیمیوان دور ایام بو … فرقه سنمکاره یاحسین

دلگیر دن اولدی قانی گیلان … بس که دمیوب ناله و فغان

یار و یادر اول سینه نزار

اول الم کش زاره یاحسین

وله

نه یا تمسان به ای قیقچی قویواش … کلوب جره با جین آچ گوزدن اودیا قیویاش

فراق اوسته بیزاری فراق حیتی دار … لایه وگیجه بوی شا که ری دار قیواش

دگمی دشمن دکل کو نه برقدم گتم … گرده سان بیو بیلر آپان قرواش

چراغ خیمهٔ شاهن نه اوسته زینبین   گرک شمعه کیمی الیندن صباحه قدر یانمش

اسیرلک غمی چوخ درگرک سکت شوه   دوشمشنده ده درده ایرم ایدی آزادن قولاش

چکنه شمر تر اهل بیتی بازاره   ویریم کوزه ایدن آغلاقن شیکانی قوناش

فغان ایدیم ای دستگیر ایران یا حسین   نظاره قیلدی قمیص العزیز ایلن قرداش

نبات نعشک کمی اوباب سنیمدر   دالنده کوره مکور ززره جنین حکاک قرداش

بو ماتمدن سوزن یوزیه دیلکر عکش

حبیب حج ورم صبر بکیمی فغان قرداش

ایضاً

بیلانم کمی زینبه تکرار اوغلم   قویا قالا جبه بابور اوغلم

شهزاده اکبر اوغلم   شبیه پیمبر اوغلم

کوکلوم توپ حسین سنن علاقه   چهره ن چکوب کتدی نسی علاقه

اگر دیدی سانی فراقه   دوداره نه دوایی ره سپهر اوغلم

ای سرا اولدقین سنسز بو بلایا   سکن دیر دوره بیلانه لر ده هدر

نوحه ایدر حسیرم اولونی نبا   آهم سالور آفاقه جگر اوغلم

یوخدر رحمی قلبنده بو سپاهون   اولسن فدا دردلری اوقیانون

کتسن علی اولور زلف سیاهون   بو بیده زهر قاتیله رحم اوغلم

توکی فرقت دکنه بو جسم زاره   ییرر دل خونمی پاره پاره

سن ایله بسن علی دردیمه چاره   یوخدر رحمی اهل بیتده دیگر اوغلم

عرشه چیخوب دلبسون آه و زاری   زمانی کیمی کیمه اوغول امداد اتی

لطف ایت اولما ای چشموم ضیاتی

محشرده اول حضرته یاور اوغلم

ایضاً

دالایی سیدیم اوغول ای حسن قمرداد   دورای کوزوم شیخی قالن ابن عم اکبر

روادکوروب نسه گتمه بو دردی هجرانه   دالونجه سالمه اوغولکو دشته لیلانه

فلاکتی وورشی دریا بو سینه زاره   کمی آچمه بر دردیم سنیم اوسته مین یاره

بوزرنه کتسن اگر نصرون بیا رقانه   آنان برکتی دونر دانه دانه مرجانه

دیه فراق نورین اکبر اتش غم   دتونداران باریکی خیمه ده اولور بردوم

یوزدن دوکو کوردوم اکبر علیم دو دیدم زینبه   بو فرصت اولمالق بیرداخی نصیب سنه

تقین جکنه ایدی بتمان آبدن   کیبکی بزیون جاکلی اولور یاسان

زلف و کاکلی اولور خاک و خونه آغشته   بو سینیم اوسته جگر خصم داغی الونج اوسته

فغان و ناله ایدی لیلی زار اوغلم بر دور

زنیه لرزه سالور گونه نار که ر

سینه زن جناب علی اکبر علیه السلام

سوییه حجران زیندن ایله جگر اوغلوم   محنت و فراقه هرگز یوخ تاقتن دردلر اوغلوم

شاهزاده اکبر اوغلوم   صورت پیمبر اوغلم

چهره زلفونه دوشدی ان الله کون کلدم علاقه   کچلری اوچ دون تیرن نسی علاقه

دیدی زمی اولدنن تسیر بوان یار فراقه   رحم قیل بی جان نی رس سیف پیکر اوغلم

سن نیم صیا چشیمم سن نیم تاب و تنیم   هابیلی وای علاج دردی زده تلیم سن

قویه دردی دوزری ای چراغ محفلم سن   اتیمه عالمی وگرگون توبه زار مضطر اوغلم

اردون بو چوپه یوخدر نشدن اوکز بر پناهی   قالسه بیر دقیقه سن سیز یا نیرز آفاق آهی

رحم قیل من غریبه ترک قیل عم بورلاهی   وا دیع چوخ دور سنیم اوسته قویه وادیع دیگر اوغلم

ایمیه کیده ریس بو جوکمی اولور یتیم اباری   امیم نظر دوتور جه بو قمر شاه غدا ری

قانه باتمش ایدیم بیریه زلف شکباری   سالماسون بو ماه حسرت جسم و جانه جگر اوغلم

دلکیرون بابک نوری لشای نه یادکرون   جن ورس یوغدا ده اولد هی جین عه بتا ما

یسع غریب زاردن دلدار تودی سن سن ن

سنده اول ارکب یه غم کونه یاور اوغلم

ایضاً

وصتی آفنه سین وریه رنک هجرانی   سندن اریه زان اشت چشمی قانه

دیه فراق نورین امیه عمه زمان   کمی اتیمه دردیتی عزیب چیره سزبان

کل اسیدیمی اتیه عالنره شیر   شوش اتیه اولوعول آلمه انتشا بان اکیش

نقد زر حسنی سنه قیلدی فدا ایدر تیر شیم بو بویا منی نبی علی اکبر

روا دگلی اولا بو قاتیم کمان حسن تیز بابا اوغولندن آتان جاهلاران حسن تیز

نکبه روانه گوردم من غریب چاره بودی کیمی نیزه بو طارادمه صندره

عمی آتدی کی ادره طاقت آمیزهرکز باخاباخا اولدی او غم قتیندن خنجر تیز

بو دره ده صبر ایمز دیهر پنچه ایدر خصمتن ازماییلدی اوغول اکبر

اودور رد دین گلین عمهلر همیشه کریانیدر

حرمان میلی بتک اوزر آلهرز ایدر

اولدی شعله ور دلی ایلر خیکرم سینه زن العطش عمو العطش عمو

مانیه ای سرلره جسم مضطرم العطش عمو العطش عمو

خصم قلبنی سن اکلیسین آل حیدرون اوغلیسین

چاره بیز اردون آن دوالیسین ایله بو غمه چاره سرورم

العطش عمو العطش عمو

رحم قیلدی عمو آه سر دیه گل کمی یولان زرد رنگ زردیه

دوراقیه قیلدی چاره ارردیمه برایچم سو و یرنا نه بی بیلیرم

العطش عمو العطش عمو

پارشه لرین باغلیشهی سن تشنه لبلرین ای خواهی سن

بو بالیکه نون سن پناهی سن یوخ داخی سندن اوزکه یاورم

العطش عمو العطش عمو

گل کیمی سولوب آل مصطفی کلمشم ایدرم غمدن اشکا

برایچم سو وبرین سنه فدا خش ایلوب اوز خیمه اصغرم

العطش عمو العطش عمو

قیل نظاره بو حالیمی سن بو کون العطش دیر جهوزن بو کون

لبکه ایتمیشم کریمین بو کون زرد اولوب لاله تک ترم

العطش عمو العطش عمو

چیخمه ای بیرون عرش لرمی دوتدی عالمی و حسین سسی

سن سن عالمین جوی لرزی

داد ایتیش ای غضنفرم

العطش عمو

افراط

اولدی روان عطشیم آزقالوب بابالریم اوقدر آغلاشم قان اولوب تک تریم

دونه رواد سوردان گوزلرم ساقی قانه آغا فرات سو سی تک بیابانه

گوزلرین گوتوب سنه عیال تشنه تر قامیه در عمو بو دیه ده گوسترر

بو قصه بودی عمو کی اوی مسلمانلار اولادکه دادار کوبر پاک ایمان دار

بو چولده تشنه قالان آنی حرام ایله دور سرفرات سودیلش کوادار

نصیب اولوب بو دورادن او ره دور حجت و بشر حلال ایدیب بو سویی منقله قالو ابتر

تعین ایدیرن هر اوزی کیم حلال اولادرز حرام ایدیه هر کس پلید کافرز

ختام ویرلوزه دگلیسر اوقوم جرزنجیر

پلید تخم زنا زکلاب تعرتفر

سینه زن شهادت

بو قدر لیون قوم کوفیان حسین خیمه حرمه هر قدر و دوز سو رد دان یزیده مراتبی هر کرانیم

هانکی نه یب دهنیده اوخویو سینه دور سوزادن بو دیده سو

سویلیم هرگز وریمون عدو چکنه عاشق تیر خنجرم

دکنه هر قدر اوخ بو سینه ی وریمون دلیم قوم کینه

وعده ایتمیشم سو سکینه آلتام گر که تشنه جان دیریم

وریموب اگر سینیه یارا وریموب ایسه تمیز شرم او بی حیب

چونکه ادلمشام عار زلقبا سینه ده یارانی چوخ الیتیرم

دوغرادور عباس غضنفری ایدر یاره یاره اکبری

دوغلادر شیر خواره اصغری ایدی بیکس و بی بلادرم

آتمیشوز رهرقومرن مکر عالمه سالوزناله سی شهر

گورسته خاتم الانبیا اگر قو طاراو سینه مین پاره ایکدرم

همیشه شمر بی حیب عالی ایدر آراهمن فغا

گورسته فاطمه خیرالنسا تیغ جو ربلن بیچه بی سرم

ایدی غم دلگیری زیان اولدی کوز یاشی بو ایلم خون

حین قیار قدم حشر قوزخا بون

غم کتی اونا سنه یادرم

انله

وردن نقده روور از سوزه چشیم کهسدر — هزاره پاره اگر دوغسه زودیم ایسدر

بنم کرادو لکلی شمر قصدی ایتمش — ویسون اوزنی دراغ اکبر اوله دردش

دلکوبه دا غزیمی بونلوک قرچ و نفسار — بوقدر تیر جفا دوکون نه حاجت وار

یرادن الجمن زده هر بو ضرر دیر نیزه ییر ار — دیه مدوسینیه بو زنیکس و زار

عدال اچیوره ان داقتین ای شکر — تمیه اوغلی او دورا آخر بو دو غملان شکر

بو بورلری بو بو دیده صبح صنوله ای اهر ونظر — ویروی بو ضرر وکله دیر نفس نه باور

دلیم کلمز ای دورا و دبسه اهلا — فلاف اولدور بو بورای جانان غرا

خطاب قلدی ای ازل ادم حسین یا اولدن آگاه — حسین ایمه زمان سنه نهم یا دیر

انجی کیه ای سوم اولدن آکاه — کمی تاخر حسن ننهرالله عبد الله

اشته بی خیمه ده اله عمو سون سن نه — لایه دروی اردتاب ولنسیه باله سنی

کیده ره حسین ایتیه ای نیمی آکاه — اما هزه قویه یا جی زرمه کتمیز حی اله

چهوت نه کوروی او بو ادوار تحیز سیاه — شاهین کیه یری قلکا هر عبد اله

تیشوب لشدی الله ن تلاش ایو خیب — که کلکه قو نه کتیسون نفس به اول طفلی

مه فغان ایدی یه ای نیزسون خانه بی — چهوت الیندن اودوم دو مدی اراه ایبی

تیشه ای قلکه او اول قیم ابجاد — کوروب عموسنی ادرسون قتلاه را او تیره صیره

بار الا دیدن او نور خنجهر قنان جاری — ایرو قانه غلطان او جسم یا ایاری

هزار و تیر ایدی نفس اول طفل و لخته — در شوب عموسیه سون اوان فا ملوسنه سنی اوته

یوزین یوزنه قیوب کوزلرینه کوزلرنی — ایرده ای قالمن اللان او بارلو زنعلرنی

اودوم نازک تیغ و تیز نه اولدی پاره — ویم رسیده مراول قیمه بو شکر *

بوقدر زمن دیه ستم اکی برن قانی — فار شدی یا یرینه مدی محبت باجانی

دوچار مهری او کسیر اولبه وارده — فغان ناوله سنی تعلق جهاب نه زر مهر

اوقدر غلبا ای اولدی سنگ وینه تیمان

کوروم حسین امسون دیرونه ولان زن

نالان افتراق حضرت ابا الفضل علیه السلام فریاد کیدن خواهرش

چوخ سر عشق کیم نه بو بسید اده ابا الفضل — یا ابریز ما حسن آتش هجرانه ابا الفضل

کمزادی یا دیرایم ابا الفضل — همدرایم ابا الفضل

سن گیتن اولور آسع خانه سی ویران — دتیه بو قدر رزم طرف تو سینی چالان

دون بو اولدن ای یتیم له قربان — رحم ایت بو قدر ایتمه قیم عمرانه ابا الفضل

گیتن قالی بو جو ایله حسین یکس ونهار — افتاده لوار آزیه فی و سر ایا

سنیز آل اعدا ظلمه تفرقه ده دیر — آتش بو کلور خانه ویرانه ابا الفضل

گیتس ابر طاق خوک جفا نیم جی یاره — آهیم سا دعا کون بکاولی اکبر ره شراره

گل کور نه روا دی قو بو بیکس آواره — دونرر نه یا حسین کوز یتیم تعب نه ابا الفضل

سن سن ولیمون را حی دوم یاره دارن — سنسیز اولدو بو دور آرزم و آنه رجان

افتاده لوار آزیه فر یاد میتان — گلسون اولدور اول الی برا اه ابا الفضل

گیتس با جاخ قوه اتش حسین رائی سینه — نیمه او قاج بو دلبران رزحی سن سیز

کمی کوره سه روا دی بر بنمز طاقتی سن سیز — قرچیر شدت کوه جانه ابا الفضل

ایه کیدر سن شه دین کمشینی اشهمن — دوبره ده هواع ایله جبا اپسین دوسهمن

لطف ایت او قدر کیسون افعی بیله دوسهمن — خون جگریم دیه گس نه ابا الفضل

سن گیت قو ای ایغ الله بو دوستم کیمسه — اتیمن کوری ایگشت عالمی کلمکن

زخمین بو یا حسین کوز ز ایتی چمن و علمه حیران

فلک به ای ابا همین او غماه ابا الفضل

دیگر

نه چوخ چتینه و با حجی آی بولار اوران — خصوصاً صحبت عباس نخسته ولاور دان

او دور تشیدی اوردن حی برلی الله نود — نه کوروی خیمه و اسله ان کلو بود ترد

کلوب هواع یا حسین ای سای راعاش — عدل ابروان کیسه یری ویرنگاهه بو عباس

چهوب نه کوری ابا الفضل اوده سی تره — لباس ازمی کیوب اکشیه عقاب او ته

فغان دیری ای نوراله حیدر — نه وقت هجر دو دیای سنه قراراهه

بو چولده سن نییه اباب تشنه جگر — کوزین نه کور سنه کمی عیال پیغمبر

سنیه ره حیث اولدن قبل دو جهرا حسین — سن اود اولان کیدر ویق قرار حسین

نیکاره ایوبمی فلک گوز یاشیم ریزانه   اولدی عیال علی خانمانی ویرانه
سنون قطعنده یتوردی اتی آن ابا عباس   تو انه تک اولور کیمده بو خیمه‌دی زره بلاش
تقسیم اولدی بعوم ای سپهر وفا   اسیرا ایدی سن بیز بو قوم بی پروا
سن اولمان بیریم دین ایلوی اولدی تعنا   ثابت فاطمیه ظلم الین آرچا رجه‌د
سن اولمیان تو کلور خنجر دشمن لر   اولدی عیال علی مبتلای نالکبر
اولدی قمر زده ذلیل اولدی تا اولدی کشته آلده یی خنجر   قیلوب برابر نیون دردینی تونمادن
بویوردی آغلامای گوز یاشینی دوققنه   نشانه قیلدی سنی تیر آره سوزدانه
رضا قضیه دیروب خیمه گاهه قیلدی عودت   توکی ایلر یه قلاده قیلدی طاعت
حسین لیسه گرک دوعرا ایتوب عاقبتیم   قانیله غسلیم اولدی خاک کربلا کفنیم
غممه ز غیه دلکیر اولدی از غم پرور
جهانه رشعله لانار ای سر تاسر
سینه زن اولدی جناب سکینه علیها السلام که جابنی قمر هاشمیم
نظر ایله حال سکینه سنه من فرد عمو العطش   بو سوز سوزتی آتشی آرقالوب سینی زیر دمو العطش

اوقدر سوزی ای نیم ای نفسیم سرا ایده منفس   بیلمیسن سنهان علی ده بو گون عیال حسیر ایدرس
بو دیار ایچره بس تنیم سن یکتیه پرده پیرتس   برایچیم سوودان اولدو ایلیم کیمه ای عمو ایتی العطش
زبس ای تمشیم بولبون ای ای اکورو نمین شیکه اعدالرز عافلن   اولدی ایسه قرارلی یکینپوار تو کو خیمه ای عراقدن
اولدی رو نبالیسی پوسی یلین ابرسیر که عمده‌دان   امیدی سن بو دورده یکنیه نو لایر دوا عموا العطش
اورکیم کباب اولور ای عمو سوز ام زیرس سن میزید   نو بولات دعبه سیزی کورمی ام گورودن نمین باشی کمی تعنونه
فلدوزه نیز تو یول امیری تاپوری ریزان اکبی بو دوا   نتیاز ان قلمه ارب مر اولوکی رواعموا العطش
من طیوزیه رحم ایت عمو حال ز اقیدی نظر   قان اولدی گوز کلده اولوب برولو ز العطش اوتشی ایچده شعور
شرف اولیم تو بن نخته ایکر یر یکینر   او شرر اولن ناتو خیام دل قیلا عموا العطش
قان اتو بو دور دلکیم ایسر دل تبلاتی قیلمن   نجه کیم یکنیه دیوی ارلو اوله زن جهان
اولو قایم دردیدی عمو ز شیوه دل تشنه نار و بلادن
برایچیم تووه ایری غم کشته سنه من فرد عموا العطش

ایضا
عمو سوز سوزدان گوز یاشیم قانزدور   باغ بو بوری دین جانیم بی بب نزدور
رحم ایت دانزدور
آتش عطش چکیشیم شرار ره   اولمش سکینه دردی بیچاره
عمو دخیلیم رحم ایت بو زاره   گوز یاشیم آهیم سوزر نزدور
عمو لطف ایله تیشن پهلایه   شکر محنت آتش رزایه
قدم قویان ایران دشت بلایه   جانیم دگرگون کاریم نف نزدور
لعنت بو قوم بی دین کینه   اولسعین هر آن ای شاه هرنیمه
بیرجرعه سو ویرن اوتری سکینه   باغری قزدیقان رنگی روانزدور
تاپری شهادت بابام انصاری   سن سن اولوهون بار دوزدری
قالام سوزمن سن کیتدیی   کیمدن کلمر بو قالدو میدانزدور
کریم غم آتش طاقتی سندن   اولم سوز سوز ربوا ستیم سندن
قیلیز نظاره خوف دشمندن   گوزلریم گریان جسیم لرزانزدور

ولکیمسه زاردن که ایشندن   قرسیاک لیث تحمیله سنندن
ابکی قیزی دوره دوشندن
والده یاشن گوزلرکی ایزدر

ورقه ده قافلهٔ اصحاب دررهٔ شام بربر نصارد

بام دیرده بری برکون سیر ایدیردی جهانی   کوردی باب دیرده جسنیانی تیز دوررس بانی
آغلادردی کوردن بکانی   دوغلادی اهل سوزنی

کوردی نور وجه داور   دشتیدن اولور هویدا   حضرت موسی یه کیا نور حق ایدوب تجلا
شعشعهٔ لو جبانه چون اولوب ظهور سینا   لیک ویرور او نور نجیبده آیری بر نشانی

بو علامت صحبت راهبی ایشدی حیران   کوردی سمت کوفه دن بر کیشی اولدی نمایان
نوک نیزه ده کلور بر قفا تو باش چو ماه تابان   آیهٔ کهف والرقیم دور اول شهن زدر زبانی

اول کسیک شهادن کوردی بو عجیبه معجزاتی   سویلدی بر عجیبی کوترور معجز حماتی
یانه جملهٔ هم بو خبر و فکر بون ثباتی   اکه ریت بنی خدایا کیم بو سر نورانی

کوردی بر پیشه عورت قاتی نور بکانه   یوزه توب اوق طوباسه سویلدی شو نشانه
کورنجه عم قلادن غریبی دونردی قانه   یوق یوزی آغ ریر ادر صفحهٔ خاره ده نی

کربلاده شونی ادیسه چرخ دیرم منکر   کلمسی نمیمه نیزش بکیتم بردر
سالدی نیزه ده قیچه بو شو کوز   سایه یت جهر دالوجه کورنه المصطفانی

اول شهن والنجه کوردی حیران باشی بره   آی کیمی اولوزی تو او قصهای غم فزاده
برجایم ایبرلردن یوز توب او همراه   ورازی دیمه هردم بانیزه ری نسی وجانی

برطرف کوردی باش نیزه ده کلور ولیکن   چاره شب آیه نیزر اول قتیل قوم بی دین
دوره خنده زلفی له کیرور و بروچین چین   والهٔ حیران ایدیرور چشم مستی کاروانی

اول اسیرلرکیجهدن برخانم مثل هزاره   یوزه توب او نازلو باشه سویلدی کیم ماه پاره
چیک کناره زلفی کوستر خال باش مون بزاره   اشتیاق تیه ی مجنون لیلی نخت قرانی

آریکی بر جواده لوردی جم باش قمردن انور   حسرتیله باجماسته کوزلری دالماده نیزر
ناقه ده اوسته برایر نیزه دن شاده ایر   آغلاشورشاره سینه دن ولره دار در نهانی

بو قراره کلوب سی دی بر قفله بر دن   یوز دونوب دوه بر مانه سویلدی او دشمره زن
صبح اولنجه دیر کیجه ده ویر کو ده ایکن   اتمیس قبول باتیغ آل او آل تضیانی

اولدی حی ان وردن ایره دی ده عبرت پیر   دکرا لم کش اولدی بو قصه دن مکرر
عالم ایرشوش قبت عالمی آرا
مجلس ایکر جرین او عالم نالهٔ وقتنی

افراد

اودم راکع اهلی دیرده چهار صان   دعم و قیمردن تترودی زمین زمان
صحیح روایت راهب بو زاران کجه بز   اسیرلرکه کسیک باشلاری اوکردن
اولوب دیرده کتوردوم دو لولری ازیه دل   دردن سعد حتی پردیم او طلارا نزل
منور اتیه بی کلیسه باشلاردن نوری   جهارده شبه مه کنب ادلیل و یحوری
قیم اوست طلاردن اول اوکنیده افغانی   درارودی حرچه شرزعلاروری عیسی نی
کوزه ده قانلو باشم والله ضد هزار تعب   برآری خانه ده یعیرم ایردی عبارت ثمن
اوقرآن لوردیم اوتنفکاه شانه   آچه دی نارل اولوب سر ایرشانه
اوتحیته اکیجه اوکوردی برشه ورلا   در اورشیه تی و قصه قول کیمی عیسی
بانسده بیجه نفر شخص محترم واردی   عزیز دورکه حق اولسه سطلق او بلا ریری
والنجه تخت دکر بار اولدی دیرایجیه   بعدالسی سی بن باری آتش مکره
اوتورشیه ی دردمه بر جانیم ایا   کوزنیه قانلو باشی ولی باب واویلا
مانیده جاده مه جوالا اوما در عالم   ایاقه دور شیه ی بیر کنز مکت مریم
یتوبه شلاها راولان اولدی ال ایچره عیسی تا   اوعالمه ی کوکلره بران قفان واویلا

آلوبلار اللرینه قانقو باشلاری یکسر   بری ویرادی حسین وای بری علی اکبر

دوغوب آنالاری گلوب قیشدی حیدری نعنه   هم اونی دیوی گلسون نگاه بر جانه

فَقالَ ما وَلَدَتنی اُمّی اِلَّا الزَّهرا   [illegible]

گلوبسنوال ایچه مالون تبول غم پرور   نکلم زینه اوغول ای شنو قدرما در

نقدر چوخ دولای نور زیسر پرخون   که هداوتی دار سینه چرخ کج پرنون

سالیلا تشنه جگر قانی کربلایه کمی   کسوب وریبا زاوغول ماوک سپراکمی

کمی قو سیل کمال اوت کمی گلستان ده   نقدر دار ایل صدادت مگر بو جراده

بوقرار حیدره تموب خاکسی تنی سر   گرگ کسیه بو باشی بن ار نغان صف شاه

اوشهزاده بو باشی قتره ریکان دالار   زینه الینه اوغول اچوب خسیر ان ایلر

بوسوزلری بو یوره اتیه حیحی تمنان   شوش ادلی اوغلر تمام کون بکان

اوقانلو باشلاری ایری اتیه حر   اچوب وده سان عایب اولدی یر یکسر

بو وقعه زاهب الکوب اچه حیحی ازلان   دیری اگر اولام بو ترن اگر

کوردوم بو جایه کعبه ده بو قدر عزت دار   بو باشی گرن شهیدر چوب جنان تکار

گلوب اودیره حضوراما دیرانی   تیشدی تقصنه تا پری نور ایمانی

صدا کوسدت آه نات تشنه جگر   تجلی نور دوچشم تو بول غم پرور

بو اهل حرم سبوب علی حبت لرین دادیه   رحم ار دوا دانون دروینه دو ادیه

خصوصی و کلیرسوب اوزرار ه دربری   ره اودلری چنخ حکر بوعزاده شب تری

اوشه آغلادی بو کر باکسته
اونون گناهی عفو ا حسین حج تنه

سانجال جناب زینب علیهاالسلام

باجون قرار اولدو تخنی سنا دوه باشون   شهار تیه تین کعبه مراده باشون

غرق حیرت ایرده عقلی الون شیبان   بچوخ مصیبتی دار عرق خون قیامه باشان

کمی قوبار دیزینه مصطفی چکز زین   که گاه زنیره اولور حسن زبانه باشون

کمی علی اودستنه بیرون جوله دعا نزل   ایرار ظهور کمی عرش کربلاده باشون

کمی نور ایرر بو داشتشعه شی   کمی کسه بونور دوشت کربلاده باشون

کمی قوم اوسته کمی کنج دیرره ده   کمی یورار ایرر کمی پیاره باشون

ایراولماردی زینب هرگز حیرانه   کسیلمه دی اگرقان بوکون فضا دوشان

وفاسی چوخ دوجیران ایا تیمک والیجه گلور   جراده هر طرفه اییه اراده باشون

حسین سن میس سیندن آیرلان گولم   دو ایجه باشیه کیمی اولدرام جراده باشون

صباح و شام ایرزاله کیمی گلیر
سالاا دوربری غم گوننه کیمی باشین

لسعف

حسین سوله ایشمر ترده باشون   دیره اوکافردن بن عزیب زنیره باشون

کوردوم باشیه سلم کور ایره کاق نی   قویام بوسینه یه بر اوخ شیام پاره باشون

کلنده قتلکهه بو گرده پر دولر   دو نیجه قویه یه برد یلم نظاره باشون

قویوب بونیز علی حسن گوزیره خون جگر   اولو بریزیور عجب تیرجان بکلره باشون

دونوی توسمتیه بولولطف اوزنیه نظاره   اولا اگرا سنی نور زینب اوپاره باشون

عیال اوربرار دامه اوسته یه کمی   دولونجه گوزره چکر دشت دلو باره باشون

نظاره قیل نوزیجه عالمی اوشی قورقمه   دیم اچوب بکوربسنم اوسته یاره باشون

نگاه یتدی زلیم هر گزونی لیه دیرزینب   گلور دالوجه اگرکسه بردیاره باشون

سالو گمن محبت حسین دلگیری
بافت خیر ملگ گورنه بو جواره باشون

نوحه جناب زینب علیهاالسلام بر ترقر سکینه مظلومه

دورای جان ویرن زار عطشان سکینه   عراقه کیده رآل عمران سکینه

دورای تیز سولان غنچه عمری غمدن   نگاه دونن قمری با را مدن

اودمن مدفی کنج ویران ستمدن   اولنجن ایرن آه وافغان سکینه

اماقه دورای حبیب باغ حیدر   عراقه کیدیر کاروان نایمه دیگر

سوله نه دیسون زینب زار مضطر   حسینم ولسیه نوله ی نالان سکینه

اولنجن چکوب ناله زار و کهر   دیروان نوله ی بن عمه شهر ای اکبر

دورایه ی کیده رال پاک پیمبر   غم اکبره حیله جهان سکینه

قوری یکیه جان دیرن بی غرتقان تن   عزادت خیامم قویه ی قوم دشمن

اوقدر زغلیام قربون اوسته گرکسن   اودلدون دل چشم گریان سکینه

بوبزورکن قربان اوسته نوایه   اوباین خلابان قیل نظر ده دایه

اولوب وقت کیده ر کربلایه   عیال علی زار دحیران سکینه

هارا اوسته مینی کیده رلک تانه   چمنده گلور تیک آه و فغانه

اوزیان جلبوم دور کیده خ آشیانه   گلور غبابان تیمه قربان سکینه

مصیبتدن ای اولان غمه چاری ایرون خون دل اشک دیگر زاری
اولماطفلن قتل نظر سنه باری
اولدی ویرانه ملکه دوران سکینه

افراد

بو توزلی قرده قالان بو خرقه کهنه‌دن تا که دور بیری کربلایه عمه‌دن
اویان سکینم اویان گلدی یا عمه حسین اویان فغانی ایندی سوز آیه شیون ایتدین
اویان گوردوم یتیم شیخه قالان اوزن دردی سنون غمون بورودی گوهر باده اوزوزنی
در باره شعله چکوب دلده آتش هجران سنی قویوب گیدیرم کربلایه گیدن
سنون حسرتون اینتمش نی چه ز لگرر اولنجه سویلدیلر ای عمه کلمه‌ی ابس
دور ایمدی من گیدیرم اکبردن تا بو تسنه نفار شون نه رسیده خصوص غزنه
ولیس دیا دمه گیسن منی شعار شون جیرم مصیبتون گیدرن محنت آتشون جیرم
گوردوم دو شوب بیرم آلی گوشه‌لی قبره ع سکینه با جان یاری آتش هجره
هاویع ایر بجه جهان اوزاره غم ژوور دری عمه‌ها قوییدوم غم ابس
اد قره زغلادی اوغمن اولمسان آزاد حیات خانه‌منی ایتدی بی، اهی باد

اد و رره گلیسه عمش همشه گیس ازور خزان حیات تمنیه بالا نرور
عهدالنعاش ارم ویلان دردوبکربلا در روز اربعین
شهن جهون ایرون آب ال پیمبر بو کجه کربلاده قورلوب عیش محشر بو کجه
تیتوب قیه حسینه بابسی مکری فغان سویلدی ای سکینه قالان اولا بولگوز یاشی‌دقان
قرون او تشنه گلوب جالع هر چاره یتان قتل نظر جار له اول زینبه یادر بو کجه
صانع گلوب آل پیمبر یاهی سی اهی نظر بر سکینه قزدی شهره اولدوری کرر
جان ویرین دیدی اول ایکی اولادین جیر کلمه‌ی عمه‌ببابام چاره کوثر بو کجه
کنج ویرانه‌ده قالدیم من بیاز زغمین لرزه‌دار آشوب دلیمین جیرم عمه یقین
حستمه شعله‌لی بوی شرارتی صبحه دکین آتش شعله ورر هجر بالادر بو کجه
اد قره زغلادی قیش ادیم تیدی نولا دوره‌ی تیق بکره زیبان بامی قلب آرد
یوزره نادری من چاره سویلدی لا عمه گوزیایم آغار باخ زنان اجر بو کجه
ویکوی مجابن آن خری گوشه اوجرهیمی نی تر نا رفعیم اوکون ابدی سماوانه شرر

قرون او تشنه‌ده کرک آغیبا ژینب اوقرر تا اولا رشک تری دوا ندگوهر بو کجه
اوزه رکیم شه طرف ملکه‌فغانی یا بنک درار فلکه ایجرکیتوروی نری ال شمرو غا
جنع دیریم ایتمه‌ی بتغر آن شرار انیع دغا قوی قالا ماریه ده عزت حیدر بو کجه
شمر قمچیه گزدی کیم ایرر ناله ورا گوردی بو حالی ادوم بولیدی گیمی اسرا
باغرینیز پاره‌لی ور رسویه سن ابحث قلا انتسون نیع نود شمر ستمگر بو کجه
صبحه تک تمدی دیگر ایبرت شور و نوا کوزیاشین قان ایلیدی قعه کرب بلا
حوصله‌دار عصب گوردوم حسرت تیج اب
یادری اولسون اوزن ختق اکبر بو کجه

افراد

بو توزلی قرده قالان حسین یا جو منیب گلوب سفردان اودیان گان روان اودو تعب
اودگوته ایره یج شوب سمدان آل پیمبر قالوب شه عالیه تنها قیبن بودرار زینب
قربچوبرادیم اولوب گورنجه گلمکان استینر آغار رشک تریم روی زرده قان سینر
جهانه اتیر خطاقی ملوب بان ره حسین آچوب یالس کوسیم او تسنیه بایره حسین
تیشمر آغرا بای شاه عالی عجب اگر قیامه تک دردیمی دین زینب

حسین سیر ایدیالی شمر لعین اسیر نی تاپوبو رخنه گوزدن آنما جکرقی نی
وشقه وار جی اوالدیرد عباس پیغمبر تا میلادی که سلادم یاشمیه قرلاسحر
بو قبیله که تسعین ابالی نظر باره قطاری گوصه آینه اچکره ذی تاره
برز اغلاوقجه کوالری ایالی تر تاستر سالاری آه ای تسیم جهانه بارلدر
اسیر خارجی تر بعد ایله‌لاری محن عیان گوره اوچی حسرتله به ره کسکن
سکنیم اولی جی قوبر یحیی نعشی جوا اوله‌ی جهانه زناله تسیم گون آتش انگار اوله‌ی
شرزر و قیعن ای جی تیشنه جکر اد قره تمامی‌یای تسعین بو بانود خلاهر
دشتی ترک امیوگلمش سیم عرایه بو گون گوزدم باشی اوسنیه آتش فراق بو گون
بو قرداون تسنه بوگون اغیبام گرک اد قرر آغار رشک تریم روی زرده خنین جکر
شه تاجها شر ز بار ره وه اغف نیم مرادون اوتسینه بالکه دردبرجار بیم
کیمنه‌ده قو تمیه یلاش مه فرقه کا فر خبارن اوتسنه ادانحیو توکلم رشک لعبر
هنوز اود آتش حسرت دلیمده نوراغرور اد ورر رشک تریم دزنه دازنه ری جانرور
دیارش کیمی ما قم اودته تسنه نه قرر یا حوب گبیک یا شوه سلیم من بعطر
دبر دیم ای امین دراو نیمی پاز نرده فاشر دونوب بوعالمه باخ بانتظر یم قوتش

بنات نعشی کیمی اهل بیت پیغمبر — دالونجه گوزه گلورلر نوار خونین جگر
حسین حسینی سالمش جهانه نار کدر — او قدر قالمیشی نفیر زمانه تربتسر
اودم رسیدی قاتل دلگیر قمیص تک غمدور
لبابی نیا زنگلی گوزینه چیمدلر

ایضا اربعین

سغزدن گلوب لب سالخته قاره — اودمان اهل بیت آه ایچ گوزدن قیلین نظاره
آنان قربان اودن نفسین بوتوزلر نزاره

اوغول گلمشم دردلی جانی زینب بز — ع نیشیم نا بجاله سن سنیز
دونوب گوریشیم گوزیمه قانه سن بیز — بو شوب نار غم بو دل بی قراره

حالا گیلیم چکمیش بو سفرده — بو چار اولمشام سن بیز هر گونه درده
دونوب قالمیشم ویرانه لرده — اودم راه دیم نالو شیل سزاره

سالوب سن تراب قبر زهرا فغانیم — بوشوب چار دیز درده بو خسته جانیم
چکوب زیر پی سن سنیز ای جوانیم — کهی دشت کهی دیر که گوه ره

کسیک باشوی نیز اوسته گوردیم — اوغول ای دیوب آه دریا ایدیردیم

توکوب خون جهتدن ای زرده ویردیم — اوغول آه ایچ گوزدن قیل نظاره بو زاره

بو فریاد ایدن اهل اکبر آتا نه دور — آغلان گوزیاشی گوکی بحر ونه قانه دور
اوغول لطف ایدوب سوزن ویرن آتا نه دور — اوقانه باتان نفلری چک کناره

دو یونجه گوره هاشمی خالی ای در — تیغ تاپا ایکه توقلب مصطفر
چوخ اسیر آگهی قومری ثریا ز — بو سینه آغلیام آنکاره

اوقدر آغلادیم ناله اودی نفخه — اوغول وای سنیسم دز غلادی سوزنی
سس تپه سلح لبان بام سن بلبونلی — گوزدن آچیا پرن اتمه دن بیرداره

هنوز آتش حسرتیم شعله وردور — گوزه ن آنقان گشن آخون جگر دور
سنی اوز خشیان ای در دربرور — اودمان اسیریم دردیمه ایله چاره

بو قبرون اوسته گلسن گهر — اوقدر آغلیم ناله شهزاده اکبر
بو شوب جان ویرسن کیمی گله ای در — دوچار اولمیه ای اکبر دو باره

گجه گوندوز آغلار بو باجه ده اکبر — ایدر آتش آهی آفاقه تاثیر
اوبچاره نی قبرده دیه زاریر
بوحصار لکیزی ای پاره

افراد

سغزدن چهل ایروب کاروان علی اکبر — مزاردن اوپه گلمه به توران علی اکبر
نقصررحمن طی ایروب نولانق یولیران — گلوب زیارته ای ورلاد یان علی اکبر
کینه ناش پیرق فلکیده شمر ونی — حجاب ویره بی خشیم اودم دو یونجه سنی
آنا کیمی اوتوروب آچار دیم باش آغلایم — اوحشر یم گتوروب دردو زجانه نبی
اگرچه چلا ام فرقتونیشام سحر — ولیک دو یاشام ناله دن حسطر
بو گون آقدر گرک آغلا سون اِن لیلا — مزاردن اوتیش اولان روان علی اکبر
مزیادونر اگل ماقبر اوسته یزقرار — باخون گلبیک باشوه سونیم علی اکبر
دیروم ای آتیش آه ازگهی یه چکی — دالونجه گورنه گلورلر غربیق قاولان ای در
دونوب بو سمته نولوردی بوجه آدیه نظاره — لاقرلاقی چان سنیم اوسته یین ره
نه نوع گوزایدوب قدمی کمان حسرت — گوزدوم باشیتو گلوزقان اولوب خجر ره
نغمر بسملم هیچ و تراودن نسیم صره — برآچمادون یوزوی گوره آن لیلا
کهی صبایه کیمی قو نوز لفه یوار ویم — بر اوده تیمیم ای اختر سپهر وفی
هنوز آتش حسرت دلیمده یار زور — آغان بو تهی یتیم دانه وانه بر نازور
سنیه ناله چکن چوخ هوا تموزه سنونی
دلی بردلکیه عیش همیشه نالاندور

وروود اهلحرم بکربلا در روز اربعین

سغزدن عودت ایدوب گلمش آل پیغمبر — حسین زیارتنه گوزلر ننده جو نجگر
دولانه نی گلشن بر بلبل اوز گلین تاپه ی — قباقجه گلدی خانم زینب الم پرور
دو شنده گوزلری اول آتی کوشتلی قبره — دیه حسین دیه ری که بانه ی آه کوگر
دولانه ی دوره سین اوچ دفعه بشبل پروانه — یوزیی قبره قوبوب سویله دی بی دور
سغزدن عودت ایدوب گلمشم عزا ایدوبان — سنی زیارت ایدیم سن ایسیر اردو گدر
گیله نه قویمیادیلار حسرتم قالوب دلیده — خبار ن اوسته حسین آغلیام من مصطفر
ولی چوخ آغلام سن آغلاماغه نیز — صباحی کیمی کیمی شتمی تا ایلیجه سحر
سکینه هر دم ایدیدی فغان واابتا — اونون او آتش آهی دل دیری نیزر
او قدر آغلادی که ای درداس خرابه کخبنده — دلینه ناله چو فی بردی جان اوغم اوزر

سرشک دیده دولکری قانه دو نمر دی
شرار ناله سی آهم لندی علیله اکبر
زبانحال جناب لیلا درره ی قبر جناب علی اکبر علیه السلام در روز اربعین

بو نورلی قبره وه آتان علی اکبر　　گلوب سفردن آتان بر اویان علی اکبر

زبسکه جور و جفا چکمشم فراقوڭدا　　اولوب اوقات سرورم کمان علی اکبر

دو یوبجه قویا دیار آغلاسون آناڭ آتان　　گلنده قتلگهه کوفیان علی اکبر

او حسرتون شرری اولدی شعله ور والده　　یانار او آتشده جسم و جان علی اکبر

بو گون او قدر گرک آغلاسون آناڭ لیلا　　مزارون اوسته اولا قان روان علی اکبر

منی اسیر ایلوب شامه گوندرن سن سن　　سن ایتمه سن آنانی باغری قان علی اکبر

دمشقه گتمز ایدیم کاروان هرگز　　گر اولماسیدی باشون بان علی اکبر

نقدر ناله چکوب ناقه اوسته آغلار ایدیم　　بو نمسه ایله نظر ای جوان علی اکبر

اوقان خضاب ایلین زلفلرون کناچکوب　　او خال هاشمی ویران علی اکبر

ندیم که لطفله گویر حیادن نوری　　نظاره قیلسون آنان جهان علی اکبر

یادونده ساخلا اغول کوفه دن چیخیشی　　آنا نه اولمادون هیچ همزبان علی اکبر

نوا ایتسین اشیه ویرجه باغادن گوبرسن　　آنان دالونجه گلور حوخجگان علی اکبر

شرار ناله دگیری گلدون آفاقه　　او قدر قالمدی باتسون جهان علی اکبر

غریب دور ادنا لطف اوزیله ایت نظر

ایده گوشن آرا آتشیان علی اکبر

زبانحال فاطمه عروس در بالای قبر جناب قاسم در در زمین

سنسز عم اوغلی درد یله من جانه گلمشم　　لطف ایت بو مرقد ضیوه ازره گلمشم

بلدیم بو گون شراره چکوب نار درد و غم　　یانماقلیغه او آتشه پروانه گلمشم

باران کیمی عم اوغلی گوز یده سرشک غم　　سوندرمکه او آتش هجرانه گلمشم

شامه گیدنده عهده وفا ایلمه دیم　　بو قبرون اوسته ایمدی اوسمانه گلمشم

نور تو نیمشری زرده گوردیم کسیک باشون　　شانه ورام او زلف پریشانه گلمشم

آسان دگل ایر ایلک ای تشنه جان ویرن　　چوخ جان ویروب بودر که جانانه گلمشم

بو گوز یاشیمله ای سسته قربان عمو قزی　　سو ویرکه همان لب عطشانه گلمشم

جان ویره یم فلک نه قدر ایلدی جفا　　قربان اولام سنون کیمی قربانه گلمشم

خار و حهاسی عزیمی قان ایتدی شان ین

عودت قیلوب عسم اوغلی گلستانه گلمشم

اول عهددن که منصب دگیره لگم　　شام سحر وه هرازه تمک اقفا گلمشم

زبانحال مادر جناب قاسم علیه السلام

سفردن عودت ایدوب المصطفی قاسم　　بو قبرون اوسته آنا ناز ایدن نوا قاسم

نولا باخوب گوره سن محنت فراقوڭدا　　نجه گلماه دونوب قابت رسا قاسم

او قدر تیر جفا سینمه دگوب سنسز　　دونوب سرشک تر اتقاره بر بلا قاسم

جنازه ون اوسته اوغول آغلادیم ایام ناله　　گلنده قتلگهه شمر بیحیا قاسم

آنا کمی او تورور قبرون اوسته آغلادیم　　بو حسرت ایتدی منی درده مبتلا قاسم

اگرچه آغلادیم سن جنازه ون اوسته ده وی　　چوخ آغلادوب آنادی چوخ بو فا قاسم

دمشقه گتمز ایدیم سنسیز آرتیوب هرگز　　گر اولماسیدی باشون زینب حیا قاسم

گر چخوبه دو یاده آنان دالونجه شامه کیمی　　خزان مبلی تمک ایتدیم آه و وا قاسم

دیردیم ای نازنین جهیز ایلمی شامه چخن　　بو نمسه ایله نظر جان مجتبی قاسم

سنون مرضیوم ای قان ایان الوگونده یاشی　　دونوب مرضیوه باغ سوینه بر دوا قاسم

ندیم که لطفه گیوب برجه باغادن نوزیه　　نقدر ناله چکوب ایلدیم صدا قاسم

آنان کیمی ایله دون باتونده وگیری　　هزاره چمن دشت کربلا قاسم

زبانحال ام کلثوم بالای قبر جناب ابا الفضل در در زمین

القان ایدن سنی شمی هجرانی قرداشیم　　سوتمک آخان فراتقه قانی قرداشیم

سندن منی آیردی فلک قلدی مبتلا　　بردره که تاپاوی ارمانی قرداشیم

روم و فرنک اسیری کیمی شمر دون بزه　　ویردی گلان دمشقده ویرانی قرداشیم

تیر جفا یه تتدی سپر چرخ بیوفا　　سن سنیز گوروب بو جوهر نالانی قرداشیم

بو قبرون اوسته شره کیمی دردیمی دیسم　　تیمز تمامه بو خنده که اتمامی قرداشیم

شامه گیدنده قویما بلالار سوبن بن　　سالسون جهانه ناله و فغانی قرداشیم

چکمه ی شراره ودله دن باخ حسرتیم　　یاندیردی شامه تمک تن بیجانی قرداشیم

ایدی سفردن عودت ایدوب گلمشم بو گون　　شوط ایلیم بو تربت جانانی قرداشیم

فریاد ایدیم گلی ساررالان عندلیب تک　　آهم شراری تک یاندیرانی قرداشیم

دلگیره بضیب ایله من تک زنان نون

چو خندریده او بی گسون عصیانی قرداشیم

از زبان فاطمه عروس روز اربعین

عمه گوزوم شبندن بو دشت کربلا دور
سویله انام لیلایه گوسترآه و واویلا دور
بو وادی بلادور
بو کعبهٔ وفا دور

عمه بادهٔ صبا ده وار روح گوی دلبر
عمه او دور که زخم نانه کهربا دور
هم بوی نافهٔ اکبر
بو ریگان بلادور

عمه عمه نظر قیل بو چوله ده گیسو آپاریش
هجر غنیده بو روح سنیم بشه ان باشی بلادور
زلفی قانه بلنمیش
دل درد ه مبتلادور

آثار عدن عمه بو چوله باباًم اویش
جانیمه لرزه دوشمش آثار غوغا دور
فاطمه یتیم اولمیش
بیلکه نه ماجرا دور

بو یرده نعش قاسم عمه قانه بویانمیش
او دور که بو عرصه کاری بو عمه لودور
طوی حجله سی تالانمیش
هم زار بی نوا دور

بو یرده شمر ملعون نباجه جه یرکورش
بو یرده آل حیدر بی یاور ناوادور
باشیمه قیچی ورمیش
هم درد بی دوادور

بو یرده آرزی دوشمش سنه فروزنیم اکبر
عمه عمه نقیم آیت برجای تنفیادور
کوکلوم اوندن چوخ آچیر
هم وادی جفا دور

بو یرده آه اکبر طلبیقه قانه دوشمش
قدری کفانه دوشمش
دینه نقیعین جراده دوش برطلادور
بیچاره باچرادور

ایضا روز اربعین

کنه آثار کدر ولده پر اختر گورونور
چشمه عمه بو کون واقعه دیگر گورونور

غیری زیرنی بو چوچ فوخولی بیربادیه دور
با خیرام عمه بو صحرا دیه بن باده دور

عمه باخ باد صباسی بچه پر ریحه دور
اثر رایحه طرهٔ اکبر گوره گونز دور

لرزه سنده ن دلیمون دشت بلا دوزبرین
وار هوا سنده عجب رایحه نافهٔ چین

او لما کربلا روضهٔ جنت ده یقین
داشلاری لعل صفت خاکی عنبر گورونور

قیل نظر عمه گور عمه بچه ناله دور
شرر ناله سی ساش نجم آفاقه شرر

کهی عباس دیر گاه علی اکبر
لب لب جنت قراکوز یاشی احمر گورونور

بو دیار رایحه سی هامه غم کلدیه
قارلشوب خون جگر بوردا ساکندیه

با خیرام آغیه ولده کلمن غمزیمه
مرقد پاک ره قبر برادر گورونور

کمر رحم تیمی ایسه بو چوله ده آغلان کوزیاشیمه
حسرت تیغه ی لبی بورد اعلی قرداشیمه

یورده سیلی ورا ان قیجی بالی باشیمه
اثر شیشه سنان شمر با خنجر گورونور

عمه کل باتیه تا ناقه دان ایندیریمی تن
پا پیاده گیدیم اول مخضر جانانه سن

قیل نظر عمه ایا غرقه در ییحزن
دامن کوی حسین زاده حیدر گورونور

سو یله گلثومه فغان ایله چو بلبل سنده
ای قالان سن کیمی بی غنچه ای گل گلشنده

اول ساباده سن اولوم تا که پیاده منده
دجله علقمه ده خون غضنفر گورونور

سویله لیلا یه غزال ابیپی صحرا ده یوان
شور مین ایره جانانه ویران ایلیسون

ائشیده و بادهٔ صبا عطرینی گازاین بیون
بوی گیسوی علی شبه پیمبر گورونور

بو اوصحرا ده یانوب آتش غمده بیریم
باخشوب قانه شهزادهٔ گلگون کفنیم

نظر ایدن گیده تی قاسم ابن الحسنیم
باخ بو سینه ده اونون داغی سرابر گورونور

عمه لطفیله بو بو حجت ناقه نظر
نه کتوروی شبه دشت بلا گیر

نه فضا دور خیرام فکر ایدیگه ایر
صف اعدادن دوروب اصغری ادبرگورنور

ها می مشیاره گله قاسم عون جعفر
عموم عباس هانی شبه پیغمبر

فکر ایدینه بابامی گوزدن آخان خون جگر
ناوک حرمله هم خنجر اصغر گورونور

کتوروب دلگیر بچاره نی دروده محنت
عمری اتمامه یتیه قور خورام نزع نوبت

چکمیه باریه دشتنه سمت قیامت
اوددا باهر قیچه غمین زار جگر گورنور

ایضا منه
گوکلوم قانه سی عمه کنه ویران گورنور
دور اشکیم گوزیمه دانه مرجان گورونور

ز سبب اولدی دروب کیمیتری بو ارضیه بسر
مثل بلبل نیه نالان دو تام عالمیه بسر

کربلایه یتیشوب عمه نگرق فله بسر
هر کسه بن با خیرام دیده گریان گورونور

بو گلشنده که بر ربط فرز سنبل یوخ
قرالوب یریری نخیم کیمی غمه گل یوخ

هر طرف بن خیرام ناله ایچن بلبل یوخ
غنچه تریزینه خار مغیلان گورونور

بو او صحرا در رکن رسته آچیر در ترتیمه
آل پیغمبر اولوب بوردا گرفتار بلا

صیف کر بلا بو ردا دوشوب چاپ غمه
عمه با قرقچه بو چول چشمه زنیدان گورونور

عمه با قرقچه بو صحرایه بیا فرجان ای
باخیرام گو بیرم او ل اکبر گلگون کفنی

او قیان تغری کیمی لیلی چاپ یکجه ی
اپرانتنه ای قسمه چشمه سپهان گورونور

لطف ایلی عمه دو بر جرقه اق دیریوزیمه
گور نچه بو گلو ق قانقوز شکیم یوزیمه

گور سوز ره کومه کوی کوردارد گوزیمه
لیلی بخت قرار ای چاپ گریبان گورونور

کعبه مهر وفادن گورونور عمه اثر
گور ستور آفیه ده چرخ کج آثار کدر

وادی ماریه اوردو ردی صبا خبر
قرداشیم زین العبا در دنیه درمان گورونور

زرنگاه ایکیه با خانه دگور ردوم فکر ابه من
قرملارا دننه رشوب سیمتیشر الکی ایره ای

سن کیمی سنده باغ انغرقه زاری محن / قتلگهده ای حسین قانیله غلطان کوردزر
دسترس ریزه خیرات قه ... تم / قان قوجغنه چوب ... یه مارییه
دی لبشیر سر ... اودلی فریاد ... / بوسسم کریه دم ناله ودن فغان کوردزر
عمه جان لطف ایده قیبی جانب ... یه نظر / نجه دفعه کلوب کوزدن روغول وای یوللر
زز قالوب ... لسون اونو ... / کوزنایشه خنن کیدر ناله سی نوران کوردز
قاتمرن والکر عمه ... نالهء دل / کمی فرقتده نجه ناله زیرر بر جیبد
صحن ... خوب کوز ... بیر غنچه / اوبر چلکه کیه نغمه ... کمی نالان کوردزر
دادیه یت یتیم النعمه فریاد رسیم / لرز آشوب لون جسمه بو ناله نسیم
اقور قالما دی غم ... نقسیم / بو نجه وصله وکیم محنت وهجران کوردزه
ناله قیدی ... دلکیر کرفتار ... / ناله دن اوزکه ها نی یوخه ... دکر
یا ... لار ... حسین اولسلر
هر طرف ... چشمه عصیان کوردزر

زبانحال حضرت فاطمهٔ صغرا علیها السلام

جده دیدیله تربه / قفله کربلا کلور // بابام حسینله عموم / فرزند مرتضی کلور
اولاد مصطفی کلور / بودرد ایله دوا کلور
الحمد عزیزه / فاطمه بخت قرا // بو اقربا سرجانیمه / همرا روا قربا کلور
صغرای زار مبتلا / بوقلبمه صفا کلور
جده اتایه دوکتور / سال محرم ... بن // چونکه بو کون بنیمه / اکبر لقا کلور
باخ دیده جسودی سن / بابر یوج وفا کلور
دور جده کوز ... رقیب ... / عمه لریم بنیم کلور // دلدان ... آغلا ... / چشمه خون بکا کلور
باجی لریم بنم کلور / زبانیمه نوا کلور
کرکلسه اکبرم بنیم / اول دلربای حسین // اندر میان بحر غم / ایچده ناخدا کلور
بوفلک حسینه ... / ذرع غم بلا کلور
خنج تیربون کلسه اریمه / ایچده قبیل ... بن // چوخ دقتیمه ... قوللاق / کوبیچ ... کلور
مژده کتور ... بن / باکه نه ماجرا کلور
فاطمه کوردی کهان / سالدی ارا شور ونوا // کوردی بنات فاطمه / قاسمی دوداکلور
محشر کوزه ی ... / جمله ... کلور
اودوره که دلکیرون / دوشوب یار کیدر قرار // قبرندن ابدی ادوتون / شام وسحر ...
قان ... کرطه زنه / افغان آه وا کلور

ایضا منه

کوردی بشیر ... / ... کلور // آه ... / کوزلری ... کلور
بو ... عزاداری ... / ... // یوز ... / ناله ... بزد
سو ... / اهل ... مصطفی // ... / ... کلور
آتش ظلمن ... / ... // ... تشنه جان ... / وام ... جبع
صرصر ظلمن ... / ... // قاسم ... / زینب ... کلور
کربلا ده ظلمن ... / صغرا ... // قرداشی ... مصطفی / تیغ ...
قاسم ... / آتش ظلمن ... // فاطمه ... / فاطمه ... کلور
قالدی ظلمی ... / شمر ... // کسدی ... / ... قوم ...
وردی ... صغره / ... // ایدی ... / ... پسر کلور
خنجر ... / ... غضنفری // با ... / زینب زار ...
باریدن ... / ... // کوزیاشی ... قانی / ناله سی ... کلور
کلمرحبا کوتدی / شمر ... // اولدی ... / ... حسین سینه سی
کنج خرابه ده ... / جان ... // زینب ... / کوزیاشی ... کلور
کسدی حسین ... / شمر ... // اولدی ... ظلمن / آل ...

قالدی ... / اول ... مرتضی // عصر ... / ... کلور
دشت ... / ... // ... / ... قلم
جسمی ... / ... شعله ... غم // دلده ... / ... کلور
... / ... // قرداشی ... / ...
اولدی ... / کسدی ... // ایدی ... / ... کلور
اولدی علی ... / ... // کتدی ... / ...
ناله ... / ... // ... / ... کلور
زلفی ... / ... // آزه ... / ...
لطفه ... / ... درم // کوزنه ... / ... کلور
فاطمه ... / زرزرد در برر // بر ... / ...
... قرنون ...
ایدیه ... حسین ... کلور

... کربلا ... / الینه قه ...
... / ... آه ...

ترابه چکدی که زار و زمین تا به سما   ره تیره علقمه نورین ایدی بو بوعی نزد
دراسی بزینه نون اچ تا م اولوان اگاه   کلور رکوشهی بولون کاه وادن نجت
بوکون بو شهر کلور آل کسی سعنیسر   سرشک تربنه کورکرینه جون مهر
کلور بزینه زینب حاتم برادر سیز   او نیله لیل کلور شهراله اکبر نز
اوکون آه ای دنیا رنا دهر غم   اوکون بزینه کلمکی بو حسرت سیتم
حسین فاطمه نون فلک حسین حق اولدی   سرشک تربنه کورلرینه قان اچه لدی
توکوب بونزنیه عذر ظلمی قولور یاشینی   کسوب او اوره بدن شمر بحیا باشینی
اوکون که تربه ده ظلم کینه قوردی آتش   ن علقمه ده ویردی تشنه لبی جابش
زبسکه حسینه کمشدی ناوک و خنجر   اودمی کیمی هر تحمشدی پرده شن کیر
او دم رحیمی کلوردیمی شربنه لان   کورننده قوبایی و لیه نا له دیفان
الا بزینه نون ایچ خیال سعنیسر   کلور بزینه کبیر بوکون فزسحر
دیا رمار بزینه ده اولمقدبوب فتح فخر   سکینه شه کلیه ویحب عز ادوب جم اکبر
کسیله سی بریده ده قیسم حسن باشی   مبشر قتلنه قان ویدی تشنه قرداشی

قالوبدی ایدی اوغول نز بز بر مصطفی   کلوبزینه لاکن کوزنینه جوان جگر
او کون که اولدی علی شاه زینب نوب جبر   دکروی زینب ایونیا بازی صب
ح نوب جرانه نورین غرقی قانلره اولدی در   دردی زینه امین جان اوغول عل اکبر
نولور ربطه کلوب بر قیمه بو تمامه نظر   ابا کورم باشی قانه دوزلرمان ادر
سحاب زلف اوغلان اوغول اتمه بر بوره پچه   کنار حلکیب یوزوی حلبه کوردم بچه
هنوز تمیز شیم من دونکه زلف ره   اوغول قسم یوزوی لمل قصر رکناره
اوقان دولان یوزی آه قیپی تیغ   دالو که کوزنه کلوب جیو ایزمان لیلا
نجه خلکانه ره ننوب کوررب تونی بیت در   غم فراق من ای شبیه پیغمبر
دلوبر و بازی بی هجران ایلکان   کوردم باشی تو کولو رروی رزده مرجان
نه قدر تیز دی مردا قی قان اولان لیلا   جوابه وهر بی اوال خسته بهر لا

د دوهری ولکین یاره کوز باشی قانه
کوزنی درتری دانه دانه مرجانه

بالای نعش جناب ابا الفضل علیه السلام

دورای حسین ابن حیدری عرقان قرداش — ویرن فراتک کنارینده تشنه جان قرداش

دورای ستاره‌دن افزون یاری سینه‌دن — آخان فرات صفت قانی یارالاردان قرداش

دورای بودشت‌ده تقانی آل عمر — سوا اوسته قوللاری قتی سالان قرداش

نه یاتمیسان دور آیا محنت فزا فقده — نبات فاطمه‌نی دربدر قویان قرداش

اوقدر قان توکولوب‌دور اولوب‌دور چیخمون — کنار علقمه‌نون رنگی ارغوان قرداش

چراغ اوقاندو گوزومون گوز غم فزا قونده — قالوب نه حالیله بو کلثوم ناتوان قرداش

داغلدی چوللره چخ مبتلان ها حرم — چو اسدی صرصر غم سولدی گلستان قرداش

توکولدی یرلره گلشنده سنبل و سوسن — چو بیر یرا اوسن اسوب صرصر خزان قرداش

گهی قرا یطرف قتلگاهه گه گیده ریم — فغان آچارام نالیه زبان قرداش

غریب و دربدر و دراینکس و تنها — ندیم چاره قلیم سویله مهربان قرداش

شرار غصه و یاخدی خیمه گاهیمیزی — نبات فاطمیه بوح داغی مکان قرداش

عده و حاستی اولوب صبر و تاب طاقتیمی — سنون فراقون ایدوب قد خمی کمان قرداش

گوز آچ بوحالیمه باخ غشون اوسته گیو تورکر — بهار بارشی تک چشم خونفشان قرداش

نه قدر من خسته بیمارم گورمیرم جرآتسدن
بو گل منده اتا الفضلدن قان قرداش
بو یاره لر که دکوب بدنیمه یارادی تیر
قلیچ یاراسی دو خنجر و سنان قرداش
سنان و تیغ علنوح بیراتوب سکه دکوب
فرات چشمه کیمی قان اولوب روان قرداش
گوزه آج تکلمه کل اجی اوصنده گیدین
یزیدیه مجلسنه باشی ارمغان قرداش
جدا جالینده قویوب همتاندن الدن
یتیم اوش قلا کلثوم یه یامان قرداش
وداع ایچون یانوه گلمشم سنه داش
گیده یر دشقه طرف با تمه کاروان قرداش
اگر قیامته دین عسیرلم و اگجه نوبه
شبانه روز ایدرم ادرم کیمی فغان قرداش
برات لطف الهی دیگر چو عصیانی گره صدور
جزاده اولیسه باشمی خونچکان قرداش

نامه از زبان حضرت امام رضا علیه السلام

گل ای توجشمه ریمون معصومه
اولان غریب خراسان رضا سنی معصومه
غریب بیکس و تنها بادیه یوجهدی کر
گوزوم باشیله گول آچه واسی معصومه
اوقدر قالمدی اولسون بو زورق جسیم
نهنگ بحر بلا مبتلاسی معصومه
ستمه بو فلکون سینه آن آرلا گوزمن
گلوبدو باشمه بو زمین بلاسی معصومه

دیار طوسده واریخه یچ جوان آنیسی
برآیری صورتینی باجیسی معصومه
جگرلریمی ایدوب پاره پاره هولوندن
دیار طوسده زهر جفاسی معصومه
یو یومی گورلمه مشکل گلم مدینه مین
که عمرمیون تشوب انتهاسی معصومه
فغانمن نالمن الیمن اغتسلانوب قیمده
اوراحلابان گوزه زوین من قیچ ای معصومه
جگر یارالی کوگل داغلی حسرت فرقت
اولوبدو گوزلری قالن بکاسی معصومه
گراعلاسن منه شوریله وخشانوبعر میه
یانینده اولمیان ای قرباسی معصومه
صبا مدینیه گیت و خبر ابا ججم گرن
یانینده اولماسا قرداش قرداسی معصومه
یاد فلاشوبدو اولم سولیه و علیمه گلسون
گیسلدی مرغ دلیمون انوسی معصومه
اوتور مدینه ده سمت عراقه ایمه استغفر
که یوخدی گردش چرخون وفاسی معصومه
ایدوبدی باغریمی قان آه ودنی لکرون
کسن همین عفوامه اولسون جزاسی معصومه

فارسی و عربی

هذا علی الحسین علیه السلام مستشند
الجا الوری انبه علی افی و الفضل احمد

اکبر عمی قربنی امید گل ان
گلدی دالنجه رزمه رزمه زنجه بازغران
فلما ادنی فی الحبة الموت و خمنه
قد اشتد حزنا ثم ناداء بحسنه
گوردی عزیق جبه جان ولمش اکبری
حسرتنه آه چکدی آخوب دیده تری
علی یا علی بن البنا یا ترکتنی
و یا دربت فی اعتبار بحولا حبه
ترک امیدون منی عجب ای آتشین جان
جدیم حضورینه تیش یا تنوری دیده سن
بنی علی الدنیا بعدک العفا
وها انا منها دا حل بعد المحنه
سندن صورجهان حسین قالماق استمز
بیر لحظه دن یاره دن تصین توطن ایلمز
دوندردی قانه گوزیاشی قانلو پیکرون
اکبر او غول عجب مشوق قانه تلرون
عنقا کیمی ایروتسه اچیب پر بو کلبدن
لوح یاره سی بو چمده چوخدو ستاره دن
بنی فان لاقیت جدی فقل له
ایا جدنا صرنا قتیل الرعته
جدیم حضورینه تیش دیه فغان
سویله بزی حاله سالوب کوربه گوفیان
اولدردی بزلری سوکه اتیت قتیلم
شهزاده ام ولیک عرب فتیم
حسین بستعی لاعقد جبهر
من القوم ما النفوس الزکیه

سوالستدی یانین او سوزون عباینه
رحم ایتمدی بیرلیسی حسینون او حالنه
وضیعک لا یستقی و لکن دمته
افاضت له یا جد عین السکینه
سو ویردی عده واو سولان غنچه لیلره
لاگن سکینه گوزیاشی سو ویردی صغره
دوندردی ایک دیده ویلکیری قان ایدوب
ای دی حسین غنچتی قدین گلدان ایدوب

از زبان جناب سکینه علیها السلام

گوروم منیم کیمی یاریب بزیدی خوار اولسون
جراگونده اوی خوار و بزیشار اولسون
منیم بوگوز یاشمی قانه دوندرن ظالم
شرار قهر خدایه گوره ادوچار اولسون
ستمه گوز یاشی آخسون فرات وای دجله تک
سکینه حالی کیمی زار و پرشرار اولسون
او قدر غمده گو گلوم بابام فراقینده
واحی چلمار اگر گونده یوز بهار اولسون
منی بو درده فلک مبتلا ایده ده گر
گوزدمده قانلو باشیم دلده غم هزار اولسون
نجه روا دو و شتقون خراب سده فلکی
شبانه روز منیم کاریم آه زار اولسون
هانی یازه ده نوح یا ظلم اعدادن
سن استم زده تک قلبی داغدار اولسون

نوله بو سویله فلک قرداشم علی اکبر   نوغملو کونده منه یار و غمخوار اولسون
نولایدی بیک اجل قصدینه ایدیب کلیدی   نوخطر کوزیمه خشم اخطار اولسون
نه ظلمدر بو که صحرا د جور اعدایه   من تیم کمی کوریدم شکار اولسون
مدینه دن چیقالی کورمدیم بو آنه قدر   خلاص ایده منی غم سیل نهار اولسون
منی تیم ایلدی آتش دکلدی اعدایه   اسیر و یردی کوردم زوره گرفتار اولسون
منی چاوله لالالی کوردم یارب   ایکی جهانده ونون اچ قیهر زار اولسون
نکر یا زونده وقضا بو نکته مضطر   خرابه ایچره کرک زار و دلفکار اولسون

کلنده محشره دکرزار چاره
دوباره قوبدوندون چشمی اشکبار اولسون

زبانحال جناب سکینه علیها السلام ارام نعش جناب علی اکبر اوزرنده

من ایا دارم کش شهیر اکبرم   ایچی آتش من اکبری سندن ایتیرم
کتیش قبلاه کتوره بو سکینه یه   شیون ایسی قولاده کلوز سندن ایتیرم
اهل الهدی عمو ایسن اکبر ایتیم منیم   یالقوز کیده بهالی بی تاب و مضطرم

عشیر ایلمو بو خیمه ده سوکورودان صغیرم   سو آلماق کیده ده بو شبیه پیرم
چرخ قورخورادم شیهدا یلراعلومی منیم   دورکیت و الیجه کوردن قتیلی حیدرم
کلسون کیم آوار قبر ترینم   کلسون کوزدم باشی کیمی تقا زیلرم
کیس اروان حسین ایمدی تقین من   ال و مسوندن ایمدی علی بیر کوتوررم
دشت بلا چادرحی شوردن شین   قانی رسمیایه کلمدی کیم ابکه کتررم
دلکیرادن آه دادسه سعی لرزن جانیمه   اکبر دیر که منی یانوب نبله ایدرم

یا خواز منی شرارتی و شت ایلیه
بو نوحه خوانی اکبر محشره سویلرم

از زبان جناب ام لیلا در جناب مسلم علیه السلام

قفلی حاجیلی کوزیاشیم زنوب قانه   کوردم نولوده نی یار الیمدی دیلانه
دل سیر قدمی محنت کلمه نه سیرروی   در سرکشی جسم دانه دانه مرجانه
کوردم بوایش زیاده ن ابو حیلاب اولسون   کیم بیر رحم ایلمز بو ابسیر زنر زنه
تیم لیک غمی ایلا اهرودو کوردنم   کوردمهرچی رادلا یاریب شرا ازانه

جدال اتکه ادیب مسلون قربلا قتلند   اوقرار غم تیشو بورار بو جسمم بی جانه
شراره هجر چکوب شعله دلی بو جسمیم   یا یادرزن شراره شی پروانه
من غلیانه هرار حزین قبله شسم مهربانه   ویرارار بجیه شرار بو دل پاره نه
اوچار قلبی عجب سیر هر چاره ییر درده   حجره یه منی خبری نار بحلانه
کلار فلاص ایدای بیر تی میتم لری   ستمیدی قول زینه کاش بانیزنه
یوز ای جسلام صحن حصر ناصم هرکز   نکاکیت ایلمرم اول اهل ایسجانه
بو جبش خانه ده ازبسکه غم تبوب کوکلوم   اودیر رخ لبه جکر زار بی کیبانه
اولوبره کوزیاشم همدم بس بر نالیه   آچوب قاپو بری کلمز یا ربکانه
دسته غنچه برزی چرخ حسن دو قلتون   ده چاره قلبی عجب بی رحوره دزنه
قلیم نه چاره اولایدی نیمه یا کشش آنام   ویره یدی بلکه تسلی بو داره دفنه
زیخت دله جواری ایمز زاد   نه ار و ادنه ویر ارغمه لب ناله نه

او لانرار رحرزادی قتیب تیغ حف
شفاعت ایلیه نو ذکر غرق عصیانه
دلفیث ورده کربلا

کوزیمه قاطوباشم دلده غم جراحی دار   ازغم کوکلدان آلوبرتاب رقتی وار
زبسکه غمه چکوب التقادن اولان کوکلوم   سکینه دن قفا آلدن الدی هر بره زارچی دار
چکینده له کوزیمدن آتش جکرق نی   تیم لیاب غمون سنه ده چرخ علای دار
کلور قولاقمه دشتی سه بیر دلار   بو بیر بلاچوله غمه چوخ شباهتی دار
تیم اولماتیه کوزده بوسر کشت ایله حسم   بو یکی کیموب زدن کموی نشاط دار
چکوب کنسه دست کتسه ای کربلا منی   هر بو چرخ کجون تسبه بر عید اوداد
سن بلانکی نقصه بو دیه چرخ بو قلمون   نه وطنی کورشه ردا غمه چوخ هرنی دار
باجانرار کو کلمه سیر علاقه بیت غمی دار   اهر حسلا تسوزدان امین قیامتی دار
نازنینم کیمی دنیاده زار و بخت قرار   که با محنت و غمدان خبیره قامتی دار
زنانه ایچره کیمدن لغ ز بونده ن   جفا کوروب بو قدر من کیمی شکایتی دار
اکر دکی بو بیر ادن بیمی داوی محنت   نن لبس غمه حجه دشت و ابلای دار
مدینه دن چیقالی غم بیزار و بیاد ابر دم   کیم غمسیه منیم کو کلمدن رقتی دار
مدینه ایچره قالیو کورکی ابو دردو غمی   اوفاطمه یا جمون بختسون سعادتی دار

دیار تربه‌ده قصد ایلدکلری سانما آرام | درون سینه‌ده درّ ترابتی وار

کرارتیسین ازریه بو درده مجنون | بو منوال ایله جوابن کورنه چوخ نصیحتی وار

درسنه‌دن آیره بلالی کیم لیسو بوردده عم زن | بو منوال ایله جوابن کورنه چوخ نصیحتی وار

اکر تیشه باجی ادن ادن فصاله ایلیم | نصوره عرض ایدرم دردی بیوك حکایتی وار

هنوز کربلا ایله تمیش با تمه | کلوبده چرخ کجنبن هر قدر ایرار ایره دوار

کرار الم بوسفره‌ده قهقاب‌سنه زن | یقین ایدیه رسیم نختبون عادتی وار

بر آدری صور من چکنه چوخ آن زیستی | باجی بو مجنون جمیریم نهایتی وار

کرک اولیه خوف جراده دکلدن | الیشه چوکنه سقردن اوتون بر آیتی وار

آکوب برات شفاعت شفیع محشردن

فضولی ایله روا ولمه هر نه خجالتی وار

از زبان جناب السید العلی اکبر علیه السلام

بنه قصاید طرف رحمتی اوغلم | بلالیه‌دن بوقضا کتمه آتش اب اوغلم

توقف ایلمه بزار ای شیشه بیغمبر | بوقرار و لکوه رتیمه اضطراب اوغلم

جوب بوتمنه توانوز قیمین نظر عم اکبر | زمان وادیحه کلور کورنه ولکاب اوغلوم

او قرار بلمادی ناخ کثرت ملامیدن | فغان آه تیم ایدیه‌ای یلی خراب اوغلم

نه قرار تیه نشاط خرج بوف دوره رم | دل فراقه‌ها نبیخ ردلرباب اوغلم

ولیته بودو نشو دن رحم بوضمیر ذرّه قدر | ایرآه ر نظر دیقانه تن خضاب اوغلوم

روز دی ایکه کس اشتر بشار ای شن | زمان وارلحه کله شانه نقاب اوغلم

نولور ربطه کلوب بو حالم چکین آه داد | تحمل ایله دیلر چه دیر جواب اوغلوم

غمه ایلسه کمی دلیر دلم پرور
کوزین بالیه ایررن کوزیشین شراب اوغلم

ایضاً منه

توقف ایلمه لا عبث فغان اوغلم | دو دیان کوزردم یتیمه ان اوغلم

سنی فراقه دایلیت دل خسته | بو بخت قره زمانیزه نه توران اوغلم

تحمل ایله بو لطف ارزو ایدن رخ | و الوایجه کوزرنه کلوب قوزنیه جهان اوغلم

دیان اوکرز قالد ان دو زنجیر کیز اودم | فنر اداد کاسه بو چشم جوکشان اوغلم

ترحم ایله عم آتش فراقدن بزه — روا دکلمی یانوب بی‌نوا زار اولدیغم

اوقدر قلمادی باغ آتش فغاندن — زبانه شعله چکوب یانسون آسمان اولدیغم

قلار نه چاره سوکه غنچه‌یان بی‌جپ نه — زنسه کلشنه ابس صرصر خزان اولدیغم

نه چاره قیلسون عم بو دلایکین ها در — کورنه بشون اولمز ابن ستان اولدیغم

عمونه دلکیرک چرینده صفت

ازقدر ناله چکوب تا درونی اولدیغم

ردیف نه

فرار اولدوم سنه اصبوریمی اولدوغول — توان قلبسین عم صبری حسنه اولدوغول

دیه فراق نوزین قوبارام عم کیدیرسین — یا نمایی ضیویی ورحمی سنک اوزرکه یار اولدوغول

سن قلبکی نفعیه بوغمی رو ارکو رسه — آنها شرابت ترکیم روی ارادهٔ حرام اولدغول

بو حضور وطاقت دل حی عزیز ارزره — دیه فراق بوزین دیه عکرار اولدوغول

عم لاکاوره کی طاقت دیلمز هرکز — کوره قدیم اوتسه بشوب جسمنی بی‌اثر اولدوغول

آه آن رضا دکو نه زلفره طوزدزن — نه که اگر قانه بات نیلر اولدوغول

توکلیه قانو کیمی کتمه قورخیرم بر باغ — دوروب قبله روشون الله خنجر اولدوغول

کیدیرسن ای یه کیمی ریاشوی سینه قوی — بوزرون دوبیه کوروم ای توتون یار اولدوغول

تقصیر خسنه ایدی یا سینه‌دن آتش ان — ح باره وصلتون اولنا نه بلیر اولدوغول

دیه یوفا آنام هر دیاره کیتسین اکر — دلوکه‌به ساکیمی کلسم برابر اولدوغول

حبه ادار جنبه بان کورسه کوزیرکم — دیار شاه کیمی نقاب سجده اولدوغول

شفاعت امید اولو دیه غیر عصیانه

اولانمرزاز رحم اراهی شفیع محشر اولدوغول

الفیته رباعی جناب سیلا علیها السلام

بو قانه کوزیا شیمه رحم قیلی جوانیم اولدوغول — حیچ سینه‌یه تقصیر کیتسن ریمی جانیم ع

کن اگمه کوزه‌دن اولوزیته اولدوغول — فرار اولدی سنه بو جسم ناتوانیم ع

رسیدارس ارور گلشن بوسن — کیم نه اوور که دارحی ضربه کجانیم ع

درون خنجر کیمی لطف ایروی یاننده اولور — یا شه قوی سینه برججه یانیم ع

آلوب بو جانی غم سمت کربلایه زار آن — یاقار جهانی تفتن آتش فغانیم ع
بو زلف و کاکلین برینی قریب اگر — جهانه آتش اولور بو ناله نهانیم ع
کلوب بجه کبه یکین یوزونی بر ده کوررم — صو باره گوزلریمه عاشق چشمه حیوانیم ع
توفان اولدن ایوار کیم دفتر ایله راهی دکی — اگرچه کثرت دیری بو سوز زبانیم ع
غمونه ناله چیرچون هزار شام و سحر
هزار دیگر غمیه نوحه خوانیم ع

رضیه وله منه

وار ایان جی انیم ع ادیه نظر گیتمه — دال او بجه کوزنه کلوب ایسه دیده تر گیتمه
روادکی که فراقونده رنک کوررده بخشون — سن بلبلک نغمه ای آتش که در گیتمه
سنون بیه و دین کجی جابه ین کلدیم — بکی ایمه ی قفیه بیلمه زار و دربدر گیتمه
روادکی بو نازلی زلف و کاکلون قانه — بلالی رزمه طرف بیلمه بی خبر گیتمه
صو نونی قبلی اطاقت و یرانیم ع — کلمه وتوکبش آتان کوزنه جکر گیتمه

توکله قانوی خاکه که صوری کوکسوز اوغول — بلالی رزمه طرف بیلمه بی خبر گیته
بو زلف لنت علی بر قبه بیلعه قان گوره شه — ودرار روغوش بیر آلان عالمه شرر گیته
غریب حالمه لطف ایدوب ترحم قیلر — بو کونه اریع اوغول قانوی تو کر گیته
بو وقعه دن سن اوغول الکیه زار دیکرم
یاخار زمانی بو ناله سحر گیته

رجز جناب علی اکبر علیه السلام

وداع ایدوب آنا سین حین پشه بمعجر — قوبوب نصب ه قرم شل حیدر صفدر
صو تونی یوزین قوج نوا هم آچوب زبان رجز — بابار اتیه ی لشکران اول غضنفر
حبا رت اتیه ی هیچکیم قویه اورره قدم — بر اللّٰه ینه حکوب ارانیه آله ی سپر
دروب اوزرین قوشو اتیه ی صفلری باهم — تو کندی لشکری کنجی ده مه شل سطر
حکینه نوع دیری الا ابن الحسین — انا الغضنفر بی انا علی اکبر
گلیف منتقم در بها الحشم اتی — زنا بنه رغز ابطرق بی خبر
نیم تع عمم عباس و برج اسد — تودان قلب حسین نور دیده حیدر

زبان سینه ده مظلوم نور عین رسول — ایدی امام زمان نایب قدرت داور

رجز دیه کچه تو گردی عرصه ده اول ذات — قضانه آتش آلود تیغ بیداد قدر

کهی وراردی قلیج که قویاردی قوم شه صف شکن — تکردی دشمنی بر بر نیه اول سرور

باخاردی سیلی یره ریگ هر طرف — گوروردی عالم اوبنه زیره شورش محشر

ادقدر گچمه دی که گوردیلر امام زمان — سوارلر اوب آتینه دلده نقش اژدر

فغان دیه دی سپهک اوغول ای علمدار کلدیم — تیشه دی سیر کیه اول امام تشنه جگر

نه گوردی اول عالم شوب پچه کهی بزمه — سینه فغان ایلدی سینه یی آهسته گوکلر

آتیندان انری جگر چاک آنش ذوغوشه — باشین قوبوب بیزیه اول امام غم پرور

توبوردی کیسه آراز غولی آتخ کوردن اولنش — جواب ویره سنه ای صبر تاب قلب پریر

آلوب کنار نیه اوغلی رنجباره بنوب — کتوردی خیمه لره عالی لمه زمر

کفایت ایمه دیلکیر تمیه شرح بیان

دیمه نه اولدی دخی حال انبیا ما در

انتصابا منه

تیشه دی قتلگهه سیلی الم پرور — نه گوردی خا که شوب پاره پاره پیکر

ورلاندی دوره سین حسرته شیخ پروانه — اوپاپاره اولان جسم پاکه قیلدی نظر

گوروب اوقدر یارا اوچ اوستنه اوچ یاره — تراب اوستنه آچوب جسمی رنگ قوش گیبی

آتراه چکدی که دورد زمین اهلی گاش — فغان ویره دی ای طاقت دل ما در

سنی بو حاله قوبوب نیجه نیجه میر برابا — باشون قولان جدا پاره پاره پیکر

بو یاره لره اولوب هیم مرهم نه یار ه جگر — قلیج یاره سینه و ناوک و نیزه او خنجر

یارسی بیره گوجسمدن عم عیلیج و اولان — قیلمی چاره من مبتلای درد و کدر

اوقان دولان گوزدن آچ قیل نوراره آه — جباردن اوستنه آنان گوزه گوزه بیر بر

زبسکه آغلام قرقوز ه دل دی اولدی یان — سرشک تر نه گوزلر ینه خون جگر

گلوب دوراع ایدیون آچ گوزن اونغل — زمان دشنه لیکه بیر بغاتدیه سحر

خزان جبلی که بسکه دیلکیر آنه دی نوند

غمزه دردی دل غلبس غرابه شرر

ایضاً منه

کیسه‌ر دوشسه طرفکه روزن ع ابر — اوقان دوللان کوزدن آب چراوانی ع اکبر

حسابزدن اوتکلسه رنجی تقان اولانلر در — مقاوع ایرزمینی دری بوجوران عی اکبر

بوپاره پاره‌ی اتش جشمه غیرا اولسون — سر شکی قان ره رنن توکان ع اکبر

هنر اولسه اتش و تیمز دوقان نالهٔ ریز — سینه سوله‌ی کی گلستان ع اکبر

نه‌یی قالوب چمنده نه سوسن و سنبل — اسیر خار اولوب هر غنچهٔ بابان ع اکبر

زلسکه قمچی دلکوب بو جا کجکن باشه — اولوبر دلیه لرزم جوکچکان ع اکبر

الینه قمچی کزرهر کیم رتیه نالهٔ وزار — ایروبروبا غم ای بو شتر قان ع اکبر

نظاره دلیه اوزغوزاق تیمر کهایزیب — کوزدم انی تو کلوررار غوان ع اکبر

تو لورکه لطفه کلوب شلمه بیره کلمه داش — که کلمه رحمت اولام بربان ع اکبر

او قدره قلماوی هجر ذره‌ٔ شنجران — بزار اولمه جهان ع اکبر
(سه بادنون)

غنوده کلیری چاپه الم کش شنج — ایروبروقاتیبی غم کان ع اکبر

ره باره دلیه قوسیا عرز ذونش اونی

قدر اولوم سنه ای جهان ع اکبر

از زبان ام لیلا در راه شام

اولکی یوزره‌ن دلیه نظرکن ساره ع — ره نوب آذان نوبه دلیه برنظار ع

جبر ارجنبه سنی قیم اوستسه لیلانی — کیدر وشیشه عدو اخبار راه ورزره ع

تولور رلطفه کلوب نظرون کن رله سن — باخاذ عولسیر آن دلیه خاره ع

ره نوب کلش اوزغوزاق تیمر مصیبه‌ن — ایروبروبا غرمی جسم ظلم کنیه‌یا ع

ضرب جور جفاو فرقته کیبه دلوب — بو سینه‌یون بار انی اولماهیچ ستار ع

نه‌قدر باره‌یی دلار توشرو دریوزدم بر بر — نظر په دلیه سسه اولسون نگکاره ع

بری بو قامت خم بره بولوروم باشی دور — جر قبرو قانه زها رلکوره نکه قراره ع

بری بو بانر سر دوم توزتر قدیه باشون — زمین دلکون کلکاه و درار شر اره ع

قدر اولوروم سنه‌ای دردیون ظلمی اوجول — بو تمسه دلیه سنظر قنیی بودردرده ع

نقدر بلوا ایرام و بر سسین جواب منه — قلیم نه چاره من رلار و کجت قاله ع

سنی ایرودی فلک باصری با هجره‌مه — کوزدم دعا راوله بو چرخ کجه اره ع

شقاوت دلیه بو دلکیم جومر و مصیبانه — جرازه دیرسون ناله تازیانه ع

از زبان حضرت قاسم علیه السلام

توقف ایله دیا قاسمی ای قاسم　　　وداع ایده‌یم گیدرکن آنای ستمدیده قاسم

وارلوبجه گوزیمه گلدی عزیز قوللارین آنا در　　　ولیسه‌ده ناله‌یی چشمه‌ده خون لکالی قاسم

ره راهی نهی شهر مدینه‌دن گلوراب　　　بو جوانلیغیمه بس اجر عقبای قاسم

بو عروس شعله چکوب آتش شفقای عدو　　　یاناوه خونسر آن ای صبح کیمی زرد قاسم

ترحم ایله یدر یمیره بوقدر گوز یاشیمه　　　دریا ایله دیم دوغوان محبتی قاسم

گمی ایله گلمه لیه‌یدن بیلکی بو رو ی برگوزه دوم　　　اونیله بلکه دل ایله درد ایله دوار قاسم

آتونه ران آن یره بارجه زردلی خیمه‌گه　　　باشوی سینمه قوی عهد قیلی دفاع قاسم

تیغنه‌دوز سینه کیتسن تیغ وفا موییه‌دن　　　تا بر نور نظر دن فاتحه برلای قاسم

قلیم پاره من ملبوی لخت قرا　　　کوزنده باشون اولو زینت جهادی قاسم

غم‌ونه گوزیکه دیکیسزر زاریه　　　خزان بلبلی تک ایگراه ووران قاسم

ز بلغت دیه جراده ده عرق عصیانه

دوباره دنسون ناله و لوه قاسم

چاووشی

الا ای شیر در کعبه و قائم من　　　محب ای برسفر دشت کربلایم من

مه سپهر جلالت شبیه پیغمبر　　　علی اکبر فرزند لاقیام من

آهو پرور گلشن غم مدینه اهلی اولون　　　هزار چمن آل مصطفایم من

اوجالتدی خور فلک چرخه رخت　　　رضا قضایه ویرن صاحب لوایم من

مدینه دن گیدیریکی گاه اوغ اغه طرف　　　خبر ویریرله چاووش کربلایم من

بزمیه گیتمکه هر باشده اشور و الم‌کون　　　منادی حرم محترم خدایم من

غریق بحر غم تشنه کام محرم مولا

نجات لطف ایله ذکر نوایم احسن

الضیا پیش واقعه

ای جان و ایران سوزر جانانه یا حسین　　　قربان اولوم سنون کبی قربانه یا حسین

ای نیزه اوسته شوره شغول اولان باشی　　　کهف الرقیم آیه قرآنه یا حسین

ای مدران ابو چکش و بیچاره زینبی　　　هجرانمن شراره پروانه یا حسین

پروانه یاندی محفل گل فاش اولا — یاردی جگر شمع شبستانه یا حسین
چوخ واردو فرقی چالیمخ گوزیه یانمیشم — بیچاره من بو آتش هجرانه یا حسین
آچ گوزلرون فراقیمه ای ره زیمون — لطفیله باخ بو حال پریشانه یا حسین
دوندردی غنچه لبکیم فراقیله اغلادیم — دُرّ ترمی دانه مرجانه یا حسین
لطف ایله گوز زلیکه دگوب پاره پاره دور — نوک ستم بو سینهٔ سوزانه یا حسین
گلشن سولوب چمن سارالوب آشیان یخوب — باخ بلبلان گلشن عمرانه یا حسین
سوسن سولوب نشیمن سارالوب باغبان آتوب — باخ بر فغان بلبل نالانه یا حسین
گه یوزقوبار چمنده سولان غنچه نیدرر — گاهی قاچار چو قیس بیابانه یا حسین
گه اوینادر جداده صبا زلف عنبری — گه تور سپر او طرّهٔ ریحانه یا حسین
لعنت گله او قومه که منع ایتدی ویردی — بیر جرعه سوئی او لب عطشانه یا حسین
غم اوتسه غم گوکلده الم ناله دیمدوم — دنیا ایوی اولوب منه غمخانه یا حسین
تیر جفا دوزر نقدر دگسه سینیمه — یوخ تاب دل شماتت عدوانه یا حسین

نوک سنانه دشمن دین بسکه سینمی سپر — باغریم دونوب دوکوزره قزل قانه یا حسین
بیر دگمش خدنگ جفا قالیموب داخی — کربلاده دوتین بهانه یا حسین
تیر جفای دشمنین یوتمامیوب آچار — خونه‌لیم بو دیدهٔ گریانه یا حسین
چوخ قوردوم که زورق جسمیم اشک تر — غرق ایلسون بو دجلهٔ عمانه یا حسین
عمریم توکندی بیرده بو حزن — لعنت بو جهانه بو دورانه یا حسین

یا تماز یقین لطفله گر ایلسین نظر
روز جزاده دلگیر نالانه یا حسین

وله ایضاً

دلا فغان ایله اشک دیده قان اولسون — من آغلادیقجه گرک سیل کیم روان اولسون — زیاده
زمان ناله دود اغلیب گلشن تک — بو فغان ایله تا عالمه بیان اولسون
گوروم جو سرخ گون گرد حیرات اولسون — حسین فاطمه نک گلشنی خزان اولسون
نه فکر ایلمیش ... سپهر بلند — که خون بهای علی اکبر جوان اولسون
نچه من آغلامیم دلده جگر غم دایمشش — بو مجلسم و غمم ظلم حدن آیش

بو کون بو محنتدن قاسم یکان اولدی — ایو یم یخیلدی ایشیم ناله و فغان اولدی
کرا اولمسه‌یدی بابام ترت اولمادی زیدی غمین — هم آچاردی عمه و جرحه زر ایستین
بو فرقتی بابامون بن ایو جرب ایده جاق — شرار ظلم عدو با غمزمی کباب ایده جاق
دلو به و باغریمی بو غم حسینچکن تک — کرک که کوریشیم احسون بو غریبه‌لر چاکت
بابام فراقی ایدر خانمانمی بر باد — من فلک زده اولمام داخی ذره‌ده شاد
بو فراق یاخار آتش جفایه منی — چکر بسمت قضا دشت کربلایه منی
بو آیریق غمی قرداشین یرمنی دلون — دلیمده ناله چکر کوه و دشته چون مجنون
بو نوردی قرداشیمی قلبمون توانی باجی — بو قدر ناله چکوب خیمه تمنده جانی باجی
بابام فراقنه تاب ایتمک ایله‌یراولما — صباح غنچه‌سی تک برسمو من بولما
هنوز اول فصل بهار ماتم دور — یوزنده کوزیاشی زینب بو کونه چون یم دور
هنوز کربلا ایچره سوریب حزین — داشوب بو نوعی باجی لده داخی حزنی
هنوز وقت عباس بو کیموب میمی — عطش شراره‌سی زینبه خوف ایدیب دیلمی
سکنون بابا وای ایله‌سین اشتمه‌سن — کهی خرابه‌نی که دیری نی ابتلامسن
اوکون سن علی اکوررسن غریب چاره — دوشوب یراونه حسین جسمی پاره‌پاره

ولە ایضاً

دل افغان ایله یا اشک دیده قان اولسون — من آغلادقجه کرک سیل تک روان اولسون
زمان ناله دو دول غنچه لب گلشن تک — بله فغان ایله یا عالمه بیان اولسون
کوروم بو چرخ کجون کردشی خراب اولسون — حسین فاطمه تک گلشنی خزان اولسون
نه فلک المیسن بو بلیه‌ی سپهر بلند — که خون بهای علی اکبر جوان اولسون
نجه روا دوا او نون جسم تار یتی فلک — خدنگ کیستم دشمنه نشان اولسون
زهی اسف که علی اکبرن دفقنه‌ده — روا دکلدی حسین قامتی کمان اولسون
او قدر اوخ دکه اول جسم پاکه زخمیدن — فنای کربلا سنکی خونچکان اولسون
نه ماجرا دو فلک خون پاک اکبر ایمین — زمین کربلا رنکی ارغوان اولسون
نه شور دور بو فلک لور چشم پیغمبر — یزیده مجلسه باشی ارمغان اولسون
سر بکیه نیور عوش مصطفی اولسون — تنور خولی روا دورا و نامکان اولسون
نجه روا دور ایا خولی زنا زاده — تنور ایچیده گل او تسته قمر نهان اولسون
دالنجه شامه کیمی یا هزار درد و تعب — عیال اولاد بهری طعنه زنان اولسون
هانی ازنه ده زینب کیمی ایرستم — صباح و شام چو بلبل ایشی فغان اولسون

هانی اوکمسه اونون درد و محنت و فرقت — قرار صبرین آلوب بیله ناتوان اولسون
نجه روا دو علی اکبرن اوفتادیو باشی — دیار شامه کیمی زینتشان اولسون
نه ظلم دور بو علی تک اوغول افرقنده — که لیلی قیس کیمی شهره جهان اولسون
بو شاهزاده‌یه دلخیر تو چه قیل کر سنه
جز اکونده جز اصبو ضبان اولسون

ایضاً

حکیده شعله آخا آتش جفا ایشن سینیر — قیلیم نه چاره من زار بینوا ایشن سینیر
آخار کوزوم یاشی قان ای حسن بی باشیم — یخار اولیمی فلک فاش ربلا ایشن سینیر
ترحم ایت بو باجون تحت قاره کلشونه — بابا عم آتشینه بو دکل روا ایشن سینیر
حسین سغنیه‌سنون نا فدا سی تن قرداش — غریق ایدر یری بو دجله بلا ایشن سینیر
فدا اولوم سنه عباس قوز جوانم نیلیم — اسیر ایده یری بو فرقه دغا ایشن سینیر
کناره کتمس اگر بو بنات فاطمی — چکرد مشقه تقین شمر بحیا ایشن سینیر
اگرچه چوخ سوسوزام کتمه‌من بیچ ایستیرم — فدا اولوم سنه بوخ دردیمه دوا ایشن سینیر
دونر او دلکر بچاره کوز یاشی قانه
اگر بو چولده قالا آل مصطفی ایشن سینیر

از زبان جناب سکینه علیها السلام

عمو وخیلم عمو لطف قیل بر آره — بو زر دو اولان بو زنمه برحه نظاره
عمو نرس سوسوزام زقالوب کل عمرم — شرار نار عطش دو جانه یاره او لا خاره

تیشهٔ حسرت ایله داغدار ایلدی سینه‌م عمو — نظاره حالیمه قیل ایله دردیمه چاره

اگرچه من سوسوزام بو صحرای فراتیده — خدنگ ناله‌لری باغریمی ایلدی پاره

ویتله داد رس بیکسان عمیم بو سوزون — کیدوب بوده وار ایدی سکینه سوله اوسرداره

باخوب گوزلریم شهزاده پاره قیل ناهم عمو — ترحم ایله سو ویر بو نیابت بیچاره

گرالسته سن ای سن تقدیر عطشانم — نظاره قیل بو زینب خونین جگر آواره

چکوب بو شعله عمو بکا آتش عطشم — نفس چکنده یانار بو دل دوپاره

او قدر آغلا که دکیه چشم خونریزدن

فدا اولا بو جگر تشنهٔ آل اطهاره

ایضاً

دور العیزه ام آغانور دیدهٔ حیدر — توان قلب حسین طاقت دل زهرا

به قضایه طرف اصطرابی کتمه — فدا اولوم سنه دون ایدیر توتیمه نظر

ایضاً

هدایع لیهوب تا باشین بیرلیقده قاسم تا — قضایه قویدی قدم اول جوان خوش سیما

آچوب یشان جگر مشکین حریر خنجرده — یوزین قویوب قوتیشا چکدی نعرهٔ غرا

فقال هل رجل منکم مجیب لی — بالتجربی وشعلهٔ السیف فی اثر الوب

نانی ده کمه قویا بو بلا لی ره قدم — تپ رطه عسرنی بویلمین ایرم نعیار

سلوبرو باک جگر قلبن شکر ره دشت — اسردی بیسه کیمی حمله پریا

جبارت ایتمی حریف لیم قیاز ره قدوم — سبازر تیسه‌ی لشکرون هر اول مولا

اشاره ایدی سنه غم ازرق مه — حلاب ویرینه وروبان تن ای یاریسی

دو دفعه اوکلب سیر غضبین امن خوب — ده ره رنسه بی‌طفلی ایرم غوغا

اشاره ایدی زغیر عشیم اودب — دوکچی رمکیه بیرار اول شمسه قضا

دیرون قیمع دنسه اوله جان ارزوا سر — ده بانعرمکوب اول اجل بلقا

سبازر تیسه‌ی ارزق تواراده لوب آتیه — فضایه قویدی قدم بادف الله در

چکیه‌ی تیغین ابرو حسین قاسم چشمه — که آرد قلعه‌ی ده شهرلیه تیغی بادبابه

هزار پاره ده شوب کشتی جگر حسین — او دخ اوستادخ ده ره اولدی زاده ته تیغ حفا

قالان اوله ی کوز یاشیم ای دلکیر کفاره دیه

نجه قیان ایدری نوره‌دین زهرا

ایضاً

کچوب قلبینی بر توغی اعلع دیری که — نه شوب باپلا بسه رنگین وزبان‌ها فیه

رکاب ادسته دور دوروی ارزوداون شبیه — قلعوب جبیسبی لوب تکه‌ده اول نزبر غلوا

آتیندان اتری یری باشی گسوب گیتوروب — عمو نیون یانیسب لهری خاکه باپرود

اشاره اولدی قوتی بهری رنگمه — ورود اوزین قوشد هیم چکروی تا له لا

آن بن حسینه کوزین سبط پیغمبر — آن بن حسینه رکز آرتمش برج و لا

وانتم قابص ارواح تتکلم بهری — لم تقروا من الحقیقی ابهت الامرا

رجز دیرکچه قاردی یمنی میمنه — تاری مسیریه قلبه ایردی بیر

آچوب کوکعی صفوفی باسی حیدرت — قضایه آتیشه ی شور محشری برپا

با فاردی اهل حرم شاه کربلا نوزینه — خصوص فاطمهٔ نو عروس بخت قرا

گوروب باسی حسینون راله‌ی کبی رنگی — فغانن دیری لبیکیی ای نیزه فره

عمو دین دلوده تشنه لب عموی قربان — دیوب آتیی جیوب اتدی عزم سمت فرا

تیوب بکوردی اکوز ساقی اولان مولا — یزاب تیسه شوب بیر پاره پاره عیف

زبکه اوخ ورادی عده ره نازنین تنه — یارو لاله یان اولور چشمه چشمه قان مجرا

ایضاً

بو یازاری کیمو نردر بو کونه سوزان دور — بو گوزلکمین گوزیه‌ده در اشک معجار نردر

جهانی دزعلاوی آهی بو کاغذ نردر — گوروب ره خول بونی قوملاد و بیه بچی نردر

فغانمی دیری تشنه‌جان بوین قاسم — جبارون اولوته آنان کوزنه دیه‌کیم نردر

بو زاری دین بو نوله‌ی کیمی برج بوب — هزار پاره‌شوب سیه قیقلطا نردر

نقدر من خیرالیم یاره کمشی یری یوخ — تمام ره خول آبدن زخم تیغ و پیکان نردر

عدو حلالسه مالوب جسیم زاریه دشت — او قان لدن کوزدن آتی کوزنه توغی لرزان نردر

فلکک دلوی یحوب قاسم نگاه ایتوب — باغان یوزیه دیروب باسیر اهجان نردر

فدا اولوم سنه قاسم یره آلان یوخ — سکینه زلفی کیمی کوز بچه پریش نردر

همیشه دلکیر بیچاره عهدی وطن — خزان میوه‌لیک تمونه نالان نردر

تعین ادغم کشته یا زیر یار آتش دوزخ

اگرچه اونا آتیم عزقی عصیان نردر

ایضاً

خزان اولسون گلوب دوران کون قالشم … فراق اوتونه یانیب گوزلرین قاشم

فلک وفاسیز آیردی فراق عالمنده دار … جرس صدا کبی کوکسم دوشن قاشم

نه چاره قیلسون اوغولی بو درد در … اگر قصه طرف کتسه که روان قاشم

عمرنی جهانسیز گوز یاشیم ربوب قاشم … سنون فراقیدن ایلر ترحم جهان قاشم

نه دلده وار قالوب کوکسمده آرزو سیم … زبیر اولیاق آنسمن یا نه تاران قاشم

غم فراقدن الدی جانمی قوری قفسیم … دیه بیلمکه غم بوغم و نشان جان قاشم

اولدی وار دوشری گلمون ایندی نور … زمین ناله چکر زاری آسمان قاشم

فلک جفاسی اوچون صبر خفا رسه دی … سنون فراقیدن یولدی گستان قاشم

اودور که دلبری یادیمده ایدر

خزان چمنیست لاله قیلان قاشم

از زبان فاطمه عروس علیها السلام

دوشاره دیده چکسون کنار نظردن … یوزومی بیلمکه گوره بو عروس دوران دن

هنوز آچمشم من دولتخه نظاره … سحاب آتشینه سالمه اوزومی چوق قمدن

فدا اولوم سنه اتقان ایدین کنوز یاشمی … عم اوغلی جالیمه یا نیرجیچ آیا او دیده دن

دلیل ایله او ولالی برا ویزه قاتلم یاشمون … نه ستمه کیتسه گلور بو عروس خون جکردن

تمنیه مقصد چوخ قور اوم بو هجراندن … من فلک زاره دن کسمه کیمسا نظردن

دونوبدو قانه آخان دیده تر کمین سینمز … مگر یوخ ندو عم اوغلی بو حالدن خبردن

گوروم که نمیاسان دی پرده غم اکشنه

جهانی دا غلادی یکیز ناله سحردن

ایضاً

ایجان عم اوغلی قرخان اوجا یا بون عم اوغلی … هجرونده اولمش باخ دردیکیم جان عم اوغلی

زلفون یوزونده چیک بر کناره باخ حالمه … بو بیقراری یا پذیر دو ی هجران عم اوغلی

دونه دی سر شکیم بحرینه قدیم کمانه … گلم فغانه هر روز شب هجران عم اوغلی

سن تیر فغاندن الدی نه ایله بو جانم … تاب و توانیم اولدوم ایکیه سوزان عم اوغلی

هر ستمه با شونوی ک صدا ده ایتره دو ده … بورا ز وحمش بو عروس نالان عم اوغلی

زلفون تک اولمش حالی مشوش قلسن چاره | بوزار غمگین نفس بو عروس نالان غم اوغلی
دلگیر زاردن جمع چه ور گناهی سنسز ننه اوزگه
یوخدور پناهی بکجه گاهی ایرن غم اوغلی

آرزمان ام کلثوم بجناب عباس علیه السلام

دیمه فراق سوزین ای غضنفرم قرداش	امیدوار سن آل حیدرم قرداش
غم فراقویلن بو بلالی صحراده	یقین که قانه دونر دیده تریم قرداش
عیال فاطمی دربدر قویوب کتمه	فدا اولوم سنه عباس یاوریم قرداش
پناه دادرس روزگاریم سن سن	بو چولده یوخ داخی امیدگاهیم قرداش
نجار ایلیوبی فلک گریانه ایلدین بریان	یاندیرار شرار غمه جسم مضطریم قرداش
غم فراقه سالوب کتمه من سنی ایستیرم	اگرچه شعله چکوب دلده اخگریم قرداش
بو گونه شعله چکوب آتش جفا سن سیز	نه چاره قیلسون عیال بی سریم قرداش
بو آیریلق غمی گل منه روا گورمه	توان قلب حسین اهل یاوریم قرداش

ایندی ده طفلی خضاره کیمسه یتیری
آیریما دلگیری ای ماه منظریم قرداش

ایضا

دور ای عزیزم ایا نور دیده حیدر	توان قلب حسین طاقت دل خواهر
بله قضایه طرف اضطراب ایله کتمه	فدا اولوم سنه دون ایلیر یوسمته نظر
دالونجه گوزله گلور باغیر آغلار اولان کلثوم	دلینده ناله سی سسم دیده ده خونجگر
غم فراقه هانی یوخ که منده طاقت دل	نجار ایلیوم ای بو غم قامتم کمانه دونر
بو دشت ماریه ده بیر امیدیم سن سن	گوزین گوروب سنه گلا عیال پیغمبر
سن اولمسان بیلرم بو منیم تقیدور	آچار جفا الین اول شمر دون بد اختر
قلیم نه چاره من زار و دربدر سن سیز	دراز خیمه لره ظلم کینه نار کدر
نجه روادور عیال پیمبری سن سیز	چکر دشته عدو نی تعب بی معجر

سرشک دیده دلگیر اولور جگر قانی
شرار آهی ورر قلب عالمه آذر

رجز حالت حضرت عباس علیه السلام

چو ماه برج بنی هاشم آلدی اذن غضب	رکابه قویدی قدم اول جهان بی همت

ولیکن حیف کیم نیاز اولدی جهان بار — اوشیره ویره‌ی که امیتون عالمی بار
آغاروی کوز یاشی‌ان حسرتیله چشمه‌دن — درزدن اولماز آلشون تما خصمه‌دن
فلاح قیلدی تا عیان طاهانی — سالوب غم آتشینه دختران زهرانی
دوشوب نامحیه قصد و قهر اشال ضرم — شهادت تک قیشوب قیدی زرکاه قدم
یورین اهل بیت قوشون اول شه حمیر — آچوب ناب بن جرثل حیدر صفدر
بوبوروی آقچق شون امی تمام اولدن آکه — سنم مه فلک ماشیم فلکا درکاه
بابام حیدر صفدر ایا شبیر و شبر — یر بسیط غبرا نشین سنمنر
سنم اوکیسواو عرض اسطهر دور — غلام کمتری قنبر جهانه سرور
سنم او لحضرا دهر کبیر او غ — سه سپهر ولاشه لاقتی اوغ
حسینه و قرداشم عصر و اکی اژدهاک — سنم ادیه و علمدار کربلا عباس
جهانه بر تنه دوشون تیغ عمرو زی کور قزر — غضبله تیغ علم ایتلالو قصد قزر
کر اودنیادام من یمیوتیغ براتی — آغار فراته تقانی دجله‌تک عمرو قانی

سوزدم بو جوابی شه‌زاده ای فرقه ستم پرور — آچون فرات یولین یالمش جهانه کدر
خیام طاهره آل احمده عطش سرور — نبات فاطمه‌نون آه زاری سوزدن نزور
کلون قبول ایدیون سنز بنیم نصیحتمی — که ایچمیام غضبله بو دست صو ایچمی
کلون بو کون سیراب ایده نعمت ایرن — اودرین ما دیعون زیره لعنت ایدن
کلون بو رزم اولوری دجله هیکلدن — خلاص ایدیم سیری قیرش قیدن
بو سوزلر ایتمدی تا ترش سکر اشرار — اودیش غضبه کلوب شل حیدر کرار
اوقیابی العرسنی غضبلنوب کرزه‌دن — دلین اوزره کلوب تیغنی علاقه‌دن
اوزن ورود قونوب اول شه حسینی — قضانه دهشت آلوب قوبوب قراره قرر
ایرن حمله اچاری بولکوهی میمنه نه — قاچاروی قلبه یمین و میسره نه
چکروی نعره الله عم عمران تک — توکدی شیاری خاک ملامه باران تک
قلیچ شراره صاچی تیر ثابت شیخنه نفسی — قرار وشتنه هاری کلی دی نفسی
بیان معرکه ده یاردیشه نقه ترتیب — امان ویره‌ی اول شتر بشته حمله به

قصاب قلیج دمنه ویردی جسده تونمی — ساقلوبن اراب بی چشم روشنی

قالوب بیاپه دار لشکر کینه — چکردی حسرت اولام عمر دیرینه

ساقلوب مروت دوشنه مار دلی غضنفرک — دولانردی اورسم لکه خصمی حیدرک

چکردی له آه چاره‌سی تیغ اتی بیاغان — دریکه ویرسون ابا الفضل حیدر اوغلان

کهی یوزین قوتون بشلر نقعان — دیردی الهی ای ... بیان

آلوبرو جابی غم برکیم اریته آلوبرو — سیاه فالمش آب کوثر ای ایرمنه

دولایر ردی ابا الفضل دشت ماینی — غرض کسو رتبه مشون سمنه طاوینه

اوکبره ویرمدی فرصت غضنفر ابن — فغان دیدی ای حقی لا یموت صمه

الینده تیغ ویردی کان غضنفرک — رکاب اوبسته دروب چکیدی نعره حیدرک

وراندی ب لوجاک ولتنه مکر — ایم الله طی ویر وردی قتل خصمه شرر

سپاهی ساله کی اره اودی اکمکفر — کتوردی طی ویرب وردی قتل خصمه شرر

رجوع قلدی بر ره او نعم حیدر — اودین ورود قوشه ناچکه ی نعرجن اژدر

چکرنه نعره ویردی اوفارس هیجا — انا ابن سیف کومن امیر یوم خبر

انا ابن قاتل خیبر ابا شبیر و شبر — انا ابن قاتل عنتر وصی پیغمبر

رجز دیرکجه توکدی عدو باران — چکردی نعره ناهی عم عمران

دوازده لشکری سورردی تیر اولشرور — آچوب فرات دیلین سلسال دره کبر

ساقلوب آراتین دولردی سو بر مشکه — کناره قویدی قدم بر بها لب تشنه

فغان ایدی ابن زیاد به رتبه — دوتیمون کینه عباسی چکه مه دکر

رزینه ارنی یاری کمی قوشون نیچک صدر — کنار علقمه دورشر اولوب پا

او کیردار ره با روحی جال پیغمبر — حصار ب کلثوم منور خنده‌هر

نه کوردیکه ام ساینه جرش — فغان ایدی سکینه کیدیم ای ورداتش

سوار اولوب آتینه اله نقعیار ره — اوزین وردوب قوشونه اول اکام تشنه جگر

یوزی تاب قوشونه سپه‌ری ارمانش — که ای کوردم باشینی قاره داد زر عباس

تیغ ورارادی چکردی آسمان ای اسه — تیشه ی قردانون جانانه ی اوسته

نه کوردی قلب مه ی غم ران کجان ایولان مولا — تراب اوسته دوشوب پاره پاره اعضا

کورد بر جان ویرایا هنوز عطشان — زبسکه پاره دلوب جسمی قلع غلطان

روح اوسته دوردی ادین اولتنه خنجر — الیمن جودوب جسه اول اکام عم پرور

برآه چکیدی آه بر باره دوه‌وقالیان باش — فغان ایدی ای قیمی ای کوکن قرداش

اوقان دولان کوزدن پچ رتبه ی قیل طاره — میان معرکه قردار شون اودرد تنها

مینی آنردی هلک قتیم کهان اول سون — سرشک‌ریز نه کوزلرم قان دولسون

سینی آپردی هلک صرصر جفا سون — حسین تشنه لبون شمر باشینی کسون

زبسکه آغلادی فرقش او دیردی اوشکه — لوقرر تماری غمین خراب اولا کوکلر

سرشک دیده دکیر اوله کی خون تاکر — شرار ناله‌سی سالدی جهانه شرر

کوردوم هدال دکه رشیمتون اورزره دکر

تجی حضرت عباس اخ الشبیر و الشبر

ایضاً

[illegible]

اودم قتلگه ده سید آل پیغمبر — دکوبدنیتوب کلستانه بلبلر

اوپری بی لنه‌سی قتلگهدن آقه — بری دیردی حسن وای بری عبر

حسابتزمین اوززین دوستری ره قراب اله — کیده ردی دله فغان دیده یه چون جگر

باحسرت دردلو کوردی علاقس کلوری — ایرغیدله دیر بلمه جان اغول غضنفر

دیده یوخه مردازم حسین منم عزیزم حسن — سنه قربان آغلارم ای نور دیده‌ها دار

دیده عزیزم لدغول اوتیغ جنابزم اوسته گلبن — سنه قربان آغلارم زغا رسینیه پیغمبر

بو پاره پاره دوش جسمون قیان — سنون بو حالیوه آغلار اکام حسن دبسر

اوقان دولا کوزده آنچ برقبیل طاراغول — جباره اوسته کلوب بوتیول غم پرور

دیده فرات نهر نیرم عباس — اوغول کلمیه دولان ترکان تشنه اله چکر

تو اره ناله اولوب زمسون قرار دیلین — فغان دی حسن کسین ای قرار سحر

بیان قیل سنه ای علیان جانیم کمین — سنون بو نه‌ سون دی جان ایله

بو اولردی حقی قرلم ای خرابان انحسن — سنم سنون اتان ای قتلبایی دکه ر

قریم کنز ره دو منسدن دیه قانم زهرا   شوین بنجه کلور هسر دیاره گیتین اکر

غمون شرکیه دکلیر رورز رش آقلدر

جزالهء قویه بابا ادل غریب بابا ور

ایضاً

فغان دیکیه خانم زینب الم پرور   کنار علقمیده لدی نارا هی شرر

اودم دوشدی تشنه کوردی بین برنه   درشوب قدم اوسته و پاره پاره ورر کمر

نه باشی وار نه کاسسی اوجسم بکفنون   فغانمن دیری ای نور دیده حیدر

یاراله‌دن ازغا ر چشمه چشمه قان کلدش   سنی بوحالده اولوب نالکی دن برادر خبر

جنازه‌دن اوستنه کلیوب غرقی قانه اولا حنب   دلینده له دی اسم دیده سینه خونه جکر

هزارع ایردی گیدیم تم دوملار تکمیه‌دن   دیارش یلماز قوی دن اسیر دردو کدر

چکوب بو کونه شراره آتش جفای اعدا   نه چاره قیلیوین انجانسیز آل پیغمبر

تیمچه شیرلینین آل مصطفی سیز   بابا ز غم آتشینه ای سینه فرا خاطر

غمونده اکلیر دلخسته زار و ناله زور

نولور زلطفه چکوب بیرجه قیل اوز نظر

ایضاً

دوای فراقت کتیرده جانی و عطشان   بوپاره پاره دوشین بودجون قربان

فلاق قیله و پایمه دوقان دوقان کفندن آچ   نظاره قیلیه قیل ایکه دریده دیرمان

غمونده کوزره زجا قانیم کناره دوتوب   کورندم یانی توکلور دوی زاده چپن ریحان

هواه گلمیشم آج کورارون درش سنن   فرار اولوم سینه ای قانه اولدن غلطان

همیشه دکلیه نحات بی‌بلای مبتلا

غمونده ناله چکرشیش حسین نالان

ایضاً

چکوب شراره زجاذش جفاسن سیز   بابا زاوراتشلین آل مصطفی حسین سیز

بوکوفه امی اودوم کسدیرنسور بنی تیغی   کوره بیه قالدی حسین کر جان سیز

ایوبمی ایکی فلک الدیرنده جفا   توکولدی خیمیه لره شکر دغاسیز

شراره کیهی خیم حوراله‌دن   در غلاری جی یلره اولا در تضی حسین سیز

زغالروم بانی قان کشرت بلا یمیدن   که قالمیشین باشه گلمیش بلادن سیز

نه زکت قورتن جفا قیلیوبش نه بوکون   کوره بروزمی بوشمریدن سیز

او جایی بانجرش گاهوار کن بیرشه   قیم نه چارمن زار و بیوه سن سیز

هواعع ایردی گیدیدیم نمیت شاهحرمن   کوزه رقانیو یاشیم دل آه و دستن سیز

جهت نه در غلاری دگلیدن آدی سوزن نه

زبسکه نالهء چکوب اهلبیتی نوحه سن سیز

ز زبان جناب سکینه علیها السلام

کوزدهن قانیو یاشیم ولدو دارش دنن سیز   عمو سکینه اولوب کوزنه جون جگرسیز

بو تشنه جانی بیزیر دی قلب اعدالر   اولوبدر باشیتم بسکه شعله‌دن سیز

تقسیم اولدی عمو اولدرو زیم محنت   دیارشامه اگر امیسیم سفرن سیز

تیمچه شیلقین دی عمو بابا رجانیم   چکوب شراره بیداتش کدر سیز

عمو شهیدیه امهری شمر تشنه لب بابا جی   سن جگرون نه زه دی بی‌نهر سن سیز

شهید اتییدی شمر و هنرلهد قوردی شمی   قالو بزروری عمو سیلی لرن سیز

زبسکه غم تشیوب کوز یاشیم ر دوتوفانه   بوچیلدی دلده آمین بوصبر و بزم و سن سیز

هواعه کلمیشیم ایجان فرین دوری بصره   اسیر اولوب گیدیرم شامه دیده تر سیز

غمونده دکلیر چاره کوزنه ناله چهر

صباحی شامه گلمی شامی تا سحر سن سیز

ز زبان جناب زینب به امام حسین علیه السلام

نوک جیدا دیا ای باشی سینار قهرداشیم   خاک جسد جسمی صد پاره قهرداشیم

ای زینبون سر تک تر قانه بلدورن   قیل بیر او تیمه طفلنه نظاره قهرداشیم

هجر دنبو گیروده ستم دور دغا   کوزنه و دیده بیسه بیچاره قهرداشیم

قلمش جالدی سینه نوه خوندن   باخ بیر عیال حیدر کراره قهرداشیم

دوم ذرنکی اسیری بیمیش اون چکر   بیر فیوزله کوچه و بازاره قهرداشیم

ای اوزدنکی زمی نرجانه اودسرزن   باخ بیراو تیمسه در دومیه قیل چاره قهرداشیم

کوزنه اعاره نخ بینه دولت باپوب   خوق دلیم بو دهر خونخواره قهرداشیم

یابروی جابمی شراز ز قرن   قیل بیر نظر بو بکس بی یاره قهرداشیم

زینب ایستیری چکسون عیالوی   باخ بیر جفای شمر ستمکاره قویدیشم

آل پیمبر بو قدر زحمتسون چکب   رحم ایتمیسون سوله‌دوون آزاره قویدیشم

روی سکینه بو قدر سیلی وورسون   قیل بیر باشاره فرقه‌ده آزاره قویدیشم

هجرونده کوره لکیری تیتمخان توب   سنبل کیمی تغافلی گلزاره قویدیشم

چونکه وورکنده بی لطفلیغ بیر اوده بکته

روزگارله قالماسون آه وزاره قویدیشم

از زبان فاطمه عروس نجیب مع اکبر علیه السلام در ره شام

قیل بیر نظاره ای علی شهنه‌ده قویدیشم   تو آزاره ورارو ناله قسمه هیچ قویدیشم

شاه تیشدی بو ره دکی روان غم   هیچ سالمارین بو ظلمه نیه بیر قویدیشم

اتمه سعادت زلفی بوردن کنار ره چک   قیل بیر نظر بو خوار زهر باشه قویدیشم

نازی فراق دیل اولوب بکله تشیدور   یا نیزه‌ده جانیمی تیشین الله قویدیشم

زلفون کیمی اگرچه همیشه پریشیم   شادی ستمکار ملک منی دنیاده قویدیشم

بو ناقه اوستنده جانیمی الله کوفه‌دن   چون دوران جفا بو دشت غم اقلیمه قویدیشم

دوشمیشدی قافله یره‌ده کوزیاشیم ولی   قدیم تکانه‌ده وزی بو صحرا لره قویدیشم

صبریم تو کسه‌دی بو ضرره‌جی دلاطاقتیم   بیر چاره قیل بو محنت مزارده قویدیشم

سالدی شراره دلکیر ون قفغانی جانیمه

یا نیز روی یاسرون کورده عقده قویدیشم

از زبان جناب زینب بر سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام

دلبره‌سن نیز افاروررون شعف نیم وار   انشیم نواده نیم نه قسمه رجانیم وار

حسین آیریلدی سنه‌ن آغلاما قرورر دشیم   کوزده قانلو شیم وجمله سنک رودیم وار

کرالیسته سن بو حسین زینب غم شیوب   سینه‌بیبان ایام بیر بیریش نیم وار

قرارالوم سینهٔ کربلا بیتسون   نشانه سنه ان غم نه قسمه کاهنیم وار

بیری کوزوم باشیده قیدن اولوب احوالن سنیز   نظاره قیل نجه کوزچشم خوکیاهنیم وار

بیر لشی نه پریشان جان نه نار کهر   نه رنک جوره چپر جسم بو دیم وار

بو دردوغمدن عیلده یارالی کوکمه   بیان کلمر ان مین غمم نهانیم وار

دیارشامده غم عسرتیم آیلر   خرابه آه‌لو نیم روزوریکانیم وار

دیه غریب ده دلکیر کنج وطن ترده   یانیمیدا نه کیمی یار محرمانیم وار

موالی لمارزین غرق بحر عصیانیم

الیمه کوزیاشی رنک حشر بیتغانیم وار

از زبان فاطمه عروس بر سر مبارک جناب قاسم علیه السلام

قاسیم عم اوغلی ای سنه بو ظلم قدر   ای قانه باشی شانه کیمی پر جبه ا

من بیر بو تمنه زلفی نوزدن کنار ره چک   باخ حالیمه عم اوغلی دکل بو ره دو فا

شاه تیشه‌دی قافله‌ماسون کوفه دن   غم‌دن باخ جوی عمق قسمی اتیم ارباها

دو نمرده قانه کوزیاشیمی دردو فراقدن   باخ بر تمنه ملکه اولا دردیده دوا

لطف ایت عیسم اوغلی لو ایرثیم تو قیل نی   ای رنگمی فراقی ایرن شال کهربا

سالمش شراره جسمیمه تو اره ورتیسی   یا نیزه‌روی جانیمی شرزنار ربکار

دلکیر تخت قاره غمو نه برارزنک

پوتنه آه و ناله جهده صبحی تاب

از زبان جناب زینب علیها السلام

کنانه دوزری حسین تو قدم علم نیز   سبدال اولدی گون قانه چشمون سنیز

فدا اولوم سنه ای قلبمون توانی بالخ   قالوب نه حاله بیدال آل محترم سنیز

زبسکه غم شیوب دوشیم حیا تدن   اجل سالیه سنی ایلکچیب ایستم سن سنیز

دیارمایه‌ده چوخ دیدیم شان اولیشه   یا نجه کلمیش شانه کتیرم سن سنیز

قاپاقچه‌سالدی باشین نیزه اوسته بر طرف   چکیروالنجه عده و کوره نه مصطلم سن سنیز

کوردوم باشی بو کولوروی زرده قان تک   تکوب اییمی فلک ده ره سحرم سن سنیز

بو بیوره چاره قیلیم بن اسیر حسته بو کون   ومشقه وصل اولو کار دان غم سن سنیز

بو کون حسین مرم تازه دن سوکلکش   بوشوم ایچیم اسیر صرصر ستم سن سنیز

آپار زبان شکایت ایدیله غربتی قان   بوشام ایلی بو توم جفا شیم سن سنیز

اولنجه دلکیر چپره ره تمیه ده ایرر

خزان بلبلی تک ناله ده ایمدم سن سنیز

ایضا

خرابه ایچره حسین کوزیاشیم دوتوب قانه   بو یلیه دوزیم دانه دانه مرجانه

ایروب سپر سکینه کوکی فرق و تن‌ن‌ون   بو جسم مکشمی تیر آره سوزانه
شرار ناله‌سی زیر و حجابیمی سن نیز   بو لیورنه چاره قیلیم سن او طفل نالانه
دیرایدیم بولان سندن یتیم اممامجی   علاج ایله حسین بو یتیم گریانه
نه ایدیه زار حیف ایدیم من بو طفلی کیم بیلن   اسیر اولوبدوم سکنده ویرانه
گوردوم یزیدون ایوی یخیلدی بر افغان   ویروب خبر ایلکن عیال عمرانه
قوری یراوته طفل بو دالون گوره وایه سی   دروب شرار گهر بو دل پریشانه
فرار اولوم سنه‌ی اروه گون ایمی حسین‌ز   نظاره قیل اوزا اسیران اشک غم‌دانه

غمو من دیلکیر چاره ئون سکینه کیمی
شرار ناله‌سی سالدی شرر زره‌دانه

اززبان جناب سکینه علیها السلام

جهانه امن کیمی ایلیمه تخت قاره‌ها نی   من فلک تخت دردیدر دوباره‌هانی
یتیم چوخدور جهان ایلکیل ایلیمه   من ایتیم کیمی بو غیر و قتل شاره‌هانی
سکینه جانه کیمی بو سپهر تن تنهه   نه نزک فرقتیلن جسم پاره پاره‌هانی

دییم من عمه اسیرم زمانه‌ده یا تغیر   اسیر چوخ اوولی سینه سنیه پاره‌هانی
دون سه‌ره شک تری فغا بن کیمی عمه   یتیم لر ایچینه ایلیه بر نظاره هانی
دیمیه بابن ایله دردون ئی عمه من بیرم   دلیم که درد دیمه قیل چاره بو نوح چاره‌هانی
تو کتدی عمر یمی غم گلدی علی اکبر   علاج ایله بو دل بیقرار ارو فزاره‌هانی
من عمه جان ویریریم بو یتیم قوری تری لحد   قویا سکینه‌نی کلدی مزاره‌هانی

سنیله دیلکیر چاره‌ره چوخدورو ناله‌چکن
تو گلشن ایچره ولی سن کیمی هزاره‌هانی

ازربان جناب زینب علیها السلام

دوهری غم‌ن دراشکیم دانه مرجانه حیف   قوش تک قیرمیلی امی فرخ سر پیرانه حیف
ناوک قوش جفاهان بسکه وکدی سینمیه   یول تاپوب جان ایلیم بو دیده گریانه حیف
کسدی شمر بن عیال قل کفانی کوزده   دستگیر ایته‌ی فلک بو لشکر عدوانه حیف
کسدیلر باشین سو سوز خاک طلاده قویدیلار   داغ هجری اکبری بو سینه سوزانه حیف
آنه‌ی دریا کتیبابانه فرات ئون وجلی   تیمری بیر جرعه سو اول الدعطشانه حیف
تشنه جان ویردی حسین نور چشم مرتضی   یا هری بو پاره زینب آتش هجرانه حیف

دوهری فغان کوزیاشیم دشت بلاده ظلمیلن   هیچکس رحم ایتمدی بو ناله و افغانه حیف
تو سن قسمت کتوردی تیه‌ی عمریم آخره   بو خرابه‌ایچره دردیم تیمه‌ی ویرانه حیف

آرزوه کوکلمنده قالدی غربت ایچره دردوب
عمری فرصت ویرمدی بو دیلکیر نالانه حیف

ایضاً

مه یوزون قان داش دو بو بجه ایام ستاره حیف   سالدی بو گیعدن جگکان شاه زنگاره حیف
بسکه تیر و نیزه و شمشیر وردی اشقیا   قومدیلار اوسته شه‌ی حسین جان دیرده پاره‌پاره حیف
سو ویرمدیلار مانیع ویردیلار گل اساس خیمه‌نی   ویردیلر فرصت چوخ وران اوتلکر شر راره حیف
آنه‌ی زینب فراتون وجلی سی   ویرمه‌ی بیر جرعه دشمن عترت اطهاره حیف
کتدی آل احمدی ظلمیلاه ان شهر کربلا   دستگیر ایته‌ی فلک بو قوت غداره حیف
دوهری فغان کوزیاشیم قیریم ایتدی قبر اس ست   دردیمیز زنجیر غم بو عابد بیماره حیف
دردیمیز ای درصتی تک زخم اشیلاری   سالدیلار عصر دن اول تن نازه داراره حیف
سالدی فغانیم شرار بر گوی عالمی   هیچکس رحم ایتمدی اول زینب آواره حیف
کوزه‌دن گتمدی اوتوزتهان ده اود شهر ان   کیمدی آل مرتضانی کوچه و بازاره حیف

بو خرابه ایچره بیمی یول تاپیب ترک ایتم   راه مدین آزما ر بو دیده خونباره حیف

عمری دلگیر ایتدی دشت غربت ایچره درد
بیر طبیبی اولمادی دردیمه یتسون چاره حیف

ایضاً

قالمادیم تا جان گیشور بطحا یه حیف   محضر قبر رسول خالق اکبر یه حیف
تو سن قسمت کتوردی ما ره صحرای کربلاسنه   دردی ناز اپتلا بو زینب نالانه حیف
غرقه بحر ملاتیه‌ی حسین کچ ورن   قویمدی کلب حسینی بی نصر اوزره حیف
دوهری فغان کوزیاشیم نیزه‌ده باشی عالمی   هیچکس رحم ایتمدی بو ناله و فریاده حیف
آنه‌ی صحرا یه فراتون جلیسی در ماضیفت   ویردی جان تا عطشان اکبر شهزاده حیف
ظلمیلن اولدی شان دوهری فغان باغ زمی   خنجر شمر لعین اصغر بی‌فوت لاله‌ده حیف
دو شرعی قوی ار و بنینه جسمی آتی صدی   بسکه اوج ورشه‌ی دشمن قاسم داماده حیف
بو خرابه ایچره بیتی عمریم آخره   کسه‌ه تیمری یا بو غم سولاده حیف

دوهری غمدن الکی دلگیر یچاره‌بون
اولمادی بیر لحظه راحت بو فی ویرانه حیف

از زبان جناب سکینه علیها السلام

هانی منیم گلمی عمه جان سزاوار سری
گوزلری قانلو یاشی دلده آه شعله وری

هانی عمی جان سزادن فلکی تصرت
بافغنمرانوگ صدالری گوزلرده پرپری

هانی سکینه گلمی عزیز قیزین اودان عمه
شرار غصه‌دن یاناندوران جگری

چکنده ناله هانی قلمی جوان اتمنه
سالاردی عالمه شرارلی آه پرشری

بوقدر دوردم بو خرابه ایچره کمر
تیره دی عمریمی اتمامه قلبیمون کدری

آغلار گوزوم شیقان عمه گثرت غمدن
تیره دی عمریمی اتمامه قلبیمون کدری

تقیس جیم بوضروجب بدا قیم لرا اسیره
منیم گلمی ایسون آه دوهر ناله سحری

نولا کلیدی بابام ایمدی تاپیه عمه
خلاص ایلیه ادرکیمه ان بو دردن خطری

چکنده ناله لرسد لیکه دارز ثری
خدنگ آهی دل اطلعه دل جگری

ایضاً

دردیون وجدوسی آتش کینه طغیان عمه
درا ایشکیم تو کوزدرزه بریان بوگجه

جانیمون قلعه‌سنه لشکر محنت توکوب
مسکن تک دل ایمن ایمی ویران بوگجه

گوردوم عباس عمو صحن کرضتپرشوب
قوملار اوسته آرچیب جسمی قاچا بوگجه

اولمدور هیبابا جانین دیروب انصاری اگور
هم قالوب عمه لریم بکس و تنها بوگجه

قیمه‌اییم اکبری گوردم آرو قرارزه دوکوب
قوملار اوسته شهیدن اول تازه جوان بوگجه

نیزه اوسته باشنی گوردوم عالی اکبر
مشبوب قانه اول زلف چلیپا بوگجه

چکمش آغوشه اوغول نقشنی گوردوم آنامی
جانیه سالدی شرر ناله لیلا بوگجه

اوسکینه جیمون گوردوم آغلار گوزیاشقیان
ظلم سیدن اولوب جان سی حمرا بوگجه

صبر تعبیر ایدیه گوردوم من پاژ پا
شورش محشر اولوب اوزره هویدا بوگجه

صحبت تلار بی دلگیر حکوب لیه چونه
گوزدیش ایدی قان محنت صحرا بوگجه

چو صفر عیث گوردوم اتعبله قتنه
دادوبه مسدن ایلدن حضرت زهرا بوگجه

طلب کردن حضرت سکینه الشهدا دختر گمشده خود را

اود و سم ر یغیب دزدایچکره ای تا جعت
دشتی تشنه گتسون سلاله عصمت

حسین باشی ویرولان نیزه گوردر گنیز
تقدرسلی ایمی نیزه دور به فطرت

قالوبلا جمله سی حیران بوسوادن باشی
نولوب گیگه ویزیه ضیا حسین باشی

گلوبرو شمراو بیابار کربلا باشینه
دیری اورتق آنقان روی بروده گوز باشی

بویونه‌ماره وارکیمیری بابان باشی
جواب ویلمه‌دی اوره و پارلدولان باشی

منیم لرارانسدن برایچی برقالوب
اوطفلی کلمه تیزر بوجهان باشی

اودرجسم ویروب لشکره اوبرا اختر
که دون ایران گتوردن بو تمی ی لشکر

یازوبه‌ورادی درلوردوم خلیدی دوشه تنون
تامی ظلم شیم بی حیا ستم پرور

دیم بوطفل اکر تاپ اولمدور لشکر
کیدیم که گلیه اوزقی توپ اولام ادور

اوطفلنجی کیمی چوخ قرا نفسیدی که
آت اونیا برت دوداوزوم اودشتی تر باشر

باغادیم هرطرفه توبیسکه اگون
دنا که الله دی لیمن گاجمی اول حمایت

کیه دشتابله بسردشته شجیزیان
اوقدر کچیدی ارادی گلچپ دو باره جنان

باجوب گوردوم اوطفل تیم ولخته
نگاه ملارون ازانیه یاتوب زارا اوسته

الشیه ی شجیه حسین ورود ی خوان بلکن
گوزی دوشنده نه قالدی مادر گشته

یانیر یورر جانیمی تا صبحه تینجن بیلرم   بیله که شعله‌چکوب آتش هجران بوگیجه

عمر بوین آخر یورر دار فنادن گیدریم   اولماسون سویده عمه‌نی فغان بوگیجه

یول آچوب ناوک غم زاره لیمین کوزیمه   عمه‌نی باخ قانه دونوب نقب گریان بوگیجه

ویره‌یدی قره دریم تا جانیمی غاز به بونوز   الستیرم سنده اولام ابر کبی قان بوگیجه

وحشت آرتیردی کلمیور گوزیمه تا زرع بیلیم   کوج ایدیر تا قلعه دلدی حیران بوگیجه

عمه جان نایله‌یه گیدی بو نا اوق نیه باخ   گوزنجه شعله‌سالوب ناله سوزان بوگیجه

بکه فریاد چکوب تو گیجه گوز اندن یاش   قربی قلبی کمان بوی دل نالان بوگیجه

عالمه سالدی شرر گیدیرون اوسحری
عمه قیل سنده اولون درده نیه دران بوگیجه

ایضاً

یانیر زار ایله جانیمی اسیر بوگیجه   عمه‌نی باخ درده نه چاره گوسترر بوگیجه

محجر دله چکوب شعله زبس ناله‌لر   یانار اول آتشه تن بیچاره‌لر بوگیجه

دلمیوب باغزلی گر اولک عوض وقت   لب زن عمه افغان کوزیاشم احمر بوگیجه

یانیر یورر جانیمی بطلی بیلیرم صبحه کیمی   آتش شعله‌در هجر بلادر بوگیجه

اولیرم غم من چپاره ایتیمه تقیین   کلمه‌نی بایمه گیر شبه پیر بوگیجه

شامی ویران ایتدرر گیدیرم عمه فقیر   جانمی گوزرته عمه‌ی شیر غضنفر بوگیجه

من مرتضم نیه لیش عمه عبارت ایلمز   باده‌یه دوشدی بابام زاده حیدر بوگیجه

ظالمک قرالدی صحن خرابه ایلن   صبحی یوخ دردیمی غم ایدی تر بوگیجه

عمر بوین آخر یورر بانوظلمتی شوب   گلدی چرخه قمر چکادی اختر بوگیجه

صبحه تک آه ایلادی گلبر نخیه غنیه   سالدی آفاقه عجب ناله تنی جهر بوگیجه

ایکی دنیاده گورم آه غلامسون بیره لوری
یاوری اولسون لوزنش محشر بوگیجه

ازبان فاطمه صغرادی بیمار علیها السلام

صبر گلی درده نیه بس ایله‌مرادی بوگیجه   گور شیم خوابیمی عقرب طاها بوگیجه

کربلا دشتینه گوردم قان آخار دجله کیمی   بحر خون ایچره قالوب عترت طاها بوگیجه

دوراردی یار الوب قوزجه‌ن اجمق بنی — دفعان ایلدی یانندن دربدر بنی

دیدی شیخ حسن ایله اوقویان قرآن — اوقوییان ویکی یوزیم حل ایتدی وله‌نانی

دیرلم اوقویم آیات مصحفی کبیر — بیان ایده سوزدن یتیم کلیم دار هر

دیدی بو آیه‌یی شیخ اوقویان لا — او سوره ایچره فاما الیتیم لا تقهر

من فلک حقیر یتیم دربدرم — نجه یتیم اسیر و غریب دربدرم

حسین متیم ای شیخ رحم ایله منه — قولومی باغلاما و رمانمارا دین کیدرم

بو قدر قورخمه دیرلم ای اسیر وای غم — هراس ایله‌منه‌ن لسنی قولان دکولم

حسین بنده‌ن اولورکا روز لکه لولب — منیه کمی کیده‌ح ازای و تکیم ظلم و ستم

دیرم بیاره کیمی اول اواره لو تسن — تیز کیده‌ح بو بولی کورلوری ایام زمن

دیدی کسن سورا تون من کن اراکم — نجه منیم ایله من حسن حجر سیم دکوسن

غرض قبیح قچه سوزر ودم ازی جولون صباقنا — اوراو الحمه دکره‌ی لکان لووالار نبا

اوقدر کلمه‌ی کور ایدم اول اوقولوهی بره — کسو بره ومعجزی باغلادی لا قلزیه

با چته وکیده‌ه بابه پشهر لهه — خصوص اسیر وغریب و یتیم افتاده

نجه ودانقی التغیر یتیم قورخولی چول — کیدرودر نجیبور دانش لکالی صحراده

بو اولی مجلس ابولی — اوره ویکیردن اولمیش شکی حتی حکم

ساکولب شراره آهی جنه‌نه نارکرر — بو نشر ایسی هیچ ...

ترکی

سنسز بنم جان ویره جانانه نه لازم　　عیشم جهان خانه و کاشانه نه لازم

سن نیرنه نور نظر و جان بکلیم دوسته　　یانسون بریم آتش هجرانه نه لازم

اولسون قد امی جانه ازیان ایتیرانیا نه　　سوکنده قلیم ایه فرزانه نه لازم

سن بن بری شفقت قیلان واوی غم　　تعمیر تنم زلف پریشانه نه لازم

جان تکیشنی سن بن ایر ان جم خندان　　بیله کوزه یلیم بیله گیتمانه نه لازم

ولخانیده ایلمه یکبر بالکشش بن　　قولسین قدیم وان خانه بیکانه نه لازم

عشقیم نه رشوار ایسه سعدی نی تو سن　　مژکان ارجمی و ریاول بیکانه نه لازم

جاثمی الیمه ب عنی لاله طرز شکوت　　زنجیر دگر کودن می جانانه نه لازم

عشقون ایله بو عالمی برکشته ویران

دلگیر ایکن تمیزه ویرانه نه لازم

غزلیات ترکی ولنه ایضا

ولیمه اله ایکی یاره کوز شیم قانزور　　آغان بو ذر تیرم دانه دانم جانزر

نشانه سینه‌سی کیم جوان ازیلان   اوزلف مشکوه باغ کوزیجه پریشاندور

نه زلف بی‌قیمتون قیمتی حق و ختن   ویره‌ط سوله‌دن هم حساب خوش ازاردور

اسیر ایتم من اوخال سیاهی کنج لبدن   امیر کشور دل تخت جانه سلطاندور

باغانه آتشعه‌سی خیرانه‌در کوزیمی   نه نور قمر ویا آفتاب تاباندور

نوزادون ویکه ورب رنگی جان بخش   اوله رمروه یوخ چونکه گلوستاندور

نه زلف سنبل ولب غنچه چشمی نرگس مست   فرالوم سینه جان الم ایکه گلستاندور

غمو یاریکیم اولر کبرکی باکس بلا اووب   باغان نیوله ویر بو اسیر هجراندور

تا م دردمی دیگر کشف عالم ایدیوب

خیالی ایدر ویم ازل مسحور ازی دور

دریغ فراقی سینه‌ده ناله و لاله دور   چون غنچه لبی کاریم اوده آه و ناله دور

بو لاله دراز بحیندن اگر شنبم تپیدن   ترکیم اوسته بلکه زیبون باشی ژاله دور

کوی فراق دیتی غم کوز بیم ترآب   ساقی ملالی کاسه چشمیم پیاله دور

قیدیم گوز چو کشور خوبانه سینه‌اچون   کوردوم دیدن شهری سراسر غزاله دور

اولدم اسیر ناوک صیاد کهن   کوردم دوه‌بر و هر سنم هفت ساله دور

لیل وجاده روی بیر چاره وشه شبه   زلف سیاهی دور سینه شیدا له دور

ابروی قوسی قصری گیسو تن قربانی   باعث اوده‌ر سحر کیم دل شانه دور

باهمساد کردی هم نازوی طره‌ی   ملک ختایه کشور چینیه قباله دور

رم ایتیه‌سی آهوی ترکی بیگ نهک مرتبه   باعم هجری یاتانم اگر صعقه‌له دور

عمریم نوکته کوی فراق فتنه اول جهان   یوخ چاره بس ایدیم اوبیر ده مجاله دور

تاجان ویرنجه دیگر بیچاره طوری

بو جان فدای مقصدم هم صله دور

هجران غمیمه مرغ دلیم چمن بیزار دور   خار ستمه بغریم اوده پاره پاره دور

هر هر ریشی در کلدون خاری سینیه   سیم کینه همیشه بنیم لاله زاره دور

جیسیم تیغ ابروی جفا ترخ چوخ دکوب   تیر فراق پاره‌بی هم باشاره دور

کمی باتیم اوسته رحم جه پیاده رم نمون   تر بالبر بو سینه‌ده نخ کوزنه یاره دور

گلی قیس لطفه بو زلها سیمی   چکنه طبیب عبث بو یاره چاره دور

بیر رحمه گلمه‌دون قیمه اتیدیم اجب   بو دلده سنی یا گیرسوله سنگ خاره دور

رحم ایمز فعت نیمه هم سو بلمز بو   بیچاره درد غریب جسم نحب قاره دور

عمریم تو کنه بیگ ضیم اوسته گلمزی   هم قبریم اوسته گلمه جیر پاره دور

جانیمی جمه دیگر بیچاره سوله

هجران غمی دیدن نه سون ایکی پاره دور

مرغ دلیم گنبد ملایه قفاره دور   باعث اوده همیشه باشیم جراره

و لله دلی [illegible] جفا زخمی بیر   نوک فراق [illegible] اوزان [illegible] ره دور

خون دلیم کوز [illegible]   عیب ایتمه هم باشیم نیه [illegible] دور

هر عاشقون [illegible]   [illegible] دور

هجران غمی [illegible]   باعث [illegible] آه واره دور

[illegible] صفت ملال [illegible]   کوزکاسیه [illegible] جام [illegible] دور

دیوانه دونه گوی گلوم هم بیشم یقین   یوخ چاره بسی بو دردمن بیچاره دور

مبحم بو دور سینه کیم حلقه کشف ایدوب   مسرور دیم بو قسم کریه ده دنیم جفاده دور

گوکلوم قفسی [illegible] صبح و شام   [illegible] دور

روحیم کیسه [illegible]   سن بیر رقیب [illegible] کینه جور جفاده دور

اول دانه رخ سینه [illegible] صحراده دور

دیگر بخت قاره دانجه پیاله دور

هجران بیر مرغ [illegible]   چشم [illegible] دور

قدیم [illegible]   جور رقیب امین [illegible] دور

کوکلوم قفسی [illegible]   باغ سینم اوتی کوزنه کورل لاله زار دور

تیغ فراق [illegible]   زخم ضرب قفس خاری [illegible] دور

جان کیم شتنه [illegible] غریم   کوکلوم و [illegible] اول قفسی پاره دور

تکلی جهانده بکوسی غم داغ غنچه‌یی
اشکم دو چشمه دیده‌لریم جویبار در

شاخی فراق آتشی تن‌ن اولدی کل
آه عنبرین طنینه سی اول نام برگ و بار در

خارستم رنکله دیکوب نوبهار غنچه‌یه
تا عشق اوده زخمه صد هزار دور

نارکه در دلیمه اولوب چشمه شعله‌ور
توزده جکدیکیم اوده در پرشرار دور

صبر ایت جفایه ای دل صد پاره خوردر
بی رحم بی مروت اولور دلنگار دور

قهر ایله باغ نوزیره اکر لطفی اولوب
من زار بی قرارده که قهر رد دور

خال سیه نوکنج لبدن بیا نیر در
سر دار هی بی یارشه زلفا رد دور

جای شرابه اکیچین و همی اورک
پس چشم ترکندن نه شیمیت خمار در

کورلسته یکچه دلکیرا الم کشون
بی صبر اولدی جشمیم که ایلک رد دور

همدم فلک ایتمه بنم بو بلا نزدر
بو رنک شبه‌ده بو ما جبرا نزدر

کلزار ایچنده غنچه یا غایه کورمیش
بلبل کمی کوکلده بو قدر نو زده دور

زلبکه کوکلمدن قوشی کلزاران ایجمیش
سیلم اولدر کلشنده کلستانه دور

لطف ایلمین طبیب صفتی جسته جانیمه
بیر با جاره‌دن دواایدن لبس جفا در

جور و جفاکر ایتمیش جسم زار بیم
لطف ایلیه لبس بو جهه جوچن کهربا در

بار فراق کرچه بیان ایتمیش
قدیم دو کونلکه بولیس بیوفا در

همدان غنچه‌یه ایکوب آه غلام
همچون کمی بر رنک کوکلرن روانه دور

مژکان خلیده دلمه بس ناجر ایکر
چشمه لبس ایکی ایله ابروان لبکا دور

تشویقین لبس بتمیش اکر جفا نه
لبس قاشلارنه بو دیه کوکتم وابا در

بن اسیر کی جفا لره کتر قیلیشلارون
آغرراجرمی سیلارون بر بلا در

هجرانی جفایه راجه کیم دیکش
لبس قان اولان کلده بو قدرراه وابا در

امید وصلیله نو لو شاهراهی کوکلیمی
کوی فراق بوغم بتعب در

کن بو یرم جفایه آه دو یو تقتین
وصلوی منبر اولدی وذهی ارشکان در

بسردر بو قدر بی کوکلی دریه بر کسه
عمر تم کهنه ی نسه بر نه بوا زدر

ایضاً

نیم بو جسمیمه ای ناز قستراتی اولان
نطاره قیبی که کوز بری بو بی جان

غمونه‌یه کلشن ناز قان اولان کوکلوم
درسه یکیم اولوب مشبع ذاری جان

بوکلی کیمی بو زدم بو رحکیر بیربز
قرح چسر دو به یاد کوزه جون اولدی جان

کتوردی شه نوز بین غم جسم دملاسن ز
زمانه رن تشیم قیدی با خرابی اتفان

فلک جفاسنی صفتیم بتون قرا اوده لیس
نه کوه صبر قلبیم صبرایدیم اولوب ویران

ایدوب بین جفا یکی نشین ه فلک
دونوبر وخانه زنبوره سینه سوزان

کلشنه ه باتمون آتش اوده طلبتیم اعلادی
اودروزه تقیم اولوب دردیم ادیبی دوزان

ز بیم ... پاره قلیم یا کوکلده بو لیس
تنجه تسلی و ریم کوکلوم بتون افغان

بو قدر دیکیری غربت ده قیوماغا رد لسون
الم اودر برکی جوهر ره بتسون یالان

کرک منیم یانیه ده دردیده بلا کلسون
جا چکین شه وسدم بلا کلسون

دریغ ایله فلک قوز حمه روزی زردن
یار ای سینه آتش دل جفا کلسون

ویمیم بو غربت اورز اره پروسم رحم ایت
بلالی باشمه جوخ قویه ماسم کلسون

نوز ای بو تیر مجنت ده یا نیم جانیم کلکر
طبیب دردیمیزن اتیم تیجه کلسون

تیص ربیع داروسمه بو لیمم هر کز
طبیبه‌ان بو مرضیه دیدن دوا کلسون

کسلسه کر تقیسیم کثرت ملا ایمون
کنه جا ویریم باشمه بر بلا کلسون

کوزه یه قیده بوباشیم کر ایسیم اولان ویم
ربابیم اوسته نیم یا ربیوفا کلسون

نقدر کوررسه جفا کشمن ایکیه سنلدان
بو عیب ذوق ایتیم آتشکا کلسون

بو حسرت اولدی بنیم یاجی ایسن دیریه منیم
کور بی یا علاقی بو حج تر اوسم یا کلسون

یا نیمره کور باشی بیم امیس اولدی یه آه
کوزدم یا خاقی بو یه طلبه آشنا کلسون

بو قدر زله چکوب یا خمره جانمی دلکیر
اجل دروب ق بو داده اجبه کلسون

بو خاطره جوراتین قیبیر رنج آزه کوکلمی
قهرلن قیبی بی نظر جوخ ایتمه مجروح کوکلمی

قدمی تاکوزیم روزی رزده ن اولان کورتمی
کوره و صحه لیم دولانیر بو مجنون کوکلمی

سایه‌تك كلّم واراوقده هر طرف چكسن كر   زلفینه بكزون آیینه‌ده پرچین كوكلمی

قوش كبی آتشمیشدر ولمن لعل زیباسی حون كبی   سن باقیه‌ر آكینمز فورجه‌سجون كوكلمی

هر قرار بن بیت‌لرلش ننظلر ان لب چوخ   كاه كه لطیفلر بشارادیله نمون كوكلمی

كلك طرب سیاه تولنور تبیر رسوال عالمعت   بستر غنچه‌تاین بو بو بی نوروزن كوكلمی

بر نظر اقبا قلغه قان تبسم آوك ركك چشمی   بیر ده خوش ورمز كان زلفیه پرچین كوكلمی

فكر هجران غمیله واریسیا و بلبیر دمین

دونمز دوت قامه علاوه حور كه دن كوكلمی

دیرار بارە ممرغ ولیم اضطراب ایدر   حب صبوری سینه‌سر شكم خراب ایدر

هر دم دوشنه بر نظر كه حجب النیه   پروانه تن وجهینی بار كباب ایدر

شاده وارلر زلفینه اول ماه جبین   بوی عنبری كوكلمی مست شراب ایدر

چشمم خمارینی مكر خبر نظر   بنیاد جسمه شورش انقلاب ایدر

گفتار كه لیك شیرین زمان   صحن چمنده بلبله كللر جواب ایدر

خونخوار مشیش بو دلبر طرار بلدیم   جلادی بر تیر چپ انی قانی غضاب ایدر

نرگسان خنجریه هر دم ایرر سینمی قاشن   بو زمین بلا و درده معی انتخاب ایدر

زور همه جمیله صحبت ابرین دهر كوبك   كبر مزمور فوج لشكر سلطان خطاب ایدر

جور و جفای بی دلبر هاوه كه تیرتاب بیمید

بور نسیمه ددر عاشقه شوق عتاب ایدر

عالی مرصع نور عالیه عالی اولانون   كلمسون بانه آزرده دور علای اولانون

سكنم غربت اوینز دم غم واشق فزون   همدم وحشی صحرا اثریم خسته بن

قاره كون قاتل لجه بخت زبون دهر جهین   شوكت دوشن بوینر بی ملای اولانون

باشته هر صورت آجوش چشمیه آیینه دهر   كوتهر صورت تعصب ایه انا قهر

فرص ابرونی روی تحرولده كوزم شاه شهر   هجر تاب آدر اولوزدوق صالی اولانون

یاتیوارم صحبه كیمی ناز و فسیرا ایدرم   آه مرده كوكلی شیرینی بربار ایدرم

هرزمان بوبوزده فغمی آبار ایدرم   صبر جور دنیه هر چه دغای اولانون

اشتیاق آتشی سینه‌ده ایدر جوش و خروش   زعم اچره بارە ایدیم تن بكونشه برش

كوش دردیم بر روی كچ بار فروش   خاك بن اوپرم قاشی هلالی اولان

فلك كجرو شون لبكه عنادی ایچ دور   طعن عیری اونون اوركه مرادی اولدر

نقد زظلم اییه دلكیسره جاری اولدر

نبره دركهیم همتی عالی اولانون

خانه سوینه زلفی خسته ره بند اولان   تمش هر بی خانه ركش اره ب لازن

آنكسون كن ره زلف پرشان ناهچه بن   دو لب جسمانی آیینه تاره ب لازن

مشاطه كوز ره سون نو یاز فیت ودین ان   شیشه فتنه شانه ظفر ده ایره ب لازن

حسنون خزینه سونه بیچ دور مه شم   یوسف كیمی تاجی باره ب لازن

اقراره طلبین اولیه اموین قبول   تو بطمی دی جحیس غبار ره ب لازن

نرگسان خنجر آدر سینمی كر ایچه قاشن   دورسون دل كی حبسنی صید باره ب لازن

ترك امیون قیسه في ردا لیقتن   ببب كیمی فغانی كلاره ب لازن

رحم امیدون كوتمدن آزجان فان برشكمه   فرقت آلدیه كوكلمی آره ب امرون

عجیزه امیدون الشكاره میوب كوكلمیون قوشتین   ضیاه وار سینه چكوب باره ب امرون

تاب امرمم جفایه دفای تدعو بولی   باعریه كی جراحتی ایچاره ب امرون

شطر امیشن عاج جی بی قراری   سنك جفای حسن تن باره ب امرون

باص پیام سلامی عرض قیلیر   اول نو پای جهرنی الكاره ب امرون

كركلمه طیب صفت باشیم او تنسه   طاقت كوكلی دی ستر پاره ب امرون

بر آهین خراب ایدر منظر ماهی   خوف امیدن فغانی الهاب ره ب امرون

صنعان دهر چون كه كجه دلكیره زنار

تكلیفمی عبث ده زنار ره ب امرون

ای مهی لكاه لیر لی نورین جفا سنكا   هیچ برلكاب الهدن جان برسنكا

كه زلف قنسه ده لاله كتی في دهر روب   كمه آتش لاله سیه بر ناه ده مروب

در قطره سكوی حیاه دهر ده روب   كه دكیه ی صحبه تی كجه آراه وارسنكا

تغیر قلب خاتونای ای عجب دکل   زیرا عشق عالی عزیز وب دکل

بو صبر تاب نشمه ده بی دکل   زیرا که عشق عالی عزیز وب دکل

آهون چچی سر ابنی غم عشق شرار دیر   و هم بو جالی کمسه چرآه زار دیر

هامی سمکر تیری بو ظلمی رخ دایر   اتیه کی عدل ایله دلبری روا سنکا

نوح کمسه حالمی اول آرا سوره مون   مین پاره یم اوسته آجان پاره بو مون

ناجنون نولور نه نسیه چاره بو مون   چارم کسیلدی بالوا ارام ای صبا سنکا

قوی بر قدم لطیفه ای نکار بن   تحت سیمه علم آمن شهر باره سن

دردیمه اول طبیب قبیل ابرشاره سن   بالوار دلبری کوتر ارابشفا سنکا

هجران کتوردی نخ نجه طبیعیه دردیمی   نثر ایله کی ضمیره کون کیمی درد یمی

الحاح عجز بیله بولدیم جانانه دردیمی   شایه لطیف ایمه اوطلیم دوا سنکا

یوز استانه قوی یب عرض ایدیه حالیمی   نر اوغم خرم ایتیری بو قبر نهالیمی

ای مرحمت سنی ایمه افزون ملالیمی   صبریم بو کونه شکیرایم اوم تجا سنکا

زیرا که سوج قدرم غم چرخ خطالی دور   هم عشق مبتلالری او جالکه ها دور

بنیم سیس فوادلشر آه و داد دور   رحم اتمیس سویلر بو کبرا سنکا

دلکیرلب دو ایمه هی اولدوی حجاب   آز اعلا زیبه ناله امین عربی کتاب

بیزاره نکاریره بالایه آب

شایه جواب کونزره ادل آتش سنکا

آه نیه ای حلیم کنعان اتیبی کو کهر   کلش عمر آمینی حزان ایتیه ای کوکهر

سو منیر دردی بنزور ناله و فریادی بزدر   بو الم کسبی ملمه زبان اتیه ای کوکهر

قیمه قرار سیس فنون المرکن اشکار تم   دوستدوب چشمه چشمه نمی ناقان اتیه ای کوکهر

زار نیهانی سینمه کوزره نقش عجب   حالمی چپار زر دو عیمه عیان اتیه ای کوکهر

بحفاظ اتیه کی ارس سحر ابرای نکار   قوس حق قرنمی آنی خروه کان اتیه ای کوکهر

ناوک غمزه خونریز نیار لطف صوب   چکدن آغو شمه حجر حمام اتیه ای کوکهر

کرچه دلکیر قبوت حریمه تنعم رضا

تو قضا نیه الحو حالی اتیه ای کوکهر

ایضاً

جبین نوراتیه ای کوکلم نوک مژکانون نشیمون   عقل و هوش نشیمه یا ان آتش ایش چشم مستانون

چارچشمه نی بر تنوره قبله ون مضطرب   بر تو کنر ده والوب آلمیه سیاهون نشمون

زور آزاد حالیان سر و که مین قسم قبله یم سنکا   ترک بیه ایله امراد المرون بیتوقی اسیالون نشیمون

خاک پایون بوت ایتدی فلک ابرم کحل عین   قانه دونه رشدی بطلی فکر هجرانون نشیمون

ای وفا بیسر خدا و ایس اوصیار مانکین   بوقه اسیرن اولام مصون جبرانون نشیمون

مبتلای شور پری تک افغان ایله دیم مه یم   سربر رجا رس صحن هستانون نشیمون

سینمی غنچه دلمش دوک ار بلارون   بیز لاله وار باغر بهده دایم زخم پیکانون نشیمون

شهر تیه اولدم افریس ترک افاقده   کرب سیاه تیری باجانیم فخر ابرانون نشیمون

زعلای استحقاقیم و انزده بس   عرش اوج ایس کر کدر آه افغانون نشیمون

مستنه وکیر نصیب لیک نه حضوری نشیم

کشف او ادریه ایلحی نوک آرق دلانون

ایضاً

قیوب نجی کوزرده بلا زلفون   کتوروی شیمه ده پیره مهرفا زلفون

چکدو بو عشق نمک جبیه دوزره ده اپیرو بکو نیمی   او لوبو بوبیمه زنجیر امر رخ زلفون

وصال حور بچاب هجری جمله اولتم   وفا طرفیمی امراد بی وفا زلفون

آنور المه ن عجب صبر تاب طاقتی   شبانه روزده میوب کارینی زلفون

سالوبر واتر پاره جسیمی انحجر   مرض غشقه چوب دیر رسیح دوا زلفون

نکاه امیم طالع زبو نمه ن   خط ترک قیوب اتمه خطا زلفون

نحت لرکه دو فرر فوی حجمی   نقصر یالوار یرام سنبر التجا زلفون

درون سینمه باغ سر ابر جگر بقدر   هزار دفعه ورودب باجا زلفون

غریق بحر بلا اولماقمی تعیین ایده بم   چو عشق کشتی سینه اوله نی باه مرز زلفون

نه نوح کشف قیوم حال ازلدن شه جین   که بلکه امیون جور و جفا زلفون

اولو بو رنکی سوله کهر بایه کلهرون

فرزانه طاقتی نوح کوزرن زلفون

ایضاً

چو ضعیف و زارم بن کش هجرانله نوم سنون — نغمه‌تن عشقک رسته نوم سنون

عشقک قیصه‌سی صبح اولمین ایرکون من — محو جمال شمع رخشنده نوم سنون

لکنه هر نزاع غمزه‌سی اون جرمی دلوب — هجشیله ور ره دیده‌سی کرنا نوم سنون

کرا زیده زره دو عرابان قلبام آشکار — فخرم بو بریم کیده قمر نانوم سنون

کتم کناره دکسه مین او نوح آتشینیمه — ور برابر تن عاشق بکا نوم سنون

باز نی وصال شمع برو ز لیک سن — هجرانشنده سینه‌سی نوزانوم سنون

دل خسته اری الکمی بوقا سه یم — سنبله کمند زلفی پریشان نوم سنون

ترک ایمم بو ناله و فریادی چونکه من — غم مکشته ننده بینوا نوم سنون

دکیر دور بلایه می ز همین بو له

هرا مرون اوله بنده فدانوم سنون

اولمرده دل او ریه شنه به تیر زرسنه — نه نوع کشف قلبم اول سوزن تک ارسنه

نجه نه اصینه چین اوان ابروکمی ازون — قیلوب کوکلی قوشتی ترمین بکار سنه

کرا رقتل قیلوب که تلفات ایدرسن — رضا وی قیلمه سن و یکوم جیبا رسنه

نیم تیشه اکر وفرهاد دله الیم — جریره بر دیریم دردمی نگارسنه

نه استه دون سن باکسه ایجمیزن — بر نیه بو نوح دیدیم ولکلیم هر زارسنه

هزار دیده و اوقان اولوقفی نیرن — نولوب اثر ایلمز هر کرده زارسنه

چو شعله کبی آن اجری کلمه قان اوالام کوکلوم — تمام خلق بیلوب اولمشم دوچار سنه

طالی شیوه نی دلبر طابی نیم — ولیکه دیده می من ویکلیم اشکبار سنه

نیم قطره قیلوم نقش رخ بانیه ده — که بیر قورمی قفسم روح ایدر دکار سنه

ولا بو جانی وفا قیلن فراغ ایلوب — هزاران ازین دیلسون ناجان نثار سنه

تحملی ایت سنه بری ضیون بعشق — سه رعشقه صبر ایده شهر یار سنه

بو لفظ دکیری فی الکیم زبیت

انجون ادلمسه کراه پر شرار سنه

ایضاً

سن نی زلف کمند سیاره لبدن الکلیک — عقلمی بشمه ان الوب اوره لبدن الکلیک

ززرده کلمم قلوه لدی وصیلمی تمتیش — ذوق تحری وله ار لبدن الکلیک

تیغ ابرو زمین بکمیر ار دلدار ادوب — جبینمی تشو تعیه صد پاره لبدن الکلیک

خون ایت کوکلمی کبی دبیه رومی نیر — داد ادنبرن جانیمی ارب ره لبدن الکلیک

دیده کلم کوهرن کوکی جان بر رهکذر اولشم — لب بیجیرادمی بچاره لبدن الکلیک

کلی صفت جانم الدون آه هجر قبره دن مبتلا — المی طبیب کمی کار ره لبدن الکلیک

عقلی و هوشیم کمیر الدی نیرخ چون — نعیف زار ایدون بازاره لبدن الکلیک

چرخه باشن اوزر بیرم هر کرده جان — آخری سن تیرب پاره لبدن الکلیک

بر جفاکستره کی زدی اقبری سن

چشم دلکیری عجب خونابه لبدن الکلیک

بر کلدن او زرمی که همنشین اولوب — بودرره جه غمه چون نکین اولوب

شاد اولدیم ای سرو لاله زلفنه — غم کهی المنه همین اولوب

سیه تکمی کوروب عیب ایتمیون نی — نو ابهی چشم مست اولمه جبین اولوب

صبر و قرارم الدن الوب بی نکاهین — دل خانه سین خراب ایلدی اولوب

آشفته عشق صبر مکن قیلمایاشت — چشم خماری آفت ایمان و دل اولوب

دام بلایه دوشی او کون کوجیون قوشی — تا کیم تونبه و زره کوردی دانه چین اولوب

دکیر یاده عبث نجه جانی

چجما تو نقش عشقده دله تبین اولوب

فلک فراق و زینن درودی زاره — که چهره برادرشین سنم او سمین یره

نه زهر فرقتن مکام ابروب تنیب — که روزلر دونیمی برروی شب تاره

نه چوخ چقنه دل الکدن ای طاق — خصوص ابلک اشتیاق دلداره

دوچار اولاه دکو همی اردده سی طلبه‌دن — تنی اردومی فلک درد بیم اولدی پاره

صبا و یقی دکفیر نامه یی رهکوزر

وصال خسته هجری جکنه شفا دو باره

ایضا

نار حسرتله یانوب حسرت صنعان او صنمیم — لب شیرین غمزه‌لرین بوتین بحیران او زیم

بر تسمه ر لویه جسم کوی فراقده سنون — با غریبون فاله‌آه زارنده کریان او زیم

التسمم یا ر اسمم انجمنده دلدار التسمم — اتمه زنجیر استمم الف برابان او زیم

ای صبا حالیمی [illegible] پیچیده بیر — تا یقین اولیه محبت سینه سوزان او زیم

بو یره جانمی آلا ایموب جسم شوخ — نرکس سینه امین دوک برکان او صنمیم

نه سعادت دوشمم [illegible] یاری کتک — بر زمان جان اولام چکیم قدران او زیم

کمی دهر جانمی آق فلمی صبر کم — آه‌ن ایم بالدان [illegible] او زیم

باشیمه کتدی فلکی قلالری شعیبزی

سومیه دلکیرم [illegible] ران ادیم

زلفون کوره لی شیری کوکی بیله جیب له — پروانه صفت یلکمه یا یار دصب له

چشمان آهو زخون دلیم چهره زرده — نقشون ادولالی رکس اول حباب له

دونوردی کوکمی قدیمی آخرده چکانه — زرلکه ابرو بجده اداروی بلا له

هر کردوره محرم جمیه‌ی فراقده — یوخ طاقت دل بو تیمه بیله ملا له

عشقونده سنون دو نیم اولکون دام جابه — چون تابه‌ی تطهیره نیع دلیم دانه [illegible] له

لطف اولسه کلوی حال دل [illegible] — تا چاره اولا لطفلومن چکیه [illegible] له

نه یوم سن اولکون قیس [illegible] شهرت — اول قیمت [illegible] له

حجمه دونوب [illegible] — و رنج دلیمه [illegible] له

اولسه کوزل [illegible] — کاهی لب [illegible] اولالیم الی له

همیش [illegible] — شکی [illegible] ستم بیله جلا له

دیگر پاشنه دانه بیر بغانون

شکیدکی وار قرزانه هر احجا له

قربان اولدوم اوچاره [illegible] غنچه — روی حبیب چون قمر پاره شبه

قربان اولوم او رکس [illegible] رن — هم خاله هم حباب له هم اول النعقربه

قربان اولوم دو ابرو دلی زر لبه — اوخ آتما سون فتنه سوله اولدبله

رم ایتمه آهو تک نه جوخله آکلهی ادب

اولماز نصیب دلکیم [illegible] بیله مرتبه

ایضا

دور ساقی کتور زربه سن بر دولی پیمانه — آزاده‌لره کوکمی غمدان دولسون ویرانه

قربانون اولوم ساقی لطفیله المدن ارت — کوکلیم ایونی قویما غمدن اولا ویرانه

قویما اولماسا [illegible] اخضر [illegible] رحم ایت — لطف ره عشق و [illegible] دیده [illegible] نه

دل کشت محبتدن کلشن [illegible] — تا قیله محبت قربن عزم ایدی پرانه

آ جمشه‌ی غنچه [illegible] — بو چرخ کبود [illegible] ویرانه

صیاد صفت قیلی کوکلیم [illegible] — توشن اولدی [illegible] نه

جلاد [illegible] — بر تیغ چکوب دردی [illegible] سینه سوزانه

بیر زخمه [illegible] — جسمی [illegible] برکانه

بیر [illegible] — مجنون ایلوب [illegible] حیرانه

آهیلهیم [illegible] — هم [illegible] نه

دری جکریم [illegible] — بو [illegible] کلستانه

خون جکریمه [illegible] — بیر [illegible] اول خسرو خاقانه

زرلکه چکوب [illegible] کوی فراقده — [illegible] نه

بو حال پریشان لطفیله تصور قیلسه — عاشق کشی خونریزی [illegible] سلطانه

[illegible] — سنیم [illegible] کوکلیم [illegible] پروانه

پروانه [illegible] — [illegible] هجرانه

لطفیله اگر [illegible] — مطلق [illegible] نه

[illegible] — [illegible] نه

[illegible] — [illegible] نه

جسمدن [illegible] — نقشون [illegible] نه

عمریم [illegible] — که دیر [illegible] نه

چین چین [illegible] — بو عاشق [illegible] نه

اول کیسو [illegible] — بو شاه حالیمه [illegible] نه

روشن کوزیمی محنت دوزده‌ی شب تاب   دنیا دیوی آلمش اوزینی نخجی نه
دور مارکنور ایلموان هیچ اوکلور کیا   کلمیش که سینه‌یه غم دعوی طعنیانه
بیر اولای غمخواری درد طبیب اولسون   ای تیرشه به بوور دلمی داریانه
بولسته محنته‌ت دوی بخررم   دردیم چه آرام حسرت من دوتی یانه
درده دوشلی اولمیش همدم نه گوزیشی   کلمز قاپودان هرکز نه یار بیکانه
لطف ایلیه من زاره‌ی صبر نه‌جیب سی   بازاره چکوب عشقون یا یوسف کنعانه
بو وادی عشقه‌ده بیر بنور ضعیفم سن   بر عرب فدوار تخت سلیمانه
عمریم توکنوب غمدن بر کلمه‌دن انصاف   هیچ کورمدیم عمری من سن کبی شاهانه
سن تیرهایه سکدان ظلمی بسن اتسون   ترک ده روا کورمم بو جوری مسلمانه
دردی جهان الکیسی پر نقش ثابر دوان   سن بخت تراغم آمد مجنون نهانه

سن شهر شهرانه ونکیمی جهانکیر
ظلمیه بر قهدون کن سن نیمی بکانه

ایضاً

دیدیم جانب ایرانه یا رفاکته   نه فن نه قرار بیندم تعجب کته
بو زهر هجر هم بولسر ماهکام مسون   منی فلکن پنهه چرخ بیوفا کته
هزار دفعه دیدیم خواجه تا بیم یوخ   منی قهرتدن ایرزوده قیبلا کته
زلوب بر لعینوخ چاقچی طلسم سن   قویدی بو ورواله بستره به دوار کته
سینه‌ر راحت اولوب حق ان اولا کلکه   او نابو محنت هجری کوردن روا کته
سینه تقدیری بخت قره بیدا دیدیم   ره‌وار او شهرده نوزمین غم دعا کته
جلابی جوضه وتعین ایت اوکشو ریکا کلیره   نیم کیمی شوره المی اجرد کته
دالوکه‌باغ کمه کورجان وال اوکر چشم   غریبان رسی بو وجسبه الکار کته
چتنه دمن اوزره جم تو غم قرادنه   شب ره‌رزارایدم نه یکمی نو دکته
بو شمع وصلی یا فا نعطراب چو پروانه   شرار ناره طرف بیدی بلا کته
نه تصرر جور و جفا کورنه سنی ولکلان   بو جفه لب وفا تیز اشکا کته
هزار حسرتی من زنه‌ن آچیلدم   دوار شجه‌ناله امن ایدیم صد کته
قدرت بودلکیری عرته وسنکس دتنها
قرر جیبرن آرت دلا کته

ایضاً

زمان ناله دوری آی صبرم یکی کهی   زمان فرقت صبحیدیم گل گل
چکوب فغانه دیر عنبه لیتک کوکوم   کونش ایکیرنیم ای ضیبوارم گل گل
الوب ارایه چو باغر کوزوب نی عمر   پنتش ایلیه چاکش برادرم گل گل
علاج قیلی دو تشوبیته‌ی فرقادنه   شرار حسرتمن جسم ضعیفم گل گل
جلا لوجانه جانیم کوردم فراقده سن   غریب دردر زرار کشوریم گل گل
بوفرقت لمه آجی اول اجراب اولان یسه   شرارغمیلان غنچه تریم گل گل
وصالون اولدی میسر فراقدن اکر   شکایت ایمرم دوق دلبریم گل گل

آچوبرو دلکیبره قولارین یوییر
فغان ناله‌مین بیرار دیم گل گل

ایضاً

کوزیده قوفومیم دلده وار شراره حسن   دوشنیده یار یسن کلمیده زاره حسن
قهر چسره‌وی محنت کلمه‌دوزه‌ی   قدر نجسره‌دون آچ سینیم یاره‌ی حسن
وصال نسیحون آی ی سیندی تجسری لکی   دکوب بنج ولیم اولدی یاره حسن

نهریم نه چاره قلیم تاکو کلنه‌ب اولسون   یانا زغموده سون ال شرار یاره حسن
اوقورقت لملاری تجسر ومجروادادا جسیم   بواریق غنچه سویه وارچی چاره حسن
نولا یری بر تیشه ور دن وصاله ایلیم   یا فغانی بیره کوردم دیده خماره حسن
غم آلدی جانیمی پرتغیه بلوا ریرام   ره بکه قسمتمیت صبوحی بره حسن

وصالکه گونزلمه ودیکیه فرقه‌ته ایرکوزر
نه عتاب وفاچرخ کجباره حسن

گل ایچ بلبل اکرکلزار ایچون کلسون   بلبلون وارناله‌سی کلزاره کلسون کلسون
لتبر ایلجری یوت ایستن جسمدن اتم آنکا   اول طبیبدن نسه کرچاره کلسون کلسون
نس طبیبه آچارم هرکز زبان تعجب   سویلیم هاجبون تن پاره کلسون کلسون
شاه وشاه یقیجه‌دن آقاجن دیم   یار اکر انکار کلمرین اقراره کلسون کلسون
جسمی عهد ایلشدی ناری بخید جاولون   یا شیم کچیش واحی اکاره کلسون کلسون
سویله‌ای باصبا الدزنه کلمشم   سویله‌م بوجلس دلداره کلسون کلسون
آرزو ایتم داهی ال انه نیی تاکر   سیف کسنای ایچون بازاره کلسون کلسون

بیهده بار حیف کاروان دوقسین بالتیم   سونمم اوسنده گردیدر اره کلسون کلسون

نه رقیبی و نکیر یاد دره نهانیم فاش اولا

چکمه یه بالم غم الحال کلسون کلسون

چونکه ان طلبسه کشف اولوب سینه لر نورینه پاره وار   ملمم دوا اسرارن بر زیاده بینی پاره وار

دو عشقله دامی ندر ودام حلاوت خم چاشش   جسمه اوینامز نه دل سلیم کسه کلزاره وار

جانان اوینر بوکی نی ملم نیم بوکو کلدیه   ار شاشکه دله ارون دربسیله لطفیه پاره وار

عیب اتمه چشمم ان اخا سوقی ملوبانشیم جشمه نت   چون چکرون خنجر ابو دیده خونباره وار

ایرل سنون عهد من بر نطفه خورشید اولدیم   ادینیم ک دهر یه یانمش شرارباره وار

تعه له دولوم حسمه درز بسکه تیر غم دکوب   کرش چال اتسه نیم بو سینه صد پاره وار

کلدی ای طبیم رحم قیلی چشمه ده فلو با شمه   باغ ویر در صیغ اتمه دوا اگر بونی پاره وار

هم ای نجسم لطفین باغ بر کوک کلدیکین   کور بیر مزن بر پاره ده بخت قره وار

کشف اتمه دردون ربیه کلمدک حالی

بو رنگه دردم کوترد رنجیه اقزاره وار

الضیف

کوز بیره فلو باشیم ولی عشقم ازره وار   نولوب غم جسم تشویب یلدیرم ره وار

چو غنچه ارب چکلیکه تاره قان اولان کوکلوم   کیمون فراقی الحنیه اتشکاه ره وار

بوسینه یاره چوق طایی کشف اتمه ویش   نیم لطفه کلوب سوید یرچاره ده وار

نمی بو جابکه لال طالع زبون نیمه دز   دهر غمون دوائی غم دوباره وار

نفعر من بحرام کوکلم بو ضرورت آثاری   ویده کورحم شیم طالعون ره وار

چو قیس شهرم شهر ادم ویده بو در   دریغ فرقتی قلبم جسم پاره وار

نولو طیب صفت بر جه باشیم اوسته کلوب   بیم بو جالم باغ حوح کوزل نطاره وار

نقعر نوکی جسم دوز اره دکوب   دیر بیر یادم زخمون نیاره وار

بو قدر ناله چکوب نیه جانیمی کلدیه   چشمه ها کلمون کیمی ارایه وار

داغی ازر شه یاسی اولالی غم کیز

یانیره سن کیمی زمانه ره وار

کل ای بو چشم زبرلر ضیاسی اسمعیل   وران بو سینه هجران یاره سی ایب

کل ای فراقی الدن صبر اولدی بیلانه   بو جسم دربدران دلربای ای

زلبکه اعلام شامن غم فراق قونه   یانان شرار فروغی اسمعیل

غمونیله جکر کبی بدان اولان کوکلوم   جهان دراصلا را نوئن آه وای ایب

کلیدن ای پریشن بو غنچه مبیل زارون   اوسجن کشته تیز نوری اسمعیل

وصاله ایم وار دو بر بیر ویرم   فراق علمون حبرایی اسمعیل

بوزره دولان نیسین هی تورکن چشمیم   اونازلو کوزلرون اولسنم ادای اسمعیل

کلوبی لضیفه باغ یراو نورنیمه نولور   سنون عجانیون اولسون نی اسمعیل

غریق دهر غم ایده جسم مسطبای   گوهی سفینه بسنون هرای اسمعیل

خیال ابر طوفانه غرق اولورکشتی   آمید بیه هوا دره شرای اسمعیل

بو دهر عشرده شه اولماکی کدی غمرانی   در یغ و کوش چرخون وفائی اسمعیل

تیش فراقی سن برتسه بو فکرله   ولوبه و جزمی نوک خطائی اسمعیل

غمونه کلیرلی چاره زر زرب سوسیر

کلدی ای بو دردون ادوا اتنی عبد

الضیف

طبیبه اتمم اتعب   بو دره ایتسم دوا   فلکدن ایم اشکار   تقدیر اسه کر خطا

دیم نه دره بو جفا   جانه چون دیدیم جفا

من جانه بتلا

نو زخم سینه سورشی   نیده شق کور باشی   زجاج بی نیاشی   سنه بوده چرخ کهنشی

بو جسم زاره آتشی   یانیار ن شوشی

شه اره زر بلا

باده دیم جانه بن   ادیه رقیبه بن   نکار نقیبه بن   نه زم کرک حقیه بن

کلم آه دوایه بن   شرار سماء لامیه بن

نکار زار و بی نوا

کوکلم غم شراری وار   حال بی شماری وار   حرکت هزاری وار   فغان آتشکاری وار

ادنیزه خجای وار   ادن زر آه دوداری وار

دل اسیر شته دوریا

دیم بو دره جاره قیید   نظر بوحال ارقیب   بو جسم بنک از قیب   اوز نظرون کاره قیید

بو زاره هم جاره قیید   آه آج کوزنی لطایه قیید

یاره اتم آه و د

بو دلکیر دلن نوازشی   چو غنچه لینه لیش   نقش بخار شرربی   غمزه نیچ حرح طلقی

نوکز سرشک دهرسی   غریب دور اوبه کسی

ترقمر قسنا خار اولا

ايضاً

غم فراقوڭ عجب قدريمى اڭلادى   ساترلديڭ كڭلمى عشقم شهر جهان اڭلادى

غمزه‌ڭ ايله بكچوب زلفڭ اوكلان كوكلم   درون دلده اولان دردمى بيان اڭلادى

نصوح ايله فلك كورسه ايتدوكمى   من فلك نصيبمه كورنه غريق اڭلادى

شكايت ايلرم طالع زبونمدن   بو جور هجرى يازيڭ كوشن اڭلادى

غمزه‌ڭ يكيچه كپره‌نه ده چكوب

سبو كيشى اهل خرابات اڭلادى

مخمس في شرح حال

سويله‌ي چرخ فلك انولدى يڭم غم فكنيم   كوز ياشم قانه بوروب همدم اولدى تنيم

چاره ياس درده شوريده مخته تنيم   شرار اهل ناي اسر بدنيم

تن بيچاره‌يه ماتمده ذرات يرييم

كوكى هجر ووسن ووادى بزم ايجى تر   ناله چكمه كوزيمدن توكلور خون جكر

فرقت غم بيري بيرا اهل دردي اثر   عالمى ياقمه‌ذي فغانيم سنه تاثيرى اثر

رونق حسن غريبى قاتمه بو تاخيريم

صرصر ظلمله سويلر دي فلك كلريمي   شعله قهريكه دراوله‌يه صولان يتلريمي

آه بر كيمسه بوي بوي درده توليدكى شكريمي   بو قمى بر پاره دلسيون جان ودل آسليمي

آه بر جانب فنا ادلريه كتيريم

لطف قيل جانا بو چرخ كوكلمى چو انتم عين   حسيمى شكر غم اتش ايله چينى

برحمت بو قمى انصاف ايدوب جانا حسين   سر تيرمه غلقت اتدوب بيلمه جانا روانه حالينى

بر كوزم قالمدى جسرله بو خم

وحشت آرايلدى كلبه كوشه هجرده بنم   اوقدر قالمادى غم ان بكسون تقسيم

لرزه آشوب الوده جسمم بولاله نسيم   آه يار اتش ايله سزيمى بوقرش نقسيم

جسم اولدى تنم زكمرى پيام

يالقز اولدم غم بوقد قوقد ايلر كيم ننم   كوز ياشم همدم اولوب آه ديدن تاب ويرمنم

سنه بيم كوشه وحدتده بنم كفنيم   منتظر قتل بو ذكيمه حليمه در كليم

آخر علاقه بو بسته‌ل غربت دلمه ديريليم

دردده كيمدن بنم كيمى بر دل مبتلاسى وار   كمده اولوبدن ياهوشانه ايليم بن طالبى وار

بن بو مسمم قلمى يا اثر جالمى   چوخ مخمس غصه‌ى فلك خانمانى

آه ابروب طلاق جسم دردده جانمى   سطق منيه چرخ كيجه عالمى وار

اينه‌ى خرلان كلكريمى اولان   قوترودى كى بوزيرتيم امريب غبار

كنده‌ى ستمله شيم بوقدرى ظلمى وار   چكيديم ياراكو سينه نقره‌ى خرابى وار

هيچ كورديم اوزيم كيمى غم ايله ديبرى   باسه‌يم ديكارارا اتش حسرتله يه اليسير

درودرون شعله چكوب اولمشم حبيب   قالدى يك تورك كوردم دلبران آه وزارى وار

اون سكز ايل وطنسته‌لوب يارار اتوبرار   قورتش جگابى ايدى خشمى انكار

صبريم كسلدى كورم ابروب عربى جنسيار   اولدرم غريب غرتمونه جرابى وار

هركيمسه علام معشق صحبت ايده‌يم   قوش دل صبر قلبى جوب اتديم

نورزقوش قسمت ال يه ايده‌يم   من كور هيچم دينه قتول وفاسى وار

قوش كلدى كلمنه كجه‌ى آه ناله‌سى   قالمى رادركى شعله چكر عشم تراره‌سى وار

زاعلار جهانه شوريده وافرق تنيسى   مبيت كمى كوهى دو شيون صنه‌ى نواى وار

صينه‌ى ايشلم بو آن الو لهوا رقص   جسيم كيده وقفى قالوب برقورى قفس

صيار ديونى قتى بوخ جور ايدرر هوس   بن آغلارم بو غلماتاوت جوخ صفاسى وار

سوز آخ ايرودم باسر يمى غم طبيعتى   تيز ديريم كوزينه كوزيم يارجى تاتى وار

ربيم قچار يارنه كوز راه لادتى   ايم بو ايرتق خسوت تهاتى وار

يازديم طبيعه بو غمه بو زير مى‌سون   اتسون جانه ره دلكير دردنيه ادشون

اوننار علاج اولور سته تحرير اى‌سون   يار عشق لبسترنون دوادسى وار

يازدى چلك لى الم عشقه مبتلا   دو لكلدن اوزكه بوغرصه همدم دوا

نهان كبى يو سطلى بو حليه رها

ديرار يارين بيه دردون دوايى وار

وصفوى قلمه يوخ طاقت دل ميچ بور   قدرت ايرار قلوب جوكسه سز چوبور

الله الله نه كوزل نقش مصور دوچكوب   آسمان اوزره كوره كيمى نه جى بور

صاف رولرى پولوبر برنه مشبل تل   سنه نه يا تولكار هى فرقتى چوبور

فخرية حسنه دخ آخر ديه ادلنا ملول   بر عشق بين آب اولوب كنه‌ه چوبور

لبلرون رنكى بوزردن اولاكرصوه تا   اولاعق ملك بين كرده سرنيه چوبور

بيه قات قيامت بولطف قلام

سنه لاقيدو كوزلكر اولاكرنه چوبور

كين راضى اولدى كيت ربسين جج بور   تقالوى كورنه باتام بنه من جج بور

قارنوڭ شب سیه بیلون تمشبکی صاردی قلیین — تونمش غداردن اوستنه زرین زاغ چوبور

هر کون نه وار چشم کوبکی آبیان امید — یوقسه برآری بولمه ن آنی اکی فریق چوبور

حیوانلرن استر الله ایدراران جوجوقلری — اودرلمه صنعتی دوغری دولاشن اهسترین چوبور

هر مجلس ایچره اول وجودن اتبیشمشم — قانماز اویله بر نفس کلمین چوبور

خوانده سن ایچ لذتی بو لکش الامیسن — هر لقمه خوردن آنی ایمه کبی حبس چوبور

سعدزاده تحسین قلمیم الله ریور — ای نفع اکوزره چیخان آغزی کن چوبور

تیرمی ملکیم که قورروش غمی — پورسوح کمی اونیمه قا بریرده سن چوبور

مجبور قبیله پارسی ایجدن دیمکله — عفوات قصوریمی کورنه کیمی بر ابا چوبور

دار الکتاب دیر ایجالان کشیده زن

هر ماتم ایچره ایله ایتاصبیه قتل چوبور

خطاب نه نیوقانه

جهپ انهایه امله من وکولم اشتاقه — برکورلاس دلکغن جنده توبوت آنقه

آه ارام دسیرکی اخوارم اوراقه — بزم عیارده هر بکنه اولدن آتقه

بکه شرکانومن عاشقه اوج اوحه دمیس — اثر تیرمی بو مرزی نسه وصح دمیس

وصلوی استیعون بالخزیوح دمیس — بر بر نه شیوه ور و ب سید الذان عشاقی

غنم جستنون الیم آن آلیون کرکب زبان — با قمه قصب السنه کوش بریم پاره شبان

کچوب ارتی اوکرون خوالاه ادراخودیان — ایه نیمی تشوتشن لازم دو چاغر سلاقی

اهل عشقی بوح برز زینه کبی عارض جیب — فرقه یوح مجمه نه زهرا اولا یا ایمه ابی شرب

بو دیه بر نکته نه کس کشف ایتکیه احلاب — کر کوش عجران کوکلمون اولو تیر باقی

حقمی وانه ایا کس دوران ابو قدر — آزو پروپ چخ اولوبان او کچون تعودیان

چوب بالادی بر بیرنا اولیا اکر

فالحاق بیره تقنی ال بقه

اودنیا قلم الیمه که بر مجرالوی وار — کوکلمه هسم غم والمون اولا دیاری وار

آره قیم تتمنی باره رودی خیال — همم فکر بوون امین استراقی وار

استر بره غنچه دوان ابین غم اشکا — چون ملیشم اولنون تیره رعال ادالی دار

یادوان محبوره سوره طلاد ملا اتی — کاه میم ارمالیون اورکه داری وار

پیش مین ایی اولسه اگر بیننده خود بهار   بوپیش اوکونده سنک اولور استغنای وار

دیگر بهوایه دوشنز بو کشتی
دنیاده رحم و ترحم ایچون تعزادی وار

ایضا

بو دل که آتش هجرانله یانمیه دیرسه نه   یا نکته تولوب سلاکده دیوانه سنمیه دیرسه نه

بو دل که اسکر حسنی نیشن یانمیه دیرسه نه   نقش نزوه یا زلف پریشانه سنمیه دیرسه نه

یا دره تولوب کسب تن سنمیه دیرسه نه

بوتیمه نیی ایتمه مکدر نزنه لازم   آشفته گر بو دل مضطر نزنه لازم

گنج لیسی بیلور هرکسی التیزنه لازم   دل اهل عصیان اوله مکدر نزنه لازم

کوکلوم اوینی قوشنی اوله بو یرانه سنمیه دیرسه نه

بحر عمده غرق اولانه نه اک صورولماز   یا آتش هجرانله یانه نه اک صورولماز

سنجابه تعوری لانه نه اک صورولماز   یا فقعله شهرت ایلانه نه اک صورولماز

دیگر و دیروب جاننی جانانه سنمیه دیرسه نه

ایضا

صباوی یاره سندن سلامم اولسون   ملکوته شوب منتهی الیه اولسون

اویاجهونمی دایم ایتیرم یا رب   نه اول سلطنی والی کوردم الکلام اولسون

دمی کنارده کهی خاطره مولیه ن   باشمه اهمشره وتقط با سیام اولسون

خوج ایستیرم اوزی بو یاره حشمه ن   یانمه دروح کیمی همدم مدام اولسون

منیم بو جالیمه هرکیم نظر رقیبه بیور   طریق کوری فاده اگرچه خام اولسون

رواکوره بن غم ابرینی ایچیره دی هک   انیس ناله دل آه آتشنام اولسون

نسی بوجاده لان ظلمله زبو نیدر   کوزیده خلاب گرگ داشه حرام اولسون

آفاره کشی تریم شهی باده کلکون   پیاله سی کوزیدن دایم اهل جام اولسون

بجه روادر جفار غریب دیدبره   دره ناله امین صبا سیاحتی مدام اولسون

کلمه شیمدن اوسته اولدر بحر حست   شار عمر بیخ آزقالوی تمام اولسون

یقین دره بیک اتیم شرح حال
غلام سن کیمی نوح هر دره قلام اولسون

ایضا

ایستیم ذرن بو درده بو چیره یاره کیتسون   نوک بحر آچوب سینه یاره کیتسون

بو جهای رو جمی از چشمدن آقوب   سو گیه آه عشقنه کوزدن کی ره کیتسون

وحشبون نظاره سی بو کوزدن نیزدر   ایستیم بو قوم قاری جاره کیتسون

جانانیه اغیاری بیر گیده روز کوکلوم   افسحه رجانانه آن آزرده نیم شهری

دیگر مولاو لسانه بیله الفت بوخ
بو کوشه وحدته آهده نیم شهری

ایضا

محبوب صنعت دلبران دللرده نیم شهری   آهسته نه عاشق هرکسه نیم شهری

من سن تکی یاره ز رارده روزی شبی ناراولسون   یوخ نشقه چاره اولسون بو درده نیم شهری

بستر دده امی نا نیم جهد بزولان قالیم   کلی غنچه سی نک دایم الرده نیم شهری

کوز ایشی ن فتن نه دل آفت دی ویرانه   عاشق رخ جانانه قصرده نیم شهری

جانیه شوق اکرانی نیم نکیر   آتش قوی آذر مجمره ده نیم شهری

هنرلرسی بکه نه لکلی سری پیچه   هر سمتدن آهده ظاهرده نیم شهری

غم جانیمی دولدرش آتش کمی یانه بیرشب   کمی رکمی بوکه دربش افسحه نیم شهری

سن یاره دی حقله کیتسون منه البته   بو کوشه وحدته پرهده نیم شهری

دیگر الم کشدن اجرا الی شونشدن
بو آه پرآتشدن آزرده نیم شهری

ایضا

چمچمادیم فصل بهاری گویشن ستا خیف   باجادیم تو نوره ویاشن کوسنبرده یا خیف

دو تماریم صحن چمنده آشیان صحرده باره   کلمه یم شبنی کیمی بیشام بسحرده یا خیف

یانیزدرب خاکستره تهی جانی مجمره آتشی   تهمی ویرستیم وار تمنا یاخیف

جالیمون بینه دفعه شرح حسن بایه بحر یا ایدیم   ایتمه ی بربر محبت بو بیده سی کیا یا خیف

کوزه خطی ناسی فانوسه شمعدر که   رحم ایدیب او لبی روت کلمه ی یا یا خیف

بیدیم بو نیمه روی سکنه لبر قبر بر   چکیدیم رحمتلره هم آید کیم پانه خیف

آغلادیم کوبینه پرلس رار و دلخون اجری   سیسی آنکلیم ایده ی الی نه یمن دیرانه خیف

باغرنیمی یوکن جفاسی غمزه زنوار دوب   دوه ی غمدن قدر آنکیلم دانه مرحانه خیف

اینه کی ای حجاب بیربیره کف بارادوب   باجهی سینده بو نودین غم جسم نیهانه خیف

کلمه ی گورسون آغلار تو قانلو شیم شیم حسرت   سکراوله ی سینه اول ورکه انکاره خیف

اوله ی دن زن فلک جفا پی مزاره سیده دم   یانه ی تو ده بیر مصطر آتش هجرانه خیف

شقه یوخ یا رب غلامسون بضیر لشوق ایمه
حیفه در زحم ملک بو دلکیر یانه خیف

دیمه هرزه چمندن کتار اولو زده نولور   سینه یانه وکلون ناری ناری اولو ری نولور

باشیم اوسته ایترم تا جان ویره کم شب | بو باریله جسمیمه قیلسون نظر ره گیتسون

اوندان اوزره بیوق واجی بو غربت ایکی پیر کسیم | کیتسه گر آه ایم و وار و بار شراره گیتسون

ز آه ایم شعله لرشن راه بتون الصلافه | فوز خیره ام کیتسه یا بوید لکاره گیتسون

بر علامم من خلاصون نه ده ذر هنه | کشف یو چهره می تنه ده بر اره گیتسون

نه رقیبی ولکر یا یار رور شفقات تن

مطلع اولم کیتسه کر ریه ذره ره گیتسون

نظاره جایه رقیبی برده ره نیم آنا | شرار اهلن نیمی تنده جانیم زنا

اوچار جار جی اوله ی بنه عصریم | انوب سموم خزان بولنهی گلستانیم زنا

ایسه غنچه می اوبیه ی غنچ تجیر کفنا | غمینه له چکوب آه غنب نیم زنا

بولنسر اگر آه ان کوز یاشیم بوت قنه | جال لک ار یوب جسم ناتوانیم آنا

زنبکه شعله چکوب آتش غمیم ولد | سالوب شراره یا قانه تن جانیم زنا

یولیمی کوزه لکشن هوس اولو غمن | یوزدی بیکه کوره دم بو غ داغی نیم زنا

ولی خار با یزدان من کفن نعن نه | فراولاسنه تو چشم حولکا نیم زنا

دلیکی حیف اولان جان ویرنه جانانه | بانیمه اولداری ای قاتی کنانیم آنا

آنا ویر کجه بو دلکیر فلر شعله چکوب

شرار حسرتمن یری انجانیم زنا

الغیث

صبا اصغت آتیکو اوصلا کجر بدین | یوزر خنه آچوب قان تو کلوردیه لر بدین

بر بر صبا ایام حچاش الشوخ دلارا | اتیکلرون هیچ بری نه نظر بدین

کویزینه سندن امیدکون حجی وبجا نه | ثبات ایدرم حسرت اشک بصر بدین

فریاد گور ورسم اگر قلق فه | بیر ذره قرر وارلا اولان بوکه ر یدن

چوخ وار اثری چکسم اگر اه جکردن | گلمن یا زایر شعله وریدن

مجنونه نسبت ایدرم حالیمی تشبیه | یوخ فرق ده جانانه بولادی بیدن

دلکیر ده بو صبا بهار تیره ی گوردن

لیکن خبرون یوخ تو ده تحریدن

الغیث

دلی غمی دربار دن افزوده نیم شمدی | تحفه لقوا اسی آه نیم شمدی

ز دوست سوالی کلار دیبی گمی گلشنه | حسرته چکن له بار یله نیم شمدی

تصور ایله یا غبار غمزه نوکن | باشنده لشکر غم صد هزار اولورده نولور

دوشسه جانه بیان ایله گر سوز نظری | اونون اوبیت گوزی شکی ار اولورده نولور

جهانه یا بیر برده شبهه فدن قفه | دیمه دراه سحر بر شرار اولورده نولور

وصف الین ایتمه دلگیر سنده لایق ان

وفقه دلدار الهی عشک ار اولورده نولور

ایضاً

عشقونده کوکلمی خانه‌سی ویران ائتمه‌دیم | یاقدی جانیمه بیر گوره پروانه ائتمه‌دیم

مفتون اولالی زلفوه تا سنده هر زه | کاریم گیجه اگر صبحه دک افغان ائتمه‌دیم

بیر درده دوشدوم سنی طالب نظره چشمان | درمانه عالم هامی حیران ائتمه‌دیم

نور وفقه جوب املابایم شمعه سنه‌دن | بولیوزده و یاشیمنی درخشان ائتمه‌دیم

کشف ایتمه الهی کیمی الشوخ جهانیم | طوفان غمی یا سینه‌ده پنهان ائتمه‌دیم

رحم ایله‌ دلو بیر کلمه باشیمه ات سنه | بو جانیمی گور نیجه لرزان ائتمه‌دیم

عهد ایلمشم تبسم اگر صبح وصاله | بو جانی نئتون جانه قربان ائتمه‌دیم

تأثیر ائلمز دهری دره شعله آذر

دلگیر کیمی جان آتش هجرانده ائتمه‌دیم

ایضاً

سکیم قیمت الین ویران این جانانه دور | باغری شکیم کمی آنقان این جانانه دور

کونلیمی نیه زنجیره ویرمین کیمی | وادی عشقده سالوب حسن این جانانه دور

ایمیون بیده ماتاری ایاسیز نی | دمبدم خنجر ابرو کمی این جانانه دور

صبح کیمی الدن الیوب تاج و آرامی | اشکی خون آهی سوزان این جانانه دور

حالیمی سن دگرگون کوکلمی کامی زبون | جیسمی برگ کیمی لرزان این جانانه دور

هیچ کمر گور یا بتی یاقه دور مرقعین | دردا اشکا دیده ده مرجان این جانانه دور

شهر شهر اولدیم عاشق قیس کیمی آوره | سر عشقی عالمه شایان این جانانه دور

عاشقون جانین بیز رنگین الدن کیمی کیمی | مبتلای آتش هجران این جانانه دور

قیزاردی چوخ بو سن دعا ایتدیم بو جانی | صبح عید وصله قربان این جانانه دور

باغری قان اشکلی روان جان ایله جانه بوزدو صبحدن

دلگیری ملعی کمی نالان این جانانه دور

ایضاً

مریض بستر غصه جب نه دار یوخ | طبیب ایتمه جفا سنه طاقت جان یوخ

بیراری درده یخز عشق مبتلا دلگیم | ایا ناتمام بو سوزه بر کیسم آدرکان یوخ

فغان کیمی اگر سالام عالمه آتش | دیمه سنه هاله نازه ده سوزان یوخ

بو درده چوخ دوشن من کیمی گوز ولی | سرشک تربه دانه دانه مرجان یوخ

دوکمسان وفا دنیون بیک آه دلگیر

بیان اولور نسیم بر عینه تا نالان یوخ

تمام شد دیوان دلگیر امیدواری از کرام اوصاف انام

و محسن اطوار خصایل عالیمقام چنان است که ذیل اغماض

بر کلمات ناسنجیده این حقیر پوشیده و از روی ذره پروری

مصرع تا آنکه سراسر همه عیب است بعین الرضا ملحوظ

سازند در که درین سینه نهان داشتم | یک بیک از لب آن دانستم

گر بد و گر نیک فقیرم هیچ پیش | پوشش من نیکوی خویش

چونکه به پایان رسانیدم کلام | به که کنم ختم سخن والسلام

قد تمت الکتاب بعون الملک الوهاب حسب فرمایش افصح الشعراء

و املح البلغاء صاحب اخلاق حمیده و لایق اوصاف پسندیده جناب

افتخار الحاج و الحاج حاجی محمد حسین آقا تبریزی المتخلص بدلگیر زید توفیقه

علی ید المذنب محمد تقی تبریزی الشهیر

تحریراً فی دار الخلافه اسلامبول

قد حصل

الفراغ من التحریر

فی تسع عشر من شهر ربیع الثانی

من شهور سنه ستة عشر و ثلاث مائة ۱۳۱۶

بعد الالف من الهجرة النبویه در اوایل جلوس

سلطان ایران باسط بساط امن و امان و ناشر آثار خیر

و احسان آفتاب اوج خلافت و تاجداری برجیس برج

سلطنت و شهریاری اعلیحضرت قدر قدرت

اسکندر حشمت دارا عظمت السلطان

ابن السلطان ابن السلطان و الخاقان

مظفرالدین شاه قاجار

خلد الله ملکه و دولته

۱۳۱۶

١٤٠

۱۴۰